التامات من غضبه وعقابه وشر عباده ومن همزات الشياطين وان يحضرون و ازانجمله
اني اعوذ بوجهك الكريم وبكلماتك التامات من شر ما انت آخذ بناصيتها اللهم انت تكشف
المأثم والمغرم اللهم انه لا يهزم جندك ولا يخلف وعدك سبحانك وبحمدك و ازانجمله اعوذ بوجه
الله العظيم الذي ليس شيء اعظم منه وبكلمات الله التامات التي لا يجاوزهن بر ولا فاجر
وباسماء الله الحسنى ما علمت منها وما لم اعلم من شر ما خلق وذرأ وبرأ ومن شر كل ذي شر
لا اطيق شره ومن شر كل ذي شر انت آخذ بناصيته ان ربي على صراط مستقيم و ازانجمله اللهم انت ربي
لا اله الا انت عليك توكلت وانت رب العرش العظيم ما شاء الله كان وما لم يشأ لم يكن
ولا حول ولا قوة الا بالله اعلم ان الله على كل شيء قدير وان الله قد احاط بكل شيء علما واحصى
كل شيء عددا اللهم اني اعوذ بك من شر نفسي ومن شر الشيطان وشركه ومن شر كل دابة انت آخذ
بناصيتها ان ربي على صراط مستقيم و ازانجمله تحصنت بالذي لا اله الا هو الهي واله كل شيء واعتصمت
بربي ورب كل شيء وتوكلت على الحي الذي لا يموت واستدفعت الشر بلا حول ولا قوة
الا بالله حسبي الله ونعم الوكيل حسبي الرب من العباد حسبي الخالق من المخلوق حسبي الرازق
من المرزوق حسبي الذي هو حسبي حسبي الذي بيده ملكوت كل شيء وهو يجير ولا يجار عليه حسبي الله
وكفى سمع الله لمن دعا ليس وراء الله مرمى حسبي الله لا اله الا هو عليه توكلت وهو رب العرش
العظيم وگفته اند هركه اين دعوات را تجربه كند فضيلت و قدرت آن بداند و ازانجمله رقيه
جبرئيل است كه پيغمبر را صلى الله عليه وسلم رقيه كرد و در صحيح مسلم ثابت است بسم الله ارقيك
من كل شيء يؤذيك ومن شر كل نفس او عين حاسد الله يشفيك بسم الله ارقيك رقيه و ازانجمله
آنچه در صحيح مسلم از عثمان بن ابي العاص آمده است كه وي شكايت كرد برسول خدا
صلى الله عليه وسلم دردي را كه مي يافت در تن خود از آن باز كه اسلام آورده است پس گفت مر او را

آنحضرت صلی الله علیه وسلم بنهد دست خود را بدانجائی که درد میکند از جسد تو و بگو بسم الله

سه بار و بگو هفت بار اعوذ بعزة الله وقدرته من شر ما اجد واحاذر ... فرع واز بعضی

زبیر و ... نیز حکایت آورد خالد با آنحضرت وگفت یا رسول الله خواب نمیبرد مرا شب

پس گفت آنحضرت چون بیائی بجامه خواب چنین بگو اللهم رب السموات السبع وما اظلت

ورب الارضین وما اقلت ورب الشیاطین وما اضلت کن لی جارا من شر خلقک کلهم جمیعا

ان یفرط علی احد منهم او یبغی علی عز جارک وجل ثناؤک ولا اله غیرک ... دعاء الکرب والهم رد

از ابن عباس که آنحضرت صلی الله علیه وسلم میگفت نزد کرب لا اله الا الله العظیم الحلیم لا اله الا الله

رب العرش العظیم لا اله الا الله رب السموات والارض رب العرش الکریم رواه الشیخان

وروایت کرده است ابو داود از ابی بکر صدیق رضی الله عنه که رسول خدا فرمود صلی الله علیه وسلم

دعوات المکروب اللهم رحمتک ارجو فلا تکلنی الی نفسی طرفة عین واصلح لی شانی کله لا اله الا انت

ودر مسند امام احمد از ابن مسعود آمده که آنحضرت فرمود نرسد هیچ بنده را هم وحزن و بگوید اللهم

انی عبدک وابن عبدک وابن امتک ناصیتی بیدک ماض فی حکمک عدل فی قضائک اسئلک بکل

اسم هو لک سمیت به نفسک او انزلته فی کتابک او علمته احدا من خلقک او استأثرت

به فی علم الغیب عندک ان تجعل القرآن ربیع قلبی ونور صدری وجلاء حزنی وذهاب همی مگر

خدا بتعالی حزن وهم او را و بیارد در بدل آن فرج وکشایش واز ابن عباس آمده که گفت آنحضرت

صلی الله علیه وسلم هرکه لازم گیرد استغفار را بگرداند خدا بتعالی او را از هر هم فرج واز هر

تنگی مخرج و رزق دهد او را از جائیکه گمان ندارد ونیز از ابن عباس آمده که گفت کسی که بسیار

شود هموم وی باید که بسیار گوید لا حول ولا قوة الا بالله ودر صحیحین آمده که وی گنجیست از

کنوز بهشت وترمذی آورده که دری است از ابواب جنت ودر بعضی آثار آمده که فرود می آید

هیچ فرشته از آسمان و بر میرود مگر بلاحول ولا قوة الا بالله و مشایخ گفته اند که نیست هیچ چیزی
اعون بر عمل از این کلمه و آمده گو هر که بخواند آیة الکرسی و خواتیم سوره بقره نزد کرب فریاد رسی
کند او را خدا تعالی و در حدیث سعد بن ابی وقاص آمده که گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم
مر بهیچی و روایتی هر آینه من میدانم کلمه را که نگوید آنرا مکروب مگر آنکه گشاده دهد او را خدا تعالی
از آن کلمه برادرم یونس است که ندا کرد در ظلمات که گفت لا اله الا انت سبحانک انی کنت
من الظالمین و نزد ترمذی آمده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم دعا نکند بآن مرد مسلمان در هیچ
چیزی هرگز مگر استجابت کرده شود دعا او و در روایتی آمده اسألک تمام العافیة و اسألک دوام
العافیة و اسألک الشکر علی العافیة و اسألک الغنی عن الناس و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم
و در حدیث است از ابن عمر که آمد مردی نزد رسول خدا صلی الله علیه و سلم و گفت یا رسول الله
نیست بار و روی کرده اند دنیا از من فرمود کجا رفتی تو از صلوة ملائکه و تسبیح خلائق
بوی داده میشود ایشان از رزق بگو نزد طلوع فجر سبحان الله و بحمده سبحان الله العظیم و بحمده
استغفر الله صد بار می آید ترا دنیا خوار و رام پس رفت آن مرد و درنگ کرد دو بار باز آمد
و گفت یا رسول الله روی آورد بمن دنیا چندانکه نمیدانم که کجا نهم آنرا و این کلمه را در
میان سنت و فرض فجر میخوانند و اگر ضم کنند با وی لا حول و لا قوة الا بالله چنانکه
در حدیث آمده است ... استغفر جمیع گناهان کرد و این سبب وسعت رزق است
و لهذا استغفار سبب آنست زیرا که معاصی موجب ضیق رزق و هم و غم است چنانکه
گذشت و اینجا وردی است که آنرا کیمیای مشایخ نام است و مجرب است بعد از سلام از نماز
جمعه پیش از آنکه بگرداند پاهارا از وضعی که در تشهد نشسته است بخواند فاتحة الکتاب
هفت بار و قل هو الله احد هفت بار و قل اعوذ برب الفلق هفت بار و قل اعوذ برب الناس

هفت بار بمقدار در حدیث واقع شده است برای غفران ما تقدم من الذنوب ما تاخر و
مشایخ بعد از این دعا را که در آخر آمده است میخوانند هفت بار اللهم یا غنی یا حمید یا مبدی
یا معید یا رحیم یا ودود اغننی بحلالک عن حرامک و بطاعتک عن معصیتک و بفضلک عمن
سواک ... طبرانی و ابن عساکر روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه
و سلم فرمود اذا رأیتم الحریق فکبروا فان التکبیر یطفئه آتش را که در گرفته است تکبیر را بدفع آن
تاثیر لطیفه زیرا که تکبیر را سمیر اند آن را مجرب است و در وجه اطفاء تکبیر حریق را گفته اند که نار ماده خلقت شیطان
که پیدا کرده شده است از آن و هست در وی از فساد عام که مناسب شیطان و فعل او
و آتش طلب میکند بطبع خود علو و فساد را و شیطان نیز دعوت میکند با آن و هلاک کردن
آدمی را و شیطان هر یک میخواهد در زمین فساد را و کبریای حق تعالی قمع میکند شیطان را
و فعل او را پس انگیخته تکبیر را اثر هست در اطفاء حریق و بنا بر همین ... خیر
پس چون تکبیر گوید مسلم پروردگار خود را اطفاء میکند نار را و بتحقیق تجربه پیوسته است این
عمل ... گفته اند صرع یکی از تصرف ارواح خبیثه ارضیه است و دیگر از اخلاط ردیه است
و در قسم ثانی تکلم کرده اند اطبا و اما علاج صرع از ارواح خبیثه سرفی میباشد و معالجه
این محاربه است و محارب باید که سلاحش صحیح باشد و ساعد قوی تا آنکه از بعضی بجا آن
کسی بود که اکتفا میکرد بقول اخرج منه یا بقول بسم الله یا بقول لا حول و لا قوة الا بالله
و بود آنحضرت که میگفت اخرج عدو الله انا رسول الله و بعضی معالجه میکردند باية الکرسی
و امر میکردند مصروع را بکثرت قرأت آیة الکرسی و بقراءة معوذتین و بعضی خواندن محمد رسول الله
و الذین معه اشداء علی الکفار تا آخر سوره یا سوگند بحضرت نبی صلی الله علیه و سلم در دفع
آن تجربه کرده اند ... روایت کرده است حمیدی در طب النبی از یونس بن یعقوب از

عبدالله

عبد الله گفت بود رسول الله صلی الله علیه وسلم که تعوذ میکرد از صداع بقول خود بسم الله
الرحمن الرحیم بسم الله الکبیر واعوذ بالله العظیم من شر کل عرق نعار ومن شر حر النار
رقیه وجع الضرس یعنی آورده اند که عبد الله بن رواحه شکایت کرد نزد آنحضرت صلی الله علیه
وسلم درد دندان پس نهاد آنحضرت دست مبارک خود را بر رخساره او که بر آن جانب درد بود
و گفت هفت بار اللهم اذهب عنه سوء ما یجد وفحشه بدعوة نبیک المکین المبارک عندک
پس شفا داد او را خدا تعالی پیش از آنکه بردارد و روایت کرد است حمیدی که فاطمه
زهرا رضی الله عنها آمد نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم در حالی که شکایت میکرد درد
که میافت از دندان پس درآورد آنحضرت صلی الله علیه وسلم انگشت خود را
بر دندانی که درد میکرد و گفت بسم الله وبالله اسألک بعزک وجلالک وقدرتک علی
کل شیء فان مریم لم تلد غیر عیسی من روحک وکلمتک ان تکشف ما تلقی فاطمة بنت خدیجة
من الضر کله پس آرام یافت دردی که فاطمه داشت در دم و از عجایب لطیفه که از غرایب ترین
و ذرایع است از شیخنا محب طبری امام مقام الخلیل مکه و دیدم او را که دو بار می نهاد دو
خود را بر شخصی که درد میکرد دندان وی و می پرسید از وی نام او و نام مادر او و
زندگی که میخواهد که بکند بعد از آن دست بر دندان وی یعنی گفت درد چند ساله از زایده ام
پس میگوید آن شخص چهار سال یا هفت سال یا نه سال مثلا و زایعنی عدد طاق پس بر مینهاد
دست خود را مگر آنکه ساکن شد الم وی و گفت میگرد دست مذکور که درد میکرد و این امر
شایع و مشتهر شد از وی انتهی اما هیچ دعائی معین ذکر نکرد ظاهرا همین دعای مذکور
خواهد بود یا توجه میکرد از پیش خود دعائی میخواند والله اعلم و گفت صاحب مواهب و از مجربه
تجربه کرده شده آنست اگر بنویسد بر رخساری که در جانب درد است بسم الله الرحمن الرحیم قل

بردارد

از بعضی بزرگان ونحو تم آرام هیچ احدی را مگر رستگاری یافت در ساعت درد ولادت

کرده شد ... از ابن عباس رضی الله عنهما گفت گذشت عیسی علیه السلام بر زنی

در حالی که مرض برهین افتاده بود بچه در شکم وی پس گفت آن زن ای کلمة الله دعا کن

برای من که خلاص گرداند مرا ازین محنت که من در آنم پس گفت عیسی علیه السلام یا خالق

النفس من النفس ویا مخلص النفس من النفس ویا مخرج النفس من النفس پس انداخت آن زن

ولد او بر خاست گفت شیخ مرجانی پس چون دشوار گردد بر زن ولادت بنویس این را برای

وی ... از آنچه تجربه کرده اند برای رعاف آنکه نوشته شود بر جبهه مرعوف

وقیل یا ارض ... ویا سماء اقلعی وغیض الماء وقضی الامر وجائز نیست کتابت آن

بخون رعاف چنانکه بعضی جهال کنند زیرا که خون نجس است پس جائز نیست که نوشته

شود بوی کلام خدا ... از ابان بن عثمان از پدرش رضی الله عنهما

روایت کرده اند که گفت شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم میگفت کسی که بگوید

بسم الله الذی لا یضر مع اسمه شیٔ فی الارض ولا فی السماء وهو السمیع العلیم سه بار وقت

شام نرسد او را هیچ بلائی ناگهانی تا آنکه صبح کند و کسی که بگوید آنرا وقت صبح نرسد او را

بلائی ناگهانی تا شام کند گفت راوی پس رسید ابان بن عثمان را فالج پس نظر میکرد

در روی آنکسی که شنیده بود از وی حدیث بطریق تعجب و انکار پس گفت ابان چه نظر

میکنی بسوی من بخدا ... کند دروغ بر بسته ام بر عثمان و نه دروغ بسته است عثمان بر پیغمبر خدا

صلی الله علیه وسلم ولیکن امروز که رسیده است مرا آنچه رسیده است بسبب آنکه غضبان

کردم من پس فراموش کردم که بخوانم آنرا رواه ابو داود والترمذی وقال حدیث حسن

صحیح ... رو ... از انس بن مالک

که گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم کسی که بگوید بسم الله الرحمن الرحیم و [لا] حول ولا قوة الا
بالله العلی العظیم عشر مرات پاک گردانیده میشود از گناهان همچو روزی که زاییده است او را
مادر و عافیت داده میشود از هفتاد بلا از بلاهای دنیا که جنون و جذام و برص ریح از آن
و ترمذی از ابوهریره آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم بسیار گویید لا حول ولا قوة
الا بالله العلی العظیم که آن گنجی است [از گنجهای] بهشت گفت مکحول کسی که گوید لا حول ولا قوة الا بالله [العلی العظیم] لا منجا
من الله الا الیه دور گرداند از وی خدای تعالی هفتاد باب از ضرر که ادنای آن فقر است روایت
کرده است طبرانی از ابوهریره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قال لا حول ولا قوة
الا بالله کان دواء من تسعة وتسعین داء ایسرها الهم [illegible] از ابوموسی کسی
بگوید لا حول ولا قوة الا بالله هر روز صد بار نرسد او را فقر هرگز و نیز آمده است کسی که دیر کند
بروی رزق وی باید که بسیار گوید لا حول ولا قوة الا بالله و از امام جعفر بن امام محمد باقر از
پدرش از جدش از علی بن ابی طالب رضی الله عنهم آمده که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرموده است
کسی که گوید هر روز و هر شب لا اله الا الله الملک الحق المبین باشد او را امان از فقر و انس از وحشت
قبر و گشاده شود برای وی باب غنا و گشاده شود [illegible] بهشت و بعضی روات این حدیث گفته اند
اگر رحلت کنند برای این حدیث چیزی بسیار نباشد ذکر کرده است ابن عبد الحق در کتاب
الطب النبوی [illegible] روایت کرده است بخاری در تاریخ خود از عبد الله بن مسعود
کسی که بگوید هنگامی که نهاده شود طعام بسم الله خیر الاسماء فی الارض و فی السماء لا یضر
مع اسمه داء اللهم اجعل فیه رحمة و شفاء ضرر نکند او را هیچ چیز [illegible] از امیر المؤمنین
علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کسی که زاییده شود او را فرزندی
پس اذان گوید در گوش راستش و اقامت در گوش چپ زیان نکند او را ام الصبیان [illegible]

و ذکره عبدالحق فی الطب النبوی وام الصبیان ریحی است که تعرض میکند باولاد و مباکه میشود

اشباه زاد و مثلا [illegible] برایشان و سر درین تاذین آنست که تا اول آنچه بگوش وی آید کلمه شهادت

باشد و کبریا و عظمت او و بس این گویا تلقین است مر او را شعار اسلام را نزد در آمدن او در

دنیا چنانکه تلقین کرده میشود کلمه توحید نزد خروج از دار دنیا و نیز شیطان میگریزد از کلمات

اذان [illegible] حفیظه رمضان لا آلاء الا آلاؤک یا الله انه سمیع علیم [illegible] محیطه به علمک است

کعسلهون و بالحق انزلناه و بالحق نزل الی آخر و صاحب مواهب میگوید که این مشهور شده

ببلاد یمن و بمکه و مصر و مغرب و جمله بدان که این حفیظه رمضان است نگاه میدارد از غرق

و حرق و سرقه [illegible] آفات [illegible] و نوشته میشود در آخر جمعه از رمضان و جمهور مردم مینویسند

آنرا در حالی که خطیب خطبه میخواند بر منبر و بعضی بعد از صلوه عصر و گفته است که این بدعت

که نیست اصل مر آنرا اگرچه واقع شده در کلام غیر واحد انکار بر ان که اشعار میکند کلام بعضی

از ایشان بورود آنرا در حدیث ضعیف و بود حافظ ابن حجر انکار میکرد آنرا چندانکه دید آنرا

خطبه که بر منبر [illegible] که نوشت آنرا بگفت فضحک الله ما هذه البدعة انتهی

وصل و اما طب آنحضرت صلی الله علیه و سلم بادویه طبیعیه طبیه بسیار است و در اکثر امراض

واقع است و ظاهر آنست که طب آنحضرت بوحی باشد اگر در بعضی مواضع بقیاس و اجتهاد و

تجربه باشد نیز دور نیست و ما اقتصار بر ادویه روحانیه کردیم از جهة بودن آن اتم و اعلی

و اخص و اکمل و لیکن [illegible] در باب علاج اسهال بعسل واقعست که در آنجا کلامی است

نقل کنیم بدانکه در صحیحین از حدیث ابی سعید خدری آمده که آمد مردی نزد آنحضرت و گفت

برادر من شکایت میکند از شکم خود و در روایتی گفت میرود شکم وی پس امر کرد آنحضرت

او را بنوشانیدن عسل مر او را پس نوشانید او را عسل پس زیاده شد استطلاق پس گفت

آنحضرت

آنحضرت راست گفته است خدا و دروغ گفت شکم برادر تو و در روایت مسلم آمده که سه بار
امر کرد آنحضرت بنوشانیدن عسل پس آمد آن مرد بار چهارم پس گفت آنحضرت بنوشان او را
عسل پس گفت بنوشانیدم پس نیفزود مگر استطلاق و در روایت احمد آمده که گفت در بار چهارم بنوشان
او را عسل پس نوشانید پس به شد پس گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم و در نسخه
وکذب بطن اخیه و گفته اند که اهل حجاز اطلاق میکنند کذب را در جای خطا گویند کذب
سمعک میگویند یعنی لغزید و در نیافت حقیقت آنچه گفته شد مر او را پس معنی کذب بطنه
یعنی صلاحیت نداشت قبول شفا را بلکه لغزید از وی کما قیل و امام فخر الدین رازی
گفته رحمة الله علیه شاید که آنحضرت صلی الله علیه وسلم دانسته بود [illegible] که عسل ظاهر خواهد شد
نفع وی و چون ظاهر نشد فی الحال گویا جاری شد مجری کذب از این جهت اطلاق کرده شد
بروی لفظ کذب انتهی و بعضی ملاحده اعتراض کرده اند درینجا و گفته عسل مسهل است پس
چگونه فرموده شود مر کسی را که واقعست او را اسهال و جواب داده شده است که این
سخن صادر از جهل است از قایل آن و مصداق بل کذبوا بما لم یحیطوا بعلمه است زیرا که
اتفاق دارند اطبا که مرض واحد مختلف میشود علاج وی باختلاف سن و عادت و زمان
و غذای مالوف و تدبیر و قوت طبیعت و اسهال حادث میگردد [illegible]
طعام که ناشی میگردد از بدهضمی و اتفاق دارند که علاج این ترک طبیعت با فعل او است
پس اگر محتاج است بسوی مسهل امداد و اعانت کرده شود تا آنکه [illegible] قوت و [illegible]
اینمرد استطلاق بطن وی از بدهضمی بود پس وصف کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم مر او را
عسل برای دفع فضول که جمع شده بود در نواحی معده از اخلاط لزج که منع میکند استقرار غذا را
در معده [illegible] ست چون می چسپد بوی اخلاط لزج فاسد میگرداند معده را

فاسد میگرداند غذای که وصل میگردد بوی پس دوای آن باستعمال چیزی باشد که جلا دهد
پاک گرداند آنرا [illegible] طر و نیست چیزی نافع تر درین باب از عسل خصوصا اگر آمیخته شود با آب
گرم و در تکرار امر تا شامیدن عسل نکته لطیف است چه دوا میباید که از مقدار و کمیتی بحسب
حال مرض باشد اگر از آن [illegible] آید بکلی مرض را زایل نگرداند و اگر از آن زیاده آید قوی را
بها فقط گرداند و مرض را زیاده کند و ضرری دیگر [illegible]
ندادی که مقاوم مرض شدی لا جرم اطلاق زیاده میشد و امر با عادت شرب عسل میکرد تا
بحد خویش [illegible] رسید لا جرم فرمود و صدق الله وکذب بطن اخیک عبارتست از کثرت ماده فاسده
وچون در آخر [illegible] دفع مرض کافی [illegible] بود نفع آن ظاهر
شد پس [illegible] قول وی صلی الله علیه وسلم کذب بطن اخیک اشارتست [illegible] آنکه این [illegible]
و بقا دوائی نیست از جهت قصور دوا در شفا بلکه از جهت کثرت ماده فاسده است پس
امر کرد بمعاودت شرب عسل از برای استفراغ و بعضی گفته اند که عسل گاهی جریان میکند تا
بسوی عروق و نافذ میگردد بادی اکثر غذا و ادرار میکند بول را پس قابض میگردد و گاهی باقی
میماند در معده پس برمی انگیزد معده را و میکند اورا تا آنکه دفع میکند طعام را و اسهال
[illegible] نکرد و صفت عسل باسهال مطلق از قصور عقل [illegible] است و بعضی گفته اند در وصف
کردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم عسل را برای این سهل چار قولست یکی حمل آیه بعموم در شفا
و باین اشارت [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم بقول خود صدق الله ای فی قوله فیه شفا
للناس پس چون تنبیه کرد برین حکمت تلقی کرد آنرا بقبول پس شفا داده شد باذن الله
[illegible] وصف مذکور بنابر [illegible] عادت ایشان بود در تداوی بعسل در جمیع امراض
آنکه اسهال از هیضه بود چنانکه گذشت [illegible] آنکه احتمال [illegible] مرض [illegible] بود پیش از شرب

زیرا که دی عقد میکند بلغم را پس شاید که تحت بی طبخ خورد و قول ثانی در تیح ضعیف اند
تایید میکند قول اول را حدیث ابن مسعود علیکم بالشفائین العسل والقرآن اخرجه ابن ماجه
والحاکم مرفوعا واخرجه ابن ابی شیبه والحاکم موقوفا ورجاله رجال الصحیح واز امیر المومنین علی
رضی الله عنه آمده است که فرمود چون اشتکا کند دو...وایتی چون طلب کند شفا را
از شما باید که طلب کند...خود از مهر زن چیزی و بخرد بآن عسل و بنویسد آیتی از کتاب
را در کاسه و بشوید آنرا باب آسمان و خلط کند با عسل شفا دهد او را خدا تعالی و بعضی علما
در توجیه آن گفته اند که حق تعالی فرموده است و ننزل من القرآن ما هو شفاء و فرموده و
انزلنا من السماء ماء مبارکا و جای دیگر ماء طهورا و فرموده فان طبن لکم عن شیء منه نفسا فکلوه
هنیئا مریئا یعنی اگر ببخشند زنان شما بخوشی نفس خود چیزی از مهر خود پس بخورید آنرا خوش و گوارنده
و فرموده در عسل فیه شفاء للناس پس چون این همه اسباب شفا جمع کرده امید حصول آن بفضل
خدا غالب آید وهو الشافی اللهم اشفنا شفاء عاجلا بحق القرآن العظیم وبرکة نبیک الکریم
اللهم صل وسلم علیه ... در تعبیر رویا از آنحضرت صلی الله علیه وسلم تعبیر بمعنی تفسیر است از تعبیر
الرویا بتخفیف و تشدید هر دو آمده و تشدید برای مبالغه است و رویا بضم را و سکون همزه
آنچه بیند شخصی در خواب و بیان حقیقت رویا بر طریقه متکلمین و حکما در شرح مشکات کرده
شده است اینجا آنچه بر طریقه محدثین و در کتاب مواهب ... شده ذکر کرده می آید قاضی ابوبکر
بن العربی که از اعاظم علمای مالکیه است گفته که رویا ادراکاتی است که ... میکند خدا تعالی
در دل بنده بر دست ملکی یا شیطانی یا بحقایق آن یا تعبیرات آن و حاکم بتحقیق روایت کرده اند
که ملاقات کرد عمر علی را رضی الله عنهما و گفت یا ابا الحسن مرد می بیند رویا پس بعضی از آن صادق می آید
و بعضی کاذب می آید گفت نعم ... بیندم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم میگفت نیست هیچ عبدی و

امده که خواب میکند پس بر میگردد بخواب مگر آنکه بیرون می‌آید روح او بسوی عرش پس آنکه
بیدار نمیکند . . . بان عرش آن رؤیاست که صادق می‌آید و آنکه بیدار میشود پیش از
عرش کاذب می‌آید و ذهبی این حدیث را صحیح گفته اند و ابن القیم حدیث آورده که رؤیای
مؤمن کلامی است که میکند او را پروردگار تعالی و تقدس و حکیم ترمذی گفته که بعضی از اهل
تعبیر در قول حق تعالی و ما کان لبشر ان یکلمه الله الا وحیا او من وراء حجاب گفته اند که من وراء
حجاب ای فی المنام و رؤیای انبیا صلوات الله و سلامه علیهم وحی است بخلاف غیر ایشان
پس وحی نمی‌درآید آنرا خللی زیرا که وحی محروس است بخلاف رؤیای غیر انبیا که گاهی حاضر
میگردد او را شیطان و در بخاری از حدیث انس آورده که رؤیای حسنه از مرد صالح یک جزو
از چهل و شش جزو از نبوت و گفته اند که مراد غالب رؤیای صالحین است و اگرنه مرد صالح
می‌بیند گاهی اضغاث را ولیکن نادر است از جهه قلت تمکن شیطان از صلحا بخلاف غیر
صلحا که صدق در وی نادر است از جهه غلبه تسلط شیطان ایشان و از اینجا اشکال
کرده اند که بودن رؤیا جزو نبوت چه معنی دارد و حال آنکه نبوت منقطع گشت بموت نبی
صلی الله علیه و سلم و جواب گفته اند که رؤیا اگر واقع است از نبی صلی الله علیه و سلم جزو است
از اجزای نبوت بر سبیل مجاز و حقیقة و اگر از غیر نبی است . . . جزو است از اجزای نبوت
بر سبیل مجاز باعتبار تشبیه رؤیا به نبوت در افاده علم و بعضی گفته اند که مراد جزو از
علم نبوت است . . . اگرچه منقطع شد علم او باقیست و از امام مالک پرسیدند که آیا
تعبیر بکند رؤیا را هر کس گفت آیا به نبوت بازی میکنند بعد از آن گفت الرؤیا جزو من
النبوة مراد وی همان تشبیه رؤیاست به نبوت از جهه اطلاع بر بعض غیوب و بعضی
گفته اند که جزو شیء مستلزم ثبوت وصف کل نیست . . . شهدان لا اله الا الله

باواز بلند

باو از ملند میکویند او را موذن و این سخن حق است باعتبار معقول برای جزو غیر کل است و

مجموع این اجزا است نه هر جزو نبوت نیست و این ظاهر است ولیکن فضل او است که در نبوت

داخل است و نبوت عبارتست از مجموع آن اجزا فافهم و در حدیث عائشه آمده است که

حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود باقی نمی ماند بعد از من از نبوت مگر رؤیا و در حدیث ابن عباس

نزد مسلم و ابی داود آمده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم برداشت پرده خانه او و سر مبارک او

بسته بود بعصابه در مرضی که رفت از دنیا و مردم صف بسته ایستاده بودند در پس

ابی بکر رضی الله عنه و گفت یا ایها الناس باقی نماند از مبشرات نبوت مگر رؤیای صالحه که می

بیند آنرا مسلم یا دیده میشود برای او و تعبیر بمبشرات باعتبار غالب است [illegible] الا بعضی رؤیا منذر هم

میباشد و صادق هم مینماید حق تعالی آنرا برای مسلم تحفه رفق تا استعداد کند برای چیزی که

واقع خواهد شد پیش از آنکه واقع شود و قاضی ابوبکر بن العربی گفته که اجزای نبوت نمیدانند

حقیقت آنرا مگر [illegible] کرده است آنحضرت صلی الله علیه وسلم همین قدر است

که رؤیا جزوی [illegible] نبوت است فی الجمله زیرا که در وی اطلاعست بر غیبی از غیوب

از وجوه اما تفصیل نسبت مخصوص است بمعرفت او و رتبه نبوت و ماوردی گفته است که

لازم است عالم را که داند [illegible] را جمله و تفصیلا و تحقیق گردانیده است حق تعالی مر عالم را

حدی که واقف [illegible] از آن پس بعضی از ان چیزیست که دانسته میشود مراد بآن جمله و تفصیلا

و بعضی از ان آنست که دانسته میشود جمله نه تفصیلا و [illegible] از [illegible] است و در تحدید نیز

روایات مختلف آمده و در بعضی جزو من خمسة و اربعین و در بعضی جزو من سبعین و در بعضی

سته و سبعین و در بعضی سته و عشرین و در بعضی اربعه و عشرین پس وثوق بصحت آن

نماند و مشهور [illegible] بین است و بعضی از برای عدد روایت مشهور که سته و اربعین است

و این هم

مناسبتی پیدا کرده اند و گفته که حق تعالی وحی فرستاد بسوی پیغمبر خود شش ماه در منام بعد از آن
وحی فرستاد در یقظه باقی مدت حیات و مدت دور نبوت همه بیست و سه سال است
و نسبت شش ماه به بیست و سه سال نسبت یک جزو است بچهل و شش و این وجه مناسبت
و مطابقت است اگر ثابت شود که وحی در ابتدای نبوت شش ماه در منام بود خطابی
گفت که بعضی از اهل علم در تاویل این عدد قولی گفته اند که در روایتی نیست که ثابت کرده
شود و نیست ما را در آن خبری و اثری و نه ذکر کرده مدعی نیز در این باب خبری و هر ظن خیری
گفته والظن لا یغنی من الحق شیئا و لازم نیست که هر چه خفی باشد علم آن بدانیم مانند
اعداد رکعات و صیام و رمی جمار و غیر آن و نیز این مناسبت در اعداد که در روایات
دیگر آمده جاری نیست پس اولی آنکه واجب تفویض است علم آن بشارع والله اعلم دیگر
بدانکه در حدیث آمده است که اصدق الرؤیا بالاسحار راست ترین رؤیا رؤیائی است
که وقت سحر بیند رواه الترمذی والدارمی و مسلم از حدیث ابوهریره آورده که آنحضرت
فرمود صلی الله علیه و سلم که وقتی که متقارب شود زمان دروغ نمی شود رؤیای مسلم و راست ترین
شما در رؤیا راست ترین شماست در سخن و در معنی اقتراب زمان دو قول آمده
یکی آنکه معنی او تقارب زمان لیل و زمان نهار است و آن وقت استوای آنهاست در
ایام ربیع که وقت اعتدال طبایع اربع و استواء لیل و نهار است همچنین است عبارت
قوم و ظاهر نیست که ایام خریف را نیز مگویند که وقت تحویل میزانست و وقت استواء
لیل و نهار است و معبران نیز برآنند که اصدق رؤیا نزد اعتدال لیل و نهار و ادراک اثمار است
و در اینجا بحث کرده اند که برین توجیه فایده تقیید بمسلم چیست زیرا که اعتدال طبایع در این وقت
مخصوص بمسلم نیست جوابش آنکه حال کافر خارج از دایره اعتبار است اطلاق صدق

برؤیای

بر رؤیای او ممنوع و قول دیگر آنکه مراد باقتراب زمان انتهای مدت اوست نزدیک شدن
ساعت و تایید میکند این را حدیث ترمذی که بلفظ فی آخر الزمان لا تکذب رؤیا المؤمن آمده و
و این مسکین از بعضی مشایخ خود شنیده است که مراد اقتراب زمان موت است و بعضی گفته اند که زیرا که
مراد بزمان مذکور زمان مهدیست که زمان بسط عدل و کثرت امن و بسط خیر و رزق است
آن زمان کوتاه خواهد بود از جهت وجود لذت و طیب عیش و بعضی گفته اند که آن زمان طایفه ایست که
باقی مانند با عیسی بن مریم علیهما السلام بعد قتل دجال و اهل این زمان احسن اند در احوال از سایر
این امت بعد از صدر اول و اصدق اند در اقوال و از این جهت گفت در آخر این حدیث و اصدقکم
رؤیا اصدقکم حدیثا و وجه اعتبار صدق قول در صدق رؤیا ظاهر است چه هر که صدق ورزید
روشن میگردد دل او و قوت می پذیرد ادراک او و منتقش میگردد معانی در جهت صحت و سلامت
و هر که بیداری او صحیح و سالم است خواب او نیز همچنین خواهد بود بخلاف کاذب و غلط کننده
و مخلط است قلب او پس نمی بیند مگر کاذب را و احیانا می بیند صادق صحیح را و کاذب صحیح و لیکن
اکثر و اغلب همچنان است که گفته شد و نیز در حدیث آمده که چون بیند یکی از شما در خواب
چیزی را که دوست میدارد آن را پس آن از خداست و باید که حمد گوید خدا را عز و جل و تحدث کند
بآن و اگر چیزی بیند که ناخوش دارد آن را پس آن از شیطان است و باید که استعاذه کند بخدا
از شر آن و ذکر نکند آن را نزد کسی و ضرر نمیکند رواه البخاری و در روایت مسلم آمده که خواب بد از
شیطان است خبر ندهد کسی را بآن و باید که تف کند بجانب دست چپ سه بار و تعوذ کند بخدا
از شیطان و در روایت دیگر آمده که بگردد از پهلو به پهلوی دیگر و در روایت دیگر آمده
که نماز گزارد و تحدیث نکند بآن مگر حبیب لبیب را و در روایتی مگر عالم یا ناصح را و بخواند آیة الکرسی
را و نیز آمده است که رؤیا بر پای مرغ پرنده است یعنی اعتبار ندارد و واقع نمی شود تا آنکه تعبیر کرده

واضحات م

نشود همان شود و این حدیث ضعیف است و با وجود این مراد آن خواهد بود که معبر عالم باشد
و صواب کند در تعبیر و اگر صواب نکند بپرسد دیگری را لذا قالوا باید که تعبیر بخیر کند و تا تواند حمل
بر آن جانب کند از عایشه رضی الله عنها آمده است که گفت زنی نزد آنحضرت آمد صلی الله علیه
وسلم و عرض کرد که زوج من غایب است و حمل ساخته است و گذاشته است مرا حامل در خواب
بینم که ستون خانهٔ من شکسته است و زائیده ام من کودک کاژ چشم گفت آنحضرت صلی الله علیه
وسلم باز آید مرد تو انشاء الله صحیح و سالم و بزائی تو غلام نیکوکار و این زن یکبار دیگر
آمد و آنحضرت را در خانه نیافت و من قصهٔ خواب او را از وی پرسیدم پس گفت خواب
خود را و گفتم من در تعبیر خواب او که اگر این خواب تو راست است بمیرد زوج تو و بزائی تو
غلام بدکار [illegible] بنشست آن زن و گریه میکرد پس آمد رسول خدا صلی الله علیه وسلم و گفت
باز مان ای عایشه و همچنین مکن چون تعبیر کنید خواب مسلمانی را تعبیر کنید بخیر و حمل کنید
آن را بر خیر زیرا که رؤیا واقع میشود بر آنچه تعبیر کرده شود بدان و نیز آمده است که بگوید پیش از تعبیر
خیر لنا و شر لعدانا یا بعد از آن تعبیر کند و آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیز همچنین میکرد و تعبیر
کند و از آداب عابر است که تعبیر نکند خواب را نزد طلوع شمس و نه نزد غروب آفتاب و نه نزد
زوال و نه در شب اینچنین آورده است صاحب مواهب و وجهش ظاهر نیست و حدیثی
درین باب نقل نکرده و اگر گویند که این اوقات مکروه اند که نماز در آنها مکروه است پس
وقت استوا هم باید ذکر کرد مگر بگویند که نزد زوال اشارت بآن کرد پس منع در اصل
چیست و بتحقیق ثابت شده است در حدیث صحیح که آنحضرت چون از نماز بامداد فراغت یافتی
میپرسید از صحابه آیا دیده است هیچ یکی از شما خوابی امشب پس ذکر میکرد هر که دیده بود از ایشان
خوابی که دیده بودی و تعبیر میکرد وی صلی الله علیه وسلم و بخاری در صحیح خود بابی عقد کرده

و چون تعبیر کرده شود واقع [illegible] مراد [illegible] تعبیر کرده [illegible]

بعنوان

معبر ان ... الرویا بعد صلوة الصبح لیکن پیش از طلوع آفتاب ست و منع از تعبیر در وقت
طلوع موقوف است بر دلیل و دلیلی بر آن خبر کراهت نماز در آن اوقات ظاهر نیست و
عبارت مواهب اشارتی باین وقت است آنکه بعضی گفته اند که مستحب آنست که تعبیر بعد طلوع
شمس تا رابعه و از عصر تا قبیل غروب ... بت مذکور رد میکند بیان و در وجه سوال آنحضرت از
صحابه بر رویت رویا آن گفته اند که آنحضرت منتظر بشارت فتح مکه بود میخواست که از جای
ظاهر شود معلوم نیست که اینمعنی از کجا میگویند و ظاهر آنست که ... رسول الله که نوعی
حال صحابه که سلوک برکت تا کجا رسیده و تدبیر آن چه باید کرد و مشایخ طریقت که معاملات مریدان
و واقعات ایشان را میپرسند و صلاح میکنند باتباع همین سنت خواهد بود والله اعلم
و بعضی از علما گفته اند که تعبیر رویا بعد صلوة صبح اولی و اقرب است بسبب ... عادت که از
جهة حفظ صاحب رویا رویا را بسبب قرب عهد بآن و گاهی عارض میگردد نسیان
از جهة حضور ذهن عابر در آن وقت ... قلت شغل وی بفکر
در امور معاش و از جمله آداب رائی آنست که صادق اللهجه باشد و با وضو بخسپد و بر پهلوی راست
چنانکه سنت است در خفتن و بخواند در وقت بخواب رفتن سوره والشمس والليل والتين و سوره
اخلاص و معوذتين و بگوید اللهم اني اعوذ بك من سيء الاحلام واستجير بك من تلاعب الشيطان
في اليقظة والمنام اللهم اني اسئلك رؤيا صالحة صادقة نافعة حافظة غير منسية اللهم
ارني في منامي ما احب و باید که عرض نکند بر دشمن و جاهل تا بعلت جهل و با غلبه عداوت
بر جانب غیر خیر حمل نکند و تمام رویا منحصر در دو قسم است یکی اضغاث احلام و آن خوابهای
پریشان کاذب چنانکه کسی را در بیداری خیالهای فاسد پریشان در خاطر میگردد و ضغث
در لغت بمعنی خس و خاشاک درهم آمیخته فی الصحاح ضغث دسته گیاه در آمیخته خشک و ضغاث

احلام خوابهای شوریده و مختلف الحدیث از آمیختن سخن و احلام جمع حلم بضم خواب که باطل
و منقسم و با معتبر نیست و تعبیر ندارد و گاهی بجهت تلاعب شیطانست تا اندوهگین گرداند است
را و محزون سازد مسلمانی را چنانکه کسی بیند که سر بریده شد بسبب سر او و او در پی آن میدود یا مرده
یا در چاهی هولناک افتاده و خلاصی ندارد و ازین روایت کرده است مسلم از جابر که اعرابی آمد
یا رسول الله در خواب می بینم که سر من بریده شده است و من در پی آن میروم پس منع کرد او را
آنحضرت و گفت خبر مده بلعب شیطان بتو در منام و چنانکه می بیند که فرشته امر میکند او را بفعل
حرام و مانند آن از محال یا هر چه در بیداری از حدیث نفس و آرزوی محال دارد همان را در خواب
می بیند یا آنچه غالب است بر مزاج او از بلغم یا صفرا یا دم یا سودا مثلا موافق آن چیزی در خواب
می بیند چه بلغمی آب بیند و رنگهای سفید بیند و صفراوی آتش بیند و دموی رنگهای سرخ
بیند و سودائی دود و یا چیزهای سیاه بیند و امثال آن [illegible] و رویای صادقه است
مثل رویای انبیا و تابعین ایشان [illegible] و گاهی غیر ایشان را نیز میرسد ولی در ندرت اتفاق
می افتد و درینجا دو عبارتست رویای صادقه و رویای صالحه و ظاهر آنست که هر دو بیک معنی است
و فرق کنند که صادقه آنکه راست باشد و صالحه آنکه موافق مقصود بحسب دلخواه نماید و لهذا
در رویای انبیا و صالحین نسبت بامور آخرت یکی باشد و اما نسبت بامور دنیا بحسب ظاهر دلخواه
نیفتد چنانکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم روز احد دید که گاوان را ذبح میکنند و در شمشیر خود دید
رخنه افتاده است پس تعبیر ذبح البقر آنچه رسید اصحاب او را در آن روز و رخنه شمشیر کشته شدن
مردی از اهل بیت اوی یعنی حمزه بن عبد المطلب بعد ازان عاقبت مر متقیان راست و فتح و
نصرت بر خلایق اجمعین و مردم هم بر سه قسم اند مستور الحال و غالب بر ایشان استوا و صدق
و کذب است و فسقه و غالب ایشان [illegible] غالب است و نادر است برایشان صدق [illegible] که [illegible] صدق

ایشان بغایت نادر است و از بعضی کفار صادق نیز می افتد چنانکه رؤیای صاحبی السجن با
یوسف علیه السلام و رؤیای ملک ایشان و غیر ذلک و در حدیث آمده است که اصدق
الرؤیا بالاسحار و ذکر کرده اند بعضی علما که رؤیای اول لیل دیرتر می افتد تاویل آن
و ایضا ثانی تفاوت اجزای او در شتاب و اسرع از همه رؤیای سحر است خصوصا نزد
طلوع فجر و از امام جعفر صادق رضی الله عنه آمده که اسرع رؤیا در تاویل رؤیا قیلوله است
و از محمد بن سیرین نقل کرده اند که گفت رؤیای نهار مثل رؤیای لیل است و نیز حلم مردان
و زنان و بعضی گفته اند که زن چون خوابی بیند که نه اهل آن است آن رؤیا برای زوج اوست
و همچنین رؤیای عبد برای سید او و همچنین رؤیای طفل برای پدر و مادر اوست والله اعلم
رؤیا و تعبیر که از آنحضرت صلی الله علیه و سلم روایت کرده اند بسیار است از انجمله رؤیت لبن و تعبیر آن
بعلم بخاری در حدیث ابن عمر آورده که گفت شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه و سلم می گفت
در اثنای آن که در خواب بودم آورده شد نزد من قدح شیر پس نوشیدم از آن شیر تا آنکه می بینم سیرابی
که بیرون می آید از ناخنان و در روایتی او نوشیدم شیر را تا آنکه میابم آنرا که روان میگردد در رگهای
من میان پوست و گوشت پس دادم آنچه زیاده ماند از آن عمر را گفتند صحابه پس چه تعبیر و تاویل
کردی آنرا یا رسول الله گفت بعلم و شیخ ابن ابی جمره گفته که تعبیر کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم لبن را
بعلم بجهة اعتبار بخبری که ظاهر شده بود بآنحضرت در اول امر یعنی در شب معراج هنگامی
که آورده شد نزد آنحضرت قدح خمر و قدح لبن تا از هر کدام که بنوشد اخذ نماید پس لبن اختیار کرد
آنحضرت لبن را پس گفت مرا و را جبرئیل اختیار کردی فطرت را یعنی دین را و در بعضی احادیث
مرفوعه تاویل بفطرت آمده و در بعضی روایات بعلم و دین آمده و وجه تعبیر لبن بعلم کثرت نفع
اوست و بودن او سبب صلاح بدن پس علم در غذای روح مانند لبن است در غذای تن و صلاح

آن دگونه مثال علم در آن عالم لبن است و الحمد لله که این مسکین در بعضی منامات صدقه

حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم باین سعادت و بشارت مستسعد و مستبشر گشته می‌بینم

که سبوچه نو پاک از شیر لطیف سرد خوش طعم یافته است و آن همه را کشیده و فرو برده است

امیدوار است که نصیبه از علم و دین مشرف و محظوظ کرده و ماجو یکدیگر کاسه بزرگ از شیر سفید در

غایت سفیدی لطیف و نظیف خورده والحمد لله علی ذلک و از آنجمله رویت اوست صلی الله

علیه وسلم قمیص را و تعبیر آن بدین در حدیث بخاری از ابی سعید خدری آمده که گفت آنحضرت

اثنائی ناگاه من در خواب می‌بینم مردم را که عرض کرده میشوند بر من و بر تن ایشان پیراهنهاست

بعضی از آن پیراهنها میرسد پستانها را و بعضی دون آنست و گذشت بر من عمر بن الخطاب

و بر وی پیراهنی است که میکشد آنرا یعنی دراز تا زمین [illegible] دو احتمال دارد یکی آنکه کوتاه‌تر

از آن چنانکه تعلق رسیده باشد دیگر آنکه پایان‌تر از آن بود چنانکه [illegible] رسیده باشد

پس دراز تر از تخت خواهد بود و مؤید این احتمالست روایتی که حکیم ترمذی در نوادر الاصول

آورده بعضی از آن کسی بود که قمیص او تا سره است و بعضی تا زانو و بعضی تا انصاف ساق و جه

تعبیر از دین بقمیص آنست که قمیص میپوشند عورت را در دنیا و دین میپوشند در آخرت و حاجب

میگردد از هر مکروه و اصل درین باب قول حق تعالی است و لباس التقوی ذلک خیر و بعضی گفته‌اند

وجه آنست که دین ستر میکند عورت جهل را چنانکه میپوشند قمیص عورت بدن پس آنکه رسیده

تا سینه میپوشند دل او را از کفر اگرچه ارتکاب معاصی میکند و آنرا که پایان است فرج او و ظاهر شده است

و پایهای او نا پوشیده منع نمیکند بسوی معصیت و آنرا که تا پای رسیده کسی است که پوشیده

بتقوی از جمیع وجوه و آنکه میکشند قمیص خود را زیاده بر آنست بعمل صالح کامل و مراد نباشند

با تمامه مومنان باشند با خصوص امت مرحومه محمدیه بلکه بعضی از ایشان مراد بدین عمل مقتضای

اوست از حرص بر امتثال اوامر و اجتناب مناهی و بود عمر رضی الله عنه درین باب بمقام
عالی و از بحدیث معلوم میشود که اهل دین متفاضلند در دین بقلت و کثرت و قوت و ضعف
و این از مسئله آنست که محمود است در منام و مذموم است در یقظه و آن حرص است که
مذموم است شرعاً از جهه ورود وعید در تطویل و عالم منام دار تکلیف نیست و این مشابه است
که در شب معراج قلب شریف او در طشت طلا شستند و از انجمله رویت سوارین در دستهای
شریف وی صلی الله علیه وسلم و تعبیر آن کذا عن ابو هریره روایت میکند که گفت
صلی الله علیه وسلم که در اثنای آنکه بودم من در خواب ناگاه داده شدم خزینهای زمین یعنی
از خزاین کسری و قیصر و غیرها که فتح کرده شد بر امت وی و احتمال دارد که مراد معادن است
و فضه باشد فرمود پس نهاده شد در دو دست من دو سوار از طلا پس گران و مکروه آمدند
برمن و اندوهگین ساختند مرا پس وحی کرده شد بسوی من که نفخ کن این سوارین را پس نفخ کردم
آنها را پس رفتند سوارین دور و ناپدید شدند پس تاویل و تعبیر کردم سوارین را با آن دو کذاب
که من میان ایشانم یکی صاحب صنعا دیگری صاحب یمامه که دعوی پیغمبری کردند پس کذاب دو بودند
یکی اسود عنسی که درین دعوی نبوت کرد و کشت او را فیروز دیلمی پیش از وفات آنحضرت و
وحی آمد بوی صلی الله علیه وسلم بقتل وی در مرض موت قبل موت پس خبر داد بقتل وی و فرمود
قتله العبد الصالح فیروز الدیلمی و فرمود فاز فیروز دیگر مسیلمه کذاب دعوی کرد در یمامه که بلدیست
از بلاد حجاز کشته شد در خلافت صدیق و قصه او مشهور است و در ... بعضی گفته اند این سوارین
گفته اند که کذب وضع شیء است در غیر محلش پس چون دید آنحضرت در ذراعین خود دو سوار از طلا و
نبودند اینها از لباس آنحضرت صلی الله علیه وسلم زیرا که اینها حلیه زنان اند دانست که ظاهر خواهد
شد کسی که دعوی کند چیزی را که نیست اهل آن و نیز در بودن آن از ذهب که منهی عنه است مر او را

پوشیدن آن دلیلست بر کذب و نیز ذهب مشتق از ذهابست بمعنی رفتن پس گویا

که آنحضرت که میرود و زایل میگردد و مناکه شد این باذن کردن خوبی مراد او

بنفخ کردن آنهارا پس رفتند و پریدند پس دانست که ثابت نمی ماند امر آنها در کلام

وی صلی الله علیه وسلم بوجهی که آمده است ازاله میکند آنهارا از جای آنها و قرطبی گفته که

مناسبت تاویل مر این رویا را آنست که اهل صنعا و اهل الیمامه اسلام آورده بودند و بودند

عمده اسلام را پس چون ظاهر شدند در آنجا این دو کذاب پس تابعی کردند برای اهل

این دو بلده بآتش دادن آنها کلام مهمل خود را و دعاوی باطل خود و فریب خوردند اکثر

آنها پس گویا بدین منزله بلدین شدند و سوارین بمنزله کذابین و بودن آنها از ذهب

بعضی

اشارتست بآتش دادن آنها کلام خود را و زخرف نام ذهبست انتهی و

در وجه تاویل سوارین بکذابین گفته اند که سوار در دست مشابه است بقید مر او را

چنانکه در پای میباشد و قید منع میکند دست را از تمتع از عمل و تصرف گویا که کذابین

گرفته شدند هر دو دست شریف او را از آنکه نگذاشتند که عمل و تصرف کند هر دو دست کذا

ذکره الطیبی و از آنجمله رویا [illegible] سیاه ژولیده موی که بیرون می آید از مدینه و تعبیر

آن بنقل وبای مدینه بجحفه روایت کرده است بخاری از حدیث عبدالله بن عمر که فرمود

آنحضرت دیدم امرأة سوداء ژولیده مو را که بیرون آمده است از مدینه و افتاده است کرده

بمهیعه بفتح میم و سکون ها و فتح یا و عین مهمله نام جحفه است بضم جیم و سکون حاء مهمله و فا

که نام موضعی است میان مکه و مدینه و ساکن بودند در وی یهود پس تاویل کردم آنرا

که وبای مدینه نقل کرده شد بسوی جحفه و در مدینه پیش از قدوم مبارک آنحضرت صلی الله

علیه وسلم وبا وتب بسیار بود پس آنحضرت او را برآورد و در دیاری فرستاد و در وجه

تعبیر و تمثیل وبا با مراة سودا گفته اند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم تفال گرفت از لفظ
سودا سوء را که بمعنی بدیست و دا را که بمعنی درد است پس تأویل کرد بیرون رفتن
وبا بیرون آمدن یعنی چیزی که جمع کرده است آنرا اسم او که سوء و دا است و تأویل
کرد ثوران سر را پس اورا که آن بدی کردی بر انگیخت شر را بدر رفت قیروانی گفت که
اهل تعبیر میگویند که هر چیزی که غالب است بر وی سیاهی یا زردی وی مکروه
مذموم میباشند و گفته اند که ثوران سر را پس تأویل کرده میشود به تب زیرا که
بدن بلرزیدن در گردیدن خصوصاً که تب سوداوی که وی بیشتر وحشت می آرد و از انجمله
روایت سیف که بجنباند آنرا و گسسته شدن سیف و باز آمدن بحال خود در روایت
ابو موسی آمده است رضی الله عنه که گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم دیدم در منام
که من بجنبانیده ام شمشیر را پس شکسته است بالای آن و تأویل کردم آنرا بآنچه رسید مومنانرا
روز احد پس جنبانیدم شمشیر را بار دیگر پس گشت بهتر از آنچه بود تأویل کردم آنرا بآنچه
آمد از خدا تعالی از فتح و اجتماع مومنین و در وجه تعبیر گفته اند که آنحضرت تعبیر کرد از صحابه
بسیف زیرا که حمله زور و حمله وی صلی الله علیه وسلم بایشان بود و تعبیر کرد جنبانیدن
شمشیر از امر کردن ایشان را بحرب و شکسته شدن شمشیر بوقوع قتل در ایشان و بجنبانیدن
بار دیگر و عود کردن بحالت اصلی از اجتماع ایشان و حاصل شدن فتح و جمعیت مرایشانرا
و این منام در قصه غزوه احد است و در مواهب منامی دیگر ذکر کرده است هم از ابو موسی
که گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم که دیدم در منام که من هجرت میکنم از مکه بسوی ارضی که
در وی نخلستان است پس خیال کردم که آن ارض یمامه باشد یا هجر بفتحتین که در آنها نخل بسیار است
پس از آن دانستند که نیز یثرب است در روایت امام احمد و غیروی از جابر اینچنین است که گفت آن

حضرت صلی الله علیه وسلم دیدم من که گویا در درع حصینه در آمده ام و دیدم گاو را
که ذبح کرده میشوند ناگاه آورد خدا تعالی خیر و ثواب و صدق را پس تاویل کردم
درع حصینه را بمدینه و تاویل کردم ذبح گاو را از آنکسانی که کشته شدند از اصحاب روز احد
و تاویل کردم بانچه آورد خدا تعالی از فتح و ثواب صبر بر جهاد و قتال روز بدر تا آخر
فتح مکه و در مشکاة ذکر هجرت و ابهام موضع آن و تعیین آن اظهر رفع شکست سیف
آن و عود آن بحالت اصلی در یکحدیث جمع کرده و ذکر بقر و نحر آن نیز
حدیث [illegible] کرده فقد برو از آنجمله رویت اوست صلی الله علیه وسلم که بر چاهی آب و آب
میکشد روایت است از ابی هریره که رسول خدا صلی الله علیه وسلم گفت در خواب می بینم
که من بر سر چاهی ایستاده ام و بر آن چاه دلوی است پس کشیده ام از این چاه
آب آنقدر که خدا خواست پس از آن آمد ابن ابی قحافه و کشید از آن چاه یک دلو یا دو
و در روایتی پس آمد ابو بکر و گرفت دلو را از دست من تا در راحت اندازد مرا
در روایتی پس ندیدم هیچکس را عجب تر از وی که عمل کند همچو عمل او پس گشت آن دلو
غرب و غرب بفتح غین معجمه و سکون را دلو بزرگ و ذنوب بفتح ذال یعنی دلو پر آب
و در کشیدن وی آب ضعفی هست و خدا بیامرزد او را پس از آن آمد عمر بن الخطاب
پس ندیدم هیچ عبقری از مردم را که میکشد آب مانند کشیدن ابن خطاب تا سیراب
شدند مردم و عبقری از قوم سید و بزرگ و قوی و توانا ای ایشان را گویند و عبقر در اصل
زمین پریان را گویند و عرب هر چیز از مردم و جامه و فرش و جز آنرا که در غایت قوت و
حسن و لطافت باشد بوی نسبت کنند کذا فی الصراح و فی القاموس العبقر موضع کثیر
الجن الکامل العبقری من کل شیء والسید الذی لیس فوقه شیء والشدید و در روایتی

ذنوب
دلو پر آب یا مطلق
دلو [illegible]

آمده پس

آمد و پس بکشید عمر غرب را تا آنکه سیراب شدند مردم و پر شد حوض و روان شد و زدند بعطن
میگوید که گفته است نووی این مثالی است که جاری شده است مر این دو خلیفه را از
ظهور آثار صالحه ایشان و انتفاع خلایق بایشان و اینهمه ماخوذ است از آنحضرت
صلی الله علیه وسلم زیرا که صاحب امر هست پس قیام نمود در امر دین اکمل و اتم از همه
تقریر کرد قواعد دین و محکم ساخت اساس امت را صلی الله علیه وسلم پس خلیفه شد اورا
ابو بکر و قتال کرد اهل ردت را و قطع کرد آخر ایشان را تا باقی نماند از ایشان کسی بعد از و
خلیفه شد عمر پس فراخ شد دایره اسلام در زمان وی و پیش تشبیه کرده شد امر اسلام بچاهی
که در وی آبست که در وست حیات ایشان و صلاح کار ایشان و در قول آنحضرت که فرمود
گرفت ابو بکر دلو را از من تا راحت بخشد مرا اشارتست بخلافت ابو بکر بعد از موت آنحضرت
زیرا که موت راحتست از کد دنیا و تعب آن پس قیام نمود بقد بر امر امت و معانات احوال
ایشان و آنکه فرمود در کشیدن وی ضعف است اخبار است از قصر مدت ولایت وی که
دو سال بود بعد از وی صلی الله علیه وسلم اما ولایت عمر رضی الله عنه چون دراز شد بسیار شد
انتفاع مردم بوی و اتساع یافت دایره اسلام بکثرت فتوح و تمصیر امصار و تدوین دواوین
و نیست در قول وی صلی الله علیه وسلم و یغفر الله له که در بعضی روایات مذکور است نقصی و
نه اثبات ذنبی بلکه این کلمه ایست که در مقام تحسین و ادای تکلم میگویند و از انجمله آنست که
روایت کرده است مسلم از انس که گفت شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم میگفت
دیدم امشب در خواب که در خانه عقبه بن رافع که صحابی است ابن خاله عمرو بن العاص
یک طبق رطب ابن طاب بنزد ما آوردند و رطب ابن طاب نوعی از رطب
مدینه است و ابن طاب شخصی بود که این نوع از رطب بوی منسوبست که پیدا کرده و نشانده

بود آنرا با خوشی میداشت خوردن آنرا رطب ابن طاب میگویند و تمر ابن طاب میگویند

بامداد تعبیر فرمود که عاقبت خیر اینانراست در دنیا و آخرت همچنین از عقبه گرفت و دین

جامع الاصول از حدیث مسلم آورده که رفعت و عاقبت اینانراست در رفعت را

از این رافع گرفته و دینی که اختیار کرده است مر اینانرا خدای تعالی شیرین و خوش

آمده است اینانرا این را از لفظ رطب ابن طاب گرفت اینها جمله از مناماتست که آنحضرت صلی الله علیه

و آله و سلم خود دیده و تعبیر نموده است ولیکن پوشیده نماند که تعبیرات آنحضرت بمجرد استنباط

مناسبات نیست که ذکر کرده اند و نه چنانکه اهل تعبیر بنا بر مناسباتی که ایشانرا روی دهد عبارت

نمایند بلکه همه بوحی و الهام بوده اگر رعایت مناسبات هم باشد دور نیست چنانکه در

حدیث رویت رطب ابن طاب معانی از آن گرفته تعبیر فرمودند و عادت شریف بود

که از اسما معانی اخذ کرده تفاؤل مینمودند چنانکه در حدیث بریده اسلمی که در طریق مدینه

در هجرت پیش آمد که پرسیدند نام تو چیست گفت بریده فرمود برد امرنا باز پرسید

نسبت تو چیست گفت اسلمی فرمود سلم امرنا باز پرسید کدام اسلمی گفت از بنی سهم

فرمود اصبت سهمک و غیر آن و لهذا تعبیر کرد سیف را بمومنین و حال آنکه سیف را تعبیرات

دیگر هست نزد معبران مثل ولد و اخ و زوجه و لسان و ولایت و امثال آن چنانکه ذکر

کرده است طیبی والله اعلم [illegible] آنچه گذشت بیان رؤیای آنحضرت بود که بذات شریف

خود دیده اند [illegible] صحابه دیدند و آنحضرت تعبیر کرد نیز بسیار است و عادت شریف

چنان بود که چون از نماز بامداد بر میگشت روی می آورد بصحابه و میگفت هر که دیده است

از شما امشب خوابی را باید که بخواند قصه آنرا بر من تا تعبیر کنم آنرا [illegible] میگفت تکلیفی

خود آنچه دیده بودی گفتی یک بامدادی همچنین پرسید که از شما کسی خوابی دیده است گفتند

ندیده است

ندیده است انبیا هیچکس خوابی فرمود اما من می بینم امشب دو مرد را که آمدند مرا و گرفتند هر دو
دست مرا و بیرون آوردند مرا بسوی ارض مقدسه ناگاه مردی نشسته است و مردی دیگر
ایستاده است در دست وی انبوریست از آهن که می درآرد این انبور را در کنج کله
وی و میکشند تا میرسد قفا او را و همچنین میکشند بکله دیگر مانند آن باز بهم می برآیند
کلها و درست میشوند و باز می درآرد انبور را در کلها همچنین هر بار میکشد گفتم با آن دو مرد
این چیست گفتند روان شو یعنی سیر بس بکنم خبرها هم بیدی است پس روان شدیم
آمدیم بر مردی که بر پهلو خفته است و مردی دیگر ایستاده است بر وی سنگ در دست که
می شکند این سنگ سر او را چون بزند او را متغلطد سنگ پس میرود تا مرد بسوی سنگ تا
بگیرد آن را و چون باز می آرد می بیند سر او را که بهم آمده است و بسته و بحال خود وامده است
باز میشکند باین سنگ سر او را گفتم این چیست گفتند روان شو پس روان شدیم تا آمدیم بسوی
سوراخی مانند تنور که اعلای وی تنگست و اسفل وی فراخست و دران مردان و زنان اند
برهنه زیر وی آتش افروزان است و چون مشتعل میکرد آتش بالا میروند تا اعلای وی تا نزدیک است
که بیرون افتند و چون فرو میمیرد آتش بر میگردند در تنور پس گفتم این چیست گفتند
روان شو پس روان شدیم تا آمدیم بنهری که از خونست در وی مردیست ایستاده در میان نهر
و بر کنار نهر مردیست که پیش وی سنگهاست پس وی می آرد بسوی کنار مردی که در نهر است
و چون میخواهد که بیرون آید می اندازد آن مرد که بر کرانه نهر ایستاده است سنگ را در دهن
وی پس باز میگرداند او را همانجا که بود و همچنین هر بار که قصد بر آمدن میکند می اندازد در دهن
وی سنگی و میگرداند چنانکه بود پس گفتم من این چیست گفتند روان شو روان شدیم
تا رسیدیم بسوی مرغزاری سبز که در وی درختی است بزرگ و در بیخ آن درخت پیریست و کودکان

وناگاه مردیست نزدیک درخت در پیش او آتشی است که می افروزد آنرا پس بردند
مرا آن دو مرد بالای آن درخت پس درآوردند مرا سرائی را که میان درخت است
که هرگز ندیده ام من بهتر از آن سرای در وی مردانند و جوانانند و زنانند و کودکان
پس تر بیرون آوردند مرا از آن سرای و بالا بردند و درآوردند در سرای بهتر و افزونتر
در حسن از اول در وی نیز مردانند پیران و جوانان پس گفتم من مر آن دو مرد را بتحقیق
[illegible] گردانیدید مرا امشب اکنون خبر دهید مرا آنچه دیدم من گفتند نعم خبر دهیم اما
مردی که دیدی تو او را که پاره کرده میشود کله وی پس وی دروغگوئیست که سخنان
دروغ میگفت و نقل کرده میشد از وی تا میرسید بآفاق عالم پس کرده میشود بوی
آنچه دیدی تا روز قیامت و آن مردی که دیدی که شکسته میشود سر وی مردیست که تعلیم کرد
او را خدایتعالی قرآن را پس خواب کرد از قرآن در شب و نخواند قرآن را و بر نخاست برای
نماز شب و خواند قرآن و عمل نکرد در روز بقرآن کرده میشود بوی آنچه دیدی تو تا
روز قیامت و آنها را که دیدی تو در تنور آنها زانیند و آنها را که در نهر رباخوارانند
و پیری که دیدی تو او را در بن درخت ابراهیم علیه السلام است و کودکان که در گرد اویند
اولاد مردم اند و آنکه می افروزد آتش را مالک است خازن آتش و سرای نخستین که درآمدی
تو سرای عامه مسلمانانست اما این سرای سرای شهداست و من جبرئیل و این میکائیلست
پس بردار سر خود را پس برداشتم سر خود را ناگاه می بینم مانند ابر و در روایتی مانند ابر سفید
که میبارد گفتند آن منزل تست گفتم بگذارید مرا تا درآیم منزل خود را گفتند هنوز باقی است مر ترا
عمر که تمام نکرده آنرا و چون تمام میکنی عمر را می آئی منزل خود را روایت کرد بخاری و در حدیث
زیادتی است که در روایت دیگر از بخاری آمده است و هر دو روایت در مشکوة مذکور

معاد از غرایب آنچه روایت کرده شده است از تعبیرات آنست که زراره بن عمرو نخعی

قدوم آورده بر رسول خدا صلی الله علیه وسلم در وفد نخع پس گفت یا رسول الله من در این

راه که می آمدم خوابی می دیدم که ماده خری که گذاشته ام او را در قبیله زاییده است بزغاله را که

دو رنگ است سفید و سیاه پس گفت آنحضرت آیا هست ترا داهی که گذاشته او را

در خانه که حامله شده باشد گفتم نعم داهی هست مرا در خانه که گمان دارم که حامله شده باشد

فرمود آنحضرت بتحقیق زاییده است آن داه غلامی را که پسر تست گفت زراره پس سبب

چیست که سفید و سیاه زاییده فرمود نزدیک شو از من پس نزدیک آمدم فرمود آیا هست

بتو برصی که میپوشانی از مردم گفت نعم سوگند بخدائی که فرستاده است ترا بحق ندیده است

آن برص را از من هیچ مخلوقی و مطلع نشده است آنرا فرمود این سفیدی و سیاهی

این آن بچه اینست که از برص تو در روی ظهور نموده است باز گفت زراره دیدم نعمان

بن المنذر را در خواب و این نعمان بن المنذر یکی از ملوک عرب بود در زمان کسری

که بر وی دو گوشواره است و دو بازوبند و دو دستوار که زیورهای زنان است فرمود آنحضرت

صلی الله علیه وسلم آن ملک عرب است که باز میگردد بجمال خود در زینت و بهجت و نیکوئی

و هیأت نیک گفت زراره دیدم گنده پیری را دو موی که سفیدی موی او بسیاهی

آمیخته است بیرون می آید از زمین فرمود این بقیه دنیاست و گفت دیدم آتشی

که بیرون آمده است از زمین پس حایل شده است میان من و پسر من که او را عمرو

میگفتند دیدم آن آتش را که میگوید لظی لظی یعنی زبانه آتش و نام دوزخ است و میگوید بینا و

نابینا میخورم شما را و همه شما را و اهل شما را و مال شما را فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم

آن فتنه ایست که میباشد در آخر زمان گفت زراره چیست آن فتنه و کدام است یا رسول الله

زمور فتنه میکند مردم را با امام ایشان و فتنه ناگاه گرفتن و ناگاه کشتن و فائت دلیر

نیز گویند بسیار اختلاف واشتباک میکند همچو اشتباک اطباق راس یعنی استخوانهای

که بهم مشتبک اند و در یکدیگر در آمده اند کنایت از هرج و مرج و در یکدیگر افتادن است و

در هم آوردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم انگشتان خود را و فرمود بحسب المسلم انه مؤمن یعنی

گمان میبرد در حق شخص که وی نیکو کار است یعنی اشتباه میشود که کارهای بد میکنند

و نیک می پندارند و در مؤمن عند الله و من احلی من شرب الماء یعنی در آن وقت خون مسلمان

نزد مسلمان شیرین تر باشد از نوشیدن آب مراد کثرت تقاتل و تفانی است کذا فی صاحب

مواهب پس نظر باید کرد باین تعبیر بازاره از مشکوة نبوت محقق تجلی و حق مکشوف تحقیقاً

مصدوق مجموع [illegible] شود که تعبیرات آنحضرت صلی الله علیه وسلم

بمجرد اخذ مناسبت و مشابهت و ظن و تخمین نیست و اگر ازین راه هم باشد هیچ گاه

تخلف و خلاف واقع ندارد چنانکه گذشت و اگر گفته شود که سواران درین تعبیر راجع و مشتاق

ساخته شد و فرمودند که تعبیرش آنست که ملک عرب عاید بزینت و بهجت خواهد بود و سابقاً

گذشت که دید آنحضرت سوارها را در دست خود گران و گران آمد بروی بجهت آنکه

نعمان بن المنذر پادشاه عرب بود از جانب کاسره و ایشان سوار میپوشانیدند

ملوک را و تحلی میساختند بحلی و [illegible] لباس نعمان بود منکر و مکروه نبود در حق او و موضوع نشد

بود در غیر موضع عرف و آنحضرت صلی الله علیه وسلم نهی کرده است لباس ذهب برای

رجال است پس جای آن بود که اندوهگین سازد او را که از لباس وی نبود پس لباس

کردن آن برای امری موضوع در غیر موضع ولیکن محمود شد عاقبت و پدید آمدن آن و

از قیس بن عباد بضم عین و تخفیف موحده در صحیحین آمده که بودم من در مسجد مدینه

در حلقه که در وی سعد بن ابی وقاص و عبد الله بن عمر بود رضی الله عنهم پس گذشت عبد الله
بن سلام و در روایتی در آمد مردی که بر روی وی اثر خشوع بود پس گفتند جماعه که نشسته
بودند این مردیست از اهل جنت پس گذارد دو رکعت نماز و سبک گذارد و بر آمد و رفتم
من در پی وی و گفتم بوی که هنگامی که در آمدی در مسجد گفتند این جماعه که مردیست از اهل جنت
گفت نمی باید کسی را که گوید چیزی که علم ندارد و تا این بود در روایتی نمی شاید مر ایشان را که گویند
چیزی که نیست مر ایشان را بدان علم و درین سخن تواضعست از وی رضی الله عنه و درین
عجب و درین آنکه منشار الیه باصابع نگردد و بعضی گفته اند که ایشان را از کی علم حاصل شد یا بمعنی
چیزی که هست اینست که من خوابی دیده بودم در عهد رسول خدا صلی الله علیه وسلم
گویا مرغزاریست سبز در غایت نزاهت و سبزی در وی استونی از آهن باشد که اسفل وی
در زمین است و اعلای وی در آسمان و در اعلای آن عروه ایست یعنی دسته کوزه و دلو
و مانند آن استعاره میکنند او را مر چیزی را که محکم بگیرند آن را پس گویند پس گفته شد مرا بالا برآ گفتم
نمیتوانم برآمد و طاقت ندارم که برآیم پس آمد مرا منصفی خدمتگاری پس برداشت جامهای مرا از
من پس بر آمدم بالای عمود و گرفتم عروه را و گفته شد محکم بگیر آن عروه را پس بیدار شدم و حال آنکه
عروه در دست من بود پس عرض کردم این خواب را بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود آن روضه
اسلام است و آن عمود عمود اسلام و آن عروه عروه وثقی و میمیری تو و حال آنکه متمسکی بعروه
وثقی تا این قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم تلمیح است بقول حق تعالی فمن یکفر بالطاغوت
و یومن بالله فقد استمسک بالعروة الوثقی و در روایت دیگر آمده که پیش آمد مرا مردی و گفت
برخیز و گرفت دست مرا پس رفتم با وی ناگاه راهی پس آمد بجانب شمال و خواستم بروم
بآن راه پس گفته شد مرو باین راه که این راه اصحاب الشمالست و تو از اهل آن نیستی پس راهی

پیش آمد از جانب یمین پس گفت بگیر این راه را و پیش آمد مرا کوهی و گفت برآی برین
کوه پس خواستم که برآیم و هر بار که قصد کردم برآمدن با پای افتادم و نتوانستم برآمدن
عرض کردم این خواب را بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که منهج محشر است و اما جبل پس آن
منزل شهدا است نیابی تو آنرا و گفته اند که این از اعلام نبوت آنحضرت است صلی الله
علیه وسلم زیرا که عبدالله بن سلام شهید نمرده است و بر فراش خود مرده در اول امارت معاویه
بمدینه گفت صاحب مواهب لدنیه این طرفی است از تعبیرات آنحضرت صلی الله علیه وسلم
و انموذجیست از لطایف تعبیر و غرایب تأویل مجلدات حصر آن نتوانند کرد و چون تأمل کنی بدانی
که هر کرامتی که داده شده است آنرا یکی از افراد امت در علم یا عمل همه از آثار معجزات
و نبوت آنحضرت است صلی الله علیه وسلم و ... برکت طریق و از ثمرات اهتدا بهدی
او است ظاهر شده است زین باب از روی صدق و صواب عجب عجایب و بحر عجاب
و اگر استحضار کنی آنچه داده شده است بامام محمد بن سیرین از لطایف تعبیر آنچه شایع
و ذایع است و ظاهر شده است بآن سماع حکم میکنی بآنچه داده شده است آنحضرت را صلی الله
علیه وسلم از علوم و معارف احاطه نمی تواند کرد بآن عبارات و نمیرسد تحقیقات و کنه آن
اشارات و چون این ابن سیرین که یکی ازین امت است نقل کرده شده است ازوی
در فن تعبیر آنچه خارج از حد و عد است پس از آنحضرت صلی الله علیه وسلم چه خواهد شد
زاده الله فضلا و شرفا و مددا و افاض علینا سحایب علومه و معارفه و تعطف علینا بنوالطفه
و ... روایت کرده است بخاری و ترمذی از سمره بن جندب که گفت بود رسول خدا
صلی الله علیه وسلم که بسیار میگفت مر اصحاب خود را آیا دیده است هیچ یکی از شما خوابی پس
میکرد هرکه دیده بودی از ایشان خوابی و تعبیر میکرد آنرا آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد آن

ترک کرد سوال را کردن اگر خود کسی خوابی آوردی تعبیر کردی حکمت در سوال کردن بریشان

سابقا معلوم شد و اختلاف کرده اند اهل نقل در سبب ترک کردن آنحضرت سوال را بعضی

گفته اند که سبب آنحدیث ابی بکره است که نزد ترمذی و ابو داود است که آنحضرت صلی الله

علیه وسلم گفت روزی کیست که دیده است از شما رویا پس گفت مردی من دیده ام یا

رسول الله گویا فرود آمده است از آسمان میزانی پس وزن کرده شدی تو و ابو بکر پس

راجح آمده تو و وزن کرده شده است ابو بکر و عمر پس راجح آمده است ابو بکر و وزن کرده

شد عمر و عثمان پس راجح آمد عمر پس برداشته شد میزان پس دیدم این خواب را اندوهگین

کرد این آنحضرت را و دیده شد کراهت در روی مبارک وی انتهی پس بعد ازین نپرسید

رویا را تاوسلم هیچکس را از رویا و گفته اند که سبب کراهت آنحضرت صلی الله علیه

سلم آنکه خواب انبیا و اخبار اوست سر عواقب و اخفا مراتب درکاه که بود این رویا

کاشف منازل و مراتب و مبین فضل بعضی را بر بعضی بر سید که متواتر و متوالی گرد خرق

البعث در کشف اسرار و فرخدار را در سر احوال خلق حکمت بالغه و مشیت نافذه است که

بالمواهب یعنی آنچه تو دیدی از تفاوت مراتب اگرچه خوب است اما کشاده شدن این

خوب نیست که بکشف اسرار میکشد و اگرچه آنحضرت تفضیل و ترجیح بعضی صحابه بر بعضی خصوصا

ابو بکر و عمر کرده و لیکن ظاهر اغراض این دخل در خلافت ایشان در ترجیح و تنقیص آن بوده و لهذا

در مشکوة در آخر حدیث آورده که گفت آنحضرت خلاف نبوت ثم یوتی الله الملک من یشاء

و در شرح گوشته که آنحضرت از برداشتن میزان این فهمید که خلافت صرف که نبوت

نیست در روی اختلاط ملک و خلاف و نزاع منتهی و منقضی میشود با نقضاء خلافت عمر و

انتهاء مرحوم حیات عثمان دلالت میکند بر حصول منازعت در خلافت وی و بر آنکه در زمن

علی مشوب است بلکه با وجود آن خلافت تا زمان او هست و اما بعد از عثمان و علی

خود ملک عضوض است و بعد از خلافت نبود کذا قال فی مجمع البحار و الله اعلم و بعضی گفته اند

که وجه مسارت و کراهت آن بود و الله اعلم که بر داشتن میزان اشارت باشد بانحطاط

رتبهٔ امر دین از زمان قایم بدان بعد از عمر رضی الله عنه زیرا که رعایت موازنت فی ما بینهما

متقاربه میباشد و چون متباعد گردد موازنت نباشد چنین گفته اند شراح حدیث و الله

اعلم و از ابن قتیبه نقل کرده اند که سبب ترک سوال آن شد تا حدیث ابن زمل است

که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم چون میگذارد نماز صبح را می گفت در حالیکه

دو تا کرده است هر دو پای خود را سبحان الله و بحمده و استغفر الله ان الله کان توابا

هفتاد بار پس میگفت هفتاد بار ... بهتر است از هفتصد ... بیست مر کسی را که ...

در یکروز بیشتر از هفتصد بعد از آن میکرد روی مبارک خود را بجانب مردم و میگفت آیا

دیده است هیچ یکی از شما چیزی را گفت ابن زمل پس گفتم بلی روزی من دیده ام یا رسول الله

فرمود خیر تلقاه و شر توقاه و خیر لنا و شر علی اعدائنا و الحمد لله رب العالمین بخوان قصهٔ خواب

خود را گفت دیدم تمام مردم را بر راه فراخ نرم میروند بر جاده یعنی تمامی همراه اسپان اسبابهای

ایشان بر جاده میروند مشرف گردیدند راه ایشان بر چراگاه عظیمی که ندیده است هیچ

چشمی مانند آن چراگاه و میدرخشید آن چراگاه در خشیدنی که میچکد تری وی یعنی چنان

تر و تازه است گویا آب میچکد از وی و در آن چراگاه گونه گونه گیاه است و گویا من میشنوم بانگ

و ملاقی ام بر غله یعنی کله اسپ و اهل آن که نخست در آمده اند در وی نا گاهی که مشرف و

مطلع شده اند اهل کله بر آن چراگاه تکبیر بر آورده اند یعنی تعجب نموده اند از حسن و نضارت

آن بستر سر داده اند رواحل خود را در راه و گم نکرده اند راه را جانب راست و جدا از آن اند که

دوم و اینها بیشتر از نخست چند چندان ایشان مشرف شدند بر چراگاه و تکبیر بر آوردند پس سر
سر وا دادند رواحل خود را در راه پس بعضی از ایشان چرانیدند و بعضی گرفتند و برداشتند
و دسته‌ها و گیاه را و گذشتند بر همین حال بعد از آن قدوم آوردند عظیم و کثیر از مردم ایشان
تیز چون مشرف شدند تکبیر بر آوردند و گفتند این بهترین منازل است یعنی خوش آمدند آنجا
و مقام و منزل ساختند پس میل کردند و گشتند در چراگاه چپ و راست پس هنگامی
که دیدم من این را لازم گرفتم راه را و نه ایستادم آنجا و تا آمدم نهایت چراگاه را پس
ناگاه من با توام یا رسول الله بر منبری که هفت درجه دارد و تو در اعلای درجه آنی و بر دست راست
تو مردی بلند بینی گندم گون چون سخن میکند بلند میگردد و نزدیک است که بالا رود از مردان
[illegible] و بر دست چپ تو مردی میانه قد [illegible] گشت سرخ خالهای بسیار بر روی
چون تکلم میکند گوش میدارید سخن وی بجهة اکرام و بزرگ داشتن او را و در پیش منبر بر دست
بزرگ شما اقتدا میکنید بوی و اتباع میکنید او را و در پیش او ناقه ایست لاغر کلان سال
گویا که تو بر انگیزی می و بر میخیزانی یا رسول الله گفت حاکی این رویا که این مثل است چون شنید
آنحضرت برگشت رنگ روی وی صلی الله علیه و سلم ساعتی پس بر گشاده شد این حال گویا وحی
شد که در آن وقت آنحضرت را حالی پیش می آمد پس بر گشاده شد پس شروع کرد در تعبیر این خواب
فرمود اما آنچه دیدی از راه فراخ نرم پس آن راه راست است که آورده ام شما را و شما برانید در آن
چراگاهی که دیدی تو آن دنیا و نضارت و غضارت عیش اوست که نچشیده ایم ما [illegible] و نخواسته است
وی ما را و نخواسته ایم ما او را و اما کلمه ثانیه و ثالثه و خواند آنحضرت فانا لله و انا الیه راجعون
کلمه ایست که گویند اصابت مصیبت میخوانند مقصود افتادن آن جماعت است در مراتع اهوای
دنیا و افراط و تفریط و استمتاع و انتفاع بمتاع حیات دنیا چنانکه ملوک و امرای امت کردند

گویا

میخیزانی

واما تو ای [illegible] بر طریقهٔ صالحه خواهی بود و همیشه خواهی بود تا آنکه ملاقات میکنی با من چنانچه
گفت من با توام یا رسول الله واما منبر هفت پایه که دیدی آن دنیاست که مدت
وی هفت هزار سالست و من در الف آخرم که پایهٔ اعلاست اما مرد دراز گندم گون
که دیدی آن موسی علیه السلام است تکریم میکنیم او را بفضل کلام کردن خدا عز وجل با وی
بی واسطه اما مرد میانه بالای پر گوشت سرخ وی عیسی است علیه السلام تکریم میکنیم او را برای زیادت
مرتبهٔ او نزد خدا واما پیری که دیدی که ما اقتدا میکنیم بوی آن ابراهیم است صلوات الله وسلامه
علیه واما ناقهٔ لاغر کلان سال که دیدی می انگیزم من او را قیامت است که بر من و بر امت من
قایم میشود و نیست هیچ نبی بعد از من و نیست هیچ امت بعد از امت من گفت سؤال
نکرد [illegible] آنحضرت صلی الله علیه [illegible] بعد ازین قصه هیچ کس را از رؤیای وی مگر آنکه [illegible]
رؤیا را تعبیر خود پس بحدیث مبارک در رؤیا او را روایت کرده ابن قتیبه والطبرانی و بیهقی
فی الدلایل و سند وی ضعیف است والله اعلم [illegible]
[illegible] از اعاظم کرامات و مجامع فضایل و کمالات اسماء شریف اوست
که مبنی از محامد اخلاق و محاسن افعال و جامع جمال و جلال اند [illegible] حق جل وعلا تسمیه کرده
حبیب خود را صلی الله علیه وسلم در قرآن عظیم و غیر وی از کتب سماویه و بر زبان انبیا و رسل
علیهم السلام باسماء کثیره و کثرت اسماء دلالت میکند بر شرف مسمی زیرا که اشتقاق اسماء از صفات
و افعال است و هر اسمی مشتق از صفتی و فعلی و اشهر و اعظم اسماء محمد است بر مثال اسم جلاله که اسم
ذاتست و باقی اسماء صفاتند که محمولند بروی و تسمیهٔ وی بستی او را باین اسم عظیم بر زبان جد
شریف اوست عبد المطلب که او را شیبة الحمد گویند و گفتند عبد المطلب را چرا تسمیه کردی پسر خود را
بمحمد و حالانکه نبود از پدران تو و قوم تو هیچکس این نام گفت از جهت آنکه امید میدارم که

حماید

گویند و ستایش کنند او را اهل عالم همه و آورده اند که عبدالمطلب در خواب دیده بود که از پشت وی سلسلهٔ از نقره بیرون آمده که یک طرف او در آسمانست و طرف دیگر در زمین و یک طرف در مشرق و دیگر در مغرب و بعد از آن گوئی آن سلسله درختی شده است که بر هر برگ او نوریست و اهل مشرق و مغرب متعلق اند بدان معبران آن وقت تعبیر کرده اند آنرا بمولودی که از صلب وی برآید و متابعت کنند او را اهل مشرق و مغرب و حمد گویند او را اهل سما و ارض ازینجهة او را محمد نام کرد یا آنچه حدیث کرد عبدالمطلب را والدهٔ آنحضرت آنست که گفته شد او را یعنی در منام که نام او را محمد کن و گفته اند که از اعلام بار دار گرده شده بسبب این امست و چون نبی و برانی او را نام کن محمد و گفته اند که از اعلام نبوت آنحضرت است که نام کرده نشد پیش از وی هیچ یکی بمحمد از جهة حفظ و نه ... این نام را بروی از رفع وقوع اشتراک و ... الا ... که ... نزدیک زمان خروج و ظهور آنحضرت و بشارت دادند اهل کتاب بقرب زمان وی ... نام شریف نبی صلی الله علیه وسلم نام نهادند ... پسران خود را بدان امید که وی باشد الله اعلم حیث یجعل رسالته ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و در حدیث شیخین از جبیر بن مطعم آمده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود ان لی خمسة اسماء انا محمد و انا احمد و انا الماحی الذی یمحو الله بی الکفر و انا الحاشر الذی یحشر الناس علی قدمی و انا العاقب فرمود بدرستی مرا پنج نام است من محمد و من احمدم و من ماحی ام که محو میکند خدا تعالی بمن کفر را یعنی مکه و بلاد عرب یا آنچه تجدید کرده شد از زمین و نموده شد با آنحضرت و وعده کرده شد که میرسد ملک امت وی آنجا چنانکه در حدیث آمده است و بعضی گفته اند که محو عام است بمعنی ظهور و غلبه چنانکه فرموده است وی سبحانه لیظهره علی الدین کله و در حقیقت محو کرده نشد کفر بهیچ یکی از انبیا علیهم السلام آنچه محو کرده شد با آنحضرت صلی الله علیه وسلم که مبعوث شد در حالی که اهل زمین همه کفار

بودند از بت پرستان و کواکب پرستان و آتش پرستان و یهود و نصاری و صابئین
و دهریه که نمی شناختند پروردگار تعالی و تقدس و قایل نبودند بمبدا و معاد و
فلاسفه که نمی شناختند انبیا را و قایل نبودند با ایشان و اعتقاد و اقرار نداشتند
بدین ایشان پس محو کرد خدا تعالی آنها را برسول خود تا ظاهر و غالب گردانید دین
او را بر جمیع ادیان و رسید دین او تا آنجا که رسید شب و روز و شایع و شارق شد
در آفاق مثل آفتاب حتی در هندوستان و ترکستان که هرگز دین اسلام آنجا نرسیده
بود و اگرچه در مدت حیات آنحضرت بیشتر اوقات در عرب که قریب تر بدیار و مولد
و مبعث آنحضرت رسیده بود اظهار آن نموده لیکن قواعد قوانین اکمال و اتمام دین
و اوامر و احکام شرع متین خود [illegible] بس بود که بعد از وی اصحاب و اتباع وی
و را [illegible] آفاق عالم رسانیدند و روز بروز در ترقی و تزاید است و اگر محو کفر
رسیده بود مسلمانان و آنها که گرویدند و در ربقه اطاعت و انقیاد در آمدند مراد دارند
از اطلاق این اسم کافیست و موافق است با این معنی آنچه قاضی عیاض در تفسیر این را
در حدیث نقل کرده که ماحی آنکه محو کرده شد بوی سیئات کسی که اتباع کرد او را
غایت آنکه این اسم مخصوص باشد بحضرت وی مگر باعتبار غلبه و کمال و تمام آن و
اعلم و قوله و انا الحاشر الذی یحشر الناس و نام من حاشرست که بر انگیخته میشوند و گرد آورده
میشوند مردم بر قدم من ظاهر معنی این عبارت آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم
پیشتر از همه مبعوث و محشور گردد مردم همه بر قدم وی یعنی بعد از وی و در نظر وی
و پیش وی مبعوث و محشور شوند چنانکه در حدیث آمده است که انا اول من ینشق الارض
پس حشر کرده میشوند مردم بر اثر وی و پناه می آرند بسوی وی در حشر و گفته اند که

یعنی آنست که حشر کرده شوند مردم بر زمان من و عهد من و رسالت من یعنی بعد از
من پیغمبری نیست تا در زمان وی و عهد وی محشور شوند پس مضمون آن راجع باشد
بسوی بودن وی خاتم النبیین کذا قال القاضی و در مواهب گفته که مقدم باشند بر مردم و انبیا
پس [illegible] ایشان بر قدام وی کرده وی باشند یعنی جمع شوند بسوی وی در قیامت و این
بر آنست که حشر بمعنی بعث است و بعث بر انگیختن از قبور و حشر گرد آوردن [illegible] بر انگیخته
در عرصات قوله و انا العاقب یعنی پس آینده یعنی خاتم الانبیا و اگر چه رجوع عاقب به
وجوه بمعنی خاتم انبیا است لیکن لفظ عاقب بهمین معنی است و خاتم مستلزم این معنی
و معنی قوله و ان لی خمسة اسماء آنست که این اسما موجود اند در کتب [illegible] نزد امم
سابقه و بعضی گفته اند که لفظ خمسه [illegible] از [illegible] علیه
وسلم و صواب آنست که لفظ حدیث است و نشاید که [illegible] باسما [illegible] بوده
باشند و در بعضی احادیث شش آمده این پنج و خاتم و روایت کرده است نقاش که
فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم مرا در قرآن هفت اسم است [illegible]
[illegible] و در تفسیر طه گفته اند یا طاهر یا هادی و در یس یا سید حکایت کرده است
آنرا سلمی از واسطی و از جعفر بن محمد و در بعضی احادیث عشره آمده [illegible] که در [illegible] است
اول گذشت و دیگر فرمود [illegible] جمع حه
بمعنی حرب باشد [illegible] حرب و جهادی که آنحضرت در راه خدا کرد هیچکس نکرد صلی الله علیه و
سلم و انا المقفی بکسر فا و فتح آن از قفا بمعنی عاقب است و بعضی بفتح فا از تفاوت معنی
کرم و لطف داشته و قفی کریم لطیف را گویند [illegible] تا بعد از قاف نیز آمده و انا القیم
تحتانیه [illegible] بمعنی جامع کامل و صاحب شفا گفته که گمان آنست که اسم قیم است بضم قاف و فتح

علما ۲

و مقفی صح

مشکله و گفته است که حربی روایت کرده است که آنحضرت فرمود آمد مرا فرشته و گفت
انت قثم ای مجتمع و گفت القثوم الرجل الجامع للخیر و این اسمی است که آن در اهل بیت وی
صلی الله علیه وسلم معلوم است ولیکن قیم هم نزدیک بامعنی است و در کتب انبیا آمده است
که داود علیه السلام گفت خداوندا آنکه برای ما محمد مقیم سنت پس قیم بامعنی میشود اند بوده
نبی الملحمه و نبی المرحمه والراحه نیز آمده قال الله تعالی وما ارسلناک الا رحمة للعالمین و فرمود
بالمومنین رؤف رحیم و در صفت است او واقع شده امته مرحومه و فرمود و تعالی در شان
ایشان و تواصوا بالصبر و تواصوا بالمرحمه ای یرحم بعضهم بعضا و گفت آنحضرت ان الله
یحب من عباده الرحماء و فرمود الراحمون یرحمهم الرحمن وارحموا من فی الارض
یرحمکم من فی السماء [illegible] رحمت [illegible] است بآنحضرت وامته او و نبی التوبه نیز
واقع شده که خلقی کثیر بر دست وی توبه کرد و ببرکت او توبه کرد حق سبحانه بر امت
و بر آدم صفی و گفته اند مراد بکلمات که تلقی کرد آدم از پروردگار خود و سبب توبه وی این
بود که الهی بحرمت محمد و آله و تحقیق آمده است از القاب و اسمای او در قرآن [illegible]
[illegible] بشیر و نذیر و مبشر و بشیر و شاهد و شهید و الحق المبین [illegible]
[illegible] المبین [illegible] العزیز و الحریص الرؤف الرحیم و قدم صدق قوله
بشر الذین آمنوا ان لهم قدم صدق عند ربهم و رحمة للعالمین و نعمة الله والعروة الوثقی
والصراط المستقیم وطه ویس والنجم الثاقب والکریم والنبی الامی والحق والبرهان
و مر آنحضرت را اوصاف کنند و سمات جلیله است و در کتب متقدمه در احادیث
چنانکه مصطفی و مجتبی و ابوالقاسم و الشفیع و المشفع و المتقی و المصلح والطاهر و المهیمن و
الصادق والمصدوق والهادی و سید ولد آدم و سید المرسلین و امام المتقین و

رب العالمین و قاید الغر المحجلین و حبیب الله و خلیل الرحمن و صاحب الحوض المورود و الشفاعة
و صاحب المقام المحمود و صاحب الوسیلة و الفضیلة و الدرجة الرفیعة و صاحب التاج و المعراج
و اللواء و القضیب و راکب البراق و الناقة و النجیب و صاحب الحجة و السلطان و الخاتم و العلامة
و صاحب الهراوة و النعلین [illegible] المتوکل و المختار و معنی [illegible]
و المقدس و روح الحق و اینست معنی البارقلیط که در انجیل واقع شده و گفته اند که فارقلیط آنکه
فرق کند میان حق و باطل و از اسماء او در کتب سالفه ماذ ماذ و معنی او طیب طیب و حمطایا یعنی
حامی الحرم و اسم او بزبان سریانی مشفح و المنحمنا و اسم او در توریت احید و معنی [illegible] صاحب القضیب یعنی صاحب السیف
واقع شده است مفسر در انجیل با چوبی که در دست شریف او میبود و خلفا [illegible]
است و داشته اند و مراد [illegible] در لعه بنی [illegible] صاحب شفاعت [illegible] عثمان [illegible] والله
اعلم که مراد آن عصاست که در حدیث حوض آمده است که فرموده ام مردم را بعصای خود
برای اهل یمن یعنی برای ایشان تا پیش بیایند و مراد بتاج عمامه است [illegible] مگر
برای عرب در حدیث واقع شده است العمایم تیجان العرب این اسماست که در شفا مذکور است
و گفت قاضی عیاض القاب و سمات آنحضرت در کتب بسیار است و آنچه ذکر [illegible] مطلع و
کفایتست انشاء الله تعالی کنیت مشهوره آنحضرت ابو القاسم است و در روایتست از انس
که چون زاییده شد برای آنحضرت ابراهیم آمد جبرئیل و گفت السلام علیک یا ابا ابراهیم انتهی و بعضی
ابو الارامل و ابو المومنین نیز گفته اند و اگر ابو الیتامی نیز گویند گنجایش دارد چنانکه در شعر ابو طالب
آمده است [illegible] ثمال الیتامی عصمة للارامل و صاحب مواهب لدنیه گفته که اسماء آنحضرت در قرآن
بسیار آمده و بسیار کرده اند از بعضی و رسانیده اند بعدد مخصوص یعنی نود و نه [illegible]
[illegible] و ابن وجیه در کتاب مستوفی گفته که اگر تفحص کرده شود جمله آن از کتب متقدمه

در اکثر نسخ نقاست

نسخه ۴

قرآن و حدیث میرسد بسیصد و دیده ام در کتاب احکام قرآن مر قاضی ابوبکر بن العربی مالکی گفت
بعضی صوفیه گفته اند مر خداوند تعالی و تقدس را هزار نام است و مر پیغمبر خدا را صلی الله علیه و
سلم نیز هزار نام است و مراد اوصاف است از هر وصفی اسمی مشتق است بعضی مختص است بوی
و محمول است بر وی صلی الله علیه و سلم و بعضی مشترک و چون از هر وصفی از اوصاف وی اسمی
[illegible] اوصاف وی باین عدد بلکه بیشتر [illegible] صاحب مواهب لدنیه عد کرده
[illegible] اسماء شریفهٔ وی صلی الله علیه و سلم زیاده بر چهار صد و ذکر کرده است آنرا مرتب بر حروف
معجم چنانکه باید و اعظم و اشهر اسماء آنحضرت احمد و محمد است که بمنزلهٔ اسم ذات اند و باقی اسماء
صفات و این هر دو اسم در حقیقت یک اسم است مشتق از حمد سعید بمعنی مبالغه اول باعتبار
کیفیت دوم باعتبار کمیت [illegible] دیده است مر خدا را بافضل محامد و حمد گفته شده
بر وی آنحضرت محامد در دنیا و آخرت و احمد الحامدین و احمد المحمودین و افضل من حمد و حمد و با او
لوای حمد روز قیامت تا تمام شود مر او را کمال حمد و مشهور گردد در آن عرصات بصفت حامدیت
و محمودیت و برانگیزد او را پروردگار او در مقام محمود چنانکه وعده کرده است بقول خود و عسی
ان یبعثک ربک مقاما محمودا و حمد گویند او را اولین و آخرین بفتح کردن باب شفاعت و تعلیم کند
او را حق تعالی محامدی که هیچکس را نکرده و تسمیه کرده است [illegible] جل و علا امت او را حمادون
پس سزاوار است که تسمیه کرده شود باحمد و محمد و باین نظر ظاهر شد که احمد بمعنی حامد است اسم
تفضیل برای فاعل چنانکه غالب است در استعمال و تواند که بمعنی محمود نیز باشد مشتق برای مفعول
پس مقصود بیان محمودیت او باشد هم بحسب کمال و هم باعتبار کثرت و بعضی گفته اند که تسمیه
باحمد مقدم است که موسی و عیسی بآن خواندند و در کتب متقدمه مذکور است و تسمیه بمحمد در قرآن
و حق آنست که هر دو نام قدیم است ولکن عیسی و موسی بجهت کثرت تعظیم احمد خوانده اند که صیغه

تفضیل است و حسان بن ثابت در مدح آنحضرت گفته شعر اغر علیه للنبوة خاتم من الله
من نور یلوح ویشهد وضم الاله اسم النبی الی اسمه اذا قال فی الخمس المؤذن اشهد وشق له
من اسمه لیجله فذو العرش محمود وهذا محمد و بخاری در تاریخ صغیر از طریق علی بن زید این بیت
اخیر را با بوطالب نسبت کرده است و در روایات آمده است که نام کرد حق تعالی او را بنام
پیش از آفرینش بهزار سال و ابن عساکر از کعب الاحبار آورده که آدم به شیث گفت ای
پسرک من تو خلیفه منی بعد از من اخذ کن بعماد تقوی و عروه وثقی و هرگاه ذکر کنی خدا را ذکر
کن در جنب وی اسم محمد را زیرا که من دیده ام اسم او را مکتوب بساق عرش حالانکه من میان روح
و طین بوده ام بعد از ان طواف کردم سموات را ندیدم در آن هیچ موضعی مگر انکه دیدم
اسم محمد را نوشته بران و بدرستی پروردگار من ساکن کرد مرا در بهشت و ندیدم در بهشت
هیچ قصری را و هیچ غرفه را مگر انکه نوشته شده است بروی اسم محمد و دیدم اسم محمد را مکتوب
بر نحور حور العین و بر برگهای درخت طوبی و برگهای سدرة المنتهی و بر اطراف حجب و در میان چشمهای
فرشتگان پس بسیار کن ای پسر ذکر محمد را و در حدیث ابی هریره آمده که آنحضرت گفت
صلی الله علیه وسلم چون برده شد مرا بالای آسمان نگذشتم بهیچ آسمانی مگر انکه یافتم نام
خود را در وی نوشته محمد رسول الله ابو بکر پس من بود و در روایت آمده است که آدم
علیه السلام نزد مصیبت خود گفت اللهم بحق محمد اغفرلی خطیئتی و در روایتی [illegible] تو بی گفت
او را خدا تعالی از کجا شناختی تو محمد را گفت دیدم در هر موضعی از بهشت که نوشته شده است
لا اله الا الله محمد رسول الله و در روایتی آمده که نوشته شده است محمد عبدی و رسولی پس دانستم
که وی اکرم خلق است بر تو پس توبه کرد خدا تعالی بروی و این است تاویل قول وی تعالی فتلقی
آدم من ربه کلمات نزد بعضی مفسرین و در کتب شفا از عجایب و غرایب نوشته که دلالت دارند

نحر
سینه

خدا بتو

بر ثبت اسم شریف وی در سفلیات نیز که بر سنگی قدیم نوشته یافتند محمد تقی مصلح امین
و گفته بر سنگی بخط عبرانی نوشته یافتند باسمک اللهم جاء الحق من ربک بلسان عربی
مبین لا آله الا الله محمد رسول الله کتبه موسی بن عمران ذکره ابن ظفر فی التفسیر عن معمر عن
الزهری و مشاهده کرده شد در بعضی بلاد خراسان مولودی که زاییده شده است بر پهلوی
وی لا آله الا الله محمد رسول الله و در بلاد هند گلی هست که نوشته شده است بر وی بخط سفید
لا آله الا الله محمد رسول الله و علامه ابن مرزوق ذکر کرده است از عبدالله بن صوحان که گفت
وزید بر ما بادی تند و ما در موجهای بحر هند بودیم پس لنگر کردیم کشتی را در جزیره و دیدیم در وی
گل سرخ تیز بوی خوش نسیم و نوشته است در وی بخط سفید لا آله الا الله محمد رسول الله
و گلی دیگر سفید که نوشته است بخط [illegible] براءة من الرحمن الرحیم الی جنات النعیم لا آله الا الله
محمد رسول الله و در تاریخ ابن العزیم از علی بن عبدالله هاشمی شرقی آورده که یافته شد
در بعضی قری هند گل بزرگ خوشبو سیاه که نوشته است بر وی بخط سفید لا آله الا الله محمد
رسول الله ابو بکر الصدیق عمر الفاروق گفت پس شک کردم من در وی و گفتم که این
ساخته اند پس قصد کردم سوی گلی دیگر که هنوز نشکفته و نگشاده است و بود در وی نیز همچنین
خط نوشته و دیدم در شهر خیبری بسیار از آن و اهل آن قریه عبادت میکنند سنگها را
و نمی شناسند خدا را جل جلاله و گفت ابو عبدالله بن مالک در آمدم بلاد هند را و سیر کردم
مدینه که او را منیله نون یا تمیله نبا میگویند پس دیدم درختی بزرگ را که میوه او مانند بادام است
و او را قشر است و چون شکسته [illegible] از آن میوه بیرون آید از آن ورقه سبز پیچیده که نوشته
شده است بسرخی لا آله الا الله محمد رسول الله و اهل هند تبرک میجویند بآن و استسقا مینمایند
بدان چون قحط کرده شود باران حکایت کرده است این را ابو البقا [illegible] در مناسک خود

ودر کتاب روضة الریاحین یافعی نقل کرده از بعضی علما مثل این وگفت حدیث کردم

این را یعقوب صیاد وگفت بودم من که صید میکردم بر نهر ابله بضم همزه و موحده و تشدید

لام پس صید کردم ماهی که نوشته شده است بر پهلوی راست او لا اله الا الله و بر پهلوی چپ او

محمد رسول الله پس چون دیدم من آنرا دفن کردم آنرا در درون آب از جهت تعظیم و احترام و بعضی

مردم در شرح قصیده برده بوصیری از ابن مرزوق نقل کرده اند که گفت که آورده شد

سمکه پس دیده شد در یکی از صفحتی اذن وی لا اله الا الله و در دیگری محمد رسول الله و نقل

کرده شد از جماعه که ایشان یافتند خربزه زرد را که در روی خطوط سفید است حلقه زده

و از جمله خطوط نوشته شده بعربی در یک پهلوی او الله و در دیگری احمد روشن که شک

نکند در وی دانا بخط وگفته که دریافته شد ... قطع شده تمام دانه انگور که نوشته است

بخط ظاهر برنگ سیاه محمد و در کتاب بطن مفهوم مر ابن ظفر بلسیاف نقل کرده از بعضی

که دیده در جزیره درختی بزرگ را که مر اورا برگ کلان است خوشبو نوشته شده است بر روی

بسرخی و سفیدی در سبزی کتابت بینه واضحه بطریق خلقت که ابتداع کرده است او را خدای

تعالی در برگ سه سطر لا اله الا الله دوم محمد رسول الله سوم ان الدین عند الله الاسلام

... در شرف گردانیدن پروردگار تعالی حبیب خود را بتسمیه کردن باسماء حسنی و صفات

علیای خود گفت قاضی عیاض رحمه الله علیه که الله تعالی مخصوص گردانیده است بسیاری از

انبیاء خود را صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین بکرامت خلعت وی تعالی بر ایشان از اسماء

خود چنانکه اسحق و اسمعیل را علیم و حلیم خوانده و ابراهیم را حلیم گفته و نوح را شکور و عیسی و یحیی را

بر و موسی را کریم و قوی و یوسف را حفیظ علیم و ایوب را حلیم که در معنی صبور است و اسمعیل را صادق

الوعد چنانکه ناطق است این کتاب عزیز در مواقع ذکر ایشان و تفضیل کرد محمد را صلی الله علیه و

سلم بسیاری از اسمای خود و ما خبر کردیم بتعلیم الهی تعالی بنحو ثلاثین اسم و امید واریم که زیادة الکمالات
بر آن فتح کند و الهام نماید انتهی کلام القاضی مد ظله آنحضرت صلی الله علیه وسلم جامعست
اسمای و صفاتی حضرت رب العزة را تعالی و تقدس و متخلق است بجمیع اخلاق الهی عز اسمه چنانکه
بعضی از علما تفصیل آنرا بیان کرده اند و مقصود قاضی ذکر آن اسماست که در کتب سماویه
و احادیث صحیح از آن مذکور شده چنانکه سیاق کلام وی رحمه الله علیه ناظر است در آن
یکی از آنها اسم حمید و معنی او محمود است زیرا که حمد گفته است وی تعالی ذات خود را در کلام قدیم
و به ثبت آیات و دلایل دال بر کمال وی علی الاطلاق در انفس و آفاق و حمد گفته اند او را بندگان
و تواند که حمید بمعنی حامد باشد که حامد است مر ذات خود را و اعمال طاعات را پس وی تعالی
هم حامد است و هم محمود و نیز به حسب نور احمد و احمد و محمد بمعنی محمود است و احمد بمعنی حامد
و هم بمعنی محمود بتحقیق واقع شده است در زبور داود و قد سبق بیان معنی هذا الاسم
الشریف و از جمله اسماء الهی است الرؤف الرحیم و تسمیه کرده است او را بدان در کتاب
خود بالمؤمنین رؤف رحیم و این هر دو اسم متقارب اند در معنی و بعضی گفته اند که رأفت
شدت رحمت است و گفته اند که رؤف بالمطیعین رحیم بالمذنبین و از اسماء الهی الحق المبین
حق موجود و ثابت که متحقق است امر وی و مبین آنکه بین و آشکار است امر الوهیت وی و براهین
حقانیت او و بان و ابان بیک معنی می آید و بمعنی مبین مر عباد را امر دین و مبدأ و معاد
نیز جایز است و پیغمبر را صلی الله علیه وسلم نیز تسمیه کرد بدان و فرمود یا ایها الناس قد جاءکم
الحق من ربکم و فرمود فقد کذبوا بالحق لما جاءهم و فرمود حتی جاءهم الحق و رسول مبین و قل
انی انا النذیر المبین و المراد محمد و قیل القرآن و معنی حق اینجا ضد باطلست یعنی متحقق است امر صدق او
و مبین است امر رسالت او و مبین است از خدا دینی را که فرستاده او را با آن کقوله تعالی لتبین

للناس ما نزل الیهم و بعضی از اهل اشارات در قول حق سبحانه و ما خلقنا السموات والارض
وما بینهما الا بالحق گفته اند ای محمد از جهة حدیث جابر که گفت اول ما خلق الله روح محمد ثم خلق
منه العرش والکرسی والسماء والارض وجمیع الموجودات و از اسماء الهی نور است و معنی او
ذو النور و خالق النور یا منور السموات والارض بالانوار و منور قلوب العارفین بالهدایة و الاسرار
و آنحضرت را هم فرموده قد جاءکم من الله نور و کتاب مبین و فرموده در شان وی صلی الله علیه
و سلم و سراجا منیرا تسمیه کرد او را بدان از جهة وضوح امر او و بیان نبوت او و تنویر قلوب مومنان
و عارفان بآنچه آورد از دین و از اسماء الهی الشهید است قال القاضی معناه العالم و قیل
الشهید علی عباده و آنحضرت را نیز شاهد و شهید خوانده انا ارسلناک شاهدا یعنی عالم
و حاضر بحال امت و تصدیق و تکذیب و نجات و هلاکت ایشان و گفت و یکون الرسول
علیکم شهیدا و چنانکه در جحود امم ارسال انبیا را و شهادت امت محمد بآن [illegible] و نیز گفته
آنحضرت امت را آمده است و از اسمای الکریم است و معنی او کثیر الخیر و مفضل و عفو و کذا
قال القاضی و در حدیث در اسماء الهی اکرم هم آمده است و آنحضرت را نیز کریم خوانده است و
فرموده انه لقول رسول کریم و ما هو بقول شاعر قلیلا ما تومنون و لا بقول کاهن قلیلا ما تذکرون
مراد محمد است صلی الله علیه و سلم نه جبرئیل بقرینه قول وی و ما هو بقول شاعر و لا بقول
کاهن زیرا که وصف منکر شدند کفار جبرئیل را بدان پس متعین شد که برسول کریم مراد آنحضرت است
نه جبرئیل و این در سوره الحاقه است و در سوره تکویر مراد جبرئیلست و بعضی گفته اند آنجا
نیز مراد آنحضرتست از جهت صدق این صفات [illegible] صواب آنست که محتملست والله
اعلم و آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرموده انا اکرم اولاد آدم و معنی این هم صحیح است در حق وی
صلی الله علیه و سلم و گفته اند که چون وصف کردند یکی را بکرم وصف کردند بجمیع صفات خیر

و بود آنحضرت متصف بصفات کرم ظاهراً و باطناً ذاتاً و صفتاً صلی الله علیه وسلم و از اسما

الٰهی است العظیم و معنی وی جلیل الشان از هر چیز که دون او ست و گفته آمد در بیان معجزه وجود

و انک لعلی خلق عظیم و واقع شده است در اول سفر از توریت برای اسمعیل و سیلد عظیما

لامة عظیمة پس آنحضرت عظیم است و بر خلق عظیم است و چون صفت کسی عظیم شد ذات وی

عظیم خواهد بود و در باب اخلاق شریف چیزی ازین کلام گذشته است و از اسماء الٰهی الجبار است

و جبار بمعنی مصلح و قاهر و علی و عظیم الشان و متکبر آید و تسمیه کرده شده است آنحضرت صلی الله

علیه وسلم در مزامیر داؤد و در مزمور چهل و چهارم گفته تقلد ایها الجبار سیفک فان ناموسک و شرائعک

مقرونة بهیبتک یعنی در کردن انداز ای جبار شمشیر خود را زیرا که راز تو و شریعت تو مقرون و

بهیبت تو و قد سبق فی باب ذکره صلی الله علیه وسلم فی الکتب السالفة و معنی او در حق نبی

صلی الله علیه وسلم صادق است از جهت اصلاح او امت را بهدایت و تعلیم و قهر او اعدای

دین را و علو منزلت و عظم خطر و کبر شان او و نسبت بسایر افراد بشر و آنکه نفی کرده است

در قرآن جبر و تکبر است که لایق نیست بحال او و فرموده است و ما انت علیهم بجبار و از اسماء

الٰهی الخبیر است و معنی او مطلع بر کنه شی و عالم بحقیقت آن و بعضی گفته اند که بمعنی علیم است

و بعضی گفته اند خبیر بمعنی مخبر است و آنحضرت صلی الله علیه وسلم خبیر است بهر دو وجه زیرا که

وی عالم است بغایت از علوم بانچه دانا بنده است حق تعالی او را از مکنون علم و عظیم معرفت

خود و مخبر است مر امت خود را بانچه اذن کرده است وی تعالی او را باعلام و اخبار آن

و تسمیه وی صلی الله علیه وسلم خبیر درین آیت است الرحمن فاسأل به خبیرا مراد بخبیر

حضرت رسول است صلی الله علیه وسلم بر یکی از وجوه که مذکور اند در آیت و از اسمای

الٰهی الفتاح است و معنی آن حاکمست میان بندگان و فاتح ابواب رزق و رحمت است و کشاینده

نیز

کلیدهای بسته یعنی فاتح قلوب بصیرانست برای معرفت حق و بمعنی ظفر

در قول وی سبحانه ان تستفتحوا فقد جاءکم الفتح ای ان تستنصروا فقد جاءکم النصر و تسمیه کرده

او را خدای تعالی فاتح در حدیث اسرا که از ابی العالیه و غیر وی از ابی هریره آمده و گفت و جعلتک

فاتحا و خاتما و آنحضرت صلی الله علیه و سلم نیز برای شکر نعمت حق گفته و رفع لی ذکری و جعلنی

فاتحا و خاتما پس نبی صلی الله علیه و سلم حاکم و فاتح ابواب رحمت بر امت خود و فاتح

قلوب و اعین ایشانست برای معرفت حق و ایمان بخدا و ناصر حق و نصرت دهنده

و ایمان و از اسماء آلهی تعالی الشکور است و معنی او مثیب بر عمل قلیل بجزای کثیر و بعضی گویند

مثنی بر مطیع و تحقیق وصف کرده است آنحضرت صلی الله علیه و سلم خود را بشکور و گفته

افلا اکون عبدا شکورا یعنی معترف بنعم پروردگار و عارف بقدر آن و ثناگوینده بروی و ظاهر

آنست که توصیف وی خود را بشکور باذن و امر آلهی است و از اسمای وی تعالی العلیم و

علام و عالم الغیوب و الشهادة است و وصف کرده است نبی خود را بعلم و مخصوص گردانیده

او را بمزیت و فضیلت در آن و گفته و علمک ما لم تکن تعلم و کان فضل الله علیک عظیما و گفت

و یعلمکم الکتاب و الحکمة و یعلمکم ما لم تکونوا تعلمون و از اسمای وی تعالی الاول و الآخر است و معنی

آن سابق در وجود و باقی بعد از فنای آن و تحقیق این آنست که نیست مر او را اول و نه آخر و

آنحضرت اول انبیاست در خلق و آخر ایشانست در بعثت و اشارت کرده است با آن

قول حق سبحانه و تعالی و اذ اخذنا من النبیین میثاقهم و منک و من نوح و ابراهیم الآیه زیرا که تقدیم

کرده آنحضرت بر نوح و ابراهیم و غیر هما و نیز فرموده آنحضرت نحن الآخرون السابقون و از نسبت

نامهاست آنحضرت را بدان او که فرموده انا اول من تنشق عنه الارض و اول من یدخل

الجنة و اول شافع و اول مشفع و هو خاتم النبیین و آخر الرسل و از اسمای الهی القوی و ذو القوة و

المتین است و معنی او قادر است و وصف کرده است او را حق تعالی بقول خود ذی قوة
عند ذی العرش مکین گفته اند که مراد بدان محمد است و بعضی گفته اند جبرئیل است با نگر
نهایتش این صفت مخصوص نباشد با آنحضرت و از اسمای الهی صادق است و در حدیث
آمده است وصف آنحضرت بصادق مصدوق و از اسمای الهی ولی و مولی و گفته است حق تعالی
انما ولیکم الله و رسوله و فرمود آنحضرت انا ولی کل مومن و فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه
مراد اینجا محب و ناصر است و از اسمای الهی عفو است و معنی آن صفوح و درگذرنده از گناهان
و تقصیرات و امر کرده است این پیغمبر خود را در قرآن و توریت بعفو و صفح و فرمود خذ العفو
وامر بالعرف و گفت فاعف عنهم واصفح و گفته است در توریت و انجیل صفت او لیس
بفظ و لا غلیظ و لکن یعفو و یصفح و از اسمای وی تعالی الهادی است و آن بمعنی توفیق دهنده مر کسی را
که خواهد از بندگان خود و هدایت بمعنی راه نمودن و خواندن و الله یدعوا الی دار السلام و یهدی
من یشاء الی صراط مستقیم و فرمود وی تعالی و انک لتهدی الی صراط مستقیم و فرمود
وداعیا الی الله باذنه و لیکن معنی اول مخصوص است بحق تعالی و ثانی مشترکست میان وی
و پیغمبر [illegible] از اسمای وی تعالی المومن المهیمن است بعضی گفته اند این هر دو اسم بمعنی [illegible]
پس معنی مومن در حق تعالی مصدق وعدهٔ خود است که به بندگان خود کرده و مصدق قول خود
که حق است و مصدق بندگان مومن و رسل خود و بعضی گفته اند موحد ذات و ثنا هست برای او
خود و بعضی گفته اند امان دهنده بندگان خود را در دنیا از ظلم و شدت و مومنان را در آخرت
از عذاب خود و بعضی گفته اند مهیمن بمعنی امین است مصغر مومن پس قلب کرده شد
همزه را بها و گفته اند که مهیمن بمعنی شاهد و حافظ است و آنکه امین کند دیگری را از خوف
آنحضرت صلی الله علیه وسلم امین است و مهیمن و نام است و تسمیه کرده است او را حق تعالی

بین و گفته مطاع ثم امین و آنحضرت معروف و مشهور بود باین صفت پیش از بعثت و بعد از وی

و شیفته کرده است او را عباس عم آنحضرت در شعری که مدح کرده است آنحضرت را بدان گفته است

لا هی بعد الی و یومن بالله و یومن للمومنین ای یصدق و فرمود انا امنة لاصحابی مصطفی صاحب

و صاحب مواهب قول حق سبحانه و انزلنا الیک الکتاب بالحق مصدقا لما بین یدیه من الکتاب

و مهیمنا علیه از مجاهد نقل کرده که مراد آنست که و جعلناک یا محمد مهیمنا علیه و از اسماء وی تعالی

مقدس است و معنی او منزه است از نقایص مطهر از سمات حدوث و واقع شده است در کتب

انبیا مقدس از اسمای آنحضرت یعنی مطهر از ذنوب چنانکه فرموده است لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک

و ما تاخر یا مقدس از اخلاق ذمیمه صفات دنیه یا آنکه مقدس مطهر میشوند مردم باتباع وی

چنانکه گفت و یزکیهم و از اسمای وی تعالی العزیز است و معنی آن منیع غالب یا آنکه نظیر ندارد

یا معز است مر غیر را و گفته است و استدلال کرده است قاضی برین بقول خدای تعالی و لله العزة

و لرسوله یعنی چون ثابت کرده است عزت مر خدا او رسول خدا و خدا عزیز است و معز پس نبی خدا

رسول م

نیز عزیز و معز باشد و صاحب مواهب گفته که عزت مر مومنان را نیز اثبات کرده که فرموده است

و للمومنین پس اختصاص نیست این صفت و این اسم را با آنحضرت صلی الله علیه و سلم

غرض اثبات اختصاص است و عجیب است از قاضی که چگونه پوشیده ماند از وی

عجیب

این نکته انتهی گفتم من بخدا توفیق است اثبات آن مر مومنان را بتبعیت و طفیل است نه

باصالت و استقلال پس منافی با اختصاص نباشد و نیز غرض قاضی اثبات اختصاص نیست

و تحقیق قایل شده است دی ثبوت بعضی صفات و اسماء الهی بعضی انبیای دیگر شکور

در علیم و حلیم باسمعیل و ابراهیم حفیظ و علیم و کریم بیوسف و موسی سلام الله علیهم اجمعین چنانکه

گذشت و اگر در اثبات اسم عزیز مر آنحضرت استدلال بآن آیت کند که لقد جاءکم رسول من

انفسکم عزیز بوقت بر عزیز چنانکه قراءتی هست واضح معنی تکلف باشد و گفت وصف

کرده است حق تعالی النفس خود را به بشارت و نذارت چنانچه فرمود یبشرهم ربهم و قوله

ان الله یبشرک بیحیی و یبشرک بکلمة منه و تسمیه پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم بشیر و نذیر

ظاهر است و از اسماء وی تعالی بر قول بعضی مفسرین طه و یس است و بعضی گفته اند که

قول بودن آن اسماء محمد صلی الله علیه و سلم مشهور است اینست که قاضی عیاض رحمه الله

علیه بیان کرده و استنباط نموده و تحقیق آنست که اتصاف آنحضرت با وصاف الهی

تخلق وی صلی الله علیه و سلم با خلاق الهی عام است مخصوص نیست ببعضی اسما و تخلق باخلاق

الهی حاصل است مر بعضی کمل اولیا را که تابعان او شوند ولیکن قاضی قصد اثبات تسمیه کرده و آن

بذکر او ست در کتاب و سنت و کتب متقدمه چنانکه گذشت و تتمه این کلام را آنچه در شرح اسمای

حسنی نوشته اند باید جست والله اعلم ـــ قاضی رحمه الله بعد از ذکر این کلام تنبیهی کرد

بر نکته که آنرا ذیل این کلام ساخت گفت آگاه باش و بدان که من ذکر کنندهام نکته که بند اصل

بکنم بدان این فصل را و ختم میکنم بوی این قسم و ازاله میکنم اشکال و اشتباه را از ضعیف

الوهم سقیم الفهم را خلاص میکند او را از وسوسه تشبیه و دور می اندازد او را از شبهه تمویه و آن

اینست که اعتقاد کند که الله اعز اسمه و عظمت و کبریای خود مشابه نیست بچیزی از مخلوقات

و اسمای حسنی و صفات علی خود مشابه نیست بچیزی از مخلوقات خود و مشابه نیست چیزی او را

و آنچه از صفات اطلاق کرده است آنرا شرع بر خالق و مخلوق تشابه و تماثل نیست میان

آن در معنی حقیقی زیرا که صفات قدیم خالق برخلاف صفات مخلوق حادثست چه صفات

مخلوق منفک نمیگردد از اعراض و اغراض و وی تعالی منزه است از آن و بس است در معنی قول

وی تعالی لیس کمثله شیء و خدا خبر میدهد آنرا که گفته است از علمای عارفین محققین التوحید اثبات ذات

غیر مشبهه

غیر مشتبهة للذوات ولا معطلة من الصفات وزیاده کرده است واسطی این نکته را

که مقصود ما آنست وگفته نیست مانند ذات او ذاتی ونه مانند صفت او صفتی ونه مانند

اسم او اسمی ونه مانند فعل او فعلی مگر از جهة موافقت لفظ بلفظ و بزرگ و منزه است ذات

قدیم که باشد او را صفت حادثه چنانکه محالست که باشد مر ذوات محدثه را صفت قدیمه

مذهب اهل حق و سنت و جماعت رضی الله عنهم وتحقیق تفسیر کرده است امام ابو القاسم

قشیری رضی الله عنه این قول واسطی را و زیاده کرده است مراو را بیان وگفته است که این

حکایت مشتملست جوامع مسایل توحید و چگونه تشبیه دهد ذات او را بذوات محدثات

ذات او بوجود خود مستغنی است از همه و چگونه تشبیه داده میشود فعل او بفعل خلق را و حالانکه

از غیر جلب کمال یا دفع نقص حاصل شده نه بخواطر و اغراض موجود شده و نه بمباشرت

و معالجت ظاهر گشته و فعل خلق بیرون نیست ازین وجوه گفته اند مشایخ هر چیزی که توهم

کرده اید شما باوهام خود و ادراک کرده اید بعقول خود محدثست مانند شما وگفته است امام

ابو المعالی جوینی کسی که مطمئن شده و آرام پذیرفته بموجودی که منتهی است بوی فکر وی او

مشتبه است و کسی که مطمئن شده بنفی محض وی معطلست و کسی که قطع کرده بموجودی که

معرفت بعجز از درک حقیقت اوست وی موحد است و چه خوش است قول ذی النون مصری

رضی الله عنه حقیقة التوحید ان تعلم ان قدرته تعالی فی الاشیاء بلا علاج وصنعه لها بلا

مزاج یعنی باکتساب و مزج آلات و اسباب نیست و علة کل شیء صنعه ولا علة لصنعه و

و سبب هر چیز کار کرد و فعل اوست و نیست علت مر صنع او را یعنی حقیقت توحید آنست که

بدانی که قدرت خدا در اشیا بعلاجت وضع او مر اشیا را بمزاج است و علت هر چیزی صنع

اوست و هیچ علت نیست مر صنع او را ما تصور فی وهمک فالله بخلافه هر چه صورت بستی در وهم تو

از اولاد ابراهیم اسمعیل بنی کنانه را و برگزید از بنی کنانه قریش را و برگزید از قریش
بنی هاشم را و برگزید از بنی هاشم مرا و در حدیث انس آمده که فرمود آنحضرت انا اکرم ولد
آدم علی ربی ولا فخر و در حدیث ابن عباس آمده انا اکرم الاولین والآخرین ولا فخر و از عایشه
آمده که آنحضرت فرمود صلی الله علیه وسلم آمد مرا جبرئیل و گفت گردیدم و تفحص کردم
مشارق ارض و مغارب آنرا پس ندیدم هیچ مردی فاضلتر از محمد و ندیدم پسران هیچ
پدری را فاضلتر از پسران هاشم و از ابن عباس آمده که آنحضرت فرمود صلی الله علیه وسلم
هنگامی که پیدا کرد خدا تعالی آدم را فرود افکند مرا در صلب وی بسوی زمین یعنی وقتی
که او را فرود افکندند من در صلب وی بودم و گردانید مرا در صلب نوح در سفینه و انداخت
مرا در نار در صلب ابراهیم بعد از آن نقل کرد مرا از اصلاب کریمه بسوی ارحام طاهره
تا بیرون آورد مرا از میان ابوین من که هرگز جمع نشده اند بر زنا اشارت کرده است بسوی
عباس بن عبد المطلب عم رسول الله صلی الله علیه وسلم و رضی الله عنه در قصیده که در
مدح آنحضرت گفته در غایت فصاحت و بلاغت و آورده اند که آمد روزی عباس
رضی الله عنه نزد آنحضرت غمگین گویا از کفار چیزی شنیده بود که نسبت با آنحضرت از طعن
و تنقیص میگفتند پس پرسید آنحضرت ای عباس چه در غضب آورده است ترا یا عباس
آنچه شنیده بود بسمع آنحضرت رسانید پس برآمد بر منبر و گفت با مردمی که نشسته بودند
من کیستم گفتند تو رسول خدائی گفت من محمد بن عبد الله بن عبد المطلب ام بدرستی و
راستی پیدا کرد خدا تعالی خلق را پس گردانید مرا در بهترین خلق و گردانید خلق را دو
فرقه یعنی عرب و عجم پس گردانید مرا در بهترین فرقه یعنی عرب و گردانید ایشان را
قبایل و گردانید مرا در بهترین قبیلها و گردانید ایشان را بیوت و گردانید مرا در بهترین بیوت

پس گفت عباس

روی انه لما انصرف رسول الله صلی الله علیه وسلم من تبوک واشرف علی المدینة قال هذه طابة وهذا احد جبل یحبنا ونحبه قال العباس یا رسول الله ائذن لی امتدحک فقال صلی الله علیه وسلم قل لا یفضض الله فاک فقال العباس
من قبلها طبت فی الظلال وفی مستودع حیث یخصف الورق
ثم هبطت البلاد لا بشر انت ولا مضغة ولا علق
بل نطفة ترکب السفین وقد الجم نسرا واهله الغرق
تنقل من صالب الی رحم اذا مضی عالم بدا طبق
وردت نار الخلیل مکتتما فی صلبه انت کیف یحترق
حتی احتوی بیتک المهیمن من خندف علیاء تحتها النطق
وانت لما ولدت اشرقت الارض وضاءت بنورک الافق
فنحن فی ذلک الضیاء وفی النور وسبل الرشاد نخترق

پس من بهترین خلقم از روی ذات و بهترین ایشانم از روی بیت و از عبد الله بن مسعود
رضی الله عنه آمده که خدا تعالی نظر کرد بسوی قلوب عباد پس اختیار کرد از ان قلب محمد را
صلی الله علیه وسلم پس برگزید او را برای خود و فرستاد او را برسالت و آمده است از ابن
عباس که گفت خدا تعالی فضل داد محمد را صلی الله علیه وسلم بر اهل سما و بر انبیا صلوة
الله علیهم گفتند چیست فضل او بر اهل سما گفت که خدا تعالی گفته است مر اهل سما را و من یقل
منهم انی اله من دونه فذلک نجزیه جهنم و گفته است مر محمد را صلی الله علیه وسلم انا فتحنا
لک فتحا مبینا لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تاخر یعنی اهل سما همه در معرض خوف
و عتاب اند و محمد صلی الله علیه وسلم مغفور و مامون و مجموعت گفتند پس چیست فضل او
بر انبیا گفت خدا تعالی گفت مر سایر انبیا را و ما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه و
مر محمد را و ما ارسلناک الا کافة للناس از کمالات و کرامات آنحضرت بعضی ازان است
که آثار انوار آن درین عالم ظاهر و باهر است و دوم آنکه ظهور و بروز آن در آخرت در روز
قیامت باشد و بحقیقت دران روز ظاهر گردد که وی صلی الله علیه وسلم محبوب الهی
و سرور کاینات و مظهر فیوض نامتناهی اوست جل و علی و خلیفه رب العالمین
... مالک یوم الدین اوست و مقامی که او را باشد هیچ یکی را نباشد و جاهی
که او راست کسی را نبود روز روز اوست و حکم حکم او بحکم رب العالمین قوله تعالی
وللآخرة خیر لک من الاولی ولسوف یعطیک ربک فترضی و چون اکثر آنچه در
ابواب سابق مذکور شد از قسم اول بود درین باب بندی از قسم ثانی نیز مذکور
شود و بالله التوفیق بسم در تفضیل ... در آخرت ...
درجات عالیه و انفراد او ... آنحضرت صلی الله علیه وسلم

واول شافع

و اصحاب دیگر چنانکه فضل داد پروردگار تعالی و تقدس او را در بدء خلق و ابتدای امر
و کرد ایجاد او را مبدا و منشاء آفرینش و اول انبیاء در عالم ارواح و اول خلق در اجابت
در روز الست و نشکست بی مهر فضل و کمال در معاد و آخر کار پس کرد ایجاد او را و اول
کسی که بشکافد بوی زمین و برانگیزد بحشر و اول شفیع و اول کسیکه نظر کند بجمال رب العالمین
و خلق همه محجوب باشند در آن هنگام و اول نبی که حکم کرده شود در دست وی و اول
کسی که بگذرد از صراط با امت خود و اول کسی که در آید بهشت را با امت و اول امتها
باشند در در آمدن در بهشت و عطا کند او را لطایف تحف و نفایس طرف خارج
از حد عد و احصار و در حدیث است از انس بن مالک که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه و
سلم من نخستین مردمانم وقتی که برانگیخته شوند از قبور و من خطیب ایشانم وقتی که در آیند
بر پروردگار و من بشارت دهنده ام وقتی که نا امید شوند لوا حمد در دست منست و
اکرم اولاد آدم بر پروردگار خود و لا فخر و در روایتی آمده که من قاید ایشانم وقتی که گرد
آیند و خطیب ایشانم وقتی که خاموش شوند و شفیع ایشانم وقتی که حبس کرده شوند
لوا کرم در دست منست میگردند گرد من هزار خادم گویا که مروارید سفته اند و در
روایت ابی هریره آمده که گفت آنحضرت پوشانیده میشوم حله از حلهای بهشت پس
می ایستم در راستای بهشت و نیست هیچ یکی از خلایق که بایستد در آن مقام غیر من
و در روایت ابی سعید خدری آمده که گفت آنحضرت من سید فرزندان آدمم روز قیامت
و در دست منست لوای حمد و لا فخر و نیست هیچ پیغمبری در آنروز آدم و هر که جز او ست
مگر آنکه زیر لوای منست و در روایت ابن عباس آمده که گفت آنحضرت من برنده ام
لوای حمد روز قیامت و اول کسی ام که بجنباند حلقهای بهشت را پس گشاده میشود برای

من و می در آیند با من فقرای مومنین و من اکرم اولین و آخرینم و لا فخر و فرمود آنحضرت صلی الله تعالی
علیه و سلم من بهترین مردم روز قیامت و می دریابید شما که آن بچه جهة است جمع میکند خدای تعالی
اولین و آخرین را پس از آن ذکر کرد حدیث شفاعت را که بیاید ذکر آن و از ابوهریره
آمده است که گفت آنحضرت امید میدارم که باشم من عظیم‌ترین انبیا از روی اجر روز قیامت
و در حدیث دیگر آمده که فرمود آیا خوش نمی‌شود شما که باشند ابراهیم و عیسی در میان شما
بعد از آن فرمود که ایشان داخل است من اند روز قیامت اما ابراهیم میگوید تو دعوت
منی و ذریت منی پس بگردان مرا از امت خود و عیسی میگوید که انبیا همه برادران علاتی اند
که پدران ایشان یکی است و مادران ایشان متعدد و فرمود عیسی برادر منست نیست میان
و میان وی پیغمبری و من قریب‌ترین مردمم بوی و آنکه فرمود من سید اولاد آدمم روز قیامت
و حال آنکه وی صلی الله علیه و سلم سید ایشانست در دنیا و آخرت تخصیص روز قیامت
بجهة آنکه ظهور آثار آن در روز قیامت بیشتر باشد و از جهة آنکه در آن روز منفرد و یگانه
باشد در سیادت و شفاعت مقصود شود وقتی که روی آرند همه بوی و بنا دیده بوی و باشد سیدی مر رای و فوق
و سید آنرا گویند که التجا آرند مردم بوی در حوائج خود پس باشد درین هنگام سید منفرد
از میان بشر که مزاحمت نکنند او را هیچ احدی و ادعا نکنند آنرا و بدین مثال قول حق سبحانه لمن
الملک الیوم لله الواحد القهار و ملک خدا راست جل جلاله در دنیا و آخرت ولیکن در آخرت
منقطع میشود دعوی مدعیان که در دنیا بحسب ظاهر ادعا نموده بودند و همچنین محمد صلی الله علیه
و سلم بناه جویند بوی تمامه مردم در شفاعت پس میباشد سید ایشان در آخرت بی دعوی
شرکت ذکر ذلک صاحب الشفا رحمة الله علیه و در مواهب لدنیه از حدیث ابی هریره
که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم من اول کسی ام که میشکافد برای وی زمین پس ...

علامت جمیع علما یعنی فرقه ناجیه آنست که ایشان متفق اند در اصول دین و مختلف اند در فروع ... سنی

ابوبکر پس ازان عمر پس می آیم اهل بقیع را پس برانگیخته میشوند بعد ازان انتظار میبرم اهل
مکه را تا آنکه حشر کرده میشوم میان حرمین گفت ترمذی که این حدیث حسن صحیح است و رواه
ابو حاتم و دیگر در الاصول و ترمذی از ابن عمر آورده که بیرون آمد رسول خدا صلی الله علیه
وسلم روزی و درآمد به مسجد او ابوبکر و بر شمال او عمر رضی الله عنهما پس گفت آنحضرت
همچنین برانگیخته میشویم روز قیامت و آمده است که آنحضرت حشر کرده میشود بر براق و حشر
کرده میشوند انبیا بر دواب حشر کرده میشود صالح بر ناقهٔ خود و حشر کرده میشود هر دو پسر
فاطمه بر دو ناقهٔ من که عضباء و قصواست و حشر کرده میشود بلال بر ناقه از ناقهای بهشت
و در حدیث کعب احبار آمده که گفت طلوع نمیکند هیچ صبحی مگر آنکه فرود می آیند هفتاد
هزار فرشته تا آنکه احاطه میکنند قبر شریف آنحضرت را صلی الله علیه وسلم را میزنند
بازوهای خود را و درود میفرستند بر وی صلی الله علیه وسلم و چون شام میکنند عروج
میکنند به آسمان و فرود می آیند هفتاد هزار فرشته دیگر همچنین تا روزی که میشگافد
زمین از آنحضرت و بیرون می آید وی صلی الله علیه وسلم با هفتاد هزار فرشته که میبرند
او را بسوی حضرت مانند آنکه بخانه زوج میبرند و در روایت جامع الاصول از ابوهریره
آمده که فرمود من اول کسی ام که میشگافد از وی زمین پس پوشانیده میشوم حله از حلهای
این روایت آنست که انشقاق و کسوت هر دو ثابت مر آنحضرت را صلی الله علیه
وسلم اول و در حدیث دیگر آمده که اول خلایق که کسوت داده میشود مر او را ابراهیم است
علیه السلام و زیاده کرده است بیهقی که اول کسی که پوشانیده میشود از خلق ابراهیم است
پوشانیده میشود از حله جنت و آورده میشود کرسی و نهاده میشود در جانب یمین عرش
پس آورده میشود مرا و پوشانیده میشوم حله از جنت که قیمت نتوانند کرد او را بشر و نشانیده

فردوس

پوشانیده میشوم بر کرسی جانب یمین عرش و گفته اند که لازم نمی آید از تخصیص ابراهیم باولیت کسوت

که وی افضل باشد از آنحضرت واحتمال دارد که پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم با جامهٔ خود از قبر

برآمده باشند وحله که او را پوشانیده شده بجهت تکریم وتعظیم باشد نه بجهت برهنگی وابراهیم از قبر

برهنگی پوشانیده شد پس اولیت ابراهیم در کسوت نسبت ببقیه خلق است و جواب داده اند

حله که پوشانیده میشود ابراهیم علیه السلام اولا بعد از وی پوشانیده میشود آنحضرت

صلی الله علیه وسلم چنانکه ظاهر خبر است لیکن حله پیغمبر ما اعلی وارفع واعلی باشد از آن

پس جبر کرده شود بنفاست آنچه فوت شد از اولیت گفت بنده مسکین ثبته الله فی مقام

التمکین که تقدیم ابراهیم بکسوت نیز از جهت نسبت ابوت آنحضرت است که اباء در

امثال این امور مقدم و سابق میباشند بر اولاد و این فضل جزئیست در امور جزئیه و

تفضیل کلی در مثنویه در اینجا ثابت است ولهذا آنحضرت را بر کرسی نشانیده اند ابراهیم را و

گفته اند که این تقدیم کسوت مر ابراهیم را جزای عریان کردن نمرود است او را در وقت

نهادن در آتشش کذا قیل والله اعلم و مشهور آنست که حشر مردم حفاة عراة غرل میباشند

در حدیث بخاری از ابن عباس آمده باشارت قول حق تعالی کما بدأنا اول خلق نعیده

هم بدانست ولیکن ابو داود و ابن حبان روایت کرده اند که ابو سعید خدری در وقت

احتضار جامهای نو طلبید و پوشید و گفت شنیدم رسول خدا صلی الله علیه وسلم

میت برانگیخته میشود در جامهای او که مرده است در آن و صاحب مواهب لدنیه از

ابن ابی اسامه و احمد بن منیع روایت کرده است که مردها مبعوث میشوند در اکفان خود و زیارت

میکنند یکدیگر را در آن و گفت که جمع کرده میشود میان این حدیث و میان آن حدیث

بخاری باینکه بعضی مبعوث شوند عاری و بعضی کاسی و بعضی گفته که مراد بثیاب عمل

که برانگیخته

چنانکه تو تا آنکه می ایستی تو میان من و میان ابراهیم در سایهٔ عرش پوشانیده

میشوی حلهٔ از بهشت و روایت کرده است ابن سبع در خصایص که سوال کرد عبد الله

بن سلام رسول خدا صلی الله علیه وسلم را از لوای حمد [illegible] و صفت وی پس گفت

آنحضرت طوله مسیرة الف سنة الحدیث و گفت صاحب [illegible] که [illegible] قطب

قطب الدین حلبی چنانکه نقل کرده است محب بن الهمام که این حدیث موضوع است و ظاهر

در روی آثار وضع و خدا دانا تر است بحقیقه لواء الحمد گفت شیخ رحمه الله عفا الله عنه و الله اعلم و خدا

داناتر است بحقیقه لواء الحمد حق است و لیکن در احادیث تعبیر حقایق با مثال این صور

شده است چنانکه در بیان لوح و قلم واقع شده است که از بر جد است یا از یاقوت است

و در حملهٔ عرش واقع شده است که او عال اند که از گوش تا [illegible] مسافت ده صد

سال و در روایتی هفتصد سال است و امثال آن و ما ایمان آوردیم با نچه بصحت رسید

و به ثبوت پیوسته است نقل آن از شارع و بدانچه مراد اوست از آن اگر آن باطل

در واقع بدان نیز ایمان آوردیم و ترک دادیم حکم عقل کوته اندیش را به سخاف و استبعاد

آن کنند تفویض میکنیم حقیقت امر آنرا بخدا اما محدثین و راسخان آن سخن کنند آن دیگر

و اگر معانی آنرا استبعاد نمایند کمال قدرت فادر جواب آن میگوید الله اعلم و صاحب

مواهب گفته که در عرف عرب نگاه میدارد لوای اکبر صاحب جیش و رئیس

و احتمال دارد که در دست غیر او باشد باذن وی تابع شد زیر او و متحرک شد و جبهت

و مایل گردد به هر جانب که وی مایلست و در استعمال عرب نزد صاحب نگاه میدارد او را

مگر صاحب او و منع نمیکند او را از قتال بلکه قتال میکنند با وی و از ان رو قتال و لهذا لایق

نبگاه داشتن او هر کس چنانکه فرمود مر علی را رضی الله عنه روز خیبر که بدهم رایت فردا

جمع و عطی [illegible] و قوی [illegible] اند و وش [illegible] گوش [illegible]

مردی را که دوست میدارد خدا و رسول خدا را و دوست میدارد او را خدا و رسول خدا گذا[ل]

صاحب المواهب در غزوه موته آمده است که گرفت رایت نخست جعفر بن ابی طالب

پس آن [illegible] کرد و کشته شد بعد از آن گرفت عبدالله بن رواحه پس [illegible] و کشته شد

و گرفت [illegible] بن الولید و قتال کرد و فتح کرد بحالی که پس معلوم شد که او

مقاتل و رئیس حیش میباشد والله اعلم و مصل در تفضیل و تخصیص آنحضرت بحوض کوثر

حدیث ابن عمر آمده که آنحضرت فرمود صلی الله علیه و سلم حوض من مسافت یکماه است و

آن برابر است و آب او شیرین تر از عسل و مجرای او بر در و یاقوت است و سفید تر از شیر

و در روایتی سفید تر از سیم و در بعضی روایات سفید تر از برف و بوی او خوشتر از [illegible]

و کوزه های او [illegible] بعدد ستاره های آسمان هر که [illegible] ابدا و در تحدید مسافت

حوض مواضع عدیده است در احادیث ذکر یافته بهر جا از بلاد که متعارف آن [illegible]

نشان داده و ظاهر است که آن مواضع برابر نباشند در مسافت یا قریب بدان اگر متفاوت

باشند مقصود بیان تعیین مسافت و کثرت از آن باشد بطریق تخمین و تقریب نه تعیین و تحدید

و بعضی گفته اند که در ذکر مسافت قلیل مدافعه و منافات نیست با مسافت کثیر و

طریق سلوک شارع کریم است اینچنین توجیه میکنند در مواضع عدیده و بعضی گفته اند

که آنحضرت خبر داده شد اول بمسافت [illegible] پس بعد از آن اعلام کرده شد بمسافت کثیر

تفضیل کرد حق سبحانه بروی باتساع آن شیئا فشیئا [illegible] در مسافت طول مدینه

[illegible] بعضی گفته اند که این اختلاف از جهت اضطراب راوی است در روایت

لذلک والله اعلم و آمده است که عرض حوض همچو طول اوست و عمق هفتاد هزار فرسخ

و آمده است که هر که بنوشد از آن تشنه نگردد هرگز بعضی گفته اند که ظاهر این کلام آنست

مجانست نسخه

که شرب از وی بعد از حساب و نار خواهد بود زیراکه ظاهر از حال کسی که تشنه نشود آنست
که عذاب کرده نشود بآتش چه تشنگی و حرارت و حرقت لازم دخول نار است و احتمال
دارد که هرکه مقدر است بر وی عذاب عذاب کرده شود به تشنگی و بعضی گفته اند که آنحضرت
دو حوض است یکی در موقف دیگر در وان بهشت و هر دو را کوثر گویند شیخ ابن حجر گفته
که کوثر نهریست داخل جنت و آب او ریخته میشود در حوض و حوض را کوثر میگویند از جهت آنکه
مدد کرده میشود از آن و در بعضی روایات آمده که مر هر پیغمبر را حوضی است بر قدر فضل و مرتبه
وی و اگر این ثابت شود پس مختص پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم آن کوثریست که ریخته میشود
از آب وی در حوض او زیرا که نقل کرده نشده است مثل آن مر غیر او را صلی الله علیه وسلم
واقع شده است امتنان بدان بر وی در سوره انا اعطیناک الکوثر میشاید آنست که حوض
او مخصوص باشد بآنحضرت است و از قرطبی نقل کرده شده است که واجبست بر مکلف علم آن و تصدیق بدان
زیرا که حق تعالی تخصیص کرده است پیغمبر خود را صلی الله علیه وسلم بحوض ثابت شده است صحت
آن در احادیث صحیحه مشهوره که حاصل میشود بمجموع آن علم قطعی و روایت کرده اند از آن
زیاده بر سی نفر و واقع شده است در صحیحین زیاده بر بیست و بقیه در غیر صحیحین است و روایت
کرده اند آنرا از صحابه تابعین مانند آن و بعد از تابعین اضعاف اضعاف آن و اجماع کرده
سلف و اهل سنت بر آن و در روایت مسلم از ابو هریره در حدیث مرفوع آمده که وارد شوند
بر من امت من بر حوض من و من میرانم مردم را از وی گفته اند که حکمت راندن آنحضرت
مردم را از حوض خود آنست که ارشاد کند مر امت را بحوض پیغمبر [illegible] این از جمله انصاف
آنحضرتست و رعایت برادران خود نه طرد و دفع از جهت بخل و [illegible] و چه جای آنست و آنحضرت
اجود الاجودین و رحمة للعالمین است و احتمال دارد که براند کسی را که مستحق نیست شرب را و در حدیث

الزامد

امده آنکه آنحضرت فرمود صلی الله علیه وسلم حوض مرا چهار رکن است اول در دست ابی بکر صدیق

دوم در دست عمر فاروق و ثالث در دست عثمان ذی النورین و رابع در دست علی

مرتضی پس هرکه محب ... است و مبغض است مر عمر را آب نمی نوشانند او را ابو بکر و هرکه

محب ... مر عثمان را نمی نوشانند او را علی روایه کرده است ابن ابو سعید در شرف

النبوة والغیلانی کذا نقل فی المواهب اللدنیه و مشهور آنست که ساقی کوثر علی مرتضی خواهد بود

وگفت وی رضی الله عنه هرکه دشمن دارد ابو بکر را هرگز ننوشانم او را از آب وی والله اعلم

در تفصیل آنحضرت صلی الله علیه وسلم شفاعت و مقام محمود قال الله تعالی عسی ان یبعثک

ربک مقاما محمودا و عسی از حقتعالی افاده ایجاب میکند زیرا که عسی برای طماع است و در

طمع انداختن کسی را بچیزی و محروم گردانیدن ازان نقص و عار است و حق سبحانه اکرم است ازانکه

در طمع اندازد و امیدوار گرداند کسی را و باز ندهد آنرا و محروم گرداند ازان و پرسیده شده

مسعود از مقام محمود و گفت آن مقام شفاعت و گفت آن ایستادن اوست از یمین عرش

در مقامی که نیست دران هیچ یکی غیر او و رشک میبرند او را در آن اولین و آخرین و مانند

این آمده از کعب احبار و حسن بصری و در روایتی آمده که آن مقامیست که شفاعت میکنم

امت خود را دران و فرمود که مخیر گردانیده شدم میان آنکه در آورده شود نصف امت

من در بهشت و میان شفاعت و اختیار کردم من شفاعت را زیرا که آن اعم و اکمل است و فرمود

آیا گمان میبرید که شفاعت برای متقیان خواهد بود نه بلکه برای گناه کاران خطاکاران

خواهد بود ... شفاعت برای دفع عذابست اما برای رفع درجات متقیان نیز خواهد

بود صاحب مواهب ... از واحدی نقل کرده که گفت اجماع کرده اند مفسران برآنکه مقام

محمود مقام شفاعتست چنانکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم در تفسیر آیه مذکور فرمود هو المقام

مراد بمقام محمود این مقام است و واحدی گفته که این قول رذل و موحش و قطع است

از روی لفظ و هم از روی معنی اما لفظاً بجهة آنکه بعثت بمعنی برانگیختن و فرستادن است

و این ضد اجلاس است و در آیه کریمه مقاماً محموداً گفته است نه مقعداً محموداً و اما معنی

پس [illegible] که اگر اطلاق جلوس بسبب العزة تعالی و تقدس معیت رسول صلی الله علیه

و سلم با وی بسته شود امکان و حد و جهت است گفت بنده مسکین منبه اصلح الله مقام

الصدق و الحق چنین مخفی نماند که اگر صحیح باشد این حدیث از متشابهات خواهد بود و تأویل

باید کرد در تاویل الرحمن علی العرش استوی گفته اند و معیت در معنی عندیت است که در عند ربک و عنده

نیک معتقد و نحو آن گفته اند که آن از حیثیت درجه و رتبه و قربت است نه در مکان و جهة

ابن حجر عسقلانی گفته که قول مجاهد یجلسه ربه معه علی العرش نه مرفوع است از جهة نقل و نه از

نظر اشارت است بانچه گفته شد و از ابن عباس آمده که گفت می نشیند محمد روبروی

پروردگار در پس [illegible] و این نیز محمول بر مثل معنی مذکور است و حاصل مقام

آنست که حق تعالی حبیب خود را در مقامی میدارد که هیچکس را جز وی حاصل نیست و در

روز قیامت حکم مر خدا راست و به نیابت و خلافت وی محمد راست لا اله الا الله محمد رسول الله

و حدیث شفاعت حدیث مشهور است از انس و ابو هریره و دیگر صحابه و مذکور است در

[illegible] و غیرها که [illegible] آنحضرت صلی الله علیه و سلم من سید آدمیانم روز قیامت می دانید

که از چیست آن جمع میکند خدا تعالی اولین و آخرین را روز قیامت [illegible]

هم و غم [illegible] طاقت نمی آرند و بر نمیتوانند برداشت تا آنکه پس میگویند

آیا نمی بینید که در چه هستید افتاده اید شما آیا نمی نگرید کسی را که شفاعت کند مر شما را بسوی

پروردگار شما پس میگوید بعضی از ایشان مر بعضی را آنکس آدم است که پدر شماست پس می آیند

سوی آدم و میگویند ای آدم تو پدر همه اویی پیدا کرد ترا خدا بتعالی بدست
در تو از روح خود و ساجد گردانید برای تو فرشتگان خود را و ساکن کردانید ترا در
خود و تعلیم کرد ترا اسمای هر چیز شفاعت کن ما را نزد پروردگار خود آیا نمی بینی که ما در چه
و چه شدت و محنت رسیده است ما را تا آنکه راحت دهی تو ما را ازین جای پس
آدم پدر بهشتی پروردگار ما غضب کرده است امروز غضبی که هرگز نکرده است مانند آن
غضب پیش ازین و نمیکند بعد ازان و نهی کرد مرا از خوردن درخت و بیفرمانی کردم نفسی
نفسی بروید فریاد کنید سوی غیر من بروید بسوی نوح پس بیایند بسوی نوح و بگویند
یا نوح تو اول رسلی که فرستاده شده بزمین و بتحقیق نامیده است پروردگار تعالی ترا
عبد اشکور آیا نمی بینی چه چیز رسیده است ما را از شدت آیا شفاعت نمیکنی ما را بسوی
پروردگار خود پس میگوید نوح که پروردگار من غضب کرده است امروز غضبی که هرگز
نکرده بود و نخواهد کرد نفسی نفسی و یاد کند ... آنچه سوال کرده بود پروردگار
را بعلم در نجات پسر و در روایتی یاد کرد دعای خود را که در حق است خود کرد که غرق
شدند بروید بسوی ابراهیم که خلیل الله است پس بیایند نزد ابراهیم و گویند که تو پیغمبر
خدائی و خلیل اوئی از اهل زمین شفاعت کن ما را بسوی پروردگار خود نمی بینی که
در چه محنت افتاده ایم پس گوید ابراهیم پروردگار من غضب کرده است امروز غضبی که
نکرده بود و نخواهد کرد بودم من که گفته بودم سه دروغ و ذکر کند آن دروغها را نفسی
... بروید بسوی غیر من بروید بسوی موسی کلیم الله که کلام کرده ... پروردگار تعالی
با او و نزدیک ... گردانیده است او را در راز گفتن پس بیایند موسی را و بگویند یا موسی تو رسول
خدائی فضل ... داده است خدا تعالی ترا برسالت خود و کلام خود بر مردم نمی بینی تو که در چه محنت

ایم یا شفاعت کن ما را بسوی پروردگار خود پس میگوید موسی پروردگار من غضب کرده است
امروز غضبی که هرگز نکرده بود و نخواهد کرد و نیستم من اهل شفاعت و کشته‌ام من نفسی را
که امر کرده نشده بودم بکشتن آن نفسی نفسی بروید بسوی غیر من بروید بسوی عیسی روح الله است
بنده خدا و رسول او است پس بیایند عیسی را و گویند یا عیسی تو پیغمبر خدایی و کلمه او که القا کرده
او را بسوی مریم و روح وی و کلام کردی مردم را در مهد می بینی که در چه محنت افتاده‌ایم
پس میگوید عیسی که پروردگار من غضب کرده است امروز غضبی که هرگز نکرده و نخواهد
کرد و ذکر نکرد عیسی خطیئه را و در حدیث ابن عباس نزد احمد و نسائی آمده که گفت من گرفته
شدم اله از غیر خدا و گفت نیستم من اهل شفاعت نفسی نفسی بروید بسوی محمد [illegible]
گرامی او را که وی بنده ایست که آمرزیده است او را گناه او را هرچه متقدم و هرچه متأخر است
پس بیایند خلایق آنحضرت را و گویند نبی که در چه حال افتاده‌ایم یا شفاعت کن برای ما
بسوی پروردگار خود پس گوید آنحضرت این کار منست و من میکنم این کار را پس
میروم من و می آیم در بهشت و در روایتی در دار رب تعالی زیر عرش پس می افتم در سجده برای
پروردگار خود پس میکشاید خدا تعالی بر من از محامد و حسن ثنا که نکشاده است بر هیچ کسی
پیش از من بعد از آن گفته میشود بردار محمد سر خود را بخواه هرچه خواهی داده شوی و شفاعت
کن قبول کرده شود شفاعت تو پس میبردارم سر خود را و میگویم یا رب امتی امتی یا رب پس
گفته میشود در آر از امت خود کسی که نیست حساب وی از در راست از درها
و ایشان شریک مردم اند در غیر آن از درهای دیگر و در روایتی آمده که حکم میشود با تو
که برو هر که هست در دل وی مقدار دانه از گندم یا جو از ایمان بیرون آر او را پس میروم
میکنم پس بر میگردم بسوی پروردگار پس حمد میگویم بهمان محامد و ذکر کرد مثل اول و گفته در روی

مثقال دانه خردل پس میکنیم آنرا باز رجوع میکنیم و ذکر کرد در وی آنچه گذشت و مثقال

ادنی ادنی ادنی دانه خردل و در بار چهارم آمده که میگویم یارب اذن ده مرا در حق کسی که

لا اله الا الله میگوید خدا تعالی نیست این کار تو و این کار منست و شفاعت میکند

نزد خود و سوگند میخورم بعزت و کبریا و عظمت خود که بیرون آرم از نار کسی

که گفت لا اله الا الله پس باقی نمی ماند در نار مگر کسی که حبس کرده است او را قرآن

وطول

و واجب بروی خلود و این حدیث بروایات متعدده باختلاف الفاظ و عبارات

و اختصار آمده و احادیث درین باب بسیار است و از همه ظاهر میشود که شفاعت آنحضرت

از اول وقوف مردم در محشر تا دخول نار برای رفع عذاب و بعد از دخول جنت نیز برای رفع

درجات شامل و واقعست [illegible] اشکال کرده در قول ایشان مر نوح را انت اول

الرسل من اهل الارض زیرا که آدم نبی مرسلست و همچنین شیث و ادریس پیش از نوح

و جوابها گفته اند ازین اشکال یکی آنکه مذکورین نبی [illegible] دیگر آنکه اولیت مقید است

بقوله من اهل الارض زیرا که مذکورین مرسل باهل ارض نبودند در رسالت آدم بسوی پسرانش

بود و ایشان موحد بودند تا تعلیم کند ایشانرا شریعت خود را و همچنین شیث و ادریس و نوح

رسالت وی بکفار بود که دعوت میکرد ایشانرا بتوحید [illegible] گفته اند که مواطن شفاعت

پنجست اول در [illegible] اهل موقف از شدت وقوف و حبس در مقام که مذکور شد

دوم [illegible] حساب ثانی در عفو از سوال و حساب و داخل ساختن بهشت بیحساب ثالث

در شان قومی که حساب کرده شدند و مستحق عذاب شدند برفع عقاب [illegible] رابع

در اخراج قومی که آورده شدند در آتش برآوردن ایشان از آن خامس در رفع درجات

بعضی

کسانی که در آرند در بهشت و در هر کدام ازین ابواب احادیث واقع شده والله اعلم

شفاعت ... دسته نیز ذکر کرده اند و آن شفاعت آنحضرت است مر عم خود را ابوطالب در تخفیف

... بعضی شفاعت سابعه گفته اند و آن شفاعت مر اهل مدینه را چه تا که در

... که ثابت نمانده هیچ یکی بر لاواء مدینه یعنی بر شدت و محنت وی و صبر نکند

... شهید او را شهید و شفیع روز قیامت شیخ ابن حجر گفته است تعلیق

... خالی نیست از هیچ قسم اول که از این عدد بشمارند اقسام دیگر هم آمده

آمده است که فرمود اول کسی که شفاعت کنم ... اهل مدینه ... اهل مکه پس اهل طایف

شفاعت مر کسی را که زیارت کرده است قبر شریف آنحضرت را صلی الله علیه وسلم و دیگر

اجابت کننده مؤذن را بعد از آن درود فرستد بر رسول خدا صلی الله علیه وسلم و دیگر در

تحفه از تفسیر ... دیگر که برابر است حسنات و سیئات وی که در آید بهشت

از ابن عباس که سابق در می آید بهشت را بغیر حساب و می در آید مقتصد برحمت خدای

تعالی و ظالم النفسه و اصحاب اعراف بشفاعت پیغمبر صلی الله علیه وسلم و ارجح اقوال

در اصحاب اعراف آنست که ایشان قومی اند که برابر است حسنات ایشان و الله اعلم

روایت است از انس رضی الله عنه که گفت سوال کردم رسول خدا را صلی الله

علیه وسلم که شفاعت کن مرا روز قیامت پس گفت آنحضرت میکنم انشاء الله گفتم

پس کجا طلبم ترا یا رسول الله فرمود نخست طلب کن نزد صراط گفتم اگر نیابم

ترا آنجا فرمود پس طلب کن نزد میزان گفت اگر آنجا نیابم پس کجا طلبم فرمود طلب کن

نزد حوض زیرا که خطا نکنم من این سه جا را و از اینجا معلوم میشود که آنحضرت در جمیع

مواطن آخرت حاضر و قایم است امداد و اعانت و شفاعت میکند امت خود را و می رهاند

و خلاص میکند از شداید و مزالق و مضایق اما صراط در حدیث ابو هریره آمده است

که کفت آنحضرت زده میشود صراط بر پشت دوزخ پس میباشم من اول کسی که [illegible] از او بگذرد دعای

رسل در آن روز این است که اللهم سلم سلم و در حدیث دیگر آمده است که شعار مؤمنین

بر صراط میگوید رب سلم سلم و قول آنحضرت برای طلب سلامت امت خود بود و از انبیا

نیز همچنین میتواند که در آن روز بر زبان نیز خوف و هول درگاه الهی [illegible]

سلامت کنند و در روایتی آمده است که ملایکه نیز بر دو جانب صراط بار

کنند یا رب سلم سلم و این عبارت ایشانست که همیشه برای مؤمنین دعا و استغفار میکنند

و در حدیث فضیل بن عیاض آمده است که مسافت صراط پانزده هزار سال است پنجهزار

صعود است و پنجهزار هبوط است و پنجهزار برابر و هموار نمیگذرد از وی مگر شخصی که لاغر

و نزار از ترس خدا باشد و مشهور است که صراط تیزتر است از شمشیر و باریکتر است از موی

و در حدیثی آمده است که بر بعضی از مردم پهن است و بر بعضی مثل وادی وسیع و این آنجا است

که میگویند طول وقوف در محشر بر بعضی مقدار [illegible] است و بر بعضی مقدار دو رکعت

نماز و این بنا بر تفاوت اعمال و انوار ایمانست و آمده است که چون امت بر صراط بلغزند

و در مانند فریاد کنند وامحمداه وامحمداه پس آنحضرت از شدت اشفاق به آواز بلند

کند و کوید رب امتی امتی سوال نمیکنم ترا امروز نفس خود را و نه فاطمه را که دختر من است

مبالغه و غایت اهتمام است از آنحضرت در باب امت و استخلاص ایشان و از این فهمیده

میشود کمال محبت و اتحاد فاطمه زهرا سلام الله علیها بنفس شریف نبی صلی الله

علیه وسلم و در حدیث ابو هریره آمده است که کسی که نیک [illegible] صدقه را میکند از برای

و در حدیث دیگر کسی که مسجد خانه اوست ضامن است او را خدا تعالی بروح و رحمت

و گذشتن بر صراط را و اما میزان که مدار سوال و حساب بدانست در حدیث آمده است که

بذ... اعمای عرش و دوزخ در جای وی بعد از آن آورده میشود میزان نهاده
میشود... حسنات مقابل بهشت و کفه سیآت مقابل نار... و از ابن ... آمده است
که ... گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم چون میخواهند که حکم کرده شود میان خلق ندا
کرده ... محمد و امت وی ... کجاست امتیکه پیغمبر ایشان اول کسی است
که بر وی ... میکند مرا امت من غر محجل از اثر وضو و نکو کرده اید میشود امتهای
ما و چون ... بینند مردم فضیلت و درجت این امة را میگویند که نزدیک است که این امت
همه پیغمبران باشند و صحت رسیده است که نخست چیزی که حکم کرده میشود قضیه خون است
رواه البخاری وغیره نبوت رسیده است که اول سوال از نماز بود و تطبیق میان دو حدیث
... کرده ... اول ... نماز بود و در معاملات از خون و در روایت نسایی آمده
که اول آنچه حساب کرده میشود بنده را نماز است و اول آنچه کرده میشود بوی حکم میان مردم
در ... است و در مضمون یکدیگر ... تطبیق که نظر بحال راجعست بوجه مذکور واقع
شده است یعنی در نماز سوال و حساب نسبت بذات بنده است و در خون حکم میان مردمست
اگر چه در نماز هم حکمی خواهد شد ولیکن مقتصر بذات بنده است و میان ... کان بکدیگر نیست
فافهم و آمده است که زایل نمی شود قدم بنده از جائیش تا آنکه پرسیده میشود از جهار چیز
از عمر وی که در چه چیز فانی ساخت از علم وی که چه عمل کرد در وی و از مال وی که از کجا حاصل
کرد و در کجا انفاق نمود و از جسم وی که در چه کار کهنه کرد او را رواه الترمذی وقال
حدیث حسن صحیح و نیز آمده است که برون می آید آدمی را روز قیامت سه دیوان دیوانی است
که در وی عملست و دیوانی که در وی گناهان اوست و دیوانی که در وی نعمتهائیست
که بروی انعام کرده ... تعالی ... که بگذرد هیچ یکی صراط را تا آنکه سوال کرده میشود در هفت

قنطره اول سوال کرده میشود از ایمان که شهادت لا اله الا الله محمد رسول الله ... اگر این را
مخلصاً بجا آورده گذشت پس از آن سوال کرده میشود بقنطره ثانیه از نماز اگر آنرا
بجا آورده است گذشت سیوم از روزه ماه رمضان چهارم از زکوة پنجم از حج ششم
از غسل و وضو هفتم مظالم مردم است که این صعبتر و سخت‌تر است
باشد که اضمار و انواب هفتاد هفتاد باشد و خصومت رود به نیم دانگ
تا آنکه راضی سازد خصم خود را و نیز گفته اند که گرفته میشود بیک دانگ هفصد نماز مقبول
و داده میشود مرخصم را و روز قیامت هیچ درماندگی و بیچارگی و اضطراری بیش نمی آید
برابر خصومت اعاذنا الله من ذلک و لهذا گاهی رحمت الهی آن تقاضا میکند که راضی
میسازد خصم را و بیرون می آرد از ین ورطه چنانکه در حدیث آمده است و از اعظم حسنات
آنست که آخر کلام مرد کلمه طیبه باشد چنانکه در حدیث معاذ آمده است من کان آخر کلامه
لا اله الا الله دخل الجنة و حدیث بطاقه درین باب مشهور است و از ابن عمر آمده
آنحضرت صلی الله علیه وسلم کسی که قضا کند حاجتی را برای برادر خود میباشم من نزد
نزد میزان وی اگر راجح آمد و الا شفاعت میکنم مر او را و در اخبار مشایخ آمده است که
در خواب پرسیدند که خدا تعالی با تو چه معامله کرد گفت وزن کردند اعمال مرا پس راجح
آمد سیات بر حسنات پس ناگاه افتاد صره در کفه حسنات و راجح گردانید آنرا پس گشادم
آنرا ناگاه دیدم در وی کف خاکی را که انداخته بودم آنرا در قبر مسلمانی و از غرائب
حکایات است که در مواهب لدنیه آورده که برابر آمد دو کفه میزان مردی را پس گفته شد
نیستی تو از اهل جنت و نه از اهل نار پس بیارد ملک صحیفه را و نهد آنرا در کفه میزان و نوشته
شده است در وی اف پس راجح می آید کفه سیات بر کفه حسنات ... بودن آن کلمه عقوق

مخصوص که ... ید از آن باب سابرات امادر حدیث آمده است که هر صنفی از اعمال را

دری مخصوص است که می درآیند از آن چنانکه مصلیان از باب الصلوة و مجاهدان از باب الجهاد

و مانند آن روزه داران را باب الریان گویند و دریکه حضرت رسول صلی الله علیه وسلم از آن

بر آید باب الحمد یا باب التوبه گویند و در حدیث ابوهریره آمده که گفت آنحضرت صلی الله علیه

وسلم من اول کسی ام که گشاده میشود برای من در بهشت لیکن زنی می آید که مبادرت میکند

مرا پس میگویم من او را چه میکنی تو و چه چیزی تو پس میگوید من زنی ام که صبر کردم و نشستم بر یتیمان

یعنی بیوه شدم و شوهر دیگر نکردم و پرورش کردم فرزندان خود را که یتیم شدند رواه ابو یعلی

و در رواته لا باس بهم و قال المنذری اسناده حسن انشاء الله و معنی مبادرت کردن یعنی [illegible]

با من یا می در آید در پی من و گواهی میدهد این حدیث را انا و کافل الیتیم فی الجنة هکذا و اشار باصبعیه

السبابة والوسطی رواه البخاری من حدیث سهل بن سعد و بعضی علما گفته اند حق است بر

هر کسی که بشنود این حدیث را که عمل کند بدان تا باشد رفیق آنحضرت صلی الله علیه وسلم در

بهشت و کدام منزلت و مرتبت در بهشت افضل ازین است و در وجه تشبیه گفته اند که شان

آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن بود که تربیت میکند قومی را که نمی فهمند امور دین خود را و

همچنین کافل و مربی و مصلح یتیم قایم میشود بکفالت کسی که نمی فهمد امر دین و دنیای خود را و تعلیم

میکند و تمکین میکند ادب او را اما منزل آنحضرت صلی الله علیه وسلم در جنت بوسیله و فضیلة

و درجه رفیعه چنانکه واقع شده است در دعا اذان اللهم آت محمدا الوسیلة والفضیلة

والدرجة الرفیعة روایت کرده است مسلم از حدیث عبدالله بن عمرو که رسول خدا صلی الله علیه

وسلم گفت چون بشنوید موذن را بگوئید مانند آنچه او میگوید بعد از آن درود فرستید بر من و

هر که درود فرستد بر من یکبار درود فرستد بروی خدا تعالی ده بار پس سوال کنید خدا را برای

برای من وسیله زیرا که آن منزلتی است در بهشت که نمیرسد و نمی سزد [illegible] بنده را از بندگان
خدا را و امید میدارم که باشم من آن بنده پس کسی که سؤال کند برای من وسیله حلال گردد
آید برای وی شفاعت و گفته اند که وسیله نام اعلی منزلتی است در بهشت و آن منزل
رسول خداست صلی الله علیه وسلم و سرای او ست در بهشت و وی نزدیکتر باشد به
عرش و گفته اند که وسیله فعیله است از وصل الیه اذا تقرب توسلت الی الله تقربت الیه
اطلاق کرده میشود بر منزلت علیه چنانکه در حدیث و این تفسیر راجع بمعنی اول است زیرا که واصل
بآن منزله قریب است از جناب عزت جل جلاله پس گویا عبادتی است که تقرب جسته میشود
و هرگاه رسول خدا صلی الله علیه وسلم اعظم خلق است از جهت عبودیت مر پروردگار
و داناترین مردم است بحق سبحانه و سخت تر از ایشان در خشیت و محبت منزل او اقرب منازل
و عظیمتر باشد بجا و درجه وی اعلی باشد در بهشت کذا قالوا گفت بنده مسکین خصه الله بمزید العلم
و الیقین که وسیله در لغت سبب و دست آویز و توسل نزدیکی جستن بچیزی یقال و
الی الله توسل اذا تقرب الیه بعمل کذا فی الصراح پس ظاهر آنست که مراد سبب و دست آویز
باشد که آنحضرت بدان توسل و تقرب جوید بدرگاه عزت و باعث فتح باب شفاعت گردد
چنانکه سیاق حدیث مشعر بدان است و در حدیث شفاعت معلوم شد که آنحضرت تا درآید
در بهشت و در روایتی زیر عرش و در روایتی در [illegible] تعالی و امر امت بسؤال وسیله برای
آنست که [illegible] باشند باین دعا و سؤال ثواب جزا و قرب جمیل و زیادت ایمان
و رضای حق و شفاعت رسول وی و بعضی گفته اند که حق سبحانه تقدیر کرده است آن منزلت برای
آنحضرت صلی الله علیه وسلم باسباب که یکی از آن دعای امت است مر او را بوسیله مقابله چیزی که
یافته اند بر دست وی از هدی و ایمان کذا قال صاحب المواهب و حق همان سخن اول است و

پس سلام کرد آنحضرت برایشان و گفت بتحقیق شنیدم من کلام شما را و تعجب آنکه گرفت خدا

ابراهیم را خلیل و او چنین است که میگوید شما و گرفت موسی را کلیم همچنین است که عیسی

روح الله و همچنین است و آدم را صفی الله و همچنین است دانا و آگاه باشید که من حبیب الله ام

ولا فخر و من بردارنده لوای حمدم روز قیامت ولا فخر و من اول شافعم و اول مشفعم ولا فخر و من اول

کسی ام که زنجیر جنبانند بهشت را پس بگشاید خدای تعالی بر من در پس درآرد مرا در بهشت و حال آنکه

با من فقرای مومنان اند ولا فخر و من بزرگترین و گرامی ترین اولین و آخرینم ولا فخر رواه الترمذی

بدانکه از ظاهر این حدیث معلوم میشود که خلت صفت ابراهیم است و مخصوص باوست

علیه السلام و محبت صفت محمد و خاصه اوست صلی الله علیه وسلم اما از احادیث دیگر

معلوم میشود که آنحضرت بخلت نیز موصوفست و خلت او بوجه اکمل و افضل است از خلت ابراهیم

پس محبت علاوه و زیادت بر آن باشد بلی آنکه فرمود لو کنت متخذا خلیلا غیر ربی لاتخذت ابابکر

خلیلا از اینجا معلوم میشود که خدای تعالی خلیل اوست و غیر خدا خلیل او نه و خلت نسبت است

بین الجانبین چون خدا عز و جل خلیل او شد او نیز خلیل خدا باشد صلی الله علیه وسلم و در حدیث

دیگر آمده است که فرمود ان صاحبکم خلیل الله و از طریق عبد الله بن مسعود آمده است

که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم و قد اتخذ الله صاحبکم خلیلا و آنکه در حدیث سابق

فرمود و انا حبیب الله اشارت بر تبه [illegible] کرده [illegible] که خلیل محب است [illegible] محبی که

بمرتبه محبوبی [illegible] نرسد و چون صاحب مقام اعلی شد بمقام ادنی نیز متصف خواهد بود و از

ابو هریره آمده است که گفت خدای تعالی پیغمبر خود را صلی الله علیه وسلم بدرستی که من

گرفته ام ترا خلیل و نوشته ام در توریت محمد انت حبیب الرحمن گفت قاضی ابو الفضل

عیاض مالکی رحمة الله علیه اختلاف کرده شده است در تفسیر خلت و اصل اشتقاق

و از ینجه گفته اند بعضی از ایشان که خلیل کسی که نگنجد در دل او سوای حق و این است نزد
ایشان معنی قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم ولو کنت متخذا خلیلا لاتخذت ابابکر خلیلا ولکن
اخوة الاسلام ذکر کرده اینهمه را قاضی عیاض و مشترک کرده اند خلت را میان محمد و ابراهیم
علیهما الصلوة والسلام و لا بد این صفات که در معنی خلت مذکور شد و اثبات کرده اند
آنرا در میان ایشان در رسیده باشد عظیمتر و تامتر خواهد بود و با وجود اشتراک اخصیت
افضلیت وی صلی الله علیه وسلم چنانکه نبوت و رسالت و خواص و لوازم آن مشترک است
میان سایر انبیا و رسل ولکن فضلنا بعضهم علی بعض باز گفت قاضی علیه الرحمه اختلاف کرده اند
علما از ارباب قلوب که درجه خلت ارفعست یا درجه محبت پس گردانیده اند بعضی آنرا دو
برابر پس نباشد حبیب مگر خلیل و نه باشد خلیل مگر حبیب ولیکن مخصوص گردانیده شد ابراهیم
بخلت و محمد بمحبت یعنی تخصیص در ذکر و تسمیه است و در حدیث واقع است [illegible] که
اطلاق خلیل بر آنحضرت نیز آمده است فلا تخصیص و بعضی گفته اند که درجه خلت ارفع و اتم است
و احتجاج کرده بقول وی صلی الله علیه وسلم لو کنت متخذا خلیلا غیر ربی پس نگرفت غیر را خلیل
و حال آنکه اطلاق محبت بر فاطمه و پسران او و اسامه و جز ایشان آمده و اکثر علما گردانیده اند
محبت را ارفع از خلت زیرا که درجه حبیب که پیغمبر ماست صلی الله علیه وسلم ارفع است از درجه خلیل
علیه السلام و اصل محبت میل است بچیزی که موافق است مر محب را [illegible] میل این در حق کسی که
صحیح است [illegible] وی و انتفاع بوی و این درجه مخلوق است اما خالق جل شانه منزه است
از اغراض پس محبت او مر بنده را تمکین او [illegible] است و [illegible] سعادت وی و توفیق
و تهیه اسباب قرب و افاضه رحمت و نهایه آن کشف حجاب است از قلب وی تا
ببیند او را بقلب خود و نظر کند بسوی او ببصیرت خود پس باشد چنانکه آمده است در حدیث

فاذا احببته کنت سمعه الذی یسمع به وبصره الذی یبصر به ولسانه الذی ینطق به می باید

[illegible] دانسته که فهم کرده شود ازین غیر از تجرد برای خدا وانقطاع بسوی وی واعراض از غیر وی

سبحانه وصفا وسلامت قلب واخلاص حرکات واعمال مر خدا را عز وجل چنانکه گفته است

عائشه در بیان خلق نبوی صلی الله علیه وسلم کان خلقه القرآن بود خلق آنحضرت قرآن رضی بود

بمعنای وی و رضی بود برضای وی وازینجا تعبیر کرده اند بعضی بقول خود قد تخللت

مسلک الروح منی وبه سمی الخلیل خلیلا فاذا ما نطقت کنت حدیثی واذا ما سکت کنت

غلیلا [illegible] همیشه با تو باشم سخن را با تو گویم وطن را با تو گیرم سفر را با تو جویم ودر ثبوت

خصوصیت محبت هر دو حاصلست سید ما را صلی الله علیه وسلم بدلالت اخبار صحیحه وآثار

صریحه شهیره مشتهره وکافیست درین [illegible] قول حق سبحانه قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی

الآیه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] چون مقرر شد بآنچه گذشت ثبوت نبوت وصحت رسالت واجب شد

ایمان آوردن وتصدیق نمودن آنرا قال الله تعالی فآمنوا بالله ورسوله والنور الذی انزلنا

وقال انا ارسلناک شاهدا ومبشرا ونذیرا لتؤمنوا بالله ورسوله وقال قل یا ایها الناس انی رسول

الله الیکم جمیعا [illegible] فآمنوا بالله ورسوله النبی الامی الآیات پس ایمان بمحمد واجب ومتعین است وتمام

نمی شود حقیقت ایمان وصحیح نمیشود [illegible] اسلام وحصول نمی پذیرد مگر بایمان بمحمد وشهادت برسالت

وی وهر آنکه در بعضی احادیث آمده حتی یقولوا لا اله الا الله من قال لا اله الا الله اکتفا بجزو اول

و اعظم کرده اند یا این لفظ علم شده است در کلمهٔ اسلام چنانکه پسر سوره را منخواند
گوید الحمد لله رب العالمین یا الم ذلک الکتاب میخوانم بدلیل امرت ان اقاتل الناس
حتی یشهدوا ان لا اله الا الله و یومنوا بی و بما جئت به و این سخن ظاهر است احتیاج
بیان ندارد اکنون باید دانست که مشهور میان جمهور آنست که حقیقت ایمان
تصدیق است بنبوت و رسالت آنحضرت در جمیع آنچه آورده از پیش خدا و گفته و مطابق
این تصدیق شهادت بلسان باینکه وی رسول خداست و چون جمع کرده تصدیق بقلب
و نطق بشهادت تمام میگردد ایمان چنانکه در حدیث مذکور از روایة عبدالله بن عمر
آمده است امرت ان اقاتل الناس حتی یشهدوا ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله
و مراد آنست که تصدیق کنند و شهادت دهند ولیکن برای اهتمام بوجود شهادت و بیان
کفایت وی در حکم بایمان در ظاهر تخصیص کرده بذکر شهادت چنانکه در آخر حدیث فرمود
فاذا فعلوا ذلک عصموا منی دماءهم و اموالهم الا بحقها و حسابهم علی الله مقصود از حدیث
جبرئیل نیز بیان هر دو جزو ایمان است که شهادتست و تصدیق ولیکن تعبیر از تصدیق
بایمان کرد که در معنی لغوی بوی یکی است ایمان در شرع عبارت از مجموع تصدیق و شهادتین
ماند آنکه لفظ شهادت نیز درکار است یا نه بلکه اخبار بزبان با مواطات قلب که بمعنی
شهادتست کافیست و لهذا اجماع است بر آنکه قایل لا اله الا الله محمد رسول الله مخلصا
مومن است بی لفظ شهادت و لهذا این عبارت مشهور و مذکور است الایمان تصدیق
بالقلب و اقرار باللسان ولیکن چون در احادیث لفظ شهادت واقع شده ملاحظه آن اولی
و افضل باشد و تفصیل مقام آنکه اینجا چهار حالت است یکی آنکه تصدیق با اقرار جمع شود
و این حال محمود و تمام و کاملست دیگر اقرار بزبان بی تصدیق بقلب منافق مردود که در

اصلا ایمان نیست و این را نفاق گویند که اقبح و اشنع و اخبث انواع کفر است

و عقاب آن در درک اسفل از نار است حالت سوم آنکه تصدیق باشد فی نفس ذات

و این دو قسم است یکی آنکه بقلب تصدیق کند و پیش از اشتغال وقت مر شهادت را

عاجل بمیرد درینجا اختلاف دارند بعضی بر حرف ایستاده اند و قول آنکه تمامی ایمان تصدیق

و اقرار است و یافته نشد اقرار و بعضی مومن مستوجب جنت میدارند از جهت قول

رسول خدا صلی الله علیه وسلم یخرج من النار من کان فی قلبه مثقال ذره من ایمان

پس ذکر نکرد آنحضرت جز آنکه در قلب است و جای دیگر این فرمود هلا شققت قلبه و فرمود

حق سبحانه و لما یدخل الایمان فی قلوبکم پس محل ایمان قلب را داشت و صاحب این حال

مومنست بقلب خود و غیر عاصی و غیر مقصر شهادت با جنبا را دنیست و نزد من نصاب

حال این شخص محل شک نیست و اکر اکثر باشد بحکم طبیعت قدرت اختیار ندارد

آنجا خود اتفاق است بر قبول عذر و فرقی که معتقد باشند در دو صورت ظاهر نیست و اکر

اینهم درینجا هم باستند و قایل بوجود ایمان نشوند چه چاره است و لیکن خلاف

قول اهل حق است و حالت چهارم آنکه تصدیق بقلب کند و مهلت و فرصت باید

و علم بر شهادت داشته باشد و نطق نکند و شهادت ندهد در عمر خود اگرچه

باشد اینجا نیز اختلاف دارند بعضی میگویند که وی مومنست زیرا که مصدق است و

از جمله عاملست و وی عاصی باشد بترک آن چنانکه حال بر مذهب اهل

حق و ایشان معتقد است ایمان همان تصدیق قلبی است و اقرار شرط اجرای

احکام ایمانست نه جزو ایمان و صحت آن غایتش مانکنیم از جهه عدم

تصدیق اما در واقع مومنست از جهه وجود تصدیق و عمل داخل ایمان نیست چه عمل لسان

در جمیع عمل ارکان در پوشیده نماند که این بر تقدیری خواهد بود که منافی تصدیق
چیزی سر نزند و با وجود منافی حکم با یمان صورت ندارد از جهت عدم تحقق
تصدیق و بعضی گویند که صاحب این حال مومن نیست تا مقارن نگرداند عقد
قلبی را بشهادت لسانی زیرا که شهادت انشاء عقد است و التزام ایمان است و
مربوط است بعقد و تمام نمی شود و تصدیق با وجود فرصت و مهلت مگر بشهادت
و زبان ترجمان قلب است و فرق است میان فعل لسان و سایر اعضا در این حالت
عدم قدرت دیگر است و گفته اند که صحیح همین قول است کذا قال فی الشفا والله اعلم و درین
قسمی دیگر است که تصدیق و اقرار دارد و لیکن چیزی از آنچه شارع آنرا از امارت کفر
ساخته است مرتکب است مثل آنکه [illegible] سجده صنم میکند اگر امارت بودن آن
بدلیل قطعی از شارع ثابت شده و ارتکاب آن [illegible] بر جبر نیز رفته باشد باید که کافر
از جهة حکم شرع بدان و در کلام بعضی مصنفین واقع شده است که [illegible] نام داشت حکم
ظاهر و بعضی آنرا کافر شرعی گویند و بعضی کافر حکمی خوانند و این سخن محصلی ندارد زیرا که
چون شارع حکم بکفر او کرد ایمان او معتبر نبود و کافر باشد حقیقة نه آنکه ثابت شود
که شارع حکم بکفر ظاهری کرده نه بکفر حقیقی فقد بر [illegible] جماعه از فقها رحمة الله
علیهم خصوصا حنفیه نفعنا الله ببرکاتهم و برکات علومهم ببعضی از افعال و کلمات
حکم بکفر کرده اند که هر که سوگند بغیر خدا مانند بدر و قرآن یا گوید این [illegible] سخت است تا بگوید
چیزی برای خدا بده و امثال آن از آنچه در کتب [illegible] و صورت بدین
باب آن [illegible] گویند اینها مظنه کفر [illegible] و کفر در اینجا لازم می آید اگر آن
معنی متوهم و مسنون را التزام میکند کافر گردد بر مثال اهل قبله که از مذاهب ایشان کفر

لازم می آید. اگر آنرا التزام کنند و تاویل نمایند کافر نشوند و اگر آنرا تاویل کنند و بجهت

استناد بدلیل و شبهه که دارند ادعای حقانیت آن کنند کافر نشوند پس منع

تکفیر اهل قبله مبنی برین احتمالست نعم اگر ثابت شود که آن افعال و اقوال از قبیل

امارات کفرست حکم بکفر بنابر آن باشد نه بجهة لزوم کفر والله اعلم بالصواب و کلام در ثبوت

ایمان و اسلام و قبول زیادت و نقصان بسیارست و در کلام قوم مذکورست و

تحقیق در باب آنست که زیادت ایمان و نقصان به زیادت عمل و نقصان اوست

و هر که قایل نیست بدخول عمل در ایمان قایل زیادت و نقصان ایمان است وی معقول

نه و مجرد تصدیق آنرا قایل نه چه زیادت در عدد رود نعم کمال و نقصان در تصدیق

از جهة اختلاف صفات و تباین حالات از قوه یقین و تصمیم اعتقاد و وضوح

معرفت و دوام اعمال و حضور قلب حاصل است اما زیادت و نقصان از جهة

شبهه آن و حجت بیان بطلان قولی که در بعضی مردم شهرت یافته که ایمان

نزد محدثین عبارت از مجموع تصدیق بجنان و اقرار بلسان و عمل بارکان است و در

هر جا که از کلام محدثین جزئیت آن مفهوم میشود مراد ایمان کاملست چنانکه ذکر

کرده اند تا آن بتصل بخاری و اضرابشی و تحقیق کرده اند شارحان کتب ایشان

و این شهرت که در بعضی مردم راه یافته چنانکه قاضی عضد در مواقف گفته

که اختلاف کرده اند در حقیقت ایمان بمذهب سلف و محدثین آنست که الایمان

تصدیق بالجنان و اقرار باللسان و عمل بالارکان و از سلف این قول مشهور و

معروف نیست نزد ایشان آنرا ایمان کاملست چنانکه مذهب اهل سنت است و

حاشا که مذهب اهل سنت و جماعت بخلاف مذهب سلف بود مذهب محدثین بر

واضراب

خلاف اهل سنت و جماعت باشد و چه حاجت است که اینچنین گفته شود بلکه در بود تصریح و تحقیق

علما و اطلاق قول سلف بدان برای ترغیب مردم و تحریض بر تحصیل ایمان کامل است و در

مواضع دیگر تحقیق و تبیین این کلام بدلایل و اعلام کرده شده است فتدبر والحق احق ان یتبع

[illegible] در وجوب طاعت و اتباع سنت و اقتدای سیرت آنحضرت صلی الله علیه وسلم

و چون ایمان واجب شد طاعت و اتباع نیز لازم آمد و اکثر اطلاق طاعت در فرایض

و واجبات عبادات [illegible] و امر و نواهی آید و اتباع و اقتدای در سنت [illegible] و آداب عادات

شریف نبوی اطلاق یابد و لهذا صاحب شفا دو فصل ساخته برای ذکر این دو مطلب و اگر

را در یک فصل ذکر کنند نیز درست است چنانکه صاحب مواهب کرده اما طاعت رسول

الله صلی الله علیه وسلم قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و رسوله وقال و اطیعوا الله

والرسول لعلکم ترحمون وقال و ما ارسلنا من رسول الا لیطاع باذن الله وقال من یطع

الرسول فقد اطاع الله پس گردانید وی سبحانه طاعت رسول را طاعت خود و مقارن

گردانید طاعت رسول را بطاعت خود و وعده کرد بر وی جزیل ثواب و وعید کرد بر ترک

و مخالفت آن بسوی عقاب و واجب گردانید امتثال امر و اجتناب نهی او را یعنی کسی که

اطاعت کرد رسول را از حیثیت رسالت وی و تبلیغ وی احکام آلهی را در حقیقت طاعت

نکرد مگر خدا را و درین آیه دلیلست بر آنکه رسول صلی الله علیه وسلم معصوم است در جمیع اوامر

و نواهی و افعال [illegible] زیرا که اگر خطا کند در چیزی و موافق حق نباشد طاعت او بجای طاعت خدا

نخواهد بود و پرسیده شد سهل بن عبدالله تستری از شرایع [illegible] و ما آتاکم الرسول

فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا و گفته اند اطیعوا [illegible] الایه والرسول یعنی اطیعوا الله فیما فرض

علیکم والرسول فیما بلغکم گفته اند طاعت کنید خدا را بشهادت بربوبیت او و رسول را بشهادت

فی سنته

مثنی اصوم و افطر و اصلی و انام و اتزوج النساء فمن رغب عن سنتی فلیس منی و فرموده

آنحضرت صلی الله علیه وسلم عمل قلیل فی سنة خیر من عمل کثیر فی بدعة و فرمود کسی زنده

گرداند سنت مرا پس بتحقیق زنده گردانده مرا و کسی که زنده گرداند مرا باشد با من و نیز آمده است

که کسی که تمسک کند بسنت من نزد فساد امت من باشد مر او را اجر صد شهید و آمده است که

تمسک بسنت بهتر است از احداث بدعت یعنی اگرچه بدعت حسنه باشد چنانکه احیای

اداء صلاة و قیلوله مثلا چه آنکه در سنت واقع شده است بهتر است از بنای رباط و مدرسه

زیرا که حاصل آن یا علی مقام قرب و وصول به برکت اقامت سنت و حصول رضای حق

و مقرر است که مذموم و مردود بدعت سیئه است و آنکه نه چنین باشد بلکه مقوی و

مروج سنت بود آنرا بدعت حسنه میگویند و آن جایز است از جهت رعایت مصلحت و حکمت

گفته اند که بدعتی است که واجب شده آن مانند علم صرف و نحو و علوم آلی که بدون [زمان]

است یا مستحب مثل بنای ربط و مدارس و بقاع خیر و مباح مثل سیری و زرفه باقی گردد

حرام و اقامت سنت اگرچه قلیل و صغیر بود اعلی و ارفع است از بدعت اگرچه کثیر و کبیر

بود منفعت و مصلحت در آن و بالله التوفیق آورده اند که بعضی عمال عمر بن عبد العزیز

نوشتند بسوی وی احوال بلد خود از کثرت لصوص در آن آیا بگیریم ایشانرا بمظنه یا [بر داریم]

ایشانرا به بینه چنانکه سنت است پس نوشت عمر ایشانرا به بینه و بدانچه جاری شده است

بر آن سنت و اگر اصلاح نکند ایشانرا آنچه حق است اصلاح نکناد ایشانرا خدا و نظر

کرد عمر رضی الله عنه ... و گفت والله میدانم که تو حجری نفع نمیرسانی و ضرر اگر ندیدمی

من رسول خدا را صلی الله علیه وسلم که بوسه میکرد ... ترا بوسه نمیکردم ترا پس از آن بود که او را

دیده شد عبدالله بن عمر که میگردانید ناقه را در جائی پس پرسیدند از سبب آن گفت ندیدم

بایشان بگیرید

مگر آنکه دیدم رسول خدا را که میکرد من نیز میکنم و آمده اند که وی رضی الله عنه وقتی
گذر کرد در آنجا نهالی بود میگشت گرد وی و می انداخت آب و قطرهای از کوه و گفت دیدم رسول
خدا را صلی الله علیه وسلم که کرد همچنین من نیز کردم و آمده است در تفسیر وی قول تعالی والعمل
الصالح یرفعه اقتدا برسول الله است صلی الله علیه وسلم و گفت سهل تستری اصول ما هست چیز
اقتدا به نبی صلی الله علیه وسلم در اخلاق و افعال و اکل حلال و نیت در جمیع اعمال و حکایت کرده
شده است از احمد بن حنبل گفت بودم روزی با جماعتی که برهنه شدند [illegible] اندر آب
در آب و عمل کردم من بحدیث که فرمود کسی که ایمان دارد بخدا و روز آخرت باید که در نیاید
مگر بمیزر و برهنه نشدم پس دیدم در ان شب قایلی را که میگوید احمد بشارت باد ترا که خدا
ترا باستعمال آن سنت و گردانید ترا امام که اقتدا کرده شود بتو گفتم کیستی تو گفت منم جبرئیل
و از جمله حقوق رعایت ادبست با جناب [illegible] صلی الله علیه وسلم در قرآن مجید مملو و مشحون است از آیات
که اشارت میکند بسوی رعایت ادب با آنحضرت صلی الله علیه وسلم قال الله تعالی [illegible]
بالله و رسوله و تعزروه و توقروه و قال یا ایها الذین آمنوا لا تقدموا بین یدی الله و رسوله
یا ایها الذین امنوا لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی الایات و قال لا تجعلوا دعاء الرسول
بینکم کدعاء بعضکم بعضا و قوله و تعزروه ای تجلوه و تبالغوا فی تعظیمه و تنصروه و تعینوه
و نهی کرد از تقدم کردن بیش وی بقول که سوء ادب است سبقت کردن بکلام یعنی نگویند پیش
از آنکه گفتن [illegible] و چون بگوید گوش بنهید و نهی کرد از شتابی کردن بقطع امری پیش از
قضای وی [illegible] در [illegible] امری از امور دین بعد از ان بحدیث [illegible] و اتقوا الله ان الله
سمیع علیم لذا قال القاضی [illegible] گفته اند از جمله ادب است که تقدم نکنند پیش آنحضرت
بامری و نهی و اذن و هیچ تصرف تا آنکه امر کند و نهی کند و اذن کند [illegible]

اخلاص

ای تجلوا

نیامده و پردمه است و لیکن [illegible] نه درین آیه و این حکم باقیست تا روز قیامت و منسوخ نشده است
پس تقدم پیش سخن و احکام وی بعد از وفات وی همچو تقدم است پیش وی در حالت حیات
وی [illegible] و مجاهد در تفسیر این آیه گفته تقدم نکنید بر رسول خدا صلی الله علیه وسلم بچیزی تا حکم کند خدای
تعالی بر زبان وی و ضحاک گفته حکم نکنید بامری بی حکم رسول خدا و گفته اند که نظر کنید با دب صدیق
رضی الله عنه با آنحضرت صلی الله علیه وسلم که تقدم کرده پیش وی در نماز چگونه تاخر کرد
اگرچه آن تقدم باذن و اراده آنحضرت بود و گفت نمیرسد پسر ابو قحافه را که تقدم کند پیش رسول
خدا و حق رسانید او را این ادب و قیام بمقام [illegible] کردانید بعد از وی بجائی رسانید
که هیچکس نرسد و از جمله ادب با آنحضرت که بلند کرده نشود آوازها مراد از چنانکه جهر میکنند
بعضی مر بعضی را و بلند میکنند آوازها را چنانکه ندا میکنند بعضی مر بعضی را و میخوانند بنام ملکه
تعظیم کنند و توقیر نمایند و بگویند یا رسول الله یا نبی الله و نازل شده است در وفد بنی تمیم
یا در حق عیینه که آمدند و ایستادند بر در آنحضرت ندا کردند یا محمد اخرج الینا پس مذمت
کرد ایشان را خدای تعالی و گفت اکثرهم لا یعقلون و بعضی گفته اند نزول کرده است آیت
اول در شان ابو بکر و عمر رضی الله عنهما که اختلافی واقع شده بود میان ایشان پیش
آنحضرت صلی الله علیه وسلم و بلند کردند آوازها را و بعضی گفته که نازل شده در ثابت بن
قیس بن شماس که در گوشهای وی گرانی بود و بلند میکرد آواز را پس نشست در خانه از
بیم آنکه حبط کرده شود اعمال وی پس طلبید او را آنحضرت صلی الله علیه وسلم و بشارت
داد بشهادت [illegible] جنت پس کشته شد در یوم الیمامه و تمام [illegible] حکایات در مواضع
[illegible] باید ان شاء الله تعالی و روایت کرده [illegible] است که ابو بکر صدیق رضی الله عنه [illegible]
[illegible] نازل شد این آیه گفت والله یا رسول الله که سخن نکنم با تو بعد ازین مگر مانند کسی که راز گوید

و همین مقرر است اگر چه بعد از وصول بر تبه استحالت نه مجرد استبعاد و خلاف عادت و مذهب
سلف در آنجا نیز تسلیم و تفویض است و این روش را در تفسیر قرآن و شرح حدیث که متضمن [illegible] دی
بیست نهاده و نگی زده اند بسیار است حاجت نه کر آن نیست تاب الله علیهم عند لهم و سال الله
العافیه و با لجمله تحکیم و تسلیم و خضوع و استکانت و ذل و انابت و توکل در توحید مرسل
واجب است و در توحید رسول و تعظیم وی نیز لازم و گفته اند اینجا دو توحید است که نجات [illegible]
عبد را از عذاب خدا [illegible] ربیت رضای او و مکرمدان یکی توحید مرسل در ربوبیت دیگر توحید
رسول در متابعت پس هر که به وی منسوب شود سوی غیر و راضی نگردد بحکم غیر وی کذا نقل صاحب المواهب
عن مدارج السالکین و از جمله ادب رسول آنست که گر بنده شود دعا او و خواندن او را مانند
دعای بعضی از شما مر بعضی را قال الله تعالی و لا تجعلوا دعاء الرسول کدعاء بعضکم بعضا و در معنی این
آیت مر مفسران را دو قول است یکی آنکه نخوانید او را بنام او چنانکه میخوانند بعضی از شما بعضی را بلکه
بگوئید یا رسول الله یا نبی الله با توقیر و تواضع [illegible] بنا بر این مصدر مضاف بمفعول است دوم آنکه
مگردانید خواندن او مر شما را همچو خواندن بعضی از شما مر بعضی را که اگر خواهد جواب بدهد و اگر خواهد ندهد
بلکه بر تقدیر خواندن او مر شما را البته جواب باید داد و اجابت وی واجب است و تخلف از آن
گنجایش ندارد چنانکه مضمون کریمه یا ایها الذین آمنوا استجیبوا لله و للرسول اذا دعاکم لما یحییکم است
و برین تقدیر مصدر مضاف بفاعل است و شاهد این حدیث ابن المعلی است که در نماز بود
آنحضرت او را بخواند وی جواب نگفت و اعتذار نمود که در نماز [illegible] ان جواب ندادم
پس گفت حضرت آیا نشنیده است الله تعالی استجیبوا لله و للرسول [illegible] در [illegible]
گذشت که نماز باطل نمیگردد و نزد شافعیه اجابت نبی [illegible] در لزوم [illegible] حضرت و [illegible]
[illegible] هدایت که محبت حیات قلوب [illegible] روح ارواح و روح ایمان است [illegible] رضا [illegible] است از

و در احوال محبت بالاتر و فاضلتر نیست و نحص وقت سالک همیشه بست جسمی روح اند

عبارات قوم در بیان معنی محبت و کشف حقیقت آن مختلف اند فی الحقیقه اختلاف معانی

ناشی از اختلاف احوال است و اکثر آن راجع بثمرات و نتایج محبت است نه بحقیقت او و در

مواهب لدنیه از بعضی محققین نقل کرده که حقیقت محبت نزد اهل معرفت از معلومات است که

تعریف و تحدید نمیتوان کرد آنرا و نمی شناسد آنرا مگر کسی که قایم است لدی بطریق وجدان

که ممکن نیست تعبیر از آن و تحدید زیاده میکند آنرا خفا این حد او وجد است انتهی و ایکه در

ذوق و وجدان محبت است والحب وضع لفظ معنی او میل و انجذاب قلب است بچیزی که

موافق و مرغوبست و آنرا مراتب و درجات و آثار و ثمرات و شواهد و علامات است که عبارات

قوم بران واقعست پس بعضی گفته اند محبت موافقت محبوبست در جمیع احوال و ایثار وجود و وطا

اوست بر شهوات نفس و ارادت قلب و بعضی گفته اند که محبت محو شدن صفات محب و فانی

شدن آن در صفات محبوب باشد و این از احکام فنا در محبت است و در فنی باید بدر

ما کردی فانی گرداینده است او را و اوارد محبت و گرفته است او را از وی بتمام و ابو یزید بسطامی

گفته قدس سره محبت کم پنداشتن بسیار از نفس خود و بسیار پنداشتن کم از حبیب و محب صادق

اگر بذل کند برای محبوب خود جمیع آنچه قادر است بران کم می پندارد آنرا و شرم دارد و اگر یابد

از محبوب خود اندک چیزی بسیار می پندارد آنرا و گفته اند محبت آنست که بخشی تمام خود را

کسی که دوست میداری او را و باقی نماند برای تو از تو چیزی و گفته اند محبت محو نمودن ...

... محبت تقاضا میکند آنرا و تا در دل بقیه است مر غیر محبت غیر را

جا ... معلول و معلولست و بعضی گفته اند محبت ... قلب است در طلب محبوب و شوق

بلقاء ... و لهج لسان بذکر او علی الدوام و من احب شیئا اکثر ذکره و اینهمه آثار و علامات محبت است

جمیع اجناس فضل و کمال باشد پس مستحق و متوجب آن شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم و محبت

مراد ازو فرد اکمل و اولی و اعلی از محبت بنفس و آل و اولاد و اموال غیر او و هرکه ایمان او است

با آنحضرت ایمان صحیح باخلاص خالی نیست از وجدان چیزی ازین محبت و لیکن بعضی حظ وافر

ازان یافته اند و بعضی نصیب کمتر مثل کسانیکه مستغرق شهوات و محجوب غفلت اند حظ ایشان ازان اندک

نیست که حظ صحابه در بعضی اتم و اکمل است زیرا که این ثمره معرفت و ... ایشان بان

عیانی است چنانکه از آثاری که منقولست معلوم میگردد و قال الله تعالی قل ان کان آباؤکم و

ابناؤکم و اخوانکم و ازواجکم و عشیرتکم و اموال اقترفتموها و تجارة تخشون کسادها و مساکن

ترضونها احب الیکم من الله و رسوله و جهاد فی سبیله الآیه و قال رسول الله صلی الله علیه وسلم

لا یؤمن احدکم حتی اکون احب الیه من والده و ولده و در روایت نسائی بتقدیم ولد بر والد

و در روایتی والناس اجمعین و در بعضی من اهله و ماله و در روایتی من نفسه ... و این اتم

مراتب محبت است و از عمر بن الخطاب رضی الله عنه آمده که گفت یا رسول الله تو محبوبتر

تری من از هر چیز مگر از نفس من پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم ایمان نیارد یکی از شما

تا آنکه باشم من محبوبتر نزد وی از نفس وی پس گفت عمر سوگند میخورم بخدای که فرستاده است

بر تو کتاب را تو محبوبتری نزد من از نفس من پس گفت الآن یا عمر و در بعضی روایات آمده است

آنحضرت دست در سینه عمر زد و تصرف کرد و حاصل شد عمر را این معنی و گفته است سهل تستری

... ولایت رسول را صلی الله علیه وسلم بر خود در جمیع احوال و نه بیند نفس خود

... سنت او را زیرا که آنحضرت گفته است صلی الله علیه وسلم لا یؤمن احدکم

حتی اکون احب الیه من نفسه الحدیث و گفته اند ... ایثار کنی رضای مرا بر هوای خود

اگرچه ... روی هلاک تو از اینجا معلوم شد که ثبت مجرد اعتقاد عظمت ...

آمدی نزد آنحضرت و گفت یا رسول الله تو محبوب تری نزد من از اهل و مال من و من چون یاد کنم
ترا صبر نمی توانم کرد تا بیایم و نظر کنم بجمال تو و من یاد کنم موت خود را و موت ترا دانستم
که چون می میری تو به بهشت برده شوی با پیغمبران مقام اعلی و اگر می درآیم من نمی
بینم ترا [illegible] الله تعالی و من یطع الله والرسول فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین
پس خواند آنحضرت آن مرد را و خواند این آیه را بر وی و ذکر کرده اند بعضی
این قصه را در ثوبان مولی رسول الله صلی الله علیه وسلم و بود سخت محب مر آنحضرت را کم صبر از وی
پس آمد روزی نزد آنحضرت و حال آنکه متغیر و شکسته است رنگ وی و می شناخته میشود در وی
اندوه پس گفت مر او را [illegible] ای ثوبان چه حال است ترا و چه شکسته شده است رنگ تو گفت یا
رسول الله نیست مرا بیماری و نه دردی مگر آنکه چون من نمی بینم ترا متوحش میشوم وحشت شدید
تا آنکه [illegible] ترا پس یاد کنم آخرت را و میترسم که نه بینم ترا آنجا زیرا که تو بالا برده میشوی با
پیغمبران و من اگر درآیم در بهشت مرتبه پایانتر از مرتبه تو خواهم بود و اگر نه درآیم نمی بینم ترا ابدا
پس فرود آمد این آیه و در بعضی تفاسیر در شان بعضی از اصحاب آمده علی الاجمال و در حدیث دیگر
آمده که مردی [illegible] به پیش شریف می نشست و نظر بجمال شریف میدوخت و التفات
دیگر نگاه نمیکرد فرمود چیست حال تو گفت پدر و مادر من فدای تو باد یا رسول الله بهره مند میشوم
بجمال تو و ذوق میگیرم بدیدار تو اما غم از آن دارم که چون روز قیامت شود [illegible] حق
تعالی بفضل خود پس فرو فرستاد حق تعالی این آیه را و در حدیث آمده
من احبنی کان معی فی الجنة پوشیده نماند که مراد معیت مساوات در درجه نیست بلکه اگرچه دور بود
در بعضی احادیث کان فی درجتی واقع شده است پس مراد بودن در یک جنت است [illegible]
که ممکن شوند از دیدن جمال وی صلی الله علیه وسلم و رفع حجاب اگرچه از دور باشد چون [illegible]

گردانیده شود حجاب حاصل نشود و مشاهده و معیت معنوی حاصل است و ارباب محبت را

بمشاهده بصری نیز میسر باشد و غم و اندوه ایشان از فقدان رویت و مشاهده است و این

مراد بمعیت و این معیت قلبی همیشه بی مشاهده بصری حاصلست چنانکه در بعضی غزوات آمده است

که در مدینه قومی هستند که سیر نکردید شما مسیری را ... تا آنکه ... با شما بودند حبسهم العذر

باز داشته است ایشانرا عذر پس معیت معنوی سبب دوری حسی نه بمجرد دید

اهدا بود نجاشی قریب ترین مردم با آنحضرت صلی الله علیه وسلم با آنکه در حبشه بود و بود عبد الله

بن ابی ابعد خلق از وی با آنکه بود با وی در مسجد ولیکن محبان مشتاق با وجود معیت قلبی صحبت بصری

نیز میخواهند تا دل و دیده هر دو متمتع و محظوظ باشند گفت بنده مسکین نور الله قلبه بنور

الیقین میخواند که چون مشتاقان شکایت کرده اند از حرمان رویت بصری در قیامت بجهت علو

آنحضرت در آن عالم آنحضرت صلی الله علیه وسلم بشارت داد ایشانرا که میسر ... مشاهده در روز

قلبی و بصری افتراق تفاوت ... در آن عالم که بصر و بصیرت متحد شوند معیت حاصل شود

هیچ ... میان نماند والله اعلم ... و در بیان بعضی از آنچه وارد شده است از سلف

و ایمه از آثار محبت رسول خدا و شوق وی صلی الله علیه وسلم ... است از ابوهریره

که گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم از سخت ترین امت من در محبت من مردمی اند که می آیند

بعد از من ... دوست دارد یکی از ایشان کاشکی ببیند مرا در مقابله اهل و مال خود یعنی همه

را بدهد و فدا سازد و دیدار مرا حاصل کند و این تمنی دیدار شریف حضرت

محبت آنحضرت است که اگر باین طریق هم حاصل شدی میکرد ... یعنی مراد دیدار آنحضرت است

در زمان آنحضرت و این بطریق فرض و تقدیر است ... بخاطر این مسکین میرسد که مراد دیدن

آنحضرت ... شدن بمنام چنانکه ... از علمای امت ... شده باشد یا در یقظه چنانکه کمل اولیا

باشند نیز دور نباشند بعضی ایشان مشتاق جمال او و لقای شریف او شدند که گر آنرا بذل

اهل و مال دریابند اگر چه در خواب هم باشد غنیمت میدانستند فافهم و بالله التوفیق روایت است از

ابن اسحق که زنی از انصار کشته شد پدر او و برادر او و زوج او در روز احد با رسول خدا صلی الله علیه

وسلم پس [illegible] آن زن [illegible] حال رسول خدا صلی الله علیه وسلم گفتند بخیر است گفت الحمد لله

[illegible] گفت بنمائید مرا تا ببینم او را و چون دید آنحضرت را گفت کل

مصیبة بعدک جلل یعنی هر مصیبت بعد از سلامت تو خرد و آسان است و در بعضی روایات این

لفظ آمده که چون آواز برخاست روز احد که آنحضرت کشته شد و بسیار شدند در مدینه نالان

و فریاد کننده بیرون آمد زنی از انصار پس پیش آمد به او در خود را و پسر و شوهر و پدر خود را

که همه کشته شدند و در نمی یابد آن زن که بکدام یکی از اینها پیش آمده است و هر گاه می بیند ایشان را

[illegible] این [illegible] این کیست میگویند برادر تست و پدر تو و پسر تو و زوج تست التفات

نمیکند تا آنها میگویند پیغمبر خدا کجاست گفتند پیش است تا رفت و رسید با آنحضرت و گرفت

طرف جامه او را و گفت پدر و مادر من فدای تو باد یا رسول الله باک ندارم وقتی که تو سلامتی

از هر که هلاک شده [illegible] بیرون آوردند اهل مکه زید بن دثنه را رضی الله عنه از حرم تا بکشند

او را گفت مر او را ابو سفیان بن حرب سوگند میدهم ترا ای زید آیا دوست میداری که

محمد الآن بجای تو میبود که میزدیم ما گردن او را و تو در اهل خود میبودی پس گفت زید نه ای سوگند

دوست نمیدارم که محمد اکنون در جای خود باشد که در دست وی برسد خاری که موذی آنحضرت

باشم گفت ابو سفیان ندیدم من از مردم احدی که دوست دارد کسی را چنانکه [illegible] دوست دارند

محمد محمد را و از ابن عباس آمده که می آمد زنی بنزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم و سوگند میخورد که بیرون

نیامده ام از بغض زوج و نصرت وی نیامده ام برای غرض دیگر بیرون نیامده ام مگر برای داشتن سنت

دثنه
بفتح دال و کسر مثلثه
و نون مشدده و در آخر ها

ازم

مر خدا را و رسول خدا را و چون محتضر شد بلال رضی الله عنه فریاد کرد زن وی و گفت وا حزناه

اکرباه گفت بلال واطرباه غداً نلقی الاحبة محمداً و حزبه یعنی خوشی و شادی فردا ملاقات کنیم

که محمد و گروه او بینید ولنعم ما قال الشاعر شعر در غربت مرگ بیم تنهائی نیست ... با این عزیزان

نبشته اند و از عبده بنت خالد بن معدان آورده اند که گفت نبود خالد را ...

خواب خود مگر آنکه ذکر میکرد شوق خود را برسول خدا و اصحاب وی ...

ایشان را و میگفت هم اصلی و فصلی ایشان اصل من و فصل من اند بسوی ایشان آن زود

میکنند دل من را از شدت شوق من بسوی ایشان زود کن ای پروردگار من قبض روح مرا

بسوی خود گریه میکرد و مینالید و می گفت این کلمات را تا غلبه میکرد او را خواب و روایت

کرده شده است از ابوبکر صدیق که میگفت سوگند بخدای که فرستاده است ترا بحق که اسلام

ابو طالب خنک و روشن کننده تر است چشم مرا از اسلام وی یعنی پدر من

زیرا که خنک کننده است چشم ترا و چنین میگفت عمر بن الخطاب بعباس رضی الله عنهما که

اسلام تو محبوبتر است نزد من از اسلام خطاب زیرا که محبوبتر است نزد رسول الله صلی الله

علیه و سلم و روایتست از زید بن اسلم گفت بیرون آمد عمر رضی الله عنه شبی برای حراست خلق

پس دید چراغی را در خانه و پیرزنی پشم میرشت و میگوید علی محمد صلوة الابرار صلی علیه الطیبون

الاخیار قد کنت قواماً بکاءً بالاسحار یا لیت شعری والمنایا اطوار هل یجمعنی و حبیبی الدار

و یاد میکرد آنحضرت را و اظهار شوق میکرد مقامی او پس نشست عمر و گفت اعاده کن قول

خود را پس اعاده کرد بصوت حزین و گریه کرد و در اینجا حکایت دراز است و روایت کرده

شده است که عبدالله بن عمر خواب کرد پای او پس گفته شد او را یاد کن محبوبترین مردم را

تا ... این آفت پس فرمود یاد کرد محمد را پس ... پای او و روایت کرده شده است

حبیبی

...یسه والتماس کرد که بگشای برای من قبر رسول خدا را صلی الله علیه وسلم پس گشاد

بر شریعت رایس که [illegible] آن زن تا جان داد رضی الله عنها و از زید بن عبد الله انصاری

ناودان آمد [illegible] کار میکرد در بستانی که مرا و را بود پس آمد پسر زن و خبر فوت حضرت

رسانید [illegible] بصرم تا نه بینم بعد از محبوب خود هیچ یکی را

[illegible] از بعضی اصحاب [illegible] علامات محبت

رسول خدا صلی الله علیه وسلم سبحانه اعلی و اعظم اتباع و اقتدا باو و استعمال سنت و

[illegible] طریقه و اهتدا بهدی و سیرت او و وقوف نزد حدود شریعت و عدم تجاوز از احکام

ملت وی صلی الله علیه وسلم قال الله تعالی قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله پس گردانید

متابعت خود را دلیل و علامت محبت خدا که محبت خدا و رسول خدا یکی است و لازم یکدیگر

[illegible] از ابو سعید خدری می آید که گفت دیدم آنحضرت را در منام گفتم یا رسول الله

دارم مرا که محبت خدا باز داشته است مرا از محبت تو [illegible] نسبت من با تو چندان است که اصلا

بغیر تو نپردازم و یاد غیر تو نکنم و بذکر غیر تو مشغول نشوم ولیکن چون محبت حق اصل و مقدم است

و تو نیز فرموده [illegible] فرصت را [illegible] محبت دیگری نگذاشته است

و بمقتضای محبت تو چنانکه من میخواهم بوجود نمی آید و این از بی تمیزی است و سکر حال است

و در مرتبه جمع و اجمال [illegible] که آنحضرت در جواب وی چه گفت گفت یا مبارک من احب الله فقد

احبنی کسی که دوست میدارد خدا را پس بتحقیق دوست میدارد مرا یعنی دوستی خدا و دوستی من

یکی است و لازم یکدیگرند ولیکن از جهت غلبه سکر و عدم تمیز اطلاع بر حقیقت حال نرسند

نظر بصیرت میبرند و نیست سبب اشتباه بعضی کوتاه بینان که شهود حق را از وساطت آنحضرت

صلی الله علیه وسلم مفارق میدانند و برزخیت وی [illegible] نمی شوند و نفی [illegible] خدا

بررد بعضی از مدعیان شرح تر از بن گفته ایم و تواند که این کلام تعجب و رد باشد
بلکه تو میگوئی معنی ندارد و خطا و نقص است باز گرد این [illegible] و این سخن مکر و تلبیس چه
ابو سعید از صادقان راه و خاصگان درگاه و محبان آگاه است [illegible] پیامبر که
دانست و منع کرد [illegible] و نمود عنف [illegible] نوع آنکه جهة
اشتباه و التباس بود و مثل این را به بصریه نیز نقل میکنند
گفته شد محمول خواهد بود بمعنی هذا و فی الحقیقه محبت علت متابعت و باعث بر آن است
متابعت دلیل و علامت محبت باشد و گفته اند که محبت ناشی میگردد از مطالعه [illegible] و
اطلاع بر نعمت میباشد قوت محبت و این بملاحظه احسان است و بمشاهده حسن و قدر آن
نیز پیدا میشود و متابعت میکند چه محبت بالذات مقتضی اتفاق و اتحاد است و چون
ناشی از حب [illegible] تشغلی و تعب در طاعات و عبادات نخواهد بود بلکه عین [illegible]
و سرور خاطر و قرة عین خواهد بود [illegible] خواهد [illegible] لذات جسمانیه خصوصا بتصور معیت
چنانکه آمده است من احیی سنتی فقد احبنی و من احبنی کان معی فی الجنة و در حقیقت محبت نور
و معصیت ظلمت و نور مزیل ظلمت است و گفته اند که نسبت [illegible] منافی شرف و فضل از
متابعت حبیب و لیکن باید دانست که این اقوی و اکمل انواع محبت است و هر که متصف است
بصفت متابعت کامل المحبة و عالی مرتبت است و هر که مخالف است در بعضی امور ناقص المحبة
و دنی الدرجه است و لیکن از اصل اسم محبت و اتصاف بآن بیرون نیست و دلیل آن قول
آنحضرت [illegible] آن شخص که حد زده شد در شرب خمر و مکرر واقع شد این فعل از وی پس لعنت کردند
او را بعضی مردم فرمود لا تلعنوه فانه یحب الله و رسوله و آن شخصی بود از اهل بدو زاهر نام
نزد آنحضرت می آمد و چیزی از اشیای بادیه مثل تره و سبزی و مانند آن می آورد و آنحضرت نیز

میف را در واقع چون نسب روز در ذکر شریف بکند آنحضرت که متخلق باخلاق الله

تا ذکر وی الله کم ایشانرا نیز ذکر کند و صلوات که اقرب وسایل است جزو این علم شریف

واز بزرگی نقلست که میگفت اشد بواعث واقوی معاون در تعصیب حدیث و خدمت این

علم این لفظ است که قال رسول الله صلی ... علیه وسلم ... آنحضرت صلی الله علیه و

سلم توقیر و تعظیم اوست نزد ذکر وی و اظهار خضوع و خشوع ...

و هر که دوست میدارد کسی را خضوع میکند مر او را و بودند صحابه بعد از وی وقتی که ذکر میکردند

آنحضرت را گریه میکردند و خشوع مینمودند و بر میخاست بر تن ایشان موی از جهت تعظیم

مهابت و جلالت وی صلی الله علیه وسلم و همچنین تابعین و من بعدهم وابو ابراهیم تجیبی

که واجبست بر هر مومن هر گاه که ذکر کند آنحضرت را یا ذکر کرده شود نزد وی که خضوع و خشوع

و ساکن گردد از حرکت خود و بگیرد او را هیبت و جلال آنچنانکه اگر در حضور ... می بود

کند بانچه ادب کرده است ما را ... الله تعالی ... بود ایوب سختیانی چون ذکر کرده میشد

نزد وی گریه میکرد تا ... میکردند بر حال وی مردم و بود جعفر بن محمد کثیر المزاح والتبسیم و چون

ذکر کرده میشد نزد وی پیغمبر صلی الله علیه وسلم زرد میگشت رنگ وی و بود عبد الرحمن بن

القاسم رضی الله عنهما چون ذکر کرده میشد نزد وی پیغمبر صلی الله علیه وسلم دگرگونه میشد رنگ

وی ... میگشت ... وی سخت می آمد آن بر همنشینان او روزی گفتند بوی آنچه

... ترا پیدا میشود گفت اگر میدیدید آنچه من دیده ام انکار نمیکردید این بتحقیق دیدیم

من محمد بن المنکدر را بود وی رضی الله عنه سید القرا نزدیک بود ... ما که می پرسیدیم

ما او را از حدیث پیغمبر صلی الله علیه وسلم مگر آنکه گریه میکرد تا رحم میکردیم بروی و همچنین

ذکر کرده میشد نزد وی پیغمبر صلی الله علیه وسلم نگاه کرده میشد بسوی رنگ روی وی گویا که نشد

ودواعی هم

دهشت از وی و خون رخسار خشک میشد زبان وی در دهان وی از جهة هیبت آنحضرت صلی

الله علیه وسلم و بود عامر بن عبدالله بن الزبیر رضی الله عنهما چون ذکر کرده میشد نزد وی آنحضرت

میگریست تا باقی نمیماند در چشم او اشکها و بود زهری رحمه الله علیه از کواترین مردم و نزدیکترین

ایشان و چون ذکر کرده میشد نزد وی پیغمبر صلی الله علیه وسلم چنان میگشت که گویا نمی

شناخت ... وی را و بود صفوان بن سلیم از متعبدان و زهاد چون ذکر کرده میشد

نزد وی حضرت صلی الله علیه وسلم بسیار میگریست تا آنکه برمیخاستند مردم از پیش وی و ترک

میکردند او را و بود قتاده رضی الله عنه چون می‌شنید نام شریف آنحضرت را میگرفت

او را گریه و ناله و اضطراب و بود عبدالرحمن بن مهدی چون میخواند حدیث را امر میکرد مردم را

بسکوت و میگفت لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی و میگفت واجب است انصات نزد قرائت

حدیث وی چنانکه واجب است نزد سماع قول وی و در صلوة فرستادن بر آنحضرت صلی الله علیه

وسلم نزد سماع اسم شریف کلامی است که بیاید در باب خود و از علامات محبت وی صلی الله علیه

وسلم کثرت شوق است بسوی لقای وی زیرا که هر حبیب دوست میدارد لقای حبیب را و آنچه

گفته اند بعضی المحبة هو الشوق الی الحبیب ... بودند صحابه چون سخت میشد شوق ایشان

و در میگرفت ایشان را شورش محبت قصد میکردند ملازمت آنحضرت را و تشفی میجستند بمشاهده

جمال وی و لذت میگرفتند بهمنشینی وی و نظر بسوی وی و تبرک بوی صلی الله علیه وسلم

و در حدیث اشعریین آمده که در وقت قدوم مدینه رجز میخواندند و میگفتند غدا نلقی الاحبة

محمدا و صحبه و بتحقیق گذشت بعضی از آثار از قول بلال و عمار و خالد بن معدان و غیر ایشان آنچه

مناسب این باب است و از علامات محبت آنحضرت صلی الله علیه وسلم محبت داشتن آن

کسی که تعلق دارد بوی از اهل بیت وی سلام الله علیهم و صحابه وی و از مهاجرین و انصار رضی الله عنهم و

عداوت کسی که عداوت دارد با ایشان و دشنام میکند ایشانرا هرکه دوست دارد که

دوست میدارد دوست اورا و دشمن میدارد دشمن اورا گفت آنحضرت حسین منی و من

من دوست میدارم ایشانرا پس دوست دار ایشانرا و گفت کسی که دوست داشت ایشانرا

پس بتحقیق دوست داشت مرا و کسی که دوست مرا پس بتحقیق دوست داشت خدارا و کسی که دشمن

داشت ایشانرا بتحقیق دشمن داشت مرا و دشمن داشت خدارا

گوشت پاره منست در غضب می آرد مرا چیزی که در غضب می آرد اورا و گفت

در اسامه بن زید دوست دار ای عائشه اورا زیرا که من دوست میدارم اورا و گفت در باب

اصحاب بکبیر ایشانرا هدف و کسی دوست میدارد ایشانرا پس بسبب دوستی من دو

میدارد ایشانرا و کسی که عداوت دارد با ایشان پس بسبب دشمنی من دشمن میدارد ایشانرا

و کسی که ایذا کرد ایشانرا پس بتحقیق ایذا کرد مرا و هرکه ایذا کرد مرا پس ایذا کرد خدا و

ایذا کرد خدارا نزدیکست که بگیرد اورا عذاب کند و گفت نشان ایمان

دوستی انصار است و نشان نفاق دشمن داشتن ایشانست و هر کسی دوست داشت

عرب را پس بدوستی من دوست ایشانرا و کسی که دشمن دارد عرب را پس بدشمنی من دشمن

داشت ایشانرا و از علامات محبت آنست شفقت بر امت و التزام نصیحت و سعی در اصلاح

مصالح و ایصال منافع و دفع مضار از ایشان است و در حقیقت هرکه دوست دارد کسی را

دوست میدارد هر چیزی را که دوست میدارد وی آن چیز را و این بود سیرت سلف حتی در

مباحات و شهوات نفس و چون دید انس رضی الله عنه که آنحضرت تتبع میکند کدو را از کرد

قصعه همیشه دوست میداشت کدو را و حسن بن علی و عبد الله بن عباس و عبد الله بن جعفر

می آمدند نزد سلمی که خادمه آنحضرت بود تا بسازد ایشانرا طعامی که خوش میداشت رسول

اگر پاک باشد دلها سیر نمیگردد از قرآن و چگونه سیر گردد محب از کلام محبوب وی غایت مطلوب
و این صفت دلهای پاک است که روشن است بنور ایمان حب جمال [illegible] قرآن
نقاب انکشاف نگشاید که دار الملک اینها را بیابد خالی از غوغا و در حقیقت مصداق و معیار
محبت خدا و رسول خدا محبت قرآن و حدیث است چه کلام محبوب محبوب است و صفت محبت
علامی و مرا میر بیشتر باشند محبت کلام الله [illegible] ارشاد قال بعضی
مشایخ گفته اند که علامت ذوق قرآن از حیثیت قرائت آنست که حسن صوت [illegible]
مساوی باشد داکه بصوت ذوق نیارد و یا بصوت زیاده گردد در حقیقت ذوق صوت است
ذوق قرآن و این سخن خالی از مبالغه نیست و الا حسن صوت زینت و زیور قرآن است
و در حدیث آمده است که زینوا القرآن باصواتکم و من لم یتغن بالقرآن فلیس منا و صحابه از صوت
ایشان سماعها بودند قرآن و اذا سمعوا ما انزل الی الرسول تری اعینهم تفیض من الدمع مما عرفوا
من الحق و در صحابه خوش خوانان بوده اند که صبر از وی [illegible] زدند و جانی در قالب [illegible]
می آوردند خصوصا ابوموسی اشعری و عبدالله بن مسعود و امثال ایشان [illegible] ذوقی
و مزید ایمان بالاتر از استماع قرآن بصوت احسن خصوصا صحت عرب [illegible] شبی ابو
موسی صوفی [illegible] قرآن میخواند و آنحضرت صلی الله علیه وسلم در گوشه گوش برآواز
نهاده ذوق میگرفت و محظوظ بود چون صباح شد فرمود دوش تو چه خوب میخواندی
قرآن را من میشنیدم گفت آه اگر من میدانستم که تو می شنوی می آراستم آواز خود را بیشتر
ازین بیت دلم را شادی و داده در نالیدم [illegible] ز جای یار گوی با گوش برآواز من دارد
و آنحضرت بعبدالله بن مسعود گفت بخوان بر من چیزی از قرآن عبدالله گفت یا رسول الله من
بخوانم بر تو و حال آنکه نازل شده بر تو فرمود من دوست میدارم که بشنوم از غیر خود پس خواند عبدالله

مبارک

شهرت

چشمان آنحضرت اشک میریخت و سینه میجوشید چنانکه دیگ سین جوش کند و ابن عمر رضی الله عنهما
گاهی بر آیتی میگذشت [illegible] خود و خفه میشد و می افتاد بر زمین و می نشست یک دو روز در خانه
تا مردم او را بیمار می پنداشتند و بعیادت او می آمدند و صحابه چون جمع میشدند در میان ایشان
ابوموسی اشعری رضی الله عنه می بود میگفتند یا اباموسی یاد ده ما را خدا را پس میخواند ابوموسی
آن [illegible] میگریستند و امام احمد حنبل [illegible] روایت کرده اند که خدای تعالی گوید
[illegible] داود علیه السلام را روز قیامت تمجید کن مرا بآن صوتی که در دنیا میکردی پس
داود گوید چگونه کنم یارب و بردی تو از من آن صوت را پس گوید پروردگار تعالی من باز رد میکنم بر
تو آن صوت را پس ایستد داود نزد ساق عرش و تمجید کند پروردگار را پس چون بشنوند بهشتیان
آن آواز را فراموش کنند نعیم جنت را و چه عظیمتر از آنکه بشنوند کلام خدا را در خطاب مر بهشتی
مر ایشان را و چون متصف شوند بآن رویت وجه کریم وی سبحانه و اذن کنند همه و مستغرق
گردند در آن شیخ شهاب الدین سهروردی قدس سره فرموده این یعنی سماع قرآن سماعیست
که مختلف نمیشوند در وی دو کس از اهل ایمان و اختلاف در خواندن اشعار است با الحان موسیقی
طایفه آنرا وصل و مقرب دانند و قومی ملحد بفسق گردانند [illegible] در دو جانب افراط و تفریط
اند و آنچه گفته شد محبت قرآن است از حیثیت تلاوت و محبت تعلیم [illegible] از حیثیت اتباع
و عمل بدان فوق همه است که مدار دین اسلام و نبوت و رسالت بر قرآن است یا ایها الناس
قد جاءکم برهان من ربکم و انزلنا الیکم نورا مبینا و از علامت تمام محبت رسول الله صلی الله علیه
وسلم و کمال آن زهد در دنیا و ایثار فقر و اتصاف بدان است تحقیق فرموده است آنحضرت صلی الله
علیه وسلم که فقر بسوی کسی که دوست میدارد مرا سریعتر است از سیل که از اعلای وادی بسفل آید و در کتب
مردی آمد و گفت یا رسول الله من دوست میدارم ترا فرمود هشدار و ببین که چه میگویی گفت من

دوست میدارم ترا فرمود اگر دوست میداری مرا آماده گردان چیزی را مر فقر را بر ستوان دیگری

آمد و گفت من دوست میدارم خدا را فرمود آماده باش مر بلا را شیخ اجل اکرم عبدالوهاب متقی

قادری شاذلی رحمه الله علیه میفرمود که چون شیخ از ما دست انابت و ارادت گرفتند گفتند بگوید

الفقر افضل من الغنا و ما را از ما فضیلت فقرا قرار گرفت [illegible] بعد از آن مرید ما شدند و از اینجا

باطل شد زعم بعضی مدعیان و متصنعان که دعوی میکنند و میانند [illegible] فضیلت

و با وجود آن گرفتار دنیا اند پس راست آمد در حق ایشان قول سبحانه فخلف من بعدهم

الکتاب یاخذون عرض هذا الادنی و یقولون سیغفر لنا تاب الله علیهم و علینا انشاء الله تعالی

در وجوب مناصحت وی صلی الله علیه وسلم بدانکه نصیحت رسول صلی الله علیه وسلم و اخلاص در

حقوق وی در سر و علانیه از واجبات دین و اسلام است و در حدیث صحیح آمده است که الدین

النصیحة دین [illegible] نصیحت است قالوا لمن پرسیدند صحابه نصیحت مر کرا باید یا رسول الله قال لله و لرسوله

و لکتابه و لعامة المسلمین و خاصتهم گفت آنحضرت مر خدا را و مر رسول خدا را و کتاب او را و عامه

مسلمانان و خاصه ایشان را و در روایتی و لائمة المسلمین و عامتهم و این حدیث از جمله جوامع الکلم است

و تمامه علوم دینی در حیطه اجمال وی میشوند جهت جوامع الکلم آن احادیث را گویند که از غایت

ایجاز و اختصار لفظ قلیل جامع و حاوی معانی کثیر آید و این قسم سخن از خواص کلام

محمدی و شمایل و شواهد کمال اوست چنانکه فرمود اوتیت جوامع الکلم و اختصر لی الکلام

همچنانکه [illegible] جمیل وی اجناس فایق حسن و جمال بیرون از حد حصر و احصا ابداع نموده اند در

کلام جلیلش انواع اسرار و حقایق خارج از تصور افهام تضمین فرمودند و نصیحت در لغت خالص

و صاف شدن است عسل ناصح میگویند آنرا که از موم صاف و خالص شده باشد و مراد اینجا صفا

و خلوص است در ادای حقوق و اراده خیر منصوح له را پس نصیحت مر خدا را صحت اعتقاد است بوحدانیت

او و وصف اوست بخبری که اهل آنست و تنزیه و تقدیس ذات و صفات وی از آنچه لایق نباشد

بکمال اوست و امتثال اوامر و نواهی شرعیه و تسلیم احکام آورده اوست و نصرت دین محمدی

و تحصیل اسبابی که موجب بقا و تقویت دین و ملت است بعلم و عمل و اخلاص در عبادت

و نصیحت رسول بقدار سلیمان گفته تصدیق به نبوت و اطاعت او در اوامر و نواهی او بکر

کرده ... رسول بموازرت و لایت و حمایت اوست حیاء و میتا واحیای سنت او بطلب

و ... و دفع کردن و بازداشتن مخالف ان از ان و تخلق باخلاق کریمه و آداب جمیله وی

و ابن نجیبی گفته تصدیق وی بآنچه آمده آورده از پیش خدا از دین و اعتصام بسنت وی

آن و ... و بر علا ... ن مردم بر آن و دعوت کردن بخدا و کتاب وی و رسول وی و بسنت

وی و عمل بدان و ابوبکر آجری گفته که نصح مر آنحضرت را در حیات و در ممات در حیات

اصحاب اوست مر او را بنصر و محامات وی و مجبت اجابت و مواسات بعدای وی و بسمع و

طاعت مر او را و بذل نفوس و اموال و بعد از ممات التزام اجلال و شدت محبت با وی و مداومت

و ... بر تعلم سنت و تفقه در دین و محبت اهل بیت و اصحاب وی و بغض و مجانبت از کسی

که برگشت از سنت او و اعراض نمو ... از آن و شفقت بر امت وی و تحقیق و تفتیش و تعرف

اخلاق و سیر و آداب وی صلی الله علیه وسلم و صبر نمودن بران ... کردن بران و از جمله

نصیحت رسول الله محبت و تعظیم و ادب جناب عالی اوست و تنزیه ساحت عز و جلال

او از هر عیب و نقصت که نه لایق مقام نبوت و رسالت بوده ... نظر در باب نگاه داشت

ادب آنجناب آنست که هرچه ورای مرتبه الوهیت و صفات قدس حق است عز و علا از

هر کمال و منقبت که باشد او را ثابت است و محبت هرکه و هرچه منسوب است بوی از علما و

صلحا و بلاد و دیار و جز آن خصوصاً اکرام و مودت اهل بیت و قرابت آنحضرت صلی الله علیه و

سلم و عمرو بن لیث را که یکی از امرای خراسان و پهلوان و توانا بازو و قوی دولت بود در
خواب دیدند و پرسیدند که چه کرد خدای تعالی با تو گفت آمرزید مرا گفتند بچه آمرزید گفت روزی
بر بلندی کوهی بودم و نظر کردم و مشرف شدم بر لشکرهای خود بسیار خوش آمد مرا کثرت ایشان
پس آرزو کردم که کاشکی حاضر میشدم آنحضرت را و اعانت و نصرت میکردم و بدین تمنا گفت خدا
مرا خدای تعالی آمرزید مرا و در بعضی حکایات [illegible] آمده که گفت [illegible] روز
محاربه امام حسین و اهل بیت نبوت حاضر میبودم و مخذول و مقهور میگردانیدم یزید پلید را [illegible] و
اما نصیحت کتاب الله ایمان آوردن بآن و عمل کردن بآنچه در وست و تدبر [illegible] در معرفت
معانی آن و تحصیل علومی که متعلق است بدان و ملازمت تلاوت آن با رعایت طهارت
و تحسین صوت و حضور قلب و تعظیم آن و تفهیم و تفقه در آن و دفع کردن تاویلات اهل
زیغ و ضلال و ملاحده و زنادقه نیز از رعایت حقوق کتاب باشد و ترک تکلم در تفسیر
و تفسیر آن از پیش نفس خود بی سند و نقل از سلف و موافقت شرع چنانکه بعضی
جاهلان بوالفضول این روزگار کنند و آنرا تفسیر قرآن نام کنند و ندانند که من فسر
القرآن برایه فقد کفر نعوذ بالله من ذلک و اما نصیحت مر عامه مسلمانان رعایت حقوق
ایشان کردن و ارشاد ایشان بمصالح و معونت در امر دین و دنیا بقول و فعل و تنبیه
غافلان و تبصیر جاهلان و عطای محتاجان و ستر عورات و دفع مضار و جلب منافع ایشان نمودن
و حرمت مال و عرض و نفس ایشان نگاه داشتن و بچشم حقارت در مسلمانان نگریستن و دست
و زبان از ایذای ایشان باز داشتن و امر معروف و نهی منکر نمودن و از نصیحت عامه است
تکلم بر قدر عقول ایشان کردن و ذکر دقایق و حقایق و کشف اسرار نمودن و اظهار زوال
علما و اختلافات ایشان با غیر علما نیز همین حکم دارد و بالله العصمه و العون خواص

مسلمانان

مسلمانان اگر مراد بخواص مراد سلاطین داشته اند که حاکمند بر خلق چنانکه در روایت دیگر

آمده است که اما ائمة المسلمین طاعت ایشان است در حق نصر و معونت ایشان بر امر کردن

و تذکیر نمودن ایشان را بآن بر احسن وجوه و ارفق و اصلح آن و تنبیه بآنچه غافل شوند از

امور مسلمانان و پوشیده باشند از ایشان و ترک خروج بر ایشان و عدم اغراء مردم و فساد قلوب

ایشان بر ایشان و ترغیب بآنچه صلاح حال رعیت و انتظام مهام خلق دران باشد و صبر کردن بر آنچه

از جانب ایشان از شدت و مکروه رسد و دعای خیر کردن مر ایشان را و بعضی از علما صوفیه

از مشایخ مغرب رحمهم الله خواص را سه قسم ساخته اند یکی امرا و اولی الامر و گفته که مراد در حق

خود امیر است و معلوم است که اگر دران امیر و پدر برادر و اولاد امیر و هر حاکم که در پیش آید بعد از آن [illegible]

که در مورد حکم او باید امیر است دوم علما و تعظیم علما و تصدیق ایشان و رغبت در آنچه موافق

دین نقل کنند و تمسک بکتاب و سنت نمایند و در مخالفت وی کنند و بهوای نفس و

دنیا حیله آمیزی و فتنه اندوزی نمایند سیوم مراد اهل خصوص از مشایخ طریقت داشته که

بعد از علم و عمل تام و تحقیق و ورع و اتباع سنت و توجه تام بجناب حق و انقطاع از غیر حق و تجرید

دنیا و تجرید از ما سوای بعد از رسوخ از شریعت و عبور از ان بحقیقت رسیده بصفت کمال

و مزیت ممتاز شده اند تصدیق محققان و متمکنان ایشان که [illegible] ظاهر و باطن و شریعت و

حقیقت در آنچه خبر دهند از احوال باطن و اسرار حقیقت که مخالف ظاهر شریعت نباشد نصیحت

لازم است و ضابطه درین باب آنست که هرچه بی شبهه مخالف منصوص علم ظاهر شریعت باشد

انکار آن واجب و هرچه دران شبهه بود توقف دران لازم و [illegible] مرد کسی

که تمام است در علم و عمل و مستقیم است در تقوی و ورع تاویل و توجیه قول وی بر تحقیق و اگر

شرعی در رد آن بود تا باعث ضلال و اضلال ناقصان نگردد رد جایز و باید دانست که عصمت

خاصهٔ انبیاست و خطا بر هر که غیر ایشان است جایز می آرند که معاذ بن جبل که از علمای صحابه
و سلمای ایشان بود در وقت رحلت خود میگفت رد و انکار کنید بر هر که خلاف دین
و شریعت گوید یا من کان هرچه گوید و هرکه باشد والله الموفق. تتمه آنچه در باب ثنا صحبت
رسول صلی الله علیه و سلم گفته شد یکی از ثمرات محبت و علامتی از علامات آن بود چنانکه سابقا
معلوم شد لیکن چون قاضی عیاض در وجوب نصیحت آنحضرت صلی الله علیه و سلم باب علیحده
بمقتضای قول حق تعالی اذا نصحوا لله و رسوله و قول پیغمبر صلی الله علیه و سلم الدین النصیحة الحدیث
ذکر کرده ما نیز راه متابعت وی رفتیم و از تکرار که حکم هو المسک ما کررته یتضوع اندیشه نکرده ایم و ذوق شرح
حدیث نیز برین داشت و در حقیقت مرجع نصیحت خدا و کتاب وی و [illegible] عامه [illegible] با همه ملاحظه من
تعظیم و محبت و نصیحت رسول است و بیان حقوق او است صلی الله علیه و سلم در تعظیم
و توقیر و اجلال حق بشان آنحضرت را صلی الله علیه و سلم در حدیث طویل از عمرو بن العاص که
ذکر کرده است در روی صفات رسول خدا را صلی الله علیه و سلم آمده است که گفت نبود هیچ یک
محبوبتر به من از رسول خدا صلی الله علیه و سلم و نه بزرگتر و عظیم تر در چشم من از وی و از هم من نه طاقت
نداشتم که پر کنم چشمان خود را از وی و سیر نگاه دائم کرد بسوی وی و اگر پرسیده شوم که وصف
کنم آنحضرت را نتوانم زیرا که من پر نتوانستم کرد چشمان خود را از وی و ترمذی از انس
آورده رضی الله عنه بود که بیرون می آمد و جلوه گر میشد رسول خدا صلی الله علیه و سلم بر اصحاب
از مهاجرین و انصار و ایشان نشسته میبودند و میبود در میان ایشان ابو بکر و عمر پس برنمی
داشت هیچ یک از ایشان بسوی وی بصر خود را از غایت اجلال عظمت و کبریای وی مگر
ابو بکر و عمر رضی الله عنهما که نظر میکردند ایشان بسوی آنحضرت و نگاه میکرد آنحضرت بسوی ایشان
و تبسم میکردند ایشان بسوی وی و تبسم میکرد وی بسوی ایشان از جهة نهایت انس و محبت

میان ایشان

بدان ایشان بود و اسامه بن شریک گفته است که آمدم پیش حضرت و اصحاب وی گرد وی
بودند گویا بر سرهای ایشان پرنده ها نشسته اند یعنی در غایت سکون و قرار که حرکت نمیدادند و
سر بر نمیداشتند چه کسی که پرنده بر سر وی نشسته اگر حرکت کند و سر بردارد پرنده که بر سر وی نشسته
بپرد و میپرد و در حدیث وصف آنحضرت صلی الله علیه وسلم که بیان کرده اند آمده است که چون
تکلم کند آنحضرت سر فرو می افکنند و خاموش میشوند همنشینان وی گویا بر سرهای ایشان
پرنده ها اند و گفت عروه بن مسعود هنگامی که فرستادند او را قریش در سال صلح حدیبیه بسوی
رسول خدا و دید از تعظیم اصحاب وی آنچه دید و دید که چون وضو میکند آنحضرت صلی الله علیه وسلم
مبادرت میکنند و می افتند بر آب وضوء او نزدیک است که قتال میکنند بر وی نمی اندازد آنحضرت
صلی الله علیه وسلم آب دهن و آب بینی و حلق را مگر آنکه پیش می آیند و میگیرند آنرا بعضی دست خود
و میمالند آنرا بر روها و پوستهای خود و نمی افتد از آنحضرت موی مگر آنکه مبادرت میکنند و برمیدارند
و نگاه میدارند آنرا به تبرک و چون امر میکند ایشانرا شتابی میکنند با امتثال آن و چون تکلم میکند
پست میکنند آوازهای خود را نزد وی و نمی یابند مجال نگاه کردن و طاقت نظر انداختن بسوی
وی از جهة غایت تعظیم و اجلال وی و چون رجوع کرد عروه بسوی قریش و دید ایشانرا گفت
یا معشر قریش من آمده ام کسری و قیصر و نجاشی را در وقت پادشاهی ایشان و بخدا سوگند
ندیدم من هیچ پادشاهی در قومی مانند محمد در اصحاب وی و در روایتی گفت من ندیدم هیچ پادشاهی
را هرگز که تعظیم کنند او را اصحاب وی چنانکه تعظیم میکنند محمد را اصحاب وی و در روایتی است از ایشان
گفت بتحقیق دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم و سر تراش سر او را تراشیده بود و گرد او میگردند
آنرا اصحاب وی نمیخواستند که بیفتد یک موی مبارک مگر در دست مردی و تقسیم کردن
آنحضرت موهای سر مبارک خود را میان اصحاب در حج و در محلش بیاید انشاء الله تعالی و از رعایت

ادب آنحضرت است که چون در صلح حدیبیه آنحضرت عثمان بن عفان را رضی الله عنه بر قریش فرستاد
به دعوت اسلام و تمهید قواعد صلح اذن کردند قریش مر عثمان را در طواف کردن بیت پس ابا [کرد]
عثمان رضی الله عنه و گفت نیستم من که کنم طواف تا طواف نکند بوی رسول خدا پس عثمان
رضی الله عنه عظیم‌تر دانست رعایت ادب را با حضرت رسول صلی الله علیه و سلم از طواف والحق
چنین باید هیچ عملی و هیچ عبادتی برابر آن نباشد که رعایت ادب را با آنحضرت کنند صلی الله
علیه و سلم و آمده است که صحابه رضوان الله علیهم دوست میداشتند که از اهل بدو کسی بیاید
چیزی بپرسد از آنحضرت که فایده کند ایشان را در دین و خود را مجال نباشند که بپرسند از جهة
هیبت و جلال وی و در حدیث قیله آمده که رسول خدا را دیدم نشسته به وضع قرفصاء پس
لرزه بر اندام من افتاد از جهة هیبت و عظمت الحدیث و از مهره آمده که گفت بودند صحابه
رسول الله که میگوئیم [illegible] در آنحضرت نباخسان تا آنکه [illegible] بخشش کرده و مشوش وقت بعض
نیفتند و گفت براء بن عازب تحقیق بوده من که میخواستم که سوال کنم از آنحضرت از کاری پس آخر
می افتاد از آن تا چند سال و با وجود آن که بود آنحضرت مهربان‌ترین مردم و خوش خلق‌ترین
مردم با اصحاب خصوصاً با فقرا و مساکین چنانکه در باب اخلاق و تربیت گذشت صلی الله علیه
و صحبه و سلم [illegible] گذشت او را گرفتار دیدم عرق را که میریزد از جبهه وی و در روایتی خاک گون
شد روی او و پر شد با تکیه [illegible] دو چشم او و آماسید رگهای گردن او و گفت مالک بن انس
[illegible] برای حرمت حدیث میکرد پس گذشت از آنجا مالک و گفت نیافتم سخن [illegible] را
که بنشینم [illegible] آن و مکروه پنداشتم که بگیرم حدیث پیغمبر را صلی الله علیه و سلم و حال آنکه
ایستاده ام و گفت مالک آمد مردی نزد ابن المسیب و پرسید او را از حدیثی و وی بر پهلو
خفته بود پس نشست و حدیث کرد و گفت آن را دوست میدارم که رنج نمیکشیدی

و تعظیم روایت حدیث رسول صلی الله علیه و سلم گفت
[illegible] مواسد و رفت کردم
بلدی ابن مسعود یکسال و نشنیدم او را
که بگوید قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
[illegible] تحدث کرد [illegible]
[illegible] رسول الله صلی الله علیه و سلم

دوستی ایشان دوستی رسول است چنانکه محبت رسول است صلی الله علیه وسلم ایشان دوستی خداست تبارک و

تعالی و همچنین عداوت و بغض و سب ایشان بغض ایشان پس هر که دوست میدارد کسی را دوست

میدارد هر کس و هر چیز را که متعلق است بوی و دشمن و مکروه میدارد هر کس و هر چیز را که بیگانه

و مخالف دوست قال الله تعالی لا تجد قوما یؤمنون بالله والیوم الآخر یوادون من حاد الله

و رسوله پس حب اهل بیت و اصحاب و اولاد و ازواج وی از واجبات شرعیه باشند و بغض ایشان

از موبقات مهلکه و کمال حب و بغض چیزی آنست که سرایت کند بمتعلقات وی قال الله

تعالی انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و قال ازواجه امهاتهم و در

تفسیر اهل بیت اقوال علما آمده گاهی بمعنی کسانی که حرام است بر ایشان صدقه آمده

و آن آل علی و آل جعفر و آل عقیل و آل عباس اند و گاهی بمعنی شامل اولاد آنحضرت و ازواج

مطهره اند و گاهی مخصوص آمده بفاطمه و حسن و حسین و علی سلام الله علیهم اجمعین از جهت رحم و

شمول ایشان و تطبیق میان این اقوال آنست که بیت سه است بیت نسب و بیت سکنی و

بیت ولادت پس اولاد عبدالمطلب اهل بیت نسب اند و ازواج مطهره اهل بیت سکنی اند و اولاد

کرام اهل بیت ولادت و علی اگرچه از اولاد نیست ملحق است بایشان بواسطت فاطمه و در حدیث

آمده است که می گذارم در شما چیزی را که اگر بگیرید و تمسک کنید بآن گمراه نشوید ... و عترتی

پس نظر کنید چگونه خلیفه میشوید شما مرا در این دو چیز و مودت آنحضرت ... آل محمد سبب برات است

از آتش دوزخ و حب آل محمد گذشتن است از صراط و ولایت مر آل محمد را امان است از عذاب

مراد بشناختن ایشان مرتبه و منزلت ایشان است از آنحضرت صلی الله علیه وسلم و وجوب

شناخت کسی ایشان را باین نسبت و شناخت وجوب اجلال و حرمت ایشان را بسبب وی

و از عمرو بن ابی سلمه آمده که گفت هنگامی که نازل شد انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل

سبب شناختن

البیت الآیہ و این در بیت ام سلمہ بود خواند رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم فاطمہ را و حسن و حسین
و گفت خداوندا اینہا اہل بیت من اند و پوشانید ایشانرا بکسا و علی پس پشت آنحضرت
بود و در روایتی آمدہ کہ حسن و حسین را در کنار گرفت و علی را بیک دست گرفت و فاطمہ را بد
دیگر و چسپانید ہر دو را بخود و گفت خداوندا ایشان اہل بیت من اند پس دور کردان از ایشان
رجس و تطہیر کن ایشانرا و اختلاف است در آنکہ مراد باہل بیت درین آیہ کیست اکثر
بر آنند کہ مراد بآن فاطمہ و حسن و حسین و علی است سلام اللہ علیہم اجمعین چنانکہ اکثر روایات
دال بر آنست و انصاف آنست کہ نساء مطہرہ نیز داخل اند زیرا کہ بنای سباق و سیاق
کلام و ران و نزول آیہ در ایشان چنانکہ امراۃ ابراہیم علیہ السلام در قول وی رحمۃ اللہ علیکم
و برکاتہ اہل البیت و چنانکہ در حدیث آمدہ است کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند
ندارد مارا کہ اہل بیتیم ہیچ یکی ملائکہ در آرد او را اللہ تعالی در آتش و خواندن آنحضرت صلی اللہ
علیہ وسلم این چہار تن را و پوشانیدن ایشان در کنار و پوشانیدن کسا و قول وی صلی اللہ
علیہ وسلم اللہم ان ہولاء اہل بیتی الحدیث منافات ندارد بدخول نساء مطہرہ دران و
سؤال فضل اذہاب رجس و ثبوت تطہیر مر ایشانرا نیز در روایت جز ام سلمہ آمدہ است
گفت گفتم من ہم انا یا رسول اللہ من اہلک پس فرمود آنحضرت و انت من اہلی و در روایتی و انت
علی خیر و ہمچنین اختلاف است در کریمہ قل لا اسئلکم علیہ اجرا الا المودۃ فی القربی و روایت کردہ
شدہ است کہ چون نازل شد این آیہ گفتند صحابہ من اہل قرابتک گفت آنحضرت ہولاء علی
و فاطمہ و ابناہما و صواب آنست کہ شاملست تمامہ مردم را کہ قرابت دارند با آنحضرت صلی اللہ
علیہ وسلم و این چہار تن عمدہ و نخبہ آنجماعت اند و امام فخر الدین رازی گفت کہ در انجا
کاملست صحابہ عظام را کہ نسبت قرابت معنوی دارند بآنجناب معلا رضوان اللہ علیہم اجمعین و گفت

بر پهلو نشستی گفت نکرده می پندارم که تحدیث کنم از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و حال آنکه
به پهلو افتاده ام و از محمد بن سیرین می آرند که خنده میکرد و چون ذکر کرده میشد نزد وی حدیث
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم خشوع می نمود و فرو میرفت و ابو مصعب گفت که بود مالک که تحدیث
نمیکرد رسول الله صلی الله علیه وسلم را مگر وضو ساخته و حکایت کرده است مالک آن را
از سعید بن مسیب و گفت مصعب بن عبد الله بود مالک بن انس چون حدیث میکرد رسول
خدا وضو میکرد و ساخته میشد و می پوشید جامهای خود را بعد از آن تحدیث میکرد پس
پرسیده شد از آن گفت این حدیث رسول خداست صلی الله علیه وسلم یعنی آثار آن باید
داشت آن را و تعظیم باید کرد آن را و مطرف گفته است که چون می آمدند مردم بر مالک بیرون می آمد
جاریه او و میگفت میگوید شیخ شما را که حدیث میخواهید یا مسایل اگر میگفتند مسایل بیرون می آمد
بیرون می آمد علی الفور و جواب میداد مسایل ایشان را و اگر میگفتند حدیث میخواهیم در می آمد
در مغتسل گاه خود را و غسل میکرد و خوشبوی می مالید و جامهای نو می پوشید و طیلسان خود را
سیاه یا سبز می پوشید و عمامه بر سر می نهاد و نهاده میشد برای وی تختی پس بیرون می آمد
و می نشست بر آن بخضوع و خشوع و بخور میکرد تا فارغ میشد از تحدیث و هرگز نمی نشست
بر این حال مگر وقتی که تحدیث میکرد از رسول خدا صلی الله علیه وسلم و کراهت بوده می پنداشت
که تحدیث کند در راه یا ایستاده یا مستعجل و سلف مکروه میداشتند تحدیث را بغیر
وضو و از اعمش نقل کرده اند که چون وضو نمیداشت تیمم میکرد و قتاده تحدیث نمیکرد
مگر بر وضو و نمیخواند حدیث پیغمبر را صلی الله علیه وسلم مگر با وضو و گفت عبد الله بن المبارک
بودم من نزد مالک و وی تحدیث میکرد پس نیش زد کژدم او را شانزده بار و متغیر میشد
رنگ مالک و زرد میگشت رنگ وی و قطع نمیکرد حدیث را و چون فارغ شد از مجلس و متفرق

بحدیث

راه

در شان علی من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه و گفت مر او را
رضی الله عنه لا یحبک الا مومن ولا یبغضک الا منافق و گفت انت منی بمنزلة هارون من
موسی و در روایتی اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هارون من موسی و این تشبیه بجهت قول
وی صلی الله علیه وسلم الا انه لا نبی بعدی بیان کرد که اتصال به نبوت نیست بلکه بغیر آنست
و آن خلافت است و هارون خلیفه موسی در حیات وی بود نه بعد از ممات از جهت موت هارون
قبل موسی و دلیل برین گفتن آنحضرت است این کلمه را بعلی در وقت توجه غزوه تبوک و تخلف
وی با اهل و عیال چنانکه موسی هارون را ساخت قوله تعالی و اذ قال موسی لاخیه هارون

خلیفه

اخلفنی فی قومی الآیه و تحقیق ساخته آنحضرت صلی الله علیه وسلم امام جماعت ابن ام مکتوم را
[illegible] علی رضی الله عنهما و مراد بمولی در قول او من کنت مولاه ولاء اسلام است نه ولایت حکم
گفته اند که مولی در لغت [illegible] بمعنی [illegible] است و گفت در شان فاطمه فاطمة بضعة
منی یؤذینی ما اذاها و یغضبنی ما اغضبها و گفت عائشه رضی الله عنها احب النساء الی رسول الله
کانت فاطمه و احب الرجال زوجها علی رواه الترمذی و این حدیث [illegible] انصاف [illegible] است در
در اظهار و اگر فرضاً از فاطمه بپرسیدند می گفت کان احب الرجال ابو بکر و احب النساء
عائشه و این غیر صحیح است زیرا که وجوه محبت متعدد و مختلف است [illegible] والتوفیق
و گفت در شان حسن و حسین اللهم انی احبهما فاحبهما و احب من یحبهما و گفت ابو هریره دیدم
آنحضرت را صلی الله علیه وسلم که میگشاد دهن حسن را میتر می در آورد زبان مبارک خود را
در دهن وی و میگفت خداوندا من دوست میدارم او را پس دوست دار او را و دوست دار
کسی را که دوست میدارد او را ثلث مرات و گفت آنحضرت کسی که دوست میدارد مرا و دوست دارد
این دو را و پدر و مادر ایشان را با من در درجه من روز قیامت و آنحضرت میمکید زبان حسن [illegible]

باشید

اورا و بودند این هر دو امام اجل اشبه ناس برسول خدا صلی الله علیه وسلم و غیر ایشان
نیز اثبات مشابهت با آنحضرت کرده اند مثل جعفر بن ابی طالب و پسر او عبد الله بن جعفر و قثم
بن العباس و سفیان بن الحارث بن عبد المطلب و غیرهم کذا قال [illegible] و بودند
و کابس بن ربیعه مردی بود از اهل بصره نیز مشابهتی داشت با آنحضرت صلی الله علیه وسلم و چون
در آمد او در سرای معاویه برخاست از سریر خود و پیش آمد او را و بوسه داد میان دو چشم وی و اقطاع
کرد بوی مرغاب را بکسر میم و سکون را و غین معجمه که نام ضیعتیست برای او و در مواهب لدنیه آورده که یکی از
اهل بیوت که نام او یحیی بن القاسم محمد بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی که ملقب بود بشبیه که
در موضع خاتم النبوة نشانه بود مر او را مقدار بیضه حمام مشابه خاتم النبوة و بود وی چون
در آمد در حمام و می دیدند او را مردم در وی و میفرستادند بر حضرت رسول صلی الله علیه وسلم درود
مینمودند بروی و میبوسیدند پشت او را بتبرک و مراد از شبه در بعضی امور خواهد بود والا آنحضرت
صلی الله علیه وسلم در تمام محاسن شریکی ندارد شعر منزه عن شریک فی محاسنه فجوهر الحسن فیه غیر
منقسم و غیر ذلک الحکایات و گفت مر عباس را سوگند بخدائی که بقای من در دست قدرت
اوست در نیاید در دل هیچ مردی ایمان تا آنکه دوست دارد شما را بجهة خدا و رسول وی و گفت
من آذی عمی فقد آذانی ان عم الرجل صنو ابیه و گفت مر عباس را بیا فردا بر سرای عم با اولاد
خود پس جمع کرد ایشان را و پوشانید چادر خود را که کسا سیاه مخطط بحمره بود و گفت اللهم
للعباس و ولده مغفرة ظاهرة و باطنة لا تغادر ذنبا اللهم احفظه فی ولده و در روایتی آمده
و گفته اند که آن شش تن بودند فضل و عبد الله و عبید الله و قثم و معبد و عبد الرحمن
و گفت هذا عمی و صنو ابی و هولاء اهل بیتی و عترتی فاسترهم من النار کستری ایاهم پس آمین
گفتند آستانه در و دیوارهای خانه آمین آمین و گفت ابو بکر رضی الله عنه ارقبوا محمدا فی

مبحث شامه

من آذا [illegible]

مغفرة

اهل بیته

صلتی وگفت بخدا سوگند بتحقیق قرابت رسول خدا محبوبتر است بسوی من از صله کردن با
اهل خود و گفت آنحضرت مر ام سلمه را میازار مرا در عایشه و همچنین گفت مر فاطمه را
مایه ... شیعتی من و بر پشت نشست ابو بکر حسن بن علی را بر گردن خود و می گفت بابی شبیه
بالنبی لیس شبیها بعلی و علی خنده میکرد و آورده اند که عبدالله بن حسن بن علی که او را
عبدالله محض خوانند گفت آمدم من بر عمر بن عبدالعزیز بجهة حاجتی که داشتم پس گفت مرا
چون پیش آید ترا حاجتی کس بفرست و بنویس برای من که من شرم دارم از خدا که ببیند
ترا بر در من و آورده است از شعبی که نماز گزارد زید بن ثابت انصاری کاتب وحی بر جنازه
مادر خود پس نزدیک گردانیده شد مر او را استر وی تا سوار شود آنرا پس گرفت ابن عباس
رکاب او را پس گفت زید بگذار رکاب را ای پسر عم رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت
ابن عباس اینچنین امر کرده شده ایم ما که اینچنین کنیم بعلمای خود پس بوسه کرد زید دست ابن
عباس را و گفت چنین امر کرده شده ایم که کنیم با اهل بیت پیغمبر خود و در روایتی بشرفای خود و
گفت که در آمد بنت اسامه بن زید بر عمر بن عبدالعزیز و با وی مولی بود مر او را که گرفته بود دست او را
پس برخاست عمر برای وی و برفت بسوی وی پس بگردانید دست او را میان دستهای
خود و ببرد او را تا بنشاند او را بر مجلس خود و بنشست پیش وی و نگذاشت مر او را حاجتی مگر
آنکه بر آورد آنرا و هر گاه که فرض کرد وظیفه تعیین کرده اند عمر بن الخطاب رضی الله عنه مر پسر خود را
عبدالله بن عمر را سه هزار دینار و مر اسامه بن زید را سه هزار و پانصد گفت عبدالله مر پدر
خود را بچه سبب فضیلت دادی تو بر من او را بخدا سوگند سبقت نکرده است وی مرا در هیچ
مشهدی پس گفت امیرالمؤمنین عمر مر او را زیرا که زید که پدر او بود محبوبتر بود نزد رسول الله صلی الله
علیه وسلم از پدر تو و بود اسامه محبوبتر بسوی وی از تو پس ایثار کردم و فضیلت دادم دوست

بن حسن

بر محبوب خود روایت کرده شده است که مالک رحمة الله علیه چون نزد ابو جعفر بن سلیمان رفت

از وی آنچه یافت و بر وی بسته شد بخود و بیهوش درآمدند بدین مردم و چون بهوش

گفت گواه میگیرم من شما را که من گردانیدم زننده خود را در حل یعنی بحل کردم و در وی

پرسیدند از آن گفت من ترسیدم که بمیرم و ملاقات کنم پیغمبر را صلی الله علیه

وسلم و شرم دارم که درآید بعضی از اولاد او آتش را بسبب من و گفته اند که منصور خلیفه طلب

قصاص [illegible] از جعفر برای مالک پس گفت مالک رحمة الله علیه اعوذ بالله والله برنخاسته

شد تازیانه از وی در جسم من مگر اینکه بحل کردیم آنرا از جهت قرابت او برسول خدا صلی الله علیه وسلم

و ابوبکر بن عیاش که یکی از اعلام امت است میگفت که اگر بیاید مرا ابوبکر و عمر و علی بدایت میکنم

بحاجت علی پیش از حاجت ابوبکر و عمر از جهت قرابت او برسول خدا و اگر بیفتم من از آسمان

بزمین محبوب تر است نزد من از این که تقدیم کنم ورا بر ایشان و عبد الرحمن بن عوف صله مینمود

میکرد و عطاها مینمود ازواج مطهره را که [illegible] ایشان میشدند حتی حضرت عائشه رضی الله عنها

ز بر عبد الرحمن بن عوف را بنوشانند خدا پدر ترا از سلسبیل جنت و بودند ابوبکر و عمر که زیارت

میکردند ام ایمن را که مولاة رسول الله بود صلی الله علیه وسلم و می گفتند که رسول خدا صلی

علیه وسلم زیارت میکرد او را و چون آمد حلیمه سعدیه نزد رسول خدا صلی الله علیه وسلم بگسترانید

برای وی ردای مبارک خود را و برآورد حاجت او را و چون وفات یافت آنحضرت صلی الله

علیه وسلم آمد نزد ابی بکر و عمر پس کردند با وی همچنین که کرده بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم

و [illegible] و از جمله توقیر و بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم توقیر اصحاب و بر ایشان است و معرفت

حق ایشان و ادای آن و اقتدا و اتباع و جهان بر سنن و آداب و اخلاق و حمل [illegible] ایشان

[illegible] آنچه عقل را در آن مجال نیست و حسن [illegible] رعایت ادب با ایشان و دعا و استغفار

چه ایشان از وی حق است کسی را که ثنا کرده حق تعالی بر وی و راضی است از وی که ثنا کرده شود بر وی
و استغفار نمودن [illegible] و گفت عایشه رضی الله عنها امر کرده شدند مردم که استغفار
کنند اصحاب محمد را و دشنام دادند ایشان را رواه مسلم پس سب و طعن ایشان
اگر مخالف ادله قطعیه است چنانکه قذف عایشه کفر است والا بدعت و فسق است کذا فی
المواهب اللدنیه و همچنین امساک و کف نفس از ذکر مشاجرات و منازعات و وقایع که در میان
ایشان شده و گذشته است و اعراض و اضراب از اخبار مورخین و جهله رواة و ضلال
شیعه و غلاة ایشان و مبتدعین که ذکر مثالب و معایب و قوادح و زلات ایشان کنند که اکثر
آن کذب و افتراست و طلب کردن و التماس نمودن مر آنچه نقل کرده شده است از ایشان
از مشاجرات و منازعات باحسن تاویلات و اصوب مخارج از جهة بودن ایشان اهل آن و
عدم ذکر هیچ یکی از ایشان به بدی و عیب بلکه ذکر حسنات و فضایل و حمایه صفات و [illegible]
ایشان و سکوت و اغماض از ماورای آن بجهة آنکه صحبت ایشان با آنحضرت یقینی است و ما ورای
آن ظنی است و کافیست درین باب که حق تعالی برگزیده ایشان را برای صحبت حبیب خود و اگر
از بعضی از ایشان تقصیری در حقوق اهل بیت و جز آن واقع شده باشد [illegible] است که هم
منتهی گشت آنحضرت از آن درگذرند طریقه اهل سنت و جماعت درین باب این است در کتب عقاید
نوشته اند لا نذکر احدا منهم الا بخیر و احادیث که در فضایل صحابه عموما و خصوصا واقع
شده است درین باب کافیست قال الله تعالی محمد رسول الله والذین معه اشداء علی
الکفار رحماء بینهم الی آخر السورة و قال والسابقون الاولون من المهاجرین والانصار الآیة و قال
تعالی لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجرة و قال تعالی رجال صدقوا ما عاهدوا الله
علیه الآیة و قوله تعالی لا یخزی الله النبی والذین آمنوا معه الآیة و قال صلی الله علیه و سلم اصحابی

یوم

کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم وعن انس قال قال رسول الله مثل اصحابی کمثل الملح فی الطعام الخ
وقال الله الله فی اصحابی لا تتخذوهم غرضا بعدی فمن احبهم فبحبی احبهم ومن ابغضهم فببغضی ابغضهم الخ
الحدیث وقال لا تسبوا اصحابی فلو انفق احدکم مثل احد ذهبا الحدیث ومن سب اصحابی
فعلیه لعنة الله والملائکة والناس اجمعین وقال اذا ذکر اصحابی فامسکوا ودر حدیث جابر آمده
ان الله اختار اصحابی علی جمیع العالمین سوی النبیین والمرسلین واختار لی منهم ابابکر
وعمر وعثمان وعلیا فجعلهم خیر اصحابی واصحابی کلهم خیر ودر ذکر اربعه درین حدیث ودر احادیث
دیگر ذکر اربعه عشره باین ترتیب دلیلی روشن است بر ثبوت ترتیب میان ایشان
ومکان آنکه راویان بحسب اعتقاد خود ذکر کرده اند وعبارت حدیث تغیر داده اند
فاسد است لایق نیست بحال محدثین نقسم ودر بعضی احادیث ذکر علی مقدم آمده بر
عثمان وقال رسول الله صلی الله علیه وسلم من احب عمر فقد احبنی ومن ابغض عمر فقد
ابغضنی واحادیث درباب فضل صحابه بسیار است وامام مالک لعنه سخت بعض وارد صحابه
را دشنام مرده صحابه را نیست مرادا در فی مسلین فضیلت ایشان حق وکشیده است
ومی رحمه الله تعالی علیه سبقی را از آیت سوره حشر والذین جاؤا من بعدهم الآیه دگفته است
رحمة الله علیه کسی که در خشم و در غضب در آرد اوراصحاب محمدی کافر است لقوله
لیغیظ بهم الکفار و گفته اند که همه اقسام مسلمانان درین آیات تقسیم شده قسمی مهاجرین
وانصار و آنها که بعد از ایشان آمدند وصفت آنها خود داخل است که میگویند ربنا اغفر
لنا ولاخواننا الذین سبقونا بالایمان ولا تجعل فی قلوبنا غلا للذین آمنوا و شیعه خود را داخل
هیچ یک ازین اقسام نیستند ودر فصل الخطاب از حضرت امام محمد باقر رضی الله عنه می آرد
که قومی از اهل عراق نزد وی آمدند وابوبکر وعمر را رضی الله عنهما بد یاد کردند وچیزی از ایشان

ویصلح الطعام

عمر

گفت پس ایشان نزد وی بد گوی عثمان رضی الله عنه افتادند مر ایشان را گفت خبر دهید مرا که
از مهاجرانید که خدای تعالی در حق ایشان گفت للفقراء المهاجرین الذین اخرجوا من دیارهم
تا آنجا که فرمود اولئک هم الصادقون گفتند نه ما از ایشان نیستیم گفت پس شما از جماعه انصارید
که در شان ایشان آمده والذین تبوؤا الدار والایمان من قبلهم تا آنجا که گفته اولئک هم
المفلحون گفتند از ایشان نیز نه ایم گفت گواهی میدهم من که از آن جماعه نیز نه اید که در شان
ایشان فرموده والذین جاؤ من بعدهم یقولون ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذین سبقونا الآیه
گفت برخیزید از پیش من خدا هیچ یکی را با شما همسایه نسازد شما صورت اسلام را لباس
خود ساخته اید ولیکن در شما نه از اهل اسلام اید انتهی و عبدالله بن مبارک گفته دو خصلت اند
که هرکه با ایشان باشند نجات یابد صدق و حب اصحاب محمد صلی الله علیه وسلم ابو ایوب سختیانی
گفت کسی که دوست دارد ابوبکر را پس بتحقیق برپا داشت دین را و کسی که دوست دارد عمر را پس بتحقیق
روشن کرد راه را و کسی که دوست دارد عثمان را پس بتحقیق منور شد بنور خدا و کسی که دوست دارد
علی را پس بتحقیق گرفت عروه وثقی را و کسی که نیک کند ثنا را بر اصحاب پس بتحقیق بری شد از
از نفاق و کسی که منقص کند یکی از ایشان را پس وی مبتدع است مخالف سنت و طریقه سلف
صالح است و میترسم صعود نکند برای وی عملی بسوی آسمان تا دوست دارد همه ایشان را و قلب
وی مر ایشان را سلیم بود و در حدیث خالد بن عبد آمده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم چون قدوم
آورد بمدینه از حجه الوداع بر آمد منبر و خطبه خواند و گفت یا ایها الناس انی راض عن ابی بکر فاعرفوا
له ذلک یا ایها الناس انی راض عن عمر و عن علی و عن عثمان و عن طلحه و الزبیر و سعد و سعید و عبد الرحمن
بن عوف فاعرفوا لهم ذلک و مشهور حدیث عشره است که در وی بشارت داده ایشان را
بجنت و لیکن درین ذکر ابو عبیده بن الجراح نیست و امیر المومنین عمر نیز در وقت شوری گفت که

باشند

اینها اند که رفته است رسول خدا صلی الله علیه وسلم از عالم و حال آنکه وی راضی است از ایشان

و گفت ایها الناس ان الله غفر لاهل بدر والحدیبیة ایها الناس احفظونی فی اصحابی واصهاری

واختانی لا یطالبنکم الله بمظلمة منهم فانها مظلمة لا توهب فی القیامة غدا فرمود آنحضرت نگاه دارید

اصحاب من و اصهار من را که کسی که نگاه دارد مرا در ایشان نگاه دارد او را خدا تعالی در دنیا

و آخرت و کسی که نگاه ندارد مرا در ایشان بیزار شود مرا نه او را خدا تعالی و کسی که ترک دهد او را

او را خدا تعالی نزدیک است که بگیرد او را و عذاب کند و فرمود کسی که نگاه دارد مرا در اصحاب

من باشم من نگاه دارنده وی روز قیامت و نیز فرمود کسی که نگاه دارد مرا در اصحاب من

باشم من نگاه دارنده وی روز قیامت و نیز فرمود کسی که نگاه دارد مرا در اصحاب من در آید

بر من حوض مرا و کسی که نگاه ندارد مرا در اصحاب من نمی در آید بر من حوض را و نمی بیند مرا مگر از

دور و بیرون می آمد آنحضرت در دل شب سوم صبح و دعا میکرد و استغفار میکرد

ایشان را و بایست امر کرد او را خدا تعالی و امر کرد ما را بحب ایشان و موالات ایشان و معادات

معادات کننده ایشان و از کعب آمده که گفت نیست هیچ یکی از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم

مگر آنکه مر او را شفاعت روز قیامت و طلب میکرد کعب از مغیرة بن نوفل که شفاعت

کند او را روز قیامت و سهل بن عبد الله التستری گفت ایمان نیاورد برسول کسی که توقیر نکند

اصحاب او را و عزیز ندارد اوامر او را و آورده اند که آنحضرت جنازه مردی را پیش نگذارد

نماز و گفت وی بغض میداشت عثمان را پس بغض داشت او را خدا عز و جل و کلام

ما یعنی در باب فضل اصحاب و تفاضل ایشان طولی است و در غایت طول و در شرح مشکوة

و منتخب این آنچه در کتب قوم در نظر آمده ما قابل نظر حسب فهم نقل کرده ایم و بالله

التوفیق و هو اعلم و از جمله اعظام آنحضرت صلی الله علیه وسلم اکابر جمیع

هر آن وقت معلوم بود واجب آنست که بار فرستند و غافل نگردند از آن و مذهب ثالث

آنست که واجب است که هر بار که اسم شریف وی مذکور گردد صلی الله علیه وسلم و گفته اند که مختار

در این مسئله این مذهب گفته اند این قائلست طحاوی و جماعه از حنفیه و حلیمی و جماعه از شافعیه

و گفت قاضی ابوبکر بن العربی از مالکیه که همین است احوط لذا قال الزمخشری و استدلال

این جماعه حدیث من ذکرت عنده فلم یصل علی فمات فدخل النار اخرجه ابن حبان عن حدیث

ابی هریره و حدیث رغم انف من ذکرت عنده فلم یصل علی رواه الترمذی من حدیث ابی هریره

و صححه الحاکم و حدیث شقی عبد ذکرت عنده فلم یصل علی اخرجه الطبرانی من حدیث جابر بن ...

و عید بر ترک از علامات وجوب است و نیز فائده از صلوة بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم مکافات

احسان اوست و احسان وی صلی الله علیه وسلم مستمر و دائم است پس تاکید شود وقتی که ذکر کرده

شود و نیز استدلال کرده اند بقول حق تعالی لا تجعلوا دعاء الرسول بینکم کدعاء بعضکم بعضا پس اگر

مذکور گردد وی صلی الله علیه وسلم و صلوة فرستاده نشود بر وی باشند همچو آحاد الناس و جواب

آنها آنکه واجب انکر دانند آنرا ... صحابه و یکی آن نقل کرده نشده است نیز ...

یکی از اصحاب و تابعین پس آن قول مخترع است و اگر بر عموم خود باشند لازم آید موذن و سامع

اذان را و لازم شود قاری را چون بگذرد بآیتی که در وی ذکر آنحضرت است صلی الله علیه وسلم

و لازم گردد بر داخل در اسلام چون تلفظ کند بشهادت و حالانکه چنین نیامده و نقل کرده

نشده است و نیز در وی مشقت و حرج است که خلاف وضع شریعت مطهره سمحه است و نیز

ثنا بر حق سبحانه هر وقت که ذکر کرده شود واجب نیست و آن احق است بوجوب حالانکه

قائل نشده اند بدان و گفته است علامه صاحب مواهب که اطلاق کرده است قدوری و غیر

او قول بوجوب صلوة هر بار که ذکر رود مخالف اجماعست که منعقد شده است پیش از این

قایل نیز آنکه محفوظ نیست از هیچ یکی از اصحاب که خطاب میکردند آنحضرت را بقولی
یا رسول الله که صلوة میفرستادند و نیز اگر چنین باشند تفریغ نمی شود برای عبادت دیگر
داده اند از احادیث که درود آنها بر سبیل مبالغه و تاکید است و در حق کسی که نزد وی ذکر
کرده ترک صلوة را خوی ایشان گفته و با جمله دلالت نیست بر وجوب تکرار آن نزد تکرار ذکر اسم
شریف در مجلس واحد و بعضی در هر مجلس یکبار گفتند اگرچه ذکر شریف مکرر گردد و حکایت
از زمخشری و بعضی گفته اند واجبست در دعا و اکثر بر آنند که مستحب است و امر نیز برای استحباب است
گفت بنده مسکین ثبته الله علی طریق الحق و الیقین که اگر گویند یکبار فرض است و اکثار از آن
واجب و هر بار مستحب نیز صورتی دارد و لایق بحال محب مشتوق آنکه این مستحب را بمنزله واجب
دانند و تقصیر در آن از خود راضی نباشند و نیز دو اطلاع بر فواید آن ... از مطالب که غایت
بذل مجهود در آن بکنند و بعضی گفته اند واجبست در نماز ... و اینجا منقولست این قول از امام
ابوجعفر محمد باقر رضی الله عنه و بعضی گفته اند واجبست در تشهد و این قول شعبی و اسحق
و قول علماء ... و بعضی گفته اند واجبست در آخر صلوة بعد از تشهد و قبل السلام و این قول امام شافعی است
و استدلال کرده باینکه حق تعالی فرض کرده است صلوة را بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم و نبود
هیچ موضعی اولی از نماز برای آن و نیز در احادیث ذکر صلوة علی النبی صلی الله علیه وسلم
در تشهد آمده است و جواب آن نیست که تشهد را واجب گوییم نه صلوة را و این حکم را انکار
کرده اند بر شافعی و گفته اند که موافقت نکرده است او را در این قول هیچ سلف و وارد نشده
در این باب سنتی که اتباع کرده شود مر آنرا و ... دارند جماعه علما که پیش از وی بودند ترک
... آن در نماز و بعضی شافعیه نیز نسبت خطا ... انکار و استبعاد این قول کرده اند
از وی و تضعیف کرده اند احادیث را که تمسک کرده ... بعضی و این وجوه تشهد که تعلیم کرد آنرا

آنحضرت شاید

به تبعیت و گفته اند که مقصود بصلوة بر آنحضرت از امت تقرب الی الله است بامتثال امر

وی تعالی و قضای حق نبی صلی الله علیه و سلم که بر ماست و شیخ عز الدین بن عبد السلام در

کتاب مسمی بشجرة المعارف گفته که نیست صلوة بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم شفاعت

ما مر او را در درگاه خدا عز و علا زیرا که مثل ما شفاعت نمیکند مثل او را و لیکن حق تعالی امر

کرده است ما را بمکافات و شکرگذاری کسی که احسان کند بما و چه عظیم است احسان و اعطا

که کرده است آنحضرت بما و چون عاجزیم از مکافات و شکرگذاری حضرت صلی الله علیه و سلم

مکافات کردیم بدعا پس ارشاد کرد ما را خدا تعالی چون دانست عجز ما را از مکافات بدعا

که در خواهیم از درگاه عزت که بفرستد صلوة و رحمت و برکه و تعظیم را چنانکه لایق جناب

عظمت و کبریای وی و بجلال عزت و کرامت حبیب اوست نزد وی القاضی ابو بکر بن العربی

گفته که فایده صلوة بر آنحضرت رجوع میکند بمصلی از جهه دلالت آن بر [illegible] عقیدت و خلوص

طویت و اظهار محبت و مداومت بر طاعت و معرفت حق و وسائط [illegible] احترام مر

را از ذات شریف اوست صلی الله علیه و سلم که دعا کردن مر آنحضرت را و بپسند عای قبض

و خیر و برکت مراد او در حقیقت دعاست مر خلق را در حکم آب انداختن در نادان که مالک

میکرد از وی آب و میرسد از وی فیض [illegible] و بدا دعا شامل للبریه [illegible] و اختلافست در

حکم صلوة بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم که فرض است یا مستحب مختار آنست که فرض است

زیرا که ظاهر امر برای وجوب است و لیکن فی الجمله اگرچه در تمام عمر یکبار باشد چنانکه شهادت

بنبوت وی صلی الله علیه و سلم پس واجب خبری باشد که ساقط میشود و بی حرج بی تخصیص بعدد

معین و [illegible] بعضی گفته اند که واجب است [illegible] بی تعیید بعدد معین زیرا که حق تعالی

فرض گردانیده است بر مسلمانان که صلوة و سلام فرستند بر رسول وی صلی الله علیه و سلم و تکرار نکردند

نفوذ بالضمیر است شدن [illegible]
و یصح خالص و صاف عمل [illegible]

متعلق است بوی از مشاهد و اماکن و معابد و آنچه دست شریف وی بآن رسیده و بوی است

شده آورده اند که ابو محذوره رضی الله عنه موی پیشانی او دراز بود چنانکه چون می نشست و فرو د

میرسید بیکدست آن موها را بزمین میرسید گفتند چرا دراز میداری این موها را نمی تراشی گفت

نخواهم تراشید که وقتی دست شریف آنحضرت صلی الله علیه وسلم بآن رسیده و برکت یافته

نمیدارم آنها را تبرکا و در کلاه خالد بن الولید موئی چند بود از موهای شریف وی صلی الله علیه وسلم

تبرکا واقع داده وی در بعضی جنگ کلاه بهاس محکم دربست کلاه را باز جست و زیان در آن

کشید که چند کس از مسلمانان کشته شدند پس انکار کردند صحابه این فعل را بر خالد گفت نکردم

من این را بسبب کلاه بلکه بسبب موهای شریف که در آن بسته بود تا که در دست مشرکان نیفتد

نشود و در دست مشرکان نیفتد و برکات آن از من مسلوب نگردد و دیده شد ابن عمر را

که نهاده دست خود را بر جای نشستنگاه آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد از آن نهاد دست را

بر روی خود و از مالک رحمه الله علیه مروی شد در مدینه بر دابه خود و گفت شرم میدارم از خدا

که پی سپر کنم زمینی را که رسول الله صلی الله علیه وسلم در آن خفته بسم ستوران خود آنحضرت

پای مبارک نهاده و بخشید اسپان خود را که داشت بهبه شافعی پس گفت شافعی نگاه دار

برای خود نیز اسپی پس جواب داد بمانند این جواب و حکایت کرده شده است از احمد

بن فضلویه زاهد و بود وی رحمه الله علیه از تیراندازان که گفت مس نکردم کمان را

بدست خود مگر بطهارت از آن باز که شنیده ام که آنحضرت کمان بدست شریف خود گرفت

و مالک رحمه الله علیه فتوی داد در کسی که گفت تربت مدینه ردی است بزدن سی دره و امر کرده

بحبس وی و بود مر آن مرد را منزلتی در مردم و چه عجب که زده شود که این مردی که

بگوید خاکی را که دفن کرده شده در وی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ردی است و غیر طیب.

چنان بود برخواست چنانکه گویا بر سنگ گرم نشسته بود و در استحباب صلوة بر آل در تشهد
اول دو قول است و در وجوب آن در اخیر نیز دو قول است اصح آنست که واجب نیست و این مذهب
شافعیست و نزد حنفیه صلوة نبی در تشهد ثانی سنت است و اگر بخواند در اول سهوا
سجده سهو واجب گردد از جهت تاخیر قیام و صحیح آنست که باینقدر که اللهم صل علی محمد سجده
واجب گردد و اقل صلوة بر آنحضرت اللهم صل علی محمد و اقل آن بر آل و آله و در کفایه باعاده
در حدیث فضاله بن عبید آمده که شنید آنحضرت صلی الله علیه وسلم مردی را که دعا کرد در نماز خود و درود
نفرستاد بر نبی صلی الله علیه وسلم پس گفت آنحضرت که شتابی کرد این مرد پس بخواند او را و گفت
مر او را و مر غیر او را وقتی که نماز گذارد یکی از شما پس باید که ابتدا کند بتحمید خدا تعالی و در روایتی
بتمجید و ثنا [illegible] بر وی پس باید که درود بفرستد بر پیغمبر خدا پس از آن دعا کند بهرچه خواهد و از
از عمر رضی الله عنه گفت دعا و صلوة معلق میماند میان آسمان و زمین و صعود نمیکند بسوی خدا
چیزی از آن تا آنکه درود بفرستد بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم و روایت کرده شده از علی
رضی الله عنه مثل آن و این حدیث در دعا نماز واقع شده است و دعا مطلق چه در نماز و چه در غیر
آن از مواطن صلوة علی النبی است صلی الله علیه وسلم و از اقوی آداب و ارکان دعاست
از ابن مسعود آمده رضی الله عنه چون خواهد یکی از شما که سوال کند از خدا چیزی باید که ابتدا کند بحمد
خدا و ثنای او بانچه اهل آنست پس از آن درود فرستد بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم پس از آن سوال
کند زیرا که بدین سبب این اوفق و اجدرست به پیروزی و برآمدن حاجت و درود فرستد در اول
دعا و وسط و آخر وی چنانکه در حدیث جابر آمده است و ابن عطا گفته که دعا را ارکان
و جناح و اسباب و اوقات است پس اگر موافق شد ارکان او قوی میگردد و اگر موافق شد جناح او
[illegible] و اگر موافق شد مواقیت پیروزی میابد و اگر موافق شد اسباب وی میرسد بمقصود و اگر

دعا حضور قلب و رقت و فروتنی کردن و چشم خوابانیدن و تعلق قلب بجناب حق
و قطع از ما سوای او در دعا صدق و موافقت و نیت کار است و اسباب وی صلوة بر محمد صلی الله
علیه و سلم در حدیث آمده دعائی که اول و آخر وی درود نباشد رد کرده می شود و در حدیث
دیگر آمده هر دعا محجوب است زیر آسمان چون درود فرستاده شود بر می خیزد و می گذرد از آسمان و
از که صلوة بعد از دعا قنوت است و سند آن حدیث تعلیم آنحضرت است صلی الله علیه و سلم
مر ولد خود را حسن بن علی رضی الله عنهما قنوت را اللهم اهدنی فیمن هدیت و در آخر وی آمده و
صلی الله علی النبی محمد و این نزد شافعی است و در باب صلوة ذکر این باید [illegible]
علی النبی صلی الله علیه و سلم خطبه جمعه و جز آن از خطب زیرا که خطبه عبادت است و ذکر خدا عز و جل
شرط است دران پس واجب بود ذکر رسول صلی الله علیه و سلم چنانکه اذان و صلوة و
نیست خطبه جمعه بگردان و از مذهب شافعی واجب است در مواطن آن عقیب اجابت موذن
چنانکه در صحیح مسلم از عبد الله بن عمرو بن العاص آمده که رسول خدا صلی الله علیه و سلم
گفت که چون بشنوید موذن را بگوئید مانند آنچه می گوید پس درود فرستید بر من که
هر که درود بفرستد بر من یکبار درود فرستد خدا تعالی بر وی ده بار پس سوال کنید برای من
وسیله را الحدیث و باید ذکر این در باب اذان بود و در بعضی کتب نزد مرور بمسجد نیز زیادت
کرد و در بعضی کتب عقیب اذان و اقامت و اجابت نیز آمده است و در اثنای تکبیرات عیدین
ذکره فی المواهب [illegible] مذهب شافعی و تردد دخول مسجد و خروج از آن روایت کرده است فاطمه
زهرا که بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم چون می درآمد در مسجد درود می فرستاد بر محمد و می
گفت اللهم اغفر لی ذنوبی وافتح لی ابواب رحمتک و چون بیرون می آمد درود می فرستاد بر
محمد و میگفت اللهم اغفر لی ذنوبی وافتح لی ابواب فضلک و مثل این نیز آمده است از ابی بکر

بن عمرو بن حزم و ابو اسحق بن شعبان گفته هر که در مسجد در آید میباید که درود فرستد و ترحم
کند و برکات و سلام فرستد بر وی و بر آل وی و گفته است عمرو بن دینار در قول وی سبحانه
فاذا دخلتم بیوتا فسلموا علی انفسکم که اگر در خانه هیچکس نباشد بگو السلام علی النبی و رحمة الله و برکاته
و گفته است ابن عباس مراد به بیوت اینجا مساجد است گفته است نخعی که اگر در مسجد هیچکس نباشد
بگوید السلام علی رسول الله و اگر در خانه هیچکس نباشد بگو السلام علینا و علی عباد الله الصالحین
و از علقمه آمده چون می درآیم من در مسجد میگویم السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته
صلی الله و ملائکته علی محمد و مانند این آمده از کعب در درآمدن مسجد و برآمدن از آن و ذکر
کرده صلوة را در نماز جنازه در روایتی میگوید که سنت آنست که بخوانی فاتحه را بعد تکبیر اول از
تکبیرات و بعد اولی از اولی درود فرستی بعد از ثانیه و دعا کنی میت را بعد از ثالثه
بگوئی بعد از رابعه اللهم لا تحرمنا اجره و لا تفتنا بعده و درین حدیثی است که روایت
تمامی و نسائی و ابن بطریق شافعی چوانها بود و نزد ما در نماز جنازه قرات فاتحه
و میگویند که آنچه در روایتی واقع شده است بطریق دعا است نه بطریق قرات و دعا و درود
در مذهب ما نیز درود پیغمبر سنت در تکبیر ثانی و در تلبیه که در احرام حج و عمره میخوانند و بر صفا
مروه چنانکه در حدیث عمر بن الخطاب آمده که فرمود چون قدوم آید بمکه را طواف کند به بیت
هفت شوط و بگذارید نزد مقام دو رکعت بعد از آن برآید بصفا را و بایستد بر وی چنانکه
ببیند بیت را و تکبیر بگوید هفت تکبیر میان هر دو تکبیر حمد و ثنا بر وی تعالی و درود بر پیغمبر صلی الله علیه
وسلم و دعا خیر برای نفس خود و همچنین بر مروه و همچنین چنانکه در رساله مناسک ذکر کرده شده
و در جمع و تفرق برای من از مجلس چنانکه روایت کرده است ترمذی از ابو هریره که
رسول خدا فرمود نه نشینند قومی در محلی که ذکر کنند خدا را در وی و صلوة نفرستند بر پیغمبر خدا

مجلسه بر

مردم در افطار زمین و بعضی ختم هم بصلوة کردند و گویا ابتدای ساله و ختم آن بصلوة در

حکم ابتدای [illegible] و انتهای دعا بصلوة شد و در حدیثی روایت میکنند که هرکه صلوة فرستد برمن

در کتابی همیشه استغفار کنند او را ملایکه مادام که اسم من در کتابت ثابت و باقیست

این مواطن و مواضع است که درین دو کتاب یعنی شفا و مواهب مذکور است و در رساله که

که در [illegible]ت نبوی صلی الله علیه وسلم تصنیف کرده است زیاده برین مواضع نیز مذکور است

و آنها را نیز ذکر کردیم تا نوعی از شمول و استیعاب اوقات حاصل گردد بعد از نماز و این فقیر

از بعضی فقرا سلسله شریفه قادریه اجازتست که بعد از هر نماز فرض یا نفل سه بار درود

بگوید و بالله التوفیق و نزد قیام از منام از برای صلوة لیل و تهجد و عقیب وضو و حمد و بعد از

و در روز جمعه و شب جمعه خصوصا نماز جمعه و در روز پنجشنبه و در دوشنبه و یکشنبه و در هر یکی

ازین ایام احادیث وارد شده و در وقت سحر و نزد دیدن کعبه زادها الله شرفا و نزد

استلام حجر و در طواف و التزام و در مواقف حج و نزد مشاهده آثار نبویه و مواطن حضور وی

صلی الله علیه وسلم مثل مسجد قبا و وادی بدر و جبل احد و مساجد نبویه [illegible] و نزد سمع و نزد

و نزد کتابت وصیت و ارادت سفر و رکوب اهل و نزول منزل و نزد برآمدن ببازار و در آمدن

در روی [illegible] شغل و غفلت و نزد حضور دعوت و وقت برگشتن از دعوت و نزد در آمدن

در خانه و نزول حاجت و نزد خوف احتیاج و نزد گریختن داه و غلام بلکه گم شدن هر چیز و

نزد غم و شدت و دفع طاعون و خوف غرق و نزد خواب کردن پای و نزد خوردن ترب

تا بوی بد نیارد و حدیثی درین باب نیز می آید و نزد خوردن آب از ظرف و نزد نهیق حمار و مشهور

در روی استعاذه است از شیطان و نزد [illegible] نیز بخوانند تا دفع شر و طلب خیر هر دو واقع شود

و بعد از وقوع ذنب تا کفارت آن شود و نزد ملاقات برادر مسلمان یا مصافحه و در هر اجتماع

نزدم

که برای خدا و از شعایر اسلام بود و نزد ختم قرآن و در دعای حفظ قرآن و نزد افتتاح
کلام غیر منهی عنه و در ابتدای درس علم خصوصاً علم حدیث و نشر علم و وعظ و قرائت حدیث
اولا و اخر او و نزد استحسان خبری و بعضی علما در مقام تعجب کرده داشته‌اند چنانکه کنند
حین بجه تسبیح و تهلیل نزد مشاهده امری محرم و باید که در لفظ و کتابت سلام را با صلوة ضم
کند و امام نووی مکروه داشته افراد صلوة را از سلام زیرا که امر بهر دو واقع شده و در
فتح الباری گفته که مکروه آنست که افراد صلوة کند و سلام نفرستند اصلا اما اگر صلوة فرستد
در وقتی و سلام گوید در وقتی دیگر اخلال بامتثال امر ندارد کذا فی المواهب و نقل کرده شده است
از ابو محمد جوینی که سلام اینجا بمعنی صلوة است پس استعمال کرده نشود در غایب و افراد کرده
نشود در غیر انبیا و گفته نشود علیه السلام و اما حاضر خطاب کرده شود بوی و گفته شود بوی سلام
علیک و السلام علیک و برموزی که متعارف اهل روزگار شده است راضی نباشند که بسیار
مستقبح و مستشنع است صلوة بر آنحضرت در جمیع اوقات مستحب و مستحسن است خصوصاً
در روز جمعه و شب جمعه که افضل ایام اسبوع است و در وی امر باشارت آن واقع شده و وصول
آن بجناب نبوت و قبول از آنحضرت بشارت رسیده است در حدیث صحیح آمده است
اکثروا من الصلوة علی یوم الجمعة ولیلة الجمعة و بسیار فرستید صلوة بر من در روز جمعه و شب جمعه
و در بعضی طرق آمده اکثروا الصلوة علی فی لیلة الزهراء و الیوم الازهر لیلة الجمعة و یوم الجمعة بسیار
فرستید درود بر من در شب و نیز در روز روشن که شب جمعه و روز جمعه است و احادیث
درین باب بسیار است و صلوة درین شب و روز عرض کرده میشود بر آنحضرت اگرچه صلوة
امت بروی همیشه معروض میگردد حق سبحانه و تعالی ملایکه سیاحین آفریده که صلوة و سلام
امت را در آنجناب میرسانند ولیکن درین شب و روز البته بمقام وصول و محل قبول میرسد

و آمده است که من افضل ایامکم یوم الجمعة فیه خلق آدم و فیه قبض و فیه النفخة و فیه الصعقة فاکثروا علی
من الصلوٰة فیه فان صلوتکم معروضة علی الحدیث و حکمت در تخصیص اکثار صلوٰة بروز جمعه
این روز است که موجب وصول و فواید و حصول رضای آنحضرت صلی الله علیه و سلم که موجب
سعادت دنیا و آخرت چنانکه سوق احادیث ناظر در آن است و صاحب مواهب
اللدنیه و دیه مناسبتی نقل کرده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم سید الانام است و روز جمعه سید الایام
پس صلوٰة بروی درین روز مزیتی و مناسبتی دارد که در غیر وی نیست و حکمت دیگر که هر خیری و نعمتی
که رسیده است امت را در دنیا و آخرت هم بر دست مبارک وی صلی الله و سلم رسیده
و اعظم کرامتی که حاصل میشود ایشان را در روز جمعه حاصل میشود حور و قصور جنت و دیدار مولی
تعالی و تقدس در آخرت درین روز حاصل میشود و نام وی در آخرت یوم المزید است که درانروز
وی نعمت حق زیاده می شود بر اهل جنت و بدیدار مولی تعالی و تقدس مشرف میشوند چنانکه
در باب الجمعه بیاید انشاء الله تعالی و روز عید است مرامت را در دنیا و روز مزید است
در آخرت و روزیست که جمع شده است در وی خلق عالم و اسعاف میکند خدای تعالی در وی
مطالب و حوایج ایشان را و رد نمیکند سایل را و قبول میکند دعا را و اینهمه حاصل نشد ایشان را
و نشناختند مگر بسبب وساطت آنحضرت بر دست وی پس از شکر و حق نعمت شناسی
و ادای قلیلی از حق وی صلی الله علیه و سلم آنست که اکثار صلوٰة کنند بر وی درین روز و شب
والله اعلم و بسم و اما فضایل و فواید و نتایج و ثمرات صلوٰة خارج از حد حصر و بیانست
جمیع خیرات و برکات دنیا و آخرت را شامل و متضمن است و اصل آن امتثال امر الهی تعالی
شانه و موافقت وی و ملائکه وی عز شانه است که فرمود ان الله و ملائکته یصلون علی النبی
یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما و در احادیث صحیح آمده من صلی علی واحدة صلی الله

علیه عشر او چه بالاتر و عظیم تر از آنکه حضرت عزت جل جلاله وعم نواله بر کسی صلوة گفت و
و برکت فرستد و در اینجا اشکال می آرند که چون روا باشد که صلوة بر آنحضرت یکی باشد و بر مصلی
ده و جواب آنست که واحده که در حدیث واقع شده است فعل بنده است که بحکم من جاء بالحسنة
فله عشر امثالها جزاء عمل خود یکی بده می یابد و از اینجا لازم نمی آید که صلوة از خداوند تعالی که
آنحضرت صلی الله علیه وسلم یکی باشد صلوة میفرستد هر مقدار که خواهد چون بنده مامور است
بفرستادن صلوة وسلام دعا کرد و گفت خداوندا من عاجزم در ادای این امر تو خود درود
بفرست بر حبیب خود چنانکه لایق است بجلال تو و جمال وی پس حق تعالی میفرستد هر چه
لایق است بکمال رحمت و رافت خود و چنانکه مناسب است بعزت و درجه حبیب وی
نزد وی و هذا ظاهر و نیز ممکن است که یک درود فرستد و کامل تر باشد بصد هزار درجه از ده
درود که بر مصلی میفرستد که قلت و کثرت منافی جودت در کیفیت نیست چنانکه یک جوهر بهتر است
بصد هزار فلس و از ابو طلحه آمده است که گفت برآمد رسول خدا صلی الله علیه وسلم روزی
حالانکه دیده میشود اثر سرور در بشره مبارک وی گفتند یا رسول الله امروز اثر ذوق و سرور
در روی پر نور تو ظاهر است سبب چیست گفت جبرئیل آمد و گفت آیا راضی نیستی اندر آنکه
یا محمد که پروردگار تو میگوید صلوة نفرستد بر تو هیچ یکی از امت تو مگر آنکه بفرستم من بروی ده
صلوة و سلام و در روایتی مطلق آمده که هر که صلوة فرستد و سلام فرستد بر تو صلوة و سلام
فرستد خدای تعالی بر وی گویا مقصود از اینجا بیان مطلق واقع شده است و در حدیث دیگر
آمده که آنحضرت فرمود صلی الله علیه وسلم هر که صلوة فرستد بر من صلوة فرستد خدای تعالی
بر وی تا وقتی که صلوة میفرستد بر من پس اختیار دارد بنده کم کند یا بیشتر و در روایتی
صلوة میفرستد بر وی خداوند و فرشتگان او هفتاد صلوة پس کم کند بنده یا بیشتر گفت شده

مسکیر جعله الله من اهل السعادة که منحصر در عشاء هم نخواهد بود زیراکه مراتب مضاعف بسیار است
بهفصد بلکه از آن هم بیشتر آمده است بر اندازه تقوی و محبت و اخلاص و در تخیر میان قلت
کثرت نوعی از تهدید است زیراکه تخییر بعد از اعلام بوجود خیر و مزیة متضمن تحذیر است از تفریط
از تفریط و تقصیر در تحصیل آن و در حدیث ترمذی از ابی بن کعب آمده که گفت یا رسول الله من
که بسیار میفرستم صلوة بر تو پس چه مقدار بگردانم برای تو از دعای که میکنم برای خود فرمود هرچه خواهی
گفتم ربع فرمود هرچه خواهی و اگر زیاده کنی بهتر است مر ترا گفتم نصف فرمود هرچه خواهی اگر زیاده
کنی بهتر است مر ترا گفتم دو ثلث فرمود هرچه خواهی و اگر زیاده کنی بهتر است مر ترا گفتم بگردانم برای تو
تمام دعای خود را فرمود اذا تکفی همک و یغفر ذنبک و در حدیث دیگر آمده کسی که صلوة فرستد
بر من یک صلوة صلوات فرستد حقتعالی بر وی ده صلوة و حط کند از وی ده خطیه و بلند کرداند
او را ده درجه و این حط ده خطیه و رفع ده درجه مخصوص جزای عمل صلوة و مزیت و فضیلت است
بر اعمال دیگر که جزای یکی ده است و در آنجا حط و رفع نیست و آمده است که آنحضرت صلی الله
علیه وسلم فرمود هرکه بگوید اللهم صل علی محمد وانزله المنزل المقرب و فی روایة المقعد المقرب عندک یوم
القیمة وجبت له شفاعتی و از ابن مسعود آمده رضی الله عنه که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم
نزدیکترین مردم بمن در قیامت بیشترین ایشانست در فرستادن صلوة بر من و در حدیث
دیگر آمده که فرمود ناجی ترین مردم از اهوال و شرور روز قیامت بیشترین شماست در صلوة
فرستادن بر من و از ابی بکر صدیق آمده که درود فرستادن بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم کاهنده
و پاک کننده تر است گناهان را از آب سرد کشنده مر آتش را و سلام بر وی فاضلتر است از
عتق رقاب و در اینجا نکته ایست که چون حکم همچنین است که مصلی بر آنحضرت بستود جمیع صلوة
نماهر آنست که هرچه از کمیت و کیفیت و مبالغه که مشتمل است بر آن صلوة وی بر آنحضرت صلی الله

علیه وسلم بهمان وجه بروی فایض و نازل شود از حضرت رب العزت و لیکن نتوانی که مشاهدهٔ
این کمال اوست کمالا یخفی و بالجمله صلوة بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم منبع انوار و برکات
و مفتاح تمامهٔ ابواب خیرات و سعادات است و اهل سلوک را در آمدن ازین باب موجب فتوح
عظیم و مواهب شریفه است و بعضی مشایخ فرموده‌اند که در وقت فقدان شیخ کامل مکمل که تربیت
و تزکیت کند التزام صلوة بر رسول خدا صلی الله علیه وسلم طریقی موصلست مداومت برین
صلوات و توجه بدان حضرت تربیت او باحسن آداب نبویه و تهذیب او باشرف اخلاق محمدیه
خواهد کرد و ترقیت او باعلا درجهٔ کمال و ایصال بمحل اسنی از حضرت کبریا تعالی خواهد نمود و بوصول
بدرگاه الهی و قرب جناب حضرت رسالت پناهی مشرف ساخت و وصیت میکردند بعضی مشایخ
بقرات قل هو الله احد و بکثرت صلوة بر رسول الله صلی الله علیه وسلم و میفرمودند بقرات قل
هو الله احد میشناختیم خدای و خدا را و بکثرت صلوة صحبت داشتیم به پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
و هرکه بسیار فرستد صلوة بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم به بیند او را در خواب و بیداری کذا نقل الشیخ
الامام علی المتقی فی الحکم الکبیر عن الشیخ احمد بن موسی المشترع و بعضی از متاخرین مشایخ شاذلیه قدس
الله اسرارهم فرموده‌اند طریق سلوک و تحصیل معرفت و قرب الهی در زمان فقدان شیخ اولیا نه و جود
مرشد متصرف التزام ظاهر شریعت است با دوام ذکر و کثرت صلوة بر حضرت رسالت صلی الله علیه
وسلم از کثرت اشتغال صلوة نوری در باطن پیدا شود که بدان راه بنماید و فیض و اعانت و امداد او
از آنحضرت بیواسطه برسد و بعضی ترجیح و تفضیل کرده‌اند صلوة را بر ذکر از حیثیت توسل و استمداد
اگرچه از حیثیت ذات ذکر اشرف و افضل است و خلاصهٔ طریقهٔ شاذلیه که بحقیقت از شعب طریقه
شریفهٔ قادریه است استفاضهٔ انوار از حضرت نبویه است بیواسطه بوسیلهٔ التزام متابعت
و دوام حضور بدان حضرت صلی الله علیه وسلم و شیخ اجل اکرم قطب الوقت عبد الوهاب متقی

رحمة الله علیه و نفعنا برکاته و برکات علوم سفر مود باید دریافت که در حین خواندن صلوة

در کدام بحار فضل و رحمت خوض و غوص میشاید اللهم که گفتند در دریای رحمت الهی در آمدند و

میفرمودند که حسن بصری گفته است که چون بنده اللهم گفت گویا خدا تعالی را بتمام اسماء الهی یاد

کرده چون صل علی محمد گفت در بحر فضل حضرت رسالت پناهی خوض نمود و بعضی آل و صحابه

در بحر فضایل و کمالات ایشان افتاد آخر بعد از خوض و غوص درین بحار نامتناهی محروم

و مایوس بر آمدن چه صورت دارد و وقتی که این فقیر را بسفر مدینه مشرفه وداع کردند فر مودند

مودند که در ان سفر بعد از ادای فرایض عبادتی بالاتر از صلوة بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم

نیست چون از تعیین عدد پرسیده شد فرمودند اینجا عدد تعیین نیست چندان خوانند

که بدان رطب اللسان شوید و برنگ وی منصبغ گردید و در غیر اینوقت میفرمودند که طالب

را باید که هر روز از صلوة وردی معین داشته باشد از هزار کم نباشد و اگر نشود بانصد

چنانکه بعد از هر نماز صد بار بخواند و کمتر از سیصد خود اصلا تجویز نکردند و در وقت خواب

رفتن هم البته خالی نباید و از فواید عظیمه و مطالب سنیه آنکه صلوة و سلام امت میرسد بحضرت

وی صلی الله علیه وسلم روایت کرده است ابو هریره که گفت آنحضرت سلام نمیفرستد

هیچ یکی بر من مگر آنکه باز میفرستد خدا تعالی بر من روح مرا تا آنکه رد میکنم بروی سلام او را و جواب

سلام وی میگویم و در حدیث دیگر از ابو هریره آمده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم کسی که

درود میفرستد بر من نزد قبر من می شنوم و کسی که درود میفرستد بر من از دور رسانیده

میشود بمن بعضی ملایکه میرسانند و در حدیث ابن مسعود آمده که گفت آنحضرت بدرستی

که مر خدا تعالی را فرشتگانند سیاحت کننده در زمین میرسانند مرا از امت من سلام را

بعضی روایات آمده که نام او را و نام پدر او را نیز میبرند و میگویند یا رسول الله فلان بن فلان

مثل کمترین بندگان عبدالحق بن سیف الدین دهلوی سلم علیک و یعرّیک اسلام سعولک الله
فاخلع ما علیک لقد ذکرت ثم علی ما فیک من عوج شعر جان میدهم در آرزوی قاصد آخر
باز گو در مجلس آن نازنین حرفی کز ما میرود و از اعظم فواید استحضار محاسن نبویه است
در قلب و تمثل صورت خیالیه وی صلی الله علیه وسلم در عین که لازم کثرت صلوات است کیفیت
توجه و حضور شعر لو شق عن قلبی نری وسطه ذکرک فی سطر والتوحید فی سطر و از فواید آن معادله
عتق رقاب و عشرین غزوات و استجابت دعا و وجوب شفاعت سید انبیا و شهادت
وی صلی الله علیه وسلم و حصول قرب بوی و مزاحمت کتف شریف او بر باب جنت و
و اتصال با آنحضرت بیشتر از دیگران روز قیامت و کفتن آنحضرت صلی الله علیه وسلم
جمیع امور او را در روز شدت و کفایت جمیع مهمات و قضای تمامه حوایج و مغفرت جمیع
ذنوب و کفارت جمیع سیآت و بقول از فوات فرایض نیز و قیام او مقام صدقه بلکه
افضل از ان صلی الله علیه وسلم و تفریح کرب و شفای سقم و اذهاب خوف و جوع و اظهار برات
متهم و نصر بر اعدا و حصول رضای آلهی و محبت وی و صلوة وی و صلوة ملایکه وی عزو
علا و تزکیه و تنمیه مال و طهارت ذات و صفای قلب و فراغ بال و حصول برکت در جمیع
امور حتی در اسباب و اموال و اولاد و تا طبقه رابعه صلی الله علیه وسلم و نجات از اهوال
قیامت و آسانی سکرات موت و خلاص از مهالک دنیا و مضایق [illegible] و تذکیر منسیات
و نفی فقر و اعدام حاجت و سلامت از اتهام بخل و از دعا برغم انف و تطیب مجلس
و غشیان رحمت و توفیر نور تردد مرور بر صراط و تثبت قدم در ان حال و نجات و مرور
از ان در طرفة العین بر خلاف حال تارک صلوة و حصول محبت مسلمانان و محبت آنحضرت صلی الله
علیه وسلم و مصافحه آنحضرت در روز قیامت و رویت جمال آنحضرت و ثنای ملایکه و محبت

بابت ص

واولاد و ولاد

ومحبت ه

و در نهایت

در کتابت صلوة وی با قلام ذهب بر قرطاس فضه و دعای ایشان مر او را بزیادت خیر و استغفار
و بزرگترین فواید و اتم رغایب حصول شرف رد سلام که سنت مستمره بلکه فرض متقررست
و کدام سعادت بالاتر ازانکه دعای خیر و سلام از آنحضرت شامل حال کسی باشد اگر تمام عمر
یکبار دست دهد موجب صد هزار کرامت و مثمر فراوان برکات است شعر بهر سلام مکن رنجه در
جواب آن لب که صد سلام مرا بس یکی جواب از تو بلکه بیشتر از سلام کردن و سلام ازان
جناب بر عادت مرضیه آنحضرت که واقع شده است کان یبادر بالسلام مشرف شده است
از سلام کردن و رد سلام نیز مشرف میگردانند و از فواید صلوة بر رسول خدا صلی الله علیه وسلم
باز داشتن ملکین است از نوشتن گناهان تا سه روز و منع عتاب مردم مر مصلی را و در آمدن آن
مصلی زیر سایه عرش روز قیامت و گرانی ترازوی اعمال و امن از عطش و تکثیر ازواج در جنت
و حصول رشد و هدایت در مصالح دنیا و آخرت و اشتمال صلوة بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم
ذکر الهی عز اسمه و متضمن وی شکر نعمت وی عز و علا و معرفت حق و نعمت او و اقرار بدان
ذکر کرده است اینهمه را فاکهی رحمة الله علیه در رساله آداب زیارت که در جذب القلوب از آنجا
نقل کرده شده و از اینجا درین کتاب نقل افتاد و حکایات دیگر و فواید زواید نیز مذکور است
که وقت بذکر آن اشتغال نیاورد یکی ازان حکایات که شیخ احمد بن ابی بکر محمد رداد صوفی
محدث در کتاب خود که از شیخ مجدالدین فیروزآبادی باسانیدی که او راست روایت
میکند درینجا ثبت میگردد بامید آنکه خدای تعالی ما را در خود سازد می آرد که روزی شبلی قدس سره
بر ابو بکر مجاهد که از علمای وقت و ائمه عصر خود بود آمد ابو بکر بجهة اکرام وی بر پای ایستاد و
با وی معانقه کرد و میان هر دو چشم وی بوسه داد حاضران گفتند که یا سیدی این را بشبلی
میکنی و حال آنکه تو و هر که در بغداد است او را مجنون میخوانند و گفت من نکردم مگر آنچه از پیغمبر دیدم

صلی الله علیه وسلم در خواب می بینم که شبلی پیش پیغمبر آمد و پیغمبر صلی الله علیه وسلم برخاست او
و او را در کنار گرفت و میان هر دو چشم او بوسه داد پس گفتم یا رسول الله صلی الله علیه وسلم این
را با شبلی میکنی فرمود نعم وی بعد از نماز این آیه میخواند لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز علیه
ما عنتم الآیه و عقب آن صلوة بر من میفرستد و خواندن این آیه پیش از شروع در صلوة که شعار
مجالس مولود اهل حرمین شریفین است زادهما الله تشریفاً و تعظیماً و بعد از این آیه این آیه را
میخوانند ان الله و ملایکته یصلون علی النبی الآیه بعد از آن بقصد امتثال این امر شروع در صلوة
میکنند اللهم صل علی محمد و علی آله وسلم و شک نیست که بر اندازه فضایل و فواید صلوة
بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم و مدح و ثواب فاعل آن که وارد شده قبایح و مضار ترک و ذم
و عقاب تارک آن نیز ثابت خواهد بود زیرا که هر عملی که فضیلت و ثواب آن عالیتر و کاملتر
ترک آن قبیح تر و مذموم تر و عقاب بران شدید تر و قوی تر بود و در حدیث علی ابن ابی طالب رضی الله
عنه آمده است که رسول خدا فرمود صلی الله علیه وسلم ان البخیل و در روایتی البخیل کل البخل
من ذکرت عنده فلم یصل علی یعنی بدرستیکه بخیل در عرف آنرا گویند که در بذل مال و صرف آن
خستی کند ولیکن بخیل سخت تر و کاملتر آنکه ذکر کرده شوم من نزدوی و درود نفرستد بر من
و باین مقدار صرف وقت و استعمال زبان در محبت من و شکر نعمت نکند و ثواب آن عظیم
و دو افزون از صرف مال و افضل از عتق رقاب است و آسانتر از انست و از امام جعفر صادق
از پدر بزرگوارش سلام الله علیهما و علی آبائهما العظام و اولادهما الکرام امام محمد باقر آمده که
گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم کسی که ذکر کرده شوم من نزدوی و درود نفرستد
بر من پس بتحقیق گم کرد راه بهشت را و در حدیث ابی هریره آمده که گفت ابو القاسم محمد
رسول الله صلی الله علیه وسلم کسی که فراموش کرد صلوة را بر من فراموش کرد طریق جنت را

دازقاید

ارشاد آمده که آنحضرت فرمود صلی الله علیه وسلم وقتی که ذکر کرده شوم من نزد مردی و
درود نفرستد بر من پس تحقیق جفا کرد بر من و از جابر آمده رضی الله عنه که آنحضرت فرمود
نشستند قومی مجلسی پس متفرق شوند در درود نا فرستاده بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم چنان
که گویا متفرق شدند از مجلسی که گنده تر است از مردار و از ابو سعید خدری آمده که فرمود
آنحضرت نشستند قومی مجلسی که درود نفرستند در وی بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم مگر آنکه باشد
بر ایشان حسرت بر ایشان در قیامت اگرچه در آیند در بهشت یعنی اگرچه بحکم ایمان و اعمال صالحه
در بهشت در آیند و ثواب آن را یابند و لیکن بجهت فوات ثواب صلوة بر آنحضرت صلی الله علیه
وسلم اعظم است حسرت خورند که چرا از دست دادند و در حدیث دیگر ذکر الله و الصلوة علی النبی وارد
واقع شده و در حدیث دیگر آمده که خوار باد مردی که ذکر کرده شدم من نزد او و درود نفرستاد
بر من و خوار باد مردی که در آمد بروی رمضان گذشت پیش از آنکه آمرزیده شود یعنی
در رمضان باید که کارها کند که سبب مغفرت می گردد که وجود این ایام غنیمت است و موسم
مغفرت است و خوار باد مردی که دریافت پدر و مادر در پیری یا یکی از ایشان را در پیری و در نیاورد
او را بهشت یعنی باید که پدر و مادر را خدمت کند و راضی دارد ایشان را خصوصاً در کبر
سن تا مستوجب دخول جنت گردد و در حدیث دیگر آمده است که آنحضرت بر آمد بر منبر
و گفت آمین باز بر آمد گفت آمین معاذ بن جبل رضی الله عنه گفت یا رسول الله سبب این
آمین ها گفتن چه بود فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که جبرئیل آمد و گفت یا محمد هر که نام
برده شود نزد وی و درود نفرستد بر تو و بمیرد در آید آتش را و دور می اندازد او را خدا تعالی
از درگاه رحمت خود بگو آمین پس گفتم من آمین و همچنین گفت جبرئیل در حق کسی که
دریافت رمضان را و قبول کرده نشد از وی و کسی که نیکی نکرد با پدر و مادر خود و آمده است که

که هرکه در مجلسی نشیند و درود گوید آمرزیده میشود و هرچه واقع شود از وی در آن مجلس نیست
ببرند که مراد بذکر آنحضرت صلی الله علیه و سلم در مجلس همین نام شریف وی تنها نیست بلکه عام تر و
شامله است از ذکر اسم و ذکر اوصاف و احوال حسنه وی صلی الله علیه و سلم اگرچه بتصریح نام شریف وی
مذکور نگردد اگرچه علما موضوع مسئله ذکر اسم شریف ساخته اند و هذا ظاهر و بالله التوفیق و علما
اختلاف کرده اند در صلوة بر غیر سید المرسلین صلی الله علیه و سلم و سایر انبیا علیهم و مجموع آنچه
مفهوم میشود از کلام قوم سه قول است جمعی بر آنند که جایز نیست صلوة بر غیر آنحضرت و در آنچه
که روایت کرده شده است از ابن عباس رضی الله عنهما که گفت جایز نیست صلوة بر غیر آنحضرت
صلی الله علیه و سلم و در مواهب میگوید که ثابت شده است این روایت از ابن عباس روایت کرده
ابن ابی شیبه از طریق عثمان از عکرمه از ابن عباس که گفت نمیدانم صلوة را که سزاوار بود بر هیچ یکی مگر
بر نبی صلی الله علیه و سلم و سند این صحیح است و حکایت کرده شده است از امام مالک نیز که
گفت جایز نیست که صلوة فرستاده شود بر هیچ یکی از انبیا جز محمد صلی الله علیه و سلم و از عمر
بن عبدالعزیز نیز همچنین آمده و لیکن گفته اند که معروف از مذهب مالک این است بلکه وی رحمة الله
علیه در مبسوط گفته است مکروه میدارم صلوة بر غیر انبیا و گفت نمیرسد و نمی سزد ما را که تجاوز و تعدی
کنیم از آنچه امر کرده شده ایم بدان و این قول ثانی است درین باب که مخصوص نیست بآنحضرت بلکه
در حدیث آمده است که فرمود صلوا علی الانبیاء قبلی فان الله بعثهم کما بعثنی پس صلوة مخصوص است
بانبیا و بر غیر ایشان جایز نیست و از ابو سفیان ثوری نیز انچنین منقول است و از ابن عباس نیز در
در روایت دیگر آمده که گفت لا ینبغی الصلوة علی احد الا النبیین و فرقه دیگر میگویند که صلوة بمعنی رحمت
و دعاست از حضرت عزت جل جلاله که رحمت کند بر بندهٔ خود و این مطلق است مگر آنکه منع کند از اطلاق
حدیثی صحیح یا اجماعی قطعی و ثابت نشده است این و بتحقیق گفته است حق سبحانه در خطاب مومنان

هو الذی

... ندی یصلی علیکم و ملائکته و در شان صابران فرموده اولئک علیهم صلوات من ربهم و رحمة و

در متصدقان فرموده خذ من اموالهم صدقة تطهرهم و تزکیهم بها و صل علیهم و آنحضرت صلی الله علیه

... بر متصدقان در وقتی که می آوردند صدقات نزد وی صلی الله علیه و سلم

چنانکه در حدیث آمده است اللهم صل علی آل ابی اوفی و صل علی فلان و علی فلان و در حدیث دیگر

آمده است اللهم صل علی عمرو بن العاص و آنحضرت میفرمود که وی خوب می آرد صدقه را و در حدیثی

... آنحضرت تعلیم صلوة کرده است و علی آله و ازواجه و ذریته نیز واقع شده است و در حدیث این

آمده است که وی صلوة میفرستاد بر نبی صلی الله علیه و سلم و برابی بکر و عمر ذکر کرده است این

را مالک در موطا و ابن وهب از انس روایت کرده که گفت ما دعا میکردیم بیاران خود را که غایب

بودند اللهم اجعل منک علی فلان صلوات قوم ابرار الذین یقومون باللیل و یصومون بالنهار و قاضی

عیاض مالکی گفته که آنچه محققین علما و در مواهب میگوید جمهور علما بران رفته و اختیار کرده اند ازان

کثیری از فقها و متکلمین آنست که جایز نیست افراد غیر انبیا بصلوة بلکه این چیزیست که مخصوص اند

بان انبیا و گشته است شعار ایشان در توقیر و تعظیم پس گفته نشود ابوبکر صلی الله علیه و سلم و علی صلی الله

علیه و سلم اگرچه از روی معنی صحیح است چنانکه مخصوص است الله سبحانه بتنزیه و تقدیس پس گفته

نشود قال محمد عزوجل اگرچه عزیز و جلیل است و همچنین واجبست تخصیص نبی سایر انبیا بصلوة و سلام

و نه شریک گردانیده نشود با ایشان و آنچه در کتاب و سنت واقع شده است محمول است بر معنی دعا

نه بر وجه شعار و لهذا جایز نیست مثلا آل ابی اوفی و غیر وی که شعار ساخته شود مر ایشان را و

هر جا که ذکر ایشان رود ماسوی انبیا از ائمه و غیرهم بغفران و رضا چنانکه در قول وی سبحانه

تعالی ربنا اغفر لنا و لاخواننا الذین سبقونا بالایمان و فرمود رضی الله عنهم و رضوا عنه گفته اند

که نبود این امر معروف در صدر اول بلکه جدا کرده اند این را بعضی اهل بدعت در بعضی ائمه خود و شرکت

صلوة فرستاده و ذکر کرده شود ۳

ومساوی گردانیده اند ایشانرا با پیغمبر صلی الله علیه وسلم و در صحبت اصحاب از طریقه اهل بیت
و ذکر آل و ازواج و ذریت بر وجه تبعیت و اضافت است نه بر طریق استبداد و اصالت و
لا کلام فیه و تحقیق گفته است پروردگار تعالی لا تجعلوا دعاء الرسول بینکم کدعاء بعضکم
و صحبت که باشد دعا مر آنحضرت را صلی الله علیه وسلم مخالف مر دعاء بعض و همچنین است کلام
در سلام و شیخ ابو محمد جوینی که والد امام الحرمین است گفته که سلام بمعنی صلوة است پس استعمال
کرده نشود در غایب و افراد کرده نشود در غیر انبیا را اما حاضر خطاب کرده شود بآن و گفته شود سلام
علیکم و علیکم السلام و گفته است که این امر مجمع علیه است و گفته اند که این طریق اسلم و اولی است
باحتیاط و رعایت ادب بجناب نبوت و در مواهب لدنیه میگوید که بتحقیق اختلاف کرده اند سلف
کسانیکه ان از اطلاق صلوة و سلام که آن حرام است یا مکروه کراهت تنزیهی یا از باب خلاف اولی
سه قول است که حکایت کرده است آنرا نووی در کتاب اذکار و گفته صحیح آنست که مکروه است
کراهت تنزیه زیرا که شعار اهل بدعت است والله اعلم معلوم شد که این مبحث در صدر اول
نبود بلکه مومنان مامور بودند بصلوة و سلام بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم و بحکم آنحضرت که فرمود صلوا علی
الانبیا قبلی فان الله بعثهم کما بعثنی بر انبیاء دیگر میفرستادند و شیعه درین مسئله مخالف اند
بر اهل بیت نبوت صلوة و سلام میفرستند اصالة و الا بر وجه تبعیت جایز است بی خلاف و در
قدیم سلام نسبت باهل بیت بمعنی که شامل ازواج مطهره نیز باشد علیه السلام دیده میشود و الله اعلم
و در مردم متاخرین بعضی اصطلاحات دیگر پیدا شده اما در دیار عرب رضی الله عنه و رحمة الله
علیه میگویند جمله مشایخ را و صاحب هدایه برای خود میگوید قال رضی الله عنه و در طریقه صوفیه مینویسند
قدس سره العزیز یا قدس سره بتفاوتی که بدین دو عبارتست و بعضی قدس الله روحه و بعضی کلمه
صلی الله علیه و آله و سلم مینویسند و این بقاعده مشهوره نحویه که در اعاده جار است موافق تر است و بعضی

صلوة بر انبیا علی نبینا و علیه و علیهم زیاده میکنند تا صلوة بر ایشان بتبعیت و طفیل واقع میشود

و درود اکثر متعارف در دیار عرب هر که در حکم ایشانست در آنحضرت صلی الله علیه و سلم است و در

انبیاء دیگر علیه یا علیه السلام و در کلام اکثر اعاجم نسبت با آنحضرت علیه السلام بسیار واقع است

و اولی علیه الصلوة و السلام و لفظ صلی الله علیه و سلم در غایت ایجاز و سلاست واقع شده است

[illegible] انواع عبادات آنحضرت صلی الله علیه و سلم شک نیست که مقصود از آفرینش عالم

[illegible] تعالی و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون و راه راست بقرب و وصول حق عبادت

[illegible] آنکه میفرماید انی الله ربی و ربکم فاعبدوه هذا صراط مستقیم و قال الله تعالی و لقد نعلم انک

یضیق صدرک بما یقولون فسبح بحمد ربک و کن من الساجدین و اعبد ربک حتی یاتیک الیقین

و مراد بیقین موت است از جهت بودن وی امر متیقن و سبب در زوال ضیق صدر و تنگدلی و حزن

و غم بعبادات آنست که چون مشتغل شد انسان بعبادات منکشف میگردد بر وی انوار عالم

ربوبیت و چون حاصل شد انکشاف گشت دنیا بالکلیت حقیر در نظر وی و چون حقیر شود

سبک و آسان شد بر دل فقدان و وجدان آن پس متوحش نشود بفقدان و مستریح نگردد بوجدان

آن پس زایل گردد حزن و غم و نیز چون نازل شد بر بنده مکاره و کریهت از آن بسوی طاعت

مولی گویا میگوید واجبست بر من عبادت تو خواه بدهی مرا خیرات یا بیفگنی در مکروهات پس فراموش

میگردد مکاره و فراخ میگردد بآن سینه و قال الله تعالی فاعبده و اصطبر لعبادته و درین رد است

بر فرقه که گویند که چون حاصل شد بنده را محبت و قرب حق ساقط شد از وی اعمال ظاهره و

خلاصش آنکه عمل و ساقط نشد از وی تکالیف و چون بنده بسا فراست بسوی درگاه حق و منقطع

نیست سیر وی مادام که در قید حیاتست محتاجست بتوشه راه که عبارتست از عبادات و مستغنی

نیست از آن و هر چند اقرب عبادت وی اعظم داو فرضی در مجلس جنید حرفی میگفت که ناظر بود

در اسقاط عمل فرموده تر دما این سخن از زنا و شرب خمر بعید است و اختلاف کرده اند علما
تعبد آنحضرت صلی الله علیه وسلم قبل از بعثت آیا متعبد بود بشریعتی از شرایع که قبل از وی بود
جمهور بر آنند که متبع شود و بخیری از آن ملکه عبادت میکرد و بهر چه می یافت در دل وی از عبادت
و حکم میکرد عقل و بدان و بعضی توقف کردند درین مسئله و نیز اختلاف کرده اند که تعبد او بذکر
بود یا بفکر و مختار آن که بذکر و اگر بهر دو باشد نیز محتملست که بنور نیت ذکر فکر صاف میشد
در میافت علوم و حقایق را والله اعلم چنانکه مولانا در مثنوی گفته است اینچه گفته
فکر کش فکر اگر جامد بود رو ذکر کن پایه ذکر اعلاست که بواسطه اتصال بذات حاصل
فیوض وارد میگردد و در فکر تعلق بنفس است و معلوماتی که در ذهن موجود است و ترتیب آن
وجه مخصوص مجهول حاصل میگردد و بعضی علما که قایلند که عمل بشرایع انبیا خصوصاً ابراهیم
علیه السلام میکرد حجت می آرند که آنحضرت مامور است در قرآن باقتدا و اتباع ایشان بعد
بعثت قال الله تعالی اولئک الذین هدی الله فبهدیهم اقتده و قال سبحانه ثم اوحینا
الیک ان اتبع ملة ابراهیم پس اگر قبل از بعثت نیز عامل بدان باشد چه عجب جواب آنکه
مراد بهدیهم ایمان است و توحید و اصول دین است که متفق علیه است میان همه نه فروع
و شرایع که مختلف است و خود ممکن نیست اتباع در آن از جهة اختلاف و نیز آن منسوخ گشت
و بعد از نسخ هدی نماند پس درینجا دلیل نباشد بر آنکه آنحضرت متعبد است بشرع انبیای سابق
تا گویند که چون بعد از بعثت متعبد است قبل از بعثت نیز باشد نعم احتمال دارد که متعبد بشریعت
یکی از ایشان باشد و اگر باشد ابراهیم اولی و انسب است و بعضی گفته عیسی اقرب است والله اعلم
و در اینجا نکته ایست که متوهم میگردد که چون آنحضرت مقتدی و متبع انبیا علیهم السلام باشد افضل
وی بر تمامه ایشان چگونه بود و دفع این توهم میکنند بآنکه چون مقتدی و متبع همه باشد کمالات

جه دروی جمع کرده پس کاملتر از همه بود فافهم وبالله التوفیق وصاحب مواهب مقصد عبادت

را بر هفت نوع ترتیب داده ما نیز همین نوع قرار دادیم نوع اول طهارت دوم صلوة سیوم

زکوة چهارم روزه پنجم حج ششم دعا هفتم تلاوت نوع اول طهارت و در وی چند وصلت

وصل اول [illegible] وضاءت بمعنی حسن نظافت است وضو

بضم مصدر و بفتح آب وضو و بمعنی مصدر نیز آمده و بعضی گفته اند که هردو لغة اند گاهی بمعنی

مصدر آید گاهی بمعنی آب کذا فی القاموس و اختلاف کرده اند علما در وقت وجوب وضو

بعضی گفته اند [illegible] بمدینه است بقول حق تعالی اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا وجوهکم الآیه

و این آیه در سوره مایده است که مدنی است ولیکن در احادیث آمده که جبرئیل علیه السلام

آنحضرت را صلی الله علیه وسلم در ابتدای وحی نماز و وضو آموخت و نیز در حدیث آمده

که فاطمه رضی الله عنها نزد آنحضرت آمد صلی الله علیه وسلم گریان و گفت قریش تعهد کرده اند

بر قتل تو فرمود آب وضو بیار پس وضو کرد آنحضرت و این در مکه بود و ابن عبد البر نقل کرده است

اتفاق اهل تفسیر را بر آنکه غسل جنابت فرض کرده شده بود بر آنحضرت در مکه چنانکه فرض کرده شد

نماز و بر آنکه آنحضرت نماز نکرد هرگز مگر بوضو و گفت ابن عبد البر که این چیزیست که جاهل

نیست بدان هیچ عالم و شیخ ابن حجر عسقلانی گفته که این رد بر کسی میشود که منکر است وجود وضو

پیش از هجرت نه بر کسی که منکر است وجوب آنرا پیش از هجرت انتهی و حاصل این سخن آنست

که وجوب وضو بآیت مذکوره باشد و این منافات ندارد بآنکه وضو پیش از ان باشد ولیکن

واجب نباشد و خلاص نیست ازین اشکال مگر بآنکه گویند وضو پیش از هجرت مندوب بوده نه واجب

ولیکن برین تقدیر لازم می آید که نماز بی وضو جایز باشد و این خلاف اجماعست ممکن است

که گفته شود که نزول آیه برای وجوب وضوست نه در قیام بصلوة و انتم محدثون تقدیر کنند چنانکه بعضی

گفته اند که در ابتداء وضو فرض بود نزد قیام صلوة مطلقا و در آخر منسوخ گشت و مقید بوجود حدث
ولیکن در نسخ احکام سوره مایده سخن است فقد بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای هر نماز وضو
ساختی و در بعضی اوقات بیک وضو چند فریضه نیز گذارده است مسلم از بریده رضی الله عنه روایت
آورده که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم که وضو میکرد برای هر نماز و لیکن روز فتح گذارد
در روایتی پنج نماز بیک وضو پس گفت عمر رضی الله عنه یا رسول الله چیزی کردی که هرگز
نکرده بودی فرمود عمدا کردم یا عمر یعنی برای بیان جواز تا بدانند که وضو برای هر نماز فرض نیست
بخاری و ابوداود و ترمذی از انس رضی الله عنه آورده اند که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه
وسلم که وضو میکرد برای هر نماز پس گفته شد مر انس را که شما چه میکردید گفت کفایت میکرد یکی از
مارا وضو مادام که محدث نمی شد و از ینجا گفته اند که وجوب وضو برای هر نماز از خصایص حضرت
نبوت بود و در روایت احمد و ابی داود از عبد الله بن حنظله عام غسیل آمده که آنحضرت صلی الله
علیه وسلم مامور بود بوضو کردن برای هر نماز طاهر باشد یا غیر طاهر و چون شاق آمد بروی امر
شد بمسواک نزد هر نماز و نهاده شد از وی وضو مگر از حدث و اما سواک مشتق است از
سوک بمعنی مالیدن و مالیدن دهن سواک بالکسر چوب دندان مال مسواک مثله و احادیث در
فضیلت و استحباب سواک بسیار واقع شده فرمود اگر نمی بود خوف مشقت بر امت امر میکردم
و وجوب میگردانیدم سواک را برای هر نماز و فرمود مسواک کردن سبب طهارت دهن و موجب
رضای حق است تعالی و تقدس و فرمود نیامد مرا جبرئیل هرگز مگر آنکه امر کرد مرا بمسواک تحقیق
ترسیدم که بسایم و بست کنم پیش دهن خود را و در روایتی لثه را و لثه بکسر لام و ثاء مثلثه مخففه
گوشت بن دندان و ظاهر حدیث عبد الله حنظله که گذشت ناظر در وجوب مسواک است بر
آنحضرت صلی الله علیه وسلم ولیکن در صحت این حدیث سخن است و خصایص ثابت نمی شود مگر

برایشان صح

دلیل صحیح و در حدیث طبرانی و بیهقی که از عائشه آورده اند آمده که آنحضرت فرمود سه چیز اند
که بر من فرض اند و برای ایشان سنت اند وتر و سواک و قیام لیل و در حدیث دیگر آمده که آنحضرت
فرمود امر کرده شده ام من بسواک تا آنکه ترسیدم که فرض گردانیده شود بر من و این حدیث در
عدم وجوب مدّ آنکه این حدیث پیش از وجوب واقع شده باشد اما بر امت اجماع است که واجب
نیست بلکه سنتی است موکده نزد وضو باتفاق و اراده صلوة نزد شافعی و نزد برخاستن از
خواب چنانکه در صحیحین از حدیث حذیفه آمده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم چون برخواست شب
بخواب می مالید و پاکیزه میکرد دهن را بمسواک و ظاهر آنست که مراد قیام لیل برای نماز است پس مراد
سواک برای وضو و نماز است و وضو نزد برخاستن از خواب برای نماز شب سنتی علیحده است برای
قرائت قرآن و در وقت خواب رفتن نیز سواک میکرد و نزد تغیر فم خواه تغیر رائحه یا تغیر لون اسنان و در
درآمدن بمنزل در حدیث عائشه آمده که چون می درآمد آنحضرت در خانه نخست کاری که می کرد مسواک
میکرد لذا قیل و آنحضرت مبالغه میکرد در استیاک چنانکه در صحیح بخاری آمده است که آنحضرت میکرد بعضی
سواک چنانکه آواز می آمد از دهن مبارک اُع اُع بضم همزه و فتح آن و عین مهمله گویا که قی میکند در
روایات بغین معجمه و در روایات نسائی اعا اعا و در روایت ابی داود اه اه و در بعضی روایات
اخ اخ بمعجمه و مستحب آنست که سواک از درخت اراک باشد و آنحضرت نیز همچنین میکرد و امر نیز میفرمود
بدان و بانگشت کفایت است خواه بانگشت خود باشد یا بانگشت غیر و اگر ریخته درشت باشد نیز
کفایت است و شافعیه که برای هر نماز میکنند مشیر بهمین جانب میکنند و ابونعیم و بیهقی آورده که استیاک میکرد
آنحضرت بر بهر عرض و بعضی دندان در مواهب گفته است که آیا اولی آنست که استیاک بیمین کنند یا بشمال
بعضی گفته اند بیمین کنند از جهه حدیث کان یعجبه التیمن فی ترجله و تنعله و طهوره و سواکه و بنا نهاده اند
بر آنکه آیا استیاک از باب تطهیر و تطییب است یا از باب ازاله قاذورات اگر گوییم که از باب اول است مستحب است

نزدم

یعنی عرض

آن

که همین باشد و اگر از باب ثانی است پس استعمال بود از جهت حدیث عائشه که بود دست راست رسول
خدا صلی الله علیه وسلم برای طهور و طعام و دست چپ برای خلا و هرچه بود از اذی روایه ابوداود باسناد
صحیح و بعضی از شراح حدیث گفته اند که مراد به تیمن در سواک آنست که ابتدا بجانب راست کنند چنانکه در
ترجل و تنعل و پس [illegible] آن بر استیاک بدست راست درست نباشد پس استیاک بدست چپ نقل [illegible]
و گفته اند که ظاهر آنست که آن از باب ازاله اذی است چنانکه امتخاط و مانند آن پس بیسری باشد و قرطبی
حکایت کرده است از امام مالک که سواک نباید کرد در مساجد زیرا که از باب ازاله قذر است و این تمام کلام
مواهب است [illegible] که مشهور متعارف استیاک بدست راست است و دست چپ که متعین است
برای ازاله قذر بر تقدیری خواهد بود که ازاله بدست بود بواسطت آلتی دیگر چنانکه در امتخاط و مانند
آن و کراهت استیاک در مسجد بر تقدیر دیگر چیزی که خارج میکرد و از دهن وی مینداخت نعم اگر استیاک
بدست بود این کلام جاریست در آن و اگر بچوب و مانند آن بود استحباب ابتدای بجانب یمین بحال خود است
بر هر تقدیر و بالجمله ازین کلام معلوم میشود که اختیار بعضی بر استیاک بدست چپ است والله اعلم اما مقدار آب
غسل و وضو آنحضرت صلی الله علیه وسلم گفته اند که غسل بیک صاع کردی که پنج مد است و وضو بیک مد و در حدیث
دیگر آمده که وضو بدو رطل کردی و تحقیق مقدار صاع و رطل بزبان عرف این دیار خالی از تعسری نیست
و در شرح سفر السعادة در بیان باب صدقه فطر در بیان آن تقصیری رفته است و گفته اند که مراد از احادیث
تعیین و تحدید نیست چنانکه اگر اکثر یا اقل از آن وقوع یابد نیز جایز است و اصل آنست که هرچه کفایت
کند بکار برد مادام که اسباغ کند و بهیچ اسراف نکند و آنحضرت صلی الله علیه وسلم در تقلیل آب وضو و کم
ریختن آن مبالغه مینمودی و امت را تحذیر و منع کرده است از اسراف در وضو و بسیار ریختن
آب و میفرمود و در امت من کسانی پیدا آیند که در وضو تعدی و تجاوز از حد کنند در ریختن آب اسراف
نمایند و میفرمود وضو را شیطانی است نام او ولهان که آدمی را در وضو و اسراف آب در وسواس

[illegible] پاک کردن [illegible]

اندازد پس از وسواس پرهیزید و پرهیز از وسواس و دفع آن بآن بود که براه تلهی و تغافل

زنوند و در دفع خاطر آن تکلف نمایند و در پی آن خاطر نروند و هم بر رخصت عمل کنند و اگر

شیطان ایشانرا مزاحمت نماید و گوید که این عمل که تو کردی ناقص و نادرست است و بدرگاه

درگاه حق تعالی بر نمی آید بگویند که تو برو از دست من زیاده برین نمی آید و مولی من کریم است

و نشد پس همین قدر بپذیرد فضل و رحمت وی واسع است و همچنین در نماز و دیگر مواقع وسواس

را راه ندهند چه باعث نقصان عقل و اختبال و اختلال آن خیر و تسلط شیطان بر ایشان میشود و استعاذه

و لا حول در دفع آن بغایت موثر است کما جاء فی الآثار و در حدیث احمد و ابن ماجه از عبد الله بن

عمرو بن العاص آمده که یکبار آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه گذشت

و وی وضو میساخت فرمود لا تسرف بالماء و در روایتی ما هذا السرف یا سعد گفت سعد و هل فی الماء

اسراف یعنی در آب که چیزی کمیاب و عزیز الوجود نیست اسراف چه باشد فرمود آنحضرت صلی الله

علیه وسلم نعم و ان کنت علی نهر جار آری در آب اسراف میباشد اگرچه باشی تو بر جوی روان و این مبالغه است

در منع تحذیر از اسراف و ارشاد است بطریق دفع وسواس غالبا در سعد چیزی ازین باب احساس

فرموده برای دفع آن این مبالغه نمود و در مسایل فقهیه مذکور است که اگر متوضی بر لب جوی بود در

ریختن آب اسرافی نیست چه هر قدر آب بریزد باز هم در جوی افتد مگر آنکه غساله را بیرون نهر اندازد

و در حقیقت فرق میان نهر جاری و غیر وی آنست که آب مستعمل در وضو باتفاق پاک کننده نیست

و نزد اکثر نیز پاک هم نیست پس او در جای دیگر استعمال نتوان کرد پس زیاده از قدر حاجت

بکار بردن تضییع باشد و در نهر جاری که غساله هم در وی افکند تضییع نبود و نیز آب بدل

می یابد لیکن مبالغه فرمود که در آنجا نیز نجا و راز عدم مناسب نبود و گفته اند که اگر در ریختن بسیار

آب اسراف نباشد اسراف در عمر و تضییع وقت باقی است و نزدیک باین معنی است آنچه

[illegible]

و بعضی گفته اند که مراد باسراف در حدیث اثم است یعنی اگر چه کنار آب در نهر جاری اسراف و تضییع
نیست ولیکن در تجاوز از قدر شرعی اثم است والله اعلم و گاه بودی که آنحضرت صلی الله علیه
وسلم اعضاء وضو را یکبار زیاده نشستی از جهت تعلیم است که اینقدر کافیست و اقتصار بر این مقدار
فرض که وضوی آن درست بود چنانکه فرمود هذا وضوء لا یقبل الله الصلوة الا به و در روایت
ابی داود از حدیث ابن عباس آمده که گفت آیا خبر دهم شما را بوضوء رسول الله صلی الله علیه وسلم
پس وضو کرد مرة مرة و گاه هر عضوی را دو بار شستی برای مبالغه در تطهیر و آنرا نور علی نور خوانده است و
سبب مزید ثواب و مضاعفت اجر داشته چنانکه در حدیث رزین از عبد الله بن زید که راوی
حدیث وضوء رسول الله است صلی الله علیه وسلم آمده است که گفت که وضو کرد رسول خدا صلی الله
علیه وسلم مرتین مرتین و گفت هو نور علی نور و گاه سه بار شستی و این نهایت مرتبه تطهیر و سنت و
اسباغ وضو که در احادیث امر بدان واقع شده نزد اکثر علما همین است و احادیث صحاح
و حسان درین باب بسیار و بیشمار آمده و نیک چون عزیمت و فضیلت درین است عمل اکثر
صلی الله علیه وسلم و صحابه رضی الله عنهم در اکثر احوال همچنین بوده و از عثمان رضی الله عنه آمده است که
گفت وضو کرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم سه بار و فرمود هذا وضوئی و وضوء الانبیاء من قبلی و
در روایتی و وضوء ابراهیم خلیل الرحمن و گاه بعضی از اعضا را سه بار شستی و بعضی را دو بار چنانکه
در روایت بخاری و مسلم از عبد الله بن زید بن عاصم انصاری آمده که گفته شد مر اورا که وضو کن
برای ما چنانکه وضو کرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم پس طلبید انائی را و ریخت آب از وی
بر دو دست خود و بشست هر دو را سه بار پس در آورد دست خود را در انا و بیرون آورد
پس مضمضه و استنشاق کرد از یک کف دست و کرد آنرا سه بار پس در آورد دست را در انا
و بیرون آورد و بشست روی خود را سه بار پس بشست هر دو دست را دو دو بار پس مسح کرد خود

دست ه
بسر ه

باقبال و ادبار و شست هر دو پای را مانند این آمده و در روایت موطا و در نسائی و ترمذی هم
همچنین آمده که در شستن پای عدد مذکور نشده و در روایتی از نسائی آمده که شست هر دو پای
را دو بار بود و در احادیث غسل اعضا مطلق واقع شده بی ذکر عدد ظاهر شستن یکبار خواهد
بود یا مقصود راوی درین مقام بیان اصل شستن بود و از بیان عدد ساکت ماند و در هیچ حدیثی
در صفت وضوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیامده که زیاده بر سه بار شست بلکه نهی کرد از زیاده
بر سه بار شستن و فرمود کسی که زیاده شست بر سه یا نقصان کرد بد کرد و ظلم کرد و لیکن مشکل
آنست که ظاهر این حدیث ذم نقص است از ثلاث و جواب میگویند که این امر نسبی است و اسناد
متعلق است بنقص و ظلم بزیادت و در روایت نسائی ذکر نقص نیست و همین قدر است که هر که زیاده
کرد برین بد کرد و تعدی نمود و ظلم کرد و این صحیح تر است و ابن خزیمه آنرا در صحیح خود روایت کرده
و در ذکر نقصان سخن کرده و راوی آنرا تخطیه کرده زیرا که ظاهر وی ذم نقص است از ثلاث
و نه انچنین است و بعضی گفته اند که در کلام تقدیر است و مراد من نقص من واحدة است و در
بعضی روایات صریح هم آمده است من نقص من واحدة او زاد علی ثلاث فقد اخطاء و از امام
شافعی نقل کرده اند که گفت دوست نمیدارم که زیاده کند متوضی بر سه و اگر زیاده کرد مکروه
نمیدانم آنرا و گفته اند که مراد آنست که حرام نمیدانم آنرا و اصح آنست نزد شافعیه که مکروه است
کراهت تنزیه و حکایت کرده است دارمی از قومی از شافعیه که زیادت بر ثلاث باطل
میگرداند وضو را چنانکه زیادت رکعت در نماز و این قیاس فاسد است و منقول است از امام
احمد که فرمود جایز نیست زیادت بر ثلاث و ابن المبارک گفت ایمن نیستم از آنکه آثم گردد
و نفی از فتاوی ظهیریه می آرد که هر که بیکبار شستن اکتفا کند آثم میگردد نزد بعضی از جهت ترک سنت مشهوره
و نزد بعضی آثم نمیگردد از جهت اتیان مامور به و صحت حدیث وارده در ان و امام محمد در موطای خود میفرماید

که شستن سه بار فضیلت و دو بار کفایت دارد و یکبار اگر باسباغ و اکمال بود نیز کفایت
و میگوید که قول امام ابو حنیفه این است و آنحضرت صلی الله علیه وسلم مضمضه و استنشاق گاه بیک
غرفه کردی و گاه بدو غرفه و گاه بسه غرفه چنانکه در غسل اعضا می کرد یا دو ... غرفه نیمه مضمضه
داشتی و نیمه در استنشاق در هر سه صورت همچنین وصل فرمودی جمع میان مضمضه و استنشاق
مذهب شافعی است و آن بر صور متعدده منصوص است و صحیح همین است که بیک غرفه مضمضه کند
استنشاق باز بغرفه دیگر مضمضه کند و استنشاق همچنین سه بار کند و صاحب سفر السعادت
میگوید که هیچ حدیث صحیح در فصل که استنشاق را بعد از فراغ از مضمضه یکبار یا دو بار یا سه بار بآب جدید
کرده باشد وارد نیست انتهی و ما عبارات احادیث را مختلف یافتیم در اکثر احادیث اینچنین واقع
شده است که نخست هر دو کف دست را شست پس مضمضه و استنشاق کرد پس روی شست پس
دو دست تا مرفقین این عبارت بسیار است در احادیث و ظاهر این دلالت بر وصل مضمضه و استنشاق
کند اگر چند قطعی نیست و در بعضی هر دو دست شست پس مضمضه کرد پس استنشاق کرد پس روی شست
و این ظاهر در فصل است چنانکه اول ظاهر در وصل بلکه ظهور این در فصل بیشتر از ظهور آنست در وصل
و در مشکات روایتی از بخاری و مسلم آورده که مضمضه و استنشاق و استنثار کرد سه بار بسه غرفه
و این نیز محتمل است فصلاً و وصلاً و لیکن در بعضی احادیث صریح واقع شده که مضمضه
و استنشاق بیکغرفه کرد و مذهب مشهور از امام شافعی این است بر وجهی که مذکور شد و مذهب مشهور از
امام ابو حنیفه فصل است میان مضمضه و استنشاق بر وجه مذکور زیرا که دهن و بینی هر کدام عضوی علیحده است
پس وظیفه غسل هر یک باشد جدا جدا چنانکه سایر اعضا و این توجیه در حقیقت برای ترجیح حدیث است
بموافقت وی مر قیاس را چنانکه قاعده مقرره است در اصول فقه نه تعلیل در مقابله نص چنانکه خصم
فهم کند و دلیل ما حدیث ابی داود و طبرانی است چنانکه شمنی آورده که طلحه بن مصرف که از اعلام

استنشاق کرد سه بار ...

و یه فی ثقات تابعین است از پدر از جد روایت میکند که رسول خدا وضو کرد پس مضمضه کرد

گرفت هر بار آب جدید و شافعیه میگویند که این حدیث از جهة اسناد ضعفی دارد زیرا که جد طلحه مجهول است

و صحبت [illegible] جد صلی الله علیه وسلم به ثبوت نه پیوسته است انتهی در جامع الاصول میگوید که طلحه

بن مصرف از اعلام تابعین و از ثقات ایشان است و جد وی کعب بن عمرو یا عمرو بن کعب است

و شمنی در شرح نقایه میگوید که بیهقی در کتاب معرفت آورده است که عبدالرحمن بن مهدی که از

[illegible] محدثین و در جه مشایخ امام احمد بن حنبل است گفته جد طلحه عمرو بن کعب مراد است صحبت است

و در سنن خود از یحیی بن معین آورده که گفت محدثان میگویند که وی حضرت رسول الله صلی الله علیه

وسلم دیده است و اهل بیت طلحه میگویند که او را صحبت نیست انتهی و چون اهل این تصریح

کرده باشند بصحبت وی مدعا ثابت باشد و عدم وقوف اهل بیت وی در آن قادح نبود و ابن

سعد در طبقات حدیثی در باب مسح از جد طلحه آورده بلفظ رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم

ح پس ثابت شد که او را صحبت است کذا قال الشیخ ابن الهمام و شمنی از قاضی ظهیرة

نقل کرده است که نزد امام ابی حنیفه نیز جایز است که وصل کنند در مضمضه و استنشاق و

نزد امام شافعی فصل ساختن مضمضه و استنشاق بآبهای جدید نیز روا بود و در جامع ترمذی میگوید

که شافعی گفته است که جمع مضمضه و استنشاق بکف واحد جایز بود و اگر جدا جدا کند محبوبتر است

نزد ما پس در حقیقت خلافی نماند و آنحضرت وضو مرکزی مضمضه و استنشاق کردی و مضمضه و

استنشاق سنت است در وضو نزد ائمه ثلاثه و فرض است نزد امام احمد و آنحضرت صلی الله

علیه و[سلم] استنشاق بدست راست کردی و استنثار یعنی بینی افشاندن بدست چپ و مسح راس

[illegible] فرض است [illegible] واجب در آن امام شافعی و جماعه بر آنند که واجب ادنی چیزیست که اطلاق

کرده شود [illegible] اگر چه بکموی یا بروایتی سه موی باشد و امام مالک و جماعه بر آنند که مسح تمام

مسح تمام سر واجب است و نزد امام ابو حنیفه ربع راس

سر سنت است و دلایل این مذاهب مذکور اند در محل خود و در شرح سفر السعادة در استقصای آن بقدر وسع تقصیر کرده نشده است و بعضی از علما گفته اند که انصاف در مسئلهٔ مسح بدست نگیت
کذا سمعت من شیخی علی بن جار الله مفتی الحرم الشریف رحمه الله علیه و اما ... تمام سر سنت است
و کیفیت مسح آنست که ابتدا کند بمقدم راس و ببرد هر دو دست را بجانب قفا بستر کند هر دو دست
تا باز آرد بهمان جای که ابتدا کرده بود و سنت در مسح سر در مذهب امام اعظم یکبار است و بعضی
از فتاوی ظهیریه نقل میکنند که سه بار مسح کردن هر بار بآب جدید بدعت است و امام شافعی گوید مسح
تمام سر بار با آبهای جدید سنت است و در روایتی از ابی حنیفه نیز آمده است اما تثلیث
بآب واحد در هدایه گفته که آن مشروعست و مرویست از امام ابی حنیفه و در بعضی شروح هدایه
گفته که در روایت حسن است از ابی حنیفه که اگر مسح سه بار بیک آب کند مسنون باشد
و مروی از آنحضرت صلی الله علیه و سلم آنست که تکرار مسح نکردی و اکثر احادیث در مسح
مطلق آمده بی تقیید بعدد و بتقیید مره واحد نیز آمده و آنچه بصحت رسیده از آن نیز
این است و در بعضی احادیث مرتین نیز واقع شده و این آن معنی است که هر دو دست
از مقدم راس بموخر برد باز از موخر بمقدم آرد و نیز این احادیث را موسوم بضعیف ساخته اند
اما تثلیث مسح در هیچ حدیثی صحیح نیامده مگر آنکه واقع شده که وضو کرد یکیک بار و دو دو بار
سه سه بار و وضو شامل غسل و مسحست و قول شافعی بتثلیث مسح باین دلیلست و قیاس مسح
برغسل و جوابش آنست که توضا ثلثا ثلثا که در حدیث آمده مجملست در روایات صحیحه که عدم
تکرار مسح آمده بیان کرده که تثلیث مخصوص است باعضای مغسوله و بنای مسح بر تخفیف است
قیاس وی برغسل که مبنی بر مبالغه و بر اکمال و اسباغست قیاس مع الفارق باشد و ابن
حجر در شرح صحیح بخاری گفته که در هیچ طریق از صحیحین ذکر عدد ... نیامده و اکثر علما بر

والله اعلم ۵

و شافعی که تثلیث مسح راس مستحب میدارد ابو داود گفته که احادیث عثمان رضی الله عنه که صحاح اند
همه دلالت دارند که مسح راس مرة واحده است و ابو عبیده مبالغه کرده و گفته که هیچ کس از سلف را
نمیدانیم که باستحباب تثلیث مسح رفته باشد مگر ابراهیم تیمی و لیکن درین قول نظر است چه ابن ابی شیبه و
ابن المنذر از انس و عطاء و غیر ایشان آنرا نقل کرده و ابن خزیمه و غیره در حدیث عثمان تثلیث را تصحیح
نموده انتهی و در جامع الاصول در روایتی از حدیث عثمان آورده که در وی مسح راس ثلاثا ذکر
کرده و شیخ ابن الهمام از بیهقی نقل کرده که گفت روایت کرده شده است بوجوه غریبه تکرار مسح
از عثمان رضی الله عنه و لیکن آن بجهة مخالفت احادیث صحیحه حجت نیست نزد اهل علم انتهی و
نزد اهل بیت مجرا آورده که ثم مسح علی راسه ثلثا و مسح علی اذنیه ثلثا و هر چه ازین باب آمده اگر بصحت
رسیده محمولست بر تکرار با آب واحد نه جدید کما قال فی الهدایه و آنحضرت مسح گوش کردی ظاهر آنرا
و باطن یعنی هم بیرون گوش مسح کردی و هم درون گوش و انگشت برای مسح سر انگشتان در
سوراخ گوش در آوردی و مسح گوش بآب جدید است نزد ائمه ثلثه و نزد امام ابو حنیفه و در روایتی
از امام احمد به بقیه آب سر و در اکثر احادیث مسح راس و اذنین واقع شده بی تعرض بآب جدید
و ظاهر سیاق آنها در بودن او است بآب سر و اما آنچه روایت کرده شده است که گرفت
برای اذنین آب جدید محمولست بر آنکه تری بعد از استیعاب راس در دست نمانده از جهة
تطبیق میان احادیث و بالجمله مسح اذنین بآب سر اکثر و اشهر است و از بسیاری از صحابه
و علما بطرق کثیره آمده و کذا قال شیخ ابن الهمام و اما غسل رجلین در اکثر روایات مطلق آمده
بی ذکر عدد اما بقید تنقیه و تنظیف و لهذا بعضی قایل نشده اند بتثلیث غسل در ان کذا فی شرح
ابن الهمام و در روایات اندک شاذ آمده که شست هر دو پای دو بار و در بعضی سه بار نیز آمده
و در بعضی شست پای [illegible] را سه بار بعد از ان شست پای چپ را سه بار ظاهرا در هر وقتی بطریق تنقیه

نه باب ۲

درون ۲

واقع شده والله اعلم و در تخلیل لحیه از عثمان و عمار رضی الله عنهما حدیث آمده و محدثین در خلاف است
در صحت و ثبوت و راجح جانب ثبوت است و آن سنت است نزد امام ابی حنیفه و شافعی و امام
احمد نیز بر مذهب معروف و نزد بعضی از ائمه مذهب وی واجب است از حدیث انس آمده است
رسول خدا صلی الله علیه وسلم که چون وضو میکرد میگرفت کفی از آب و می در آورد آن را زیر حنک و تخلیل
میکرد لحیه خود را و میفرمود هکذا امرنی ربی و کیفیت تخلیل اینست که در آورد اصابع خود را از اسفل لحیه بجانب
فوق کذا قال الشمنی و ظاهر حدیث آنست که بماء جدید بود و بعضی گفته اند که بماء و ... و
وقت وی نزد شستن روی است و نزد امام محمد مخیر است که در وقت شستن روی کند یا
وقت مسح راس و در سنن ابی داود از حدیث ابن عمر آمده که بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم چون وضو
میکرد میمالید عارضین خود را بشری و در آورد انگشتان خود را در لحیه از تحت آن و اما تخلیل
انگشتان دست و پا که ذکر وی گذاشت سفراً عادة و آن نزد امام ابحنیفه و امام شافعی سنت
و نزد امام احمد تخلیل اصابع رجل مسنون است بخلاف در اصابع یدین و در روایتی از وی سنت است
و بروایتی نه زیرا که انفراج آنها مغنی است از تخلیل و امام مالک تخلیل مخصوص باصابع رجل داشته و
آن را نیز گفته که اگر ترک کند باکی نیست و لیکن تخلیل طیب است مر نفس را و تخلیل اصابع رجل بخنصر
کند و گفته اند زیرا که خدمت باصابع مناسب است و کیفیتش آنست که تخلیل کند بخنصر ید یسری
ابتدا کند از خنصر رجل یمنی و ختم کند بخنصر رجل یسری بجهت رعایت تیامن و اصابع یدین در آورد
اصابع یکی را در دیگری و شیخ ابن الهمام گفته که مواظبت برین کیفیت که در تخلیل اصابع رجلین
گفته اند معلوم نیست اما تحریک انگشتری در انگشت در حدیثی ضعیف وارد شده و در مذهب
حنفی آن را از سنن و مستحبات وضو داشته اند و ابن الهمام زاد گفته که تحریک خاتم
اگر فراخ بود سنت است و اگر تنگ بود و آب در زیر آن نرسد واجب و در مذهب شافعیه نیز حدیث آمده

... مسح کند بر قفا همراه سر نگاه داشته شود از غل روز قیامت این حدیث را در مسند الفردوس

... از ابن عمر روایت کرده و روایتی دیگر نیز آمده که همین را ذکر کرده است ولیکن میگویند که سند آن ضعیف است

و آن نزد جمعی ... است و اختیار بعضی شافعیه همین است و شیخ ابن الهمام از برای اثبات

استحباب آن حدیث ترمذی و ابن بحر [illegible] آورده که ثم مسح علی راسه ثلثا و مسح اذنیه ظاهرهما

الرقبه و حدیثی دیگر آورده از کعب بن عمرو یامی بروایت ابو داود انه صلی الله علیه وسلم مسح الرقبة مع

... و گفته که نزد بعضی بدعت است و در هدایه آورده از سنن و مستحبات ذکر نکرده اما مسح حلقوم بدعت

... و ریختن آب در وضو بر دست آنحضرت صلی الله علیه وسلم در سفر و حضر احیانا ثابت شده است

و احادیث صحیحه درین باب آمده و در ان دلیلست بجواز استعانت مر دیگری در ریختن آب و بد

... کراهت احضار آب بطریق اولی خواهد بود ولیکن از اینجا جواز اعانت بمباشرت لازم نیاید

... انکه بعضی مردم در وقت پای شستن مدد ... خود گیرند اصلی ندارند مگر قصد ایشان رعایت ادب است

... تا آب منتشر ریخته نشود و آنحضرت را ... روپاکی بود که بدان اعضا بعد از وضو پاک کندی و گذاشتی

تا خود خشک گشتی و مسح وجه بطرف ثوب نیز آمده است و حدیث عائشه رضی الله عنها که گفت

بود مر آنحضرت را جامه پاره برای چیدن آب که بچیدی بدان آب را بعد از وضو ضعیف است و بعضی

گفته اند که حدیث مسح بطرف ثوب نیز ضعیف است و بعضی گفته اند این هر دو حدیث در جامع

ترمذی مذکور اند و وی نیز تضعیف کرده و گفته که از آنحضرت صلی الله علیه وسلم درین باب خبری

بصحت نرسیده است و گفته که قومی از اهل علم از صحابه و تابعین و غیرهم درین باب رخصت کرده اند و بعضی

مکروه دارند و بگذارند تا همچنان خشک شود که موجب ثواب نیست و نقل میزان اعمالست و روایت

کرده ... است این قول از سعید بن المسیب و زهری و در بعضی کتب حنفیه مذکور است که اگر

بقصد تبرک ... کراهت ندارد و در بعضی از شروح مشکاة از ازهار نقل کرده که مستحب است اثر

تنشیف زیرا که آنحضرت نکرده واگر تنشیف کند مکروه هم نیست بر قول اصح ...

و ادعیه که در اذکار وضو وارد شده چیزی ازان بصحت نرسیده بلکه ... ... بوضو

آنچه صحیح شده آنست که در اوایل وضو بسم الله گفتن و منقول از ساعت ... بسم الله

العظیم والحمد لله علی دین الاسلام و شیخ ابن الهمام شهادتین نزد غسل هر عضو از مستحبات شمرده

و بعضی علما غسل اعضای وضو یکی از مواضع استحباب صلوة بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم شمرده اند

و نزد امام احمد باختیار جماعه از اصحاب وی تسمیه در اول وضو و صیت و شرط صحت وضو است بقوله

صلی الله علیه وسلم لا صلوة لمن لا وضوء له ولا وضوء لمن لم یسم رواه احمد و ابو داود والحاکم عن

ابی هریره و در آخر وضو گفتن اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله

و در حدیث صحیح آمده که هر که بعد از وضو این کلمه بگوید گشاده شود برای وی هشت در بهشت

گفته شود در آ از هر در که خواهی و در بعضی احادیث بعد از شهادتین اللهم اجعلنی من التوابین واجعلنی

من المتطهرین نیز آمده و در بعضی سبحانک اللهم وبحمدک اشهد ان لا اله الا انت استغفرک واتوب

الیک و در حدیث آمده که نوشته میشود این در کاغذ پاره و مهر کرده میشود بران و گشاده نشود

مگر در روز قیامت اما خواندن سورة انا انزلناه چنانکه در مردم مشهور است در سنن الهدی

برای آن اثری ضعیف نقل کرده است والله اعلم فایده شیخ ابن الهمام در شرح هدایه آداب وضو

جمع کرده نوشته است ترک اسراف در آب و تقتیر دران و ترک کلام ناس و استعانت از غیر و

موضع استنجا بخرقه و استیفا آب وضو بنفس خود و مبادرت بستر عورت بعد از استنجا و کشیدن

خاتمی که در وی نام خدا یا اسم یا نام پیغمبر اوست صلی الله علیه وسلم در حالت استنجا و بودن اناء

از سفال و شستن دسته ابریق سه بار و نهادن آن بر دست چپ و اگر نائی باشد که اغتراف میکند

از وی بجانب دست راست و نهادن دست بر دسته وقت شستن ... ... تحلیل وضو ...

از شهادتین نزد هر عضو و استقبال قبله در وضوء و استصحاب نیت در جمیع افعال
و خبردار شدن از کنجهای چشم و مسح کردن و شستن آنها و غافل نشدن از آن خبردار بودن
از زیر انگشتری و در محفوظ تر در هر عضو طبانچه زدن بروی آب و گذرانیدن دست به اعضای
مغسول و آهستگی و آرام نمودن در غسل اعضاء و مالیدن آنها بدست خصوص در شستاو تجاوز کردن
حدود وجه و یدین و رجلین تا متیقن گردد شسته شدن آنها و اطالت غره و خواندن سبحانک
اللهم وبحمدک اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبده ورسوله اللهم اجعلنی من التوابین واجعلنی
من المتطهرین و شرب بقیه آب وضو ایستاده مستقبل قبله واگر نشسته خورد نیز جایز است
و گذاردن دو رکعت بعد از وضو و پر کردن انا برای استعداد کار شده و نگاه داشتن
از تقاطر و افشاندن بینی بدست چپ در استنشاق و مکروه است ...
و همچنین مکروه است انداختن بزاق در آب و زیاده بر سه در غسل اعضاء وضو ساختن با آب
گرم شده در آفتاب و اگر شک کند در بعضی اعضای وضو پیش از فراغ بکند آنچه شک دارد و
اگر از اول شک داشت و الا نه و اگر شک کرد بعد از وضو نکند مطلق و فصل در مسح خفین بدانکه
در کتب ائمه حدیث از کتب ستة و غیرها بروایات متعدده و طرق مختلفه آمده است که
پیغمبر صلی الله علیه وسلم در سفر و حضر مسح بر موزه کشیدی و تصریح کرده اند جمعی از حفاظ که حدیث
مسح خفین متواتر ثابت شده است که شک و شبه را بدان راه نیست و بعضی از علماء رواة آنرا
جمع کرده و از هشتاد در گذشته اند و عشره مبشره داخل ایشانند و سلف همه قایل اند مگر آنکه
از امام مالک روایتی نقل کنند که قایل نیست بدان برای مقیم و روایات صحیحه از وی مصرح اند بجواز
مشهور و معتمد نزد مالکیه دو قولند یکی جواز مطلق و ثانی مر مسافر را نه مقیم را همین است
مقتضای آنچه در ... است و بدین جزم کرده است ابن حاجب و بعضی گفته اند که توقف مالک

در مسح حال اقامت در خاصه نفس خود نزل است اما فتوی او بر جواز بود و منشا

از ابو ایوب صحابی و غیره مراد آنست که ایشان در حال اقامت مسح نمیکردند و اقدام

مینمودند از جهت عدم حصول مشقت درین حال نه آنکه معتقد جواز آن بودند والله اعلم و از

ابو حنیفه رحمه الله علیه روایت میکنند که فرمود حکم نکردم بمسح خفین تا ندیدم در وی آثار

اخبار مثل ضوء نهار و امام احمد فرمود که سی و هفت نفر از صحابه روایت میکنند مسح خفین

از رسول خدا صلی الله علیه وسلم و در روایتی فرمود چهل کس از صحابه حدیث کرده اند مرفوعاً

و موقوفا و اما آنکه بعضی قرأت جر را در ارجلکم حمل بر مسح کرده اند و قرأت نصب

بر غسل خالی از ضعف نیست چه مسح خفین مغیا بکعبین نبود باتفاق و امام حسن بصری گفت

که حدیث کردند مرا هفتاد تن از اصحاب که رسول خدا صلی الله علیه وسلم مسح کرد بر

خفین و در هدایه میگوید که اخبار در مسح خفین مستفیض و مشهور است و هر که آنرا انکار

کند مبتدع باشد و کرخی میگوید بترسم کفر را بر آنکه مسح خفین را اعتقاد نکند و از امام ابو حنیفه

نیز مثل این آمده و در عقاید اهل سنت و جماعت آمده که و نری المسح علی الخفین و

مسح خفین را از علامات سنت و جماعت داشته اند و در اخبار صحیحه ثابت شده که

آنحضرت صلی الله علیه وسلم در سفر و حضر مسح بر موزه کشیدی و مدت حضر یک شبانروز

فرمود و مدت سفر سه شبانروز چنانکه روایت کرده است مسلم از حدیث علی بن

ابی طالب رضی الله عنه و لفظ حدیث این است جعل رسول الله صلی الله علیه وسلم المسح

علی الخفین ثلثة ایام ولیالیهن للمسافر و یوما و لیلة للمقیم و مسح بر ظاهر موزه کشیدی

یعنی بر پشت پای چنانکه در احادیث صحیحه وارد شده و ابو داود در سنن خود از

مرتضی رضی الله عنه بطرق متعدده آورده که فرمود اگر کار دین برای و عقل

...لی بودی بمسح از بالای آن و تحقیق دیدم من رسول خدا را صلی الله علیه وسلم

مسح میکرد بر دو ظاهر خف و صاحب سفر السعاده گفته که مسح در اسفل موزه در حدیثی ضعیف

وارد شده و آنکه از مغیره بن شعبه در حدیث ابی داود و ترمذی و ابن ماجه آمده که گفت وضو

کنانیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم در غزوه تبوک پس مسح کرد بالای خف و اسفلش را و

این حدیث صحیح نیست و در دیگر طرق حدیث مغیره مطلق واقع شده که مسح علی الخفین کرد

و در اسفل و ترمذی در بعضی طرق ابی داود و احمد علی ظاهرهما نیز واقع شده و نزد امام ابوحنیفه

ظاهر خف است و مذهب امام احمد نیز همین است و نزد امام شافعی و امام مالک

[illegible] فرض است و بر پایان آن سنت دیگر مذاهب علما اختلاف کرده اند که مسح

[illegible] ست یا غسل قومی بر آنند که غسل افضلست زیرا که غسل عزیمت است و مسح رخصت و خد

بعزیمت افضلست از عمل برخصت پس اگر پای از موزه بر آرد و بشوید افضل بود و بر آن

ماجور گردد و مختار صاحب هدایه نیز همین است و جمعی برآنند که مسح افضل است از برای

اظهار سنت و رد اهل بدعت که منکر آنند از خوارج و روافض و نزد این جماعه اگر پایها مکشوف

باشند موزه بپوشند و مسح کنند و صواب آنست که مسح و غسل هر دو مشروع باشند و تحکم

افضل و ارجح دیگری نیست و صاحب سفر السعاده گفته که آنحضرت را در مسح خفین و غسل رجلین

تکلفی نبودی بلکه اگر در حالت قصد وضو پایها مکشوف بودی غسل کردی و برای مسح کردن

موزه نپوشیدی و اگر پایها در موزه بودی مسح کردی و موزه بیرون نکردی و احسن

اقوال این است که موافق عادت نبویست صلی الله علیه وسلم [illegible] تیمم ثابت

[illegible] سنت و اجماع از جهه ایشان این امت و آنحضرت بر سر زمینی که نماز خواستی گذارد

خواه [illegible] خواه خاک و خواه ریگ تیمم کردی و فرق میان خاک و ریگ و غیر آن نکردی و شافعی

درست نبود و نزد بعض ابو حنیفه اینست که تیمم جایز است بخاک و بیک …

مخصوص دارد تیمم را بخاک و بغیر آن درست ندارد و ابو یوسف گوید

و سنگ و هرچه از جنس ارض است و مراد بجنس ارض آن بود که باتش گداخته نشود و …

نگردد و بر سنگ صاف که اصلا گردی بر وی نباشد نزد امام درست است و در حدیث …

اما ارض واقع شده و در حدیث حذیفه تربت و تراب و تیمم نزد ما حکم وضو دارد [illegible] تیمم چند

نماز توان کرد چنانکه بوضو و ظاهر کتاب و سنت موافق اینست و نزد شافعی تیمم طهارت

ضروریست برای دفع حرج چنانکه طهارت صاحب عذر و صاحب سفر السعادة میگوید

حدیث صحیح نیافتم که آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای هر یک فریضه تیمم جدید کرده …

و مشروعیت تیمم آنست که در بعضی غزوات عقد عایشه گم شده بود آنحضرت مردم را

بجستن آن تفحص نموده بود پس وقت نماز در رسید و آن قوم آبی نبود که بدان وضو

درستی کرد ابو بکر رضی الله عنه بر عایشه که چه کردی و نگاه داشتی تو رسول خدا را صلی الله

علیه وسلم و مسلمانان را بر غیر آب پس نازل شد آیت تیمم و گفت اسید بن حضیر چه عجب است

بر مسلمانان برکت شما ای آل ابی بکر رحمت کند ترا خدا تعالی ای عایشه نمی بینم ترا که …

شد از تو امری اگرچه بظاهر مکروه پندارند مگر آنکه گردانید خدای تعالی در وی فرجی و گشادی

مر مسلمانان را و بعد از ساعتی آن عقد را در زیر بار یافتند و حکمت الهی اقتضای آن کرد

که از پیغمبر صلی الله علیه وسلم نیز پوشیده و در کیفیت تیمم اختلافست که تیمم دو ضربه است یعنی

دو بار دست زدن بر زمین یکبار برای روی و دوم برای دست تا مرفقین و این مذهب

امام ابو حنیفه و مالک و شافعی و مختار بعضی اصحاب امام احمد است و قول علی مرتضی و ابن عمر

و حسن بصری و شعبی و سالم بن عبد الله بن عمر و سفیان ثوری است و بعضی برآنند

یکبار دست زدن است بر زمین و بر روی و بر هر دو کف دست تا الیدین و در بعضی روایات

طهارت نوم است وکسی که جنب باشد وخواهد که خواب رود وضو سازد یا
رفته باشد انتهی وبعضی تیمم را نیز بجای وضو داشته اند وحدیثی نیز ازو
رسیده والله اعلم وابتدا میکرد وی صلی الله علیه وسلم بوضو پیش از غسل ودر مسح کردن سر در زیر
هر دو روایت آمده افضل آنست که وضو کامل کند چنانچه در غیر حالت غسل میکند ونزد بعضی آنکه
مسح نکند در وضوی غسل وغسل پا کافیست در آن ودر تقدیم غسل رجلین وتاخیر آن نیز روایت
آمده اکثر آنست که تاخیر میکرد در بعضی روایات آمده که تقدیم میکرد وگفته اند که تاخیر
بود که مکان غسل نظیف نبودی وتقدیم بر تقدیر نظافت وعادت شریف آن بود که
ابتدا [illegible] وی در آورد انگشتان را در آب وتخلیل میکرد بآن بیخهای موی را پس از
غرفه آب [illegible] است پس از آن میریخت آب بر تمام بدن ومراد بموی سر آنست
از حدیث نیز معلوم میشود وبعضی موی لحیه نیز اراده نموده اند یا بجهت آنکه اصول الشعر مطلق
واقع شده است یا بقیاس [illegible] ریش وبعضی گفته اند که تخلیل شعر واجب نیست مگر
موی ملبد باشد بچیزی که مانع آید از وصول آب باصول شعر ووضو کردن بعد از غسل جنب بدعت و
خلاف سنت است [illegible] بجهت احتمال لمس ذکر در غسل اعضا وعادت
مذهب شافعی احتیاطا وضو میکند واگر این احتمال نباشد حاجت نیست ودر پاک کردن اعضا
بخرقه اختلاف است ودر حدیث میمونه آمده است که وی رضی الله عنها بعد از غسل آنحضرت را
جامه داد که بدان بچیند آب را از اعضا پس آنحضرت نگرفت آن جامه را واز نفی لازم
آید کراهت تنشیف نشاید که عدم اخذ بجهت دیگر باشد که متعلق بجامه باشد که از حریر بود یا چرکین
بود یا تواضع کرد وبعضی گفته اند مکروه است در صیف ومباحست در شتا [illegible]
آب بدست مکروه نیست وتمام این بحث در باب [illegible] مولف [illegible]

زیتند
موی سرهم [illegible]

وسلم بدانکه نماز فضل و اشرف و اتم و اکمل عبادات است و پیغمبر فرمود صلی الله علیه

قرة عینی فی الصلوٰة شادی و مسرت چشم روشنی و خوشدلی که آنحضرت صلی الله علیه و

سلم در نماز داشتی و ذوق و شهود می که درین وقت یافت در هیچ عبادت و هیچ وقت

نیافتی و قرة العین کنایه از فرح و سرور و دریافت مقصود و فوز بمنیت است مشتق از قر

بفتح قاف بمعنی قرار و ثبات چه دیده بنظارهٔ محبوب قرار یابد و بدیدار او آرام گیرد و نگاهی

نگردد و در حالت سرور و خوشحالی ساکن و بر جای بود و بنظر بر غیر محبوب پریشان و بهر جا

نگران و در حال حزن و خوف گردان و لرزان باشد و در اعینهم کالذی یغشی علیه من الموت

است یا مشتق از قر بضم قاف که بمعنی سرد است و سرد و خنک بودن وی در مشاهده

محبوب و گرمی و سوزش وی دیدن اعدا و لهذا و لدرا قرة العین خنک چشم گویند

قرة عین المومنین ذات پاک مصطفی است صلی الله علیه وسلم و نماز مومن نیز بطفیل متابعت وی

بر قدر ایمان بهره از ین مقام حاصلست و در شرح حیت التحیات اشارتی و دلالتی

برین مقام واقعست و در نماز ظاهر و باطن و قلب و جوارح همه بدرگاه قرب و عزت حقیقی

متوجه و مشغولند و پروردگار تعالی جمع کرده است در نماز در هر رکعت آنچه متفرق

ساخته است بر تمامه ملایکه مرویست که حق تعالی را فرشتگانند که همیشه در رکوع اند

از ان باز که پیدا کرده است ایشان را سر بر نمیدارند از رکوع تا روز قیامت بلکه تا ابد

و همچنان سجود و قیام و قرات و قعود جمع گشته است در نماز از عبادات عبودیات

جمع است و در غیر آن از طهارت و سنت و استقبال و استفتاح و تکبیرات

رکوع و سجود و تسبیح و دعا و توجه و حضور و خشوع و خضوع که هر یک از ان عبادات

علیحده است و باین جمعیت نماز مشابه و نمونه از حقیقت محمدیست صلی الله علیه و

حکایت

مراد و ...

سلم که جامع جمیع شیونات و تمامه برکات و کمالات است و باین علاقه و مناسبت [illegible]

بود صلی الله علیه و سلم و فرمود رب العزت تبارک و تعالی و تقدس مر حبیب بخشیب [illegible]

من الکتاب و اقم الصلوة و فرمود و امر اهلک بالصلوة و اصطبر علیها و در قول وی تعالی و اصطبر علیها

اشارتست بآنکه در نماز تکلیفی است نفوس بشر را که شاق است بران برا که می آید واردات بدایت

و شهوات و اشتغال بندگان پس طلب میکند حق تعالی از ایشان بیرون آمدن از ان همه و قیام

در حضرت وی و فراغ از ما سوای وی تعالی و لهذا فرمود و استعینوا بالصبر و الصلوة و گردانیدن [illegible]

صلوة را مقرون اشارتست بآنکه صلوة محتاج است با نواع صبر صبرست بملازمت و مرافقت [illegible]

و صبر در قیام بواجبات و سنتها و آداب و صبر بمنع قلوب وی از غفلات و الهفوات

و [illegible] الا علی الخاشعین الذین و فرضیت نماز در شب معراج است که نخست پنجاه

بعد از ان از پنجاه پنج آمد و فرمان شد که این پنج در حکم پنجاه است که تبدیل نمی یابد قول نزد من

و [illegible] اوقات صلوات خمسه تعین اوقات صلوة بعد از رجوع آن سرورست از معراج از [illegible]

از محمد بن اسحق آورده است که چون صبح کرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم از شبی که اسری کرده شد

او را آمد او را جبرئیل و تعلیم کرد او [illegible] را بعضی گمان برده اند که بعد از هجرتست و بعضی گفته اند

پیش از هجرتست بیان جبرئیل و بعد از وی بیان آنحضرت بر تقدیر آمد جبرئیل وقت ظهر در روز

بپای پس امر کرد آنحضرت که ندا کرده شد بالصلوة جامعة پس جمع شدند صحابه و امامت کرد جبرئیل

در روز نخست در اول وقت پس گذارد ظهر را وقتی که زوال پذیرفت آفتاب پس از ان امامت

کرد و گذارد عصر را وقتی که سایه شخصی مثل وی شده گذارد مغرب را در وقتی که غروب کرد آفتاب

و گذارد عشا را هنگامی که غروب کرد شفق و گذارد نماز صبح را در وقتی که

روز دوم باز آمد و امامت کرد و گذارد ظهر را در وقت بلوغ ظل شیء مثل او را و [illegible]

نظر ص

اسفار
بالکسر روشن شدن و
بروشنی نماز صبح گزاردن
۱۲ م

گذارد مغرب را در وقت غروب آفتاب اینجا در هر دو روز در یک وقت گذارد و
ثلث لیل یا نصف لیل شک راویست و گذارد فجر را در وقتی که روشن شد و در روایتی
و وقت اسفار بعد از آن گفت جبرئیل یا محمد این وقت انبیاست که پیش از تو بودند و وقت نماز
میان این دو وقت است نوشته نماند که در فضیلت تعجیل صلوة و مبادرت بدان در اول آن
وقت و عدم تکاسل در ان و تاخیر تا آخر وقت سخن نیست اما در غیر آن نماز خواهد بود که تاخیر در آن
مستحب است چنانکه اسفار فجر و ابراد ظهر و تاخیر عشا و جز آنچه تاخیر که برای تکمیل نماز و تتمیم ثواب بود
است و بعضی نماز گذاردن در اول وقت علی الاطلاق در تمامه نمازها در اول نقطه چنانکه متعارف شده
میان فصل میدارند و سنت میشمردند بی تمیز و تفصیل که جهت ... آن که در ابراد حکم
که در احادیث امر بدان واقع شده و تاکید و مبالغه در ان رفته است ... نصیحت
بعضی از ایشان ابراد را حمل بر زوال کنند و آن تاویل در غایت بعد است و نزد ما خود اول
وقت ... توقیت ظهر ببلوغ ظل مثل شخص احوط است چنانکه مذهب امام و اما نزد
بعضی حنفیه از مذهب امام ابو حنیفه نیز همین است و عصر را ایشان در وقتی گذارند که ربع نهار
باقی ماند و همچنین حمل کنند اسفار را بر طلوع فجر و این تاویل مشروعیت ندارد و مثل آنچه گفته شد در ابراد
ظهر و مبالغه در تاخیر عشا بحدی وارد است که اصلا قابل تعجیل نیست اما صلوة مغرب تعجیل در آن
در اول وقت متفق علیه است که هیچکس را در آن خلاف نیست و نماز عصر را تا وقتی که آفتاب بلند و
روشن ... باشد باید گذارد نه آنکه در ربع نهار که سایه مثلان باشد و آن احادیث که تمسک کردند
بدان بر مذهب خود دلالت ندارند و آن یکی آنکه نماز عصر میگذارد آنحضرت صلی الله علیه و سلم و
... میرفت شخصی از مدینه بسوی رخت و جای باش خود که در منتهای آبادانی مدینه ... بود
و هنوز آفتاب زنده بود کنایت است از گرمی و صفای لون وی از تغیر و زردی و میگویند که این در وقت

رسیدن سایه مثلیه نمی باشد و این سخن محل بحث است و در حدیث دیگر نیز

حدیث آمده که میگذاردیم آنحضرت عصر را و آفتاب بلند و روشن بود پس میرفت

مدینه و هنوز آفتاب بلند بود یعنی بالای افق بود و غروب نکرده بود فافهم و بعضی عوالی مدینه

چهار میل یا [illegible] باشد آنست درین حدیث مبالغه بقدری بیشتر از حدیث سابق بکار رفته است معلوم

نشد که بکدام جانب از عوالی میرفت بجائی که چهار میل است یا کمتر از آن و سواره میرفت یا پیاده

و تیز میرفت یا آهسته و رونده قوی بود یا ضعیف بر هر تقدیر سه چهار میل در سه چهار گهری

بتکلف میتوان رفت نه چنانکه مذهب ایشان که در ربع نهار میگذارند و سایه مثلیه میباشد حدیث

دیگر آمده که میگذاردیم نماز عصر را با رسول خدا صلی الله علیه وسلم و بعد از نماز نحر کرده میشد

پاره میشد و پخته میشد و میخوردیم گوشت کلان پخته شده پیش از غروب آفتاب ازین حدیث

تعجیل مفهوم میشود و نیز دیگر مناسب امت است و باید که در بعضی احیان بجهت تعلیم تقریر داده باشند

امکان بدوام و استمرار [illegible] اسلمیت از جهه وقوع آن در بعضی مواضع که اصلا دوام و استمرار

صورت ندارد و محقق حنفیه شیخ کمال الدین بن الهمام گفته رحمه الله علیه که نماز عصر را پیش

از تغیر آفتاب بگذارند ممکن است در بقیه از وقت تا غروب آن مثل این عمل و کسی که مشق

کند از طباخان ماهر در کار طبخ با روساء خود در سفرها مستبعد نمیدارد یعنی بعضی جماعه کثیره را

که چندی نحر کنند و پاره کنند و جمعی دیگر تهیه اسباب طبخ از آتش کردن و جز آن اهتمام نمایند

و هر کس یک کاری خود میکرد چون نشانیدن دیگ [illegible] گداختن آن چه مقدار کار است که

در همین مقدار وقت از دست نیاید فتمسک بقول حق سبحانه و سارعوا الی مغفرة من ربکم جوابش

آنست که سارعت بر وجهی باید که موافق حق باشد و در جائی که تاخیر در آن مستحب باشد چنانکه

ابراد ظهر صیف و اسفار فجر و تاخیر عشا که در احادیث صحیحه امر بدان و مبالغه در آن واقع شده اند

عدم [illegible] میگویند که در تاخیر عصر تکثیر نوافل است از جهت کراهت تنفل بعد از عصر و تکثیر نوافل افضل

مستحب است [illegible] ادا در اول وقت کذا قال السغناقی فی المبسوط و بالجمله افضل در مذهب ما تاخیر

عصر است تا عدم تغیر آفتاب [illegible] بنده و در قرآن و تا آن ثابت نشده چنانکه گفته شد و حدیث ابن مسعود دلالت

[illegible] آن که گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم میگذارد نماز عصر و حال آنکه آفتاب سفید و پاک بود

مقصود [illegible] رضی الله عنه بیان تاخیر عصر است تا عدم تغیر شمس و در حدیث جابر آمده که میگذارد

آنحضرت صلی الله علیه وسلم نماز عصر را و حال آنکه آفتاب زنده است بی ذکر رجوع رجل و امثال آن نیز معلوم

[illegible] آن تعجیل اگر بود در بعضی اوقات بود و شیخ ابن الهمام احادیث در تاخیر عصر آورده و گفته

تعارض نیست میان این احادیث و آنچه روایت کرده شده است از تعجیل حالت

[illegible] و گفته که عصر را از جهت آن عصر گفت که اعتصار کرده میشود یعنی فشرده میشود و در روی

از امام احمد بن حنبل آورده که فرمود افضل عصر در غیر روز ابر تعجیل است [illegible] تاخیر حدیث

که بخاری در صحیح خود آورده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] که حال و مثل [illegible] است

حال و مثال [illegible] که پیش از شما بوده اند از یهود و نصاری مثل مردیست که سه اجیر گرفت یکی را

در هم اجرت ساخت که از بامداد تا نیمروز کار کند دوم را [illegible] از نیمروز تا نماز دیگر سوم را

[illegible] از نماز دیگر تا نماز شام چون وقت دادن اجرت شد داد هر یکی را آنچه قرار داده بود پس گفتند

آن دو اجیر که از بامداد تا نیمروز و از نیمروز تا دیگر کار کرده اند چه شد که عمل ما بیشتر و اجرت کمتر و این اجیر

دیگر عمل وی کمتر و اجرت بیشتر گفت من آنچه گفتم و قرار کردم بشما دادم باقی فضل منست هر کرا خواهم

علمای

دهم شما را چیست پس فرمود اول مثال یهود است که مدت اعمار ایشان از همه [illegible] بود

[illegible] نیمه و ثانی مثال نصاری و ثالث مثال حال شما که عمرهای شما کوتاه تر [illegible] ازینجا

معلوم شد که زمان فاصل میان بامداد و نیمروز و از نیمروز تا دیگر بیشتر از زمان میان دیگر و شام است

و از آیات قرآنی مثل فسبح بحمد ربک قبل طلوع الشمس و قبل غروبها و اذکر [illegible]
که اشارت بوقت نماز فجر و عصر داشته اند شیخ ابن سینا بی مقصود عنوان با فرض [illegible]
اوقات صلوات و تعیین اقا خورد ان در شرح عین [illegible] زیاده بدین واقع شده است [illegible]
کتاب بهمین قدر اقتصار کرده شد و الله اعلم [illegible] سابقا در حدیث امامت جبرئیل [illegible]
که ندا در دادند که الصلوة جامعة و این پیش از شرعیت اذان بود و شرعیت اذان در مدینه بود در
اولی از هجرت و بعضی میگویند در سنه ثانیه و مشهور آنست که مسلمانان مشاورت کردند در
تعیین وقتی که فراهم آیند در وی ای نماز پس بعضی گفتند که ناقوس باید زد چنانکه نصاری [illegible]
میزنند و بعضی گفتند مثل قرن یهود و بعضی گفتند آتشی باید سوخت در جای بلند و
این اشارات به عبد الله بن زید بن عبد ربه که او را صاحب الاذان گویند در خواب
مردی از آسمان فرود می آید و در دست وی ناقوس است عبد الله بن زید گفت ای بنده [illegible]
وی را گفت چه کار میکنی تو باین ناقوس گفت میخواهیم مردم را بزدن وی بنماز گفت من
ترا خبری بیاموزم بهتر ازین پس گفت الله اکبر الله اکبر تا آخر اذان بکیفیت مخصوص و همچنین
اقامت پس چون صبح کرد عرض [illegible] این خواب بر آنحضرت فرمود اینها رؤیا حق ان شاء الله
تعالی برو و املا کن بر بلال که آواز وی بلندتر و نرم تر و شیرین تر است و چون شنید عمر اذان
بلال را دویده آمد چنانکه میکشید ردای خود را و گفت یا رسول الله دیدم من نیز مانند آنچه نموده
شد عبد الله بن زید فرمود آنحضرت فلله الحمد پس این عجب است مر خدا را سزد حمد بر
این [illegible] است بروایت آنکه از پس حق ملهم و ناطق بصدق و صوابی و بعضی آورده اند که
ابو بکر صدیق نیز دیده و امام غزالی در وسیط گفته ده صحابی و گفته اند چهارده صحابی بودند
هفت از آن انصار بودند و در بعضی روایات آمده که چون عمر رضی الله عنه بخت [illegible]

وصل

بعضی

قد سبق بذلک الوحی و در حدیث است از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه که چون آنحضرت
صلی الله علیه وسلم بمعراج رفت بسراپرده عزت رسید که محل خاص کبریای حق بود فرشته از آنجا برآمد
پس آنحضرت از جبرئیل پرسید که این فرشته کیست گفت جبرئیل سوگند بخدائی که ترا بحق فرستاد
من نزدیکترم بدرگاه عزت ندیدم این فرشته را از آن باز که پیدا کرده شده‌ام جز درین ساعت
پس گفت آن فرشته الله اکبر الله اکبر از پس پرده جلال آواز آمد که راست گفت بنده من انا اکبر
انا اکبر پس ذکر کرد باقی کلمات اذان را و تحقیق آنست که آنحضرت در شب معراج کلمات اذان شنید اما
حکم نشد که این کلمات را در اذان برای نماز گویند و آنحضرت در مکه بی اذان نماز میکرد تا بمدینه آمد و درین
باب با اصحاب مشاورت کرد و بعضی اصحاب آن را در خواب شنیدند پس وحی آمد که آن کلمات را
که در آسمان شنیده بودی بر زمین سنت اذان باشد والله اعلم و اختلافست علما را که آنحضرت
بنفس شریف خود اذان گفته است یا نه و در حدیثی آمده است که حضرت وی در سفری بود
و وی و صحابه همه سوار و بالا باران بود و پایان گل و مجال فرود آمدن نبود پس وقت نماز در آمد
پس آنحضرت اذان گفت و همه بر مراکب نماز کردند و بعضی گفته اند که مراد باذان گفتن آنحضرت
امر کردن است بدان بطریق مجاز و در روایت [illegible] دارقطنی بصریح آمده که امر کرد آنحضرت
باذان و در هدایه از امام ابو یوسف نقل میکند که گفت دیدم امام ابو حنیفه را که اذان گفت در مغرب
و نشست بعد از وی و در نهایه از شمس الائمه سرخسی نقل کرده است که گفت بعد از نقل قول ابو یوسف
درین اشارتست که امام ابو حنیفه مباشرت میکرد اذان و اقامت را بنفس خود و ظاهر از کلام
سغناقی آنست که امامت نیز خود میکرد گفت احسن آنست که موذن امام باشد و اما
آنچه میگویند که احسن آنست که تفویض کند امام اذان و اقامت را بغیر خود زیرا که رسول خدا صلی الله علیه وسلم
مباشرت نمیکرد بنفس نفیس خود اذان و اقامت با امامت و شمس الائمه گفت سنت است در

و ثانی مذهب شافعی و مالک و از احمد نیز روایتیست و آن باو نیز در احادیث وارد شده

ابی حمید ساعدی که در میان جماعه از صحابه گفته که من حافظ ترین شمام نماز پیغمبر صلی الله

علیه وسلم آمده و این نیز توان که در اوقات فعل آنحضرت بوده باشد بعد ازان در روایت

دست چپ نهادی بر سینه بالای ناف نزد شافعی و زیر ناف نزد امام ابی حنیفه و

بعض اصحاب شافعی کذا فی المواهب و در هدایه مذهب شافعی بالای سینه گفته و مذهب امام احمد

موافق مذهب امام ابی حنیفه گفته و در روایتی نزد وی مخیر است که بر سینه نهد یا زیر ناف

ترمذی گفته که امر درین باب واسع است نزد علما یعنی هرچه کند جایز است بعد ازین میخواند دعای

استفتاح سبحانک اللهم وبحمدک الخ و ادعیه استفتاح بسیار است انی وجهت وجهی للذی فطر

السموات والارض الخ و قرآن و شافعیه آنرا کلا و بعضا در نماز فرض و نفل همه میخوانند و نزد

ما مخصوص بنوافل و صلوة لیلست و در فرض غیر از سبحانک اللهم و نزد ابی یوسف ثنا و توجیه

هر دو آمده و مراد بثنا سبحانک اللهم است و بتوجیه انی وجهت وجهی است و مختار طحاوی نیز همینست

و شیخ ابن همام گفته است که مصلی مختار است که توجیه بعد از ثنا گوید یا پیش ازان و این نیز روایتست

از ابی یوسف و مشهور تاخیر توجیه است از ثنا و آنکه بعضی از مردم پیش از شروع در نماز در نیت

انی وجهت وجهی خوانند موافق سنت نیست و در اسناد سبحانک اللهم سخنی است و صحیح گفته

که این حدیث حسن مشهور است و مخرج است در کتاب مسلم از عمر بن الخطاب رضی الله عنه و اخذ

کرده بدان عبد الله بن مسعود و غیر وی از مجتهدین صحابه و رفته اند بسیاری از علمای تابعین

و غیر ایشان و اختیار کرده است اورا ابو حنیفه و غیر وی از علما و چگونه سنت نشود این حدیث

را طعن و ضعف و جمله علمای حدیث مدان رفته مثل سفیان ثوری و احمد بن حنبل و اسحاق بن راهویه

و غیرهم و بتحقیق طعن که ترمذی کرده در اسنادیست که خود آورده نه در جمیع اسانید و چگونه باشد

مسئلہ ۳

کہ علما را بحدیث رد آورده اند بیان کرده اند و بعد از دعای استفتاح استعاذه میکرد و تحقیق

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و استعاذه پیش از قراءة قرآن سنت است هم در نماز و چه در غیر نماز نزد

همه سلف و از ثوری عطا وجوب آن نیز آمده است بجهة ظاهر امرکه فرموده و در الفاظ قراءت القرآن

فاستعذ بالله خلاف است هم میان فقها و هم میان قرا که افضل اعوذ بالله است یا استعیذ بالله

و در بعضی از شروح شاطبیه از جبیر بن مطعم روایت آورده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم اعوذ

میخواند و سفیر سوی بمعنی جمع آمده است جبریل و در حدیث ابی سعید نیز لفظ اعوذ بالله آمده کذا فی

شرح ابن الهمام و در هدایه میگوید اولی آنست که استعیذ گوید مع انه اقرب بلفظ قرآن بعده استعاذه

بلفظ بسم الله الرحمن الرحیم و خواندن تسمیه در اول صلوة مجمع علیه است اگرچه نزد امام ابی حنیفه

جزو نیست از فاتحه و نه از هیچ سوره و لیکن در اول صلوة فقط پس وی مفتاح صلوة است نزد وی

مثل تعوذ و در روایتی در اول هر رکعت و این قول صاحبیه است زیرا که تسمیه برای افتتاح است

و هر رکعت مستقلست در قراءت و از جهة احتیاط بسبب اختلاف علما در بودن وی جزو فاتحه

نه در میان فاتحه و سوره مگر نزد امام محمد در صورت مخافتت و بهر حال که خواندن بسم الله الرحمن الرحیم

متفق علیه است و لیکن اختلافست در جهر و اسرار آن و از آنها که قائلند باسرار تسمیه ابو حنیفه و

ثوری و احمد است و مرویست از عمر و علی و ابن مسعود و عمار بن یاسر و عبد الله بن الزبیر و مرویست

از انس که گفت نماز گذاردم خلف پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و خلف ابی بکر و عمر و عثمان ندیدم یکی

از ایشان که جهر میکردند بسم الله الرحمن الرحیم را رواه احمد و النسائی و ابن خزیمه و دارقطنی و در جامع

الاصول حدیث انس را در باب ترک جهر تسمیه از کتب سته روایت کرده و دارقطنی گفته که صحیح نشده از

پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اما از بعضی صحابه روایات آمده بعضی صحیح و بعضی ضعیف و امام احمد تصحیح کرده

که بعضی به که در مدینه جهر تسمیه میکردند بجهة بیان سنت بود و بعضی از شراح حدیث گفته اند که آنچه مروی است

از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم از جهر نیز برای تعلیم بود چنانکه در نماز ظهر احیانا در بعض سوره جهر میکرد
تا بدانند که فلان سوره میخواند تعلیما للامة کما قیل و صاحب سفر السعاده میگوید که آنحضرت گاهی
بسمله بجهر میگفت و در بعضی اوقات اخفا میکرد و ترمذی در جامع خود دو باب عقد کرده اول در ترک
جهر به بسم الله الرحمن الرحیم و گفت بروست عمل نزد اکثر اهل علم از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم
که ابو بکر و عمر و عثمان و علی از ایشان اند و غیر ایشان و آنهائی که بعد از ایشانند از تابعین و بان
قائلست سفیان ثوری و عبد الله بن المبارک و احمد و اسحق میگویند که جهر نکند مصلی ببسم الله
الرحمن الرحیم میگوید آنرا بنفس خود آهسته و باب ثانی در جهر به بسم الله الرحمن الرحیم آورده و در وی
حدیث می آرد از ابن عباس که گفت جهر میکرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم به بسم الله الرحمن
الرحیم و گفت ترمذی اسناد این حدیث قوی نیست و قائلند بدان چندی از صحابه که ابو هریره و
ابن عمر و ابن الزبیر از ایشانند و بعضی از تابعین نیز برآنند و مذهب شافعی این است انتهی
و حاکم گفته که حدیث ابن عباس صحیح است بعلت و حاکم تصحیح آن کرده و حدیث ابی هریره
که در جهر آورده نیز صحیح است و گفته اند که این دو حدیث امثل احادیث است در جهر و شیخ
ابن الهمام از ابن عبد البر آورده که گفت مذهب شعبی و نخعی و اوزاعی و قتاده و عمر بن عبد العزیز
و اعمش و زهری و مجاهد و حماد و ابی عبید نیز ترک است و بعضی از حفاظ گفته اند که هیچ حدیث
صریح نیست در جهر مگر آنکه در اسناد او مقالست نزد اهل حدیث و لهذا اعراض کرده اند
ارباب مسانید مشهوره و تحدیث نکرده اند از آنها چیزی با وجود اشتمال کتب ایشان بر احادیث
ضعیفه و ابن تیمیه گفته که رسیده است بما از دارقطنی که گفت صحیح نشده است از پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم در جهر تسمیه حدیثی و بالجمله احادیث و آثار در ترک جهر بسمله بسیار آمده است و احادیث
وارده درین باب اکثر و اصح و ارجح چنانکه مذهب ابو حنیفه است پس آنچه مشهور شده است در بعضی

مروم که جهر احجبت و مذهب امیر المؤمنین علی رضی الله عنه جهر بود صحیح نیست و خود معلوم شد که
مذهب ایشان مذهب حنفی است که جهر است بعد از آن فاتحه میخوانند و در آخر فاتحه آمین
نماز جهری بجهر و در سری بخفیه و بعضی ایشان نیز موافقت آمین گویند ... و جهر با آمین در نماز
جهری احادیث واقع شده و مذهب امام شافعی و احمد همین است و در مذهب مالک خلاف است گونه
و مذهب امام ابوحنیفه اخفا است مطلقا و در جامع ترمذی حدیث رفع صوت بآمین و خفض
صوت بدان هر دو آورده و حدیث جهر را ترجیح نموده و از بخاری نیز همچنین نقل کرده و گفته
که عمل اکثر علما از صحابه و تابعین برین است انتهی و از عمر بن الخطاب رضی الله عنه روایت کرده
لا اخفا کند امام چهار چیز را تعوذ و بسمله و آمین و سبحانک اللهم وبحمدک و از ابن مسعود نیز مثل این
آمده و سیوطی در جمع الجوامع از ابی وائل روایت آورده که گفت بودند عمر و علی که جهر نمیکردند
ببسم الله الرحمن و نه بتعوذ و نه بآمین و شیخ ابن الهمام از ابی وائل احتجاج جهر [illegible]
و گفته هر دو حدیث معلول است و مدار بر حدیث ابن مسعود است و با آنکه در بعضی روایات مد بها
صوته آمده و این احتمال مد همزه نیز دارد ولیکن صحیح آنست که مراد رفع صوت است بقرینه روایت
دیگر که آمده برفع صوته و در بعضی روایات آمده یرتج بها المسجد و آمین [illegible] و لرزیدن
مد الف و تخفیف میم است و قصر الف نیز جایز است و مد الف را با تشدید بعضی خطا و مفسد نماز
گفته اند و نزد بعضی اگرچه خطاست ولیکن مفسد نماز نیست زیرا که کلام قرآن است در قول وی سبحانه
آمین البیت الحرام اگرچه نه باین معنی است و نزد بعضی خطا نیست و اگر خطا هم باشد معنی دارد ای
قاصدین الاجابة کذا ذکر الشیخ ابن الهمام نقلا عن الحلوانی و در کلام شیخ ابو عبد الرحمن سلمی
[illegible] نیز همین گفته و بعضی فقها در تخطئه وی مبالغه کرده و ظاهر شد که مخطی خاطی است و بعد از
فاتحه سوره خواندی [illegible] نماز صبح قرائت دراز کردی بمقدار شصت آیه تا صد آیه و گاه سوره قاف

خواندی و گاه سورهٔ روم و گاه تخفیف در قرأت کردی در سفر معوذتین خواندی و در روایتی

در نماز فجر سورهٔ الم تنزیل السجده در رکعت اولی و هل اتی علی الانسان در رکعت ثانیه خواندی و بنا بر

این عمل مواظبت و مداومت غریب دارند و قطعاً خلاف آن بوجود نمی آرند و نزد حنفیه رعایت

سوره و تعیین آن مکروه است و شیخ ابن الهمام از طحاوی و اسبیجابی نقل میکند که این بتقدیریست که

آنرا لازم داند و غیر آنرا مکروه اما اگر بخواند بحکم فاقرؤا ما تیسر من یا از جهت تبرک بقرأت رسول الله صلی الله

علیه و سلم گاهی و لیکن بشرط آنکه بخواند غیر آنها را احیاناً تا گمان نبرد جاهل که غیر آنها جایز نیست و

صاحب محیط نیز نقل کرده که گفت مستحب است قرأت آنها در صبح یوم الجمعه بشرطی که احیاناً غیر آنها

بخواند تا گمان نبرد جاهل که غیر آن جایز نیست و شیخ ابن الهمام گفته که تحقیق نیست درین عبارت بعد

علم بآنکه کلام در مداومت است انتهی و ظاهر آنست که نزد حنفیه مداومت برآن از آنحضرت ثابت نشده

... از حدیث ابن عباس زیادهٔ کل جمعه آورده و در بعضی روایات از حدیث ابن مسعود آمده

... و الله اعلم و در نماز جمعه سورهٔ جمعه و منافقون خواندی و گاهی سبح اسم ربک الاعلی و

خواندی ... سورهٔ جمعه در شب جمعه نیز آمده است و سیوطی سورهٔ منافقون نیز ذکر کرده و بالجمله آنحضرت

صلی الله علیه و سلم ... از سورهای طوال یا قصیر در هر نماز که باشند میخواندند بحسب مصالح که در وقت

دست دادی کذا جاء فی حدیث ابن عمر رضی الله عنهما و آنچه مشهور و معمول شده و اگر ائمهٔ فقه بر آنند

که در فجر و ظهر از طوال مفصل بخواند و در عصر و عشا از اوساط و در مغرب از قصار غالب احوال حضرت

نبوت صلی الله علیه و سلم هم برین نهج بود و اخبار و آثار درین باب بسیار است و در هدایه گفته

که اصل درین باب کتاب امیر المومنین عمر است بجانب ابو موسی اشعری رضی الله عنهما و لا بد آنچه عمر

نوشته موافق سنت باشد و آنچه از روایات برخلاف آن مذکور شد صحیح است و لیکن حکم

غالب راست و الله اعلم و آنحضرت صلی الله علیه و سلم چون از قرأت فارغ شدی تکبیر گفتی و برکوع رفتی

القرآن

مداومت

تحرمه

وحکم

دانیکم

و این تکبیر در حالت قیام است یا در حالة انحطاط اگر بدانند که تکبیر در حالت انحطاط گوید چنانکه

در هدایه از جامع صغیر نقل کرده که یکبر مع الانحطاط و همچنین چون سر میداشت از رکوع و در حدیث آمده است

کان یکبر فی کل خفض و رفع کیفیت آنحضرت در نماز هر بار که سر فرو می آورد و بر میداشت و این

تکبیر با رفع یدین است نزد شافعی و احمد و غیر ایشان و نزد ما بی رفع و این اختلاف عجیبی است میان

حنفیه و غیرهم و شافعیه در صحت حدیث رفع مبالغه تمام نمایند و صاحب سفر السعادة گفته که این

حدیث از کثرت روایت متواتر مانند است و چهار صد اثر از حضرت رسالت و صحابه در میان صحیح

شده عشره مبشره روایت کرده اند و ترمذی بر عادت خود که در باب اختلاف احادیث و

استعمال علما دارد دو باب عقد کرده اول باب رفع الیدین و در وی حدیث ابن عمر آورده که

گفت دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم چون افتتاح میکرد بر میداشت دو دست خود را

محاذی میکرد دوشهارا و چون برکوع میرفت و بر میداشت سر از رکوع و در بعضی روایات آمده

و کان لا یرفع بین السجدتین و اشارت بتعدد طرق حدیث از صحابه دیگر نیز کرده و عمل بسیاری

از صحابه و تابعین و غیر ایشان از مجتهدین مثل اوزاعی و عبد الله و شافعی و احمد و اسحق ابن ذکر کرده

و تصحیح این حدیث کرده اشارتی برجحان این جانب نموده است و دوم باب ... لم یرفع الا عند الافتتاح

در وی این حدیث علقمه از عبد الله بن مسعود آورده که بایاران خود فرمود بگذارم با شما نماز رسول خدا

را صلی الله علیه وسلم پس گذارد ابن مسعود نماز را و بر نداشت دو دست را مگر برای تکبیر افتتاح

و گفت ترمذی که در این باب از براء بن عازب نیز آمده و گفته که حدیث ابن مسعود حسن است و بان

قائلند اکثری از اهل علم از صحابه و تابعین و قول سفیان ثوری و اهل کوفه این است و امام محمد در موطا

نوشته از مالک از زهری از سالم بن عبد الله بن عمر از پدرش آورده که گفت سنت آنست که تکبیر

گوید در هر خفض و رفع اما رفع یدین جز در ابتدای نماز یکبار بیش نبود و این قول ابی حنیفه است

و در وی آثار کثیره آمده بعد از آن از عاصم بن کلیب جرمی از [illegible] که از تابعین امیر المؤمنین
علی بن ابی طالب است بتعدد روایات آورده که وی رضی الله عنه رفع یدین میکرد جز در تکبیر
اولی و از ابراهیم نخعی آورده که گفت برندارد دو دست را در نماز بعد از تکبیر اولی و از عبد العزیز
بن حکیم آورده که گفت دیدم ابن عمر را که برداشت دستهارا در اول تکبیر افتتاح و برنداشت در ما سوای
آن و از ثوری حدیث ابن مسعود را نیز نقل کرده انتهی و از مشکوة از طحاوی نقل کرده اند که [illegible]
کرد مجاهد گفت گذاردم نماز خلف ابن عمر پس نبود وی که برداشت دو دست خود را مگر در تکبیر
اولی چون عمر و علی و ابن مسعود با قرب محل ایشان از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم برنداشته باشند
و بعد از ایشان ابن عمر را دیدند که همچنین میکرد آنچه برخلاف آن نقل کنند اولی و احق بقبول
نباشد و در شرح ابن الهمام از ابراهیم و از علقمه از عبد الله آورده که گفت گذاردم نماز را با رسول خدا
صلی الله علیه وسلم و ابی بکر و عمر پس برنداشتند دستها را مگر در استفتاح صلوة و در نهایه شرح
هدایه میگوید که از عبد الله بن الزبیر روایت کرده اند که مردی را دید که نماز میگذارد در مسجد حرام و برمیداشت
دستهارا نزد رکوع و نزد رفع راس از رکوع پس گفت ابن زبیر همچنین مکن این چیزیست که کرد
آنرا رسول خدا صلی الله علیه وسلم بعد از آن ترک داد یعنی این حکم در اوایل بود پس منسوخ شد و گفت
ابن مسعود رضی الله عنه برداشت رسول خدا ما نیز برداشتیم و ترک کرد ما نیز ترک کردیم و از ابن [illegible]
روایت کرده اند که گفت عشرهٔ مبشره برنمیداشتند دستها را مگر نزد استفتاح اکنون معلوم شد
که اخبار و آثار در جانب رفع و عدم رفع هردو ثابت است پس چاره نبود از آنکه گوییم رفع
و عدم رفع هر دو بوده باختلاف اوقات یا اول رفع بود و در آخر منسوخ شد و شیخ کمال الدین
ابن الهمام گفته که بتحقیق معلوم شده است که در نماز در ابتدا چندین اقوال و افعال از جنس این رفع
مباح بوده که منسوخ شده است پس دور نیست که این نیز از آن قبیل باشد پس مشمول نسخ بود خصوصا

اسود روایت کرده که دیدم عمر ابن الخطاب را برنمیداشت دو دست خود را مگر در تکبیر [illegible]

افتتاح

کم ثابت

ثابت شده آنچه معارض دوست [illegible] شوی که الامر له است بخلاف عدم رفع که تطرق نمی یابد وی

احتمال عدم مشروعیت نیز اگر وی از ضمن آن نیست که معهود است در وی عدم مشروعیت لکنه

از ضمن خشوع و سکون است و مطلوبست در نماز باجماع و دار کرده است ابوحنیفه از حماد از ابراهیم

که وی کراهه شدند روی از وایل بن حجر که دید رسول خدا را صلی الله علیه و سلم که بر داشت دستهای

خود را از رکوع و نزد سجود پس گفت ابراهیم اعرابی که نگذارده باشد با رسول خدا صلی الله علیه و سلم

نماز را مگر همان روز را و وی اعلم است از عبدالله اصحاب آنچه یاد گرفت وی و ایشان دیگر نگیرند

و بتحقیق حدیث کردند مرا جماعه بیرون از حد شمار از عبدالله که وی بر نمیداشت دستهای را

در ابتدای نماز و حکایت کرد آنرا از پیغمبر صلی الله علیه و سلم و عبدالله عالم است بشرایع اسلام و حدود

وی و متفقد است احوال نبی را صلی الله علیه و سلم و ملازم است او را در سفر و حضر و گذارد نماز

با آنحضرت مالا یعد ولا یحصی پس اخذ بقول وی نزد تعارض اولی است از [illegible] مقابلش پس ثابت

از قول سنیت هر دو فعل انتهی یعنی با ترجیح یک جانب چنانکه گفت والله اعلم در شرح سفر

السعاده کلام درین مقام زیاده برین کرده شده است فعلیک [illegible] در رکوع [illegible] دو نصف بر زانو

سخت کردی و در پشتان تفریج کردی و گفته اند که انگشتها را در نماز سه حالت بود تفریج

در حال رکوع و ضم در حالت سجود و بحال خود گذاشتن بی ضم و تفریج در حال احرام و تشهد و از

از پهلو دور کردی و پشت راست کردی و سر برابر پشت داشتی نه فرو زدی نه برداشتی

و گفتی سبحان ربی العظیم و این ادنی است و گفته اند که ادنی کمالست و اگر زیاده بر سه گوید فضیلت است تا

و نه بود و پنج یا هفت یا نه و گفته اند که غایت کمال احدی نبود و بعضی یاده گفته و بعضی تا مفضی بخوف سهو

و بعضی تا قریب بقدر قیام و این جمله در سفر بود و امام را رعایت جانب مقتدیان لازم است

که در ایشان پیری و ناتوانی بود و از انس بن مالک آمده که گفت نگذاردم نماز را پس هیچ کس

بود در نماز گذاردن رسول خدا صلی الله علیه وسلم ازین جوان یعنی عمر بن عبد العزیز در اندازه کرده رکوع

و سجود او را بده تسبیح یعنی اگرچه کمتر از ده تسبیح گفت و سجود هم برین موازنه کردی و چون بسجده رفتی زانوها را

پیش از دستها بر زمین نهادی بعد از آن دستها را نهادی بعد از آن پیشانی و بینی و بعضی گفته اند بینی

پیشتر از پیشانی نهد که اقرب است مذهب ابو حنیفه و شافعی و احمد همین است که زانو نهد و مذهب

مالک و اوزاعی تقدیم وضع یدین است بر رکبتین و از امام احمد نیز روایتی آمده و سجده بر هفت عضو

روی دهد یدین و رکبتین و قدمین و بجبهه و انف هر دو کردی و در اکتفا بجبهه تنها و انف تنها اقوال است

نزد حنفیه و مختار … در رفع قدمین فاسد میشود نماز و برفع یک قدم مکروه کذا فی شرح ابن الهمام

و در سجده دستها را از پهلو دور داشتی چنانکه ظاهر میشد بیاض ابطین و بازوها را و شکم را از رانها

نیز دور داشتی چنانکه بزغاله از میان آن درگذشتی و در سجده سر میان دو کف داشتی و قومه و جلسه

نیز باندازه رکوع و سجود بودی و گاهی آنقدر کردی که کسی را وهم می افتاد که نماز را فراموش کرده و در حدیث صحیحین

آمده که قیام و رکوع و اعتدال از سجده و جلسه قریب بیکدیگر بودی و این محمول است بر آنکه چون قیام طویل

بودی رکوع و سجده و جلسه هم طویل بودی چون قیام خفیف بودی اینها هم خفیف بودی یا آنکه اینهمه بمقدار قیام بودی و بعضی

اینچنین تاویل کرده اند این حدیث را و این باعتبار غالب معتاد است و الا در بعضی احیان چنانکه در صلوة

خسوف و کسوف واقع شده اند در نماز چند رکوع و سجود و قومه و جلسه … احادیث در باب طمانینت

و اعتدال در رکوع و سجود و قومه و جلسه بسیار وارد شده و ادنی آنست که استخوان صلب راست گردانند

فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که بدترین دزدیها دزدی در نماز است گفتند یا رسول الله دزدی

در نماز چگونه باشد فرمود آنکه تمام نکند رکوع و سجود را و حذیفه رضی الله عنه مردی را دید که نماز گذارد

و تمام نکرد رکوع و سجود را چون فارغ شد آن مرد از نماز حذیفه او را نزد خود طلبید و گفت چند سال بود

که تو کردی و بتحقیق نماز نکردی اگر بمیری و برین حال بمیری بر غیر فطرت یعنی بر غیر دینی که مید اگر است

همه خفیف بودی

باقیام

بردردکا

پروردگار تعالی محمد رحمه الله بر آن دیدند و نزد شافعی و احمد و ابی یوسف تعدیل و اطمینان در رکوع

و سجود و قیام میان رکوع و سجود و جلسه میان سجدتین همه فرض است و بقولی مشهور نزد امام احمد تسبیح

رکوع و سجود نیز واجب است و بروایتی فرض و بروایتی سنت و نزد امام ابو حنیفه و محمد اطمینان در رکوع

و سجود در یک روایت بتخریج کرخی واجب است و واجب شود به نسیان آن سجده و بتخریج جرجانی سنت

و اما قومه و جلسه سنت است و بعضی ائمه نیز برین اند و ایشان میگویند حقیقت رکوع انحنا

و حقیقت سجود نهادن جبهه بر زمین و در مفهوم آنها احتمالی نیست تا محتاج به بیان بود پس فرضیت

متعلق بقدر ادنی بود و زیادت از باب تکمیل و تتمیم باشد که بترک آن نماز ناقص و ناتمام گردد و فاعل

آن آثم و تتمیمی از بعضی ائمه مذهب نقل میکنند که هر که ترک کند اعتدال در رکوع و سجود لازم گردد بروی

اعادت و در شرح ابن الهمام آورده که پرسیده شد امام محمد از ترک طمانینت گفت میترسم که جایز

نباشد و از سرخسی آمده که هر که ترک کند اعتدال را لازم است بروی اعاده و بعضی از مشایخ گفته

که لازم است و واقع از فرض ثانی است و این تقاضا میکند عدم خروج را باول و این لازم ترک

رکن است نه واجب انتهی این در تعدیل و اطمینان رکوع و سجود است و اما در قومه و جلسه پس بدانکه انتقال

از رکنی به رکنی مقصود لذاته نبود پس رفع راس از رکوع واجب نشد چه انتقال از آن بسجود بی رفع

ممکن است بخلاف سر برداشتن از سجود زیرا که ممکن نیست سجده دوم بی رفع و بروایتی از ابو حنیفه

سر از رکوع برداشتن فرض است اما راست ایستادن فرض نیست و تمسک ائمه بفعل آنحضرت است

که دائم و مستمر در ینباب بر یک نهج و بر یک قرار بود و آن حدیث که بخاری و مسلم و غیر هما از ابی

هریره آورده اند که اعرابی بمسجد در آمد و آنحضرت صلی الله علیه و سلم در گوشه مسجد نشسته بود پس

بگذارد آن مرد دو رکعت نماز و تمام نکرد رکوع و سجود را پس آمد در حضرت سلام کرد و آنحضرت رد

سلام وی کرد و فرمود اعاده کن نماز خود را که نکرده تو نماز را آن مرد رفت و اعاده کرد باز بحضرت

آمد و سلام کرد باز فرمود برو اعاده کن که تو نماز نکردی سه بار همچنین کرد پس گفت آنمرد سوگند
بخدایی که فرستاد ترا بحق بهتر ازین میتوانم گذارد پس بیاموز مرا ای رسول خدا که چگونه گذارم
نماز را پس آنحضرت بیان فرمود وضو و استقبال قبله و قیام و قرائت کرد و فرمود رکوع کن تا قرار
گیری دران پس بردار سر خود را تا بایستی برابر و همچنین فرمود در سجده و امام ابو حنیفه و محمد
میگویند که امر این مرد باعاده صلوة بجهة آن بود که نماز بر وجه از بهتر نقصان واقع شود
نه از جهة بطلان و فساد و نیز اگر تعدیل فرض بودی هر آینه نگذاشتی او را که مکرر همچنین نماز
کرد و تقریر نفرمودی او را بر آن تا آخر آن نماز و در آخر آن حدیث بروایت ابی داود
و نسائی رفع شده فاذا فعلت هذا فقد تمت صلوتک و ما انتقصت من هذا فانما انتقصت من
صلوتک پس تسمیه ای نماز و وصف آن بنقصان در فقد تعدیل و اطمینان دلالت دارد بر عدم
فرضیت آن و الا فرمودی لذهب و بطل مثلا و الله اعلم بدانکه در استفتاح صلوة ثنایه
گذشت و در رکوع و سجود و قومه و جلسه دعاها از آنحضرت ماثور شده و در سجود امر نیز واقع شده که
فرمود بکوشید در دعا در حالت سجود که سزاوار است که دعاء ساجدان مستجاب گردد و در خبر
آمده است نزدیکتر بودن بنده از خدا در حال سجود است و دعا در حال قرب بحکم انه قریب مجیب مستجاب
و دعا دو نوع است دعا ثنا و تمجید و دعا طلب و سوال و گفته اند که مدح و ثنا در حضرت کریم دعا
متضمن سوال و طلب است بحکم من شغله ذکری عن مسئلتی اعطیته افضل ما اعطی السائلین بحصول مطلوب
بر وجه اتم و اکمل و دعائی که امر فرمود بتکثیر آن در سجود متناول هر دو نوع است و اذکار و ادعیه که
که مرویست و ماثور درین باب شامل هر دو نوع است و ازینجا ظاهر شد که حنفیه که در نماز اقتصار بر اذکار
کنند و از صریح دعا منع نمایند نیز از امتثال امر بدعا فارغ و بیرون میشوند و محققین ایشان
که در نوافل بصریح دعا نیز متمسک کرده و در فرایض اقتصار بر تسبیحات و اذکار کنند و از بعض جا دیدیث

نیز تخصیص به نوافل و بصلوة لیل معلوم میگردد و بعضی حنفیه این دعاهای زیادتی را حرام و غیر مفسد
داشته و عجب است که با وجود ورود احادیث صحیحه در عمل آنحضرت آنها را باطلاق حرام کنند و معلوم
نمی‌شود که در مطلق صلوة حرام داشته فرایض و نوافل و این نهایت بعید است مخصوص به فرایض
داشته و این تقریر بعید نیست که ظاهرا معلوم میشود که مخصوص به نوافل آمده بود در فرایض قطعا نیامده
بود لکن محل تردد است. چون سجده دوم سر برداشتی برای رکعت دوم برخاستی و اینجا دو قول است یکی
آنکه بر زمین نشستی و هر دو دست بر زمین نهادی پس برخاستی و این را جلسه استراحت گویند
و اختلاف است فقها را در حکم این جلسه بعضی آنرا محمول بر سنت داشته اند چنانکه مذهب شافعی است
که میگوید سنت آنست که بعد از سجده دوم بر زمین بنشیند نشستنی سبک پس از آن برخیزد
و بعضی حمل بر حاجت کنند و گویند این نشستن از جهت عذر و حاجت بود بجهت کبر سن و غیر
آن و مذهب امام ابوحنیفه و مالک و مختار در مذهب احمد همین است و ایشان میگویند که
سنت نیست و تمسک امام شافعی بحدیثی است که بخاری و ترمذی و نسائی از مالک بن الحویرث روایت آورده
کرده اند که دیدند پیغمبر را صلی الله علیه وسلم چون میبود در وتر نماز یعنی در رکعت اولی و ثالثه تا
نمی‌نشست بر زمین نمی‌خاست و شمنی آورده که ابن ابی شیبه از نعمان بن ابی عیاش روایت
می آرد که گفت دریافتم بسیاری از اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم چون برمی‌داشتند سر
از سجده دوم در رکعت اولی و ثالثه برمیخاستند همچنانکه بودند یعنی آنکه بنشینند و از ابن مسعود و علی
و عمر و ابن عمر و ابن عباس و ابن الزبیر همچنین روایت کرده اند و اینها اکابر صحابه اند که قریب‌تر
بودند از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم و سخت‌تر بودند در اتباع آنحضرت و ملازم‌تر بودند از مالک
بن الحویرث که چند روز نزد آنحضرت اقامت نمود پس واجب تقدیم آن بود و ابوداود از
ابن عمر آورده که گفت نهی کرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم که اعتماد کند مرد بر دو دست خود وقتی

برخیزد و در حدیث وایل آمده که چون برخاست اعتماد میکرد بر فخذین و توفیق بین الاحادیث
آنکه حمل کرده شود حدیث مالک بن الحویرث را بر حالت کبر و ضعف و بهمین اند جمهور اهل و بدانکه
آنجا آنچه مذکور شد خلاف در جلسه استراحت بود اما آنکه وقت برخاستن اعتماد بر فخذین کند
یا بر ارض بی جلسه استراحت سنت نزد امام ابو حنیفه و امام احمد آنست که هر دو دست را بر کبتین نهد
و معتمد بر کبتین برخیزد از جهة حدیثی که ابی داود از وایل بن حجر آورده که دیدم پیغمبر خدا را صلی الله
علیه و سلم که برخاست بر کبتین و اعتماد میکرد بر فخذین و هم ابی داود از ابن عمر آورده که پیغمبر
رسول صلی الله علیه و سلم نهی کرد که اعتماد کند مرد بر هر دو دست و برخیزد و نزد امام مالک جلسه استراحت
نیست اما وقت برخاستن اعتماد بر زمین میکند و نزد ما نیز بحکم ضرورت و زیادت مشقت نزد کبر سن
و ضعف بدن جایز است و ... چون در تشهد نشستی پای چپ را فرش کردی و بر آن نشستی و پای
راست را نصب کردی قول امام ابو حنیفه این است و نزد امام شافعی همچنین است در قعده اولی
و این را افتراش گویند و در ثانیه تورک و مذهب ایشان آنست که هر تشهد که بعد از آن تشهد نیست
خواه همین یک تشهد باشد چنانکه در نماز فجر و خواه دو تشهد چنانکه در غیر نماز فجر تورک کند
صورت وی چنانکه در حاوی که کتاب مشهور در فقه شافعی است گفته بر آوردن پای
از جانب یمین با ابقای آنها بر عادت افتراش و تمکین مقعد بر زمین است و دلیل ایشان حدیث
ابی حمید ساعدی است که نزد جماعه از صحابه گفت من داناترم بنماز رسول الله صلی الله علیه و سلم و نزد
امام مالک تورک است در هر دو جا و نزد امام احمد در هر نمازی که دو تشهد است در تشهد اخیر
تورک کند زیرا که مصلی در تشهد اولی مستعد و متهیی حرکت است و قیام از هیئت افتراش
آسان تر است و در جلسه اخیر عملی نیست پس تورک که هیئت سکون و استقرار است مناسب آن نشستن
و این چهار امام در این مسئله بر چهار قول مختلف افتاده اند و حجت امام ابو حنیفه آنست که گفته اند نزد

حدیث مسلم از عایشه و در احادیث دیگر نیز طریق افتراش مطلق آمده که سنت در تشهد این است و
نشستن آنحضرت صلی الله علیه وسلم انچنین بود بی تفرقه میان تشهد اول و اخیر و نیز سنت در بعضی
تشهد است و افضل الاعمال احمزها و در بعضی احادیث که ذکر طریقه تورک آمده و در تشهد اخیر بیان
آن از احمل است بر حالت عذر یا کبر سن و ضعف و در بیان ... طریقه تورک مشقت کمتر بود
و تواند که از آنحضرت صلی الله علیه وسلم در اوقات مختلفه هر یکی ازین طرق بوجود آمده باشد چنانکه
مثل آن در اعمال سنن و نوافل واقع شده بسیاری از صحابه گفته است الحمد لله الذی جعل فی الامر
سعة و چون تشهد میخواندی هر دو دست را بر هر دو ران نهادی و دست راست را عقد اشارت
کردی نزد شافعیه عقد پنجاه و سه و صورتش آنست که انگشتان را قبض کند مگر مسبحه را که او را بسط
کند و طرف ابهام نزد اسفل مسبحه بجانب کف دست بنهد انچنین تفسیر کرده علماء شافعیه عقد پنجاه
و سه را و سند اثبات آن حدیث ابن عمر است که مسلم آورده و نزد بعضی عقد تسعین و صورتش قبض
خنصر و بنصر و بسط مسبحه و وضع ابهام است بر اصبع وسطی و این نیز در حدیث مسلم از عبد الله بن زبیر
آمده و همچنین است مختار در مذهب احمد و شافعی در قول قدیم و نزد مالک قبض ... اصابع
بدینی و بسط سبابه و تحریک آن و مر شافعیه را در کیفیت تحلیق وجهی دیگر است و آن وضع
انامل وسطی میان عقدتین ابهام انگشت مسبحه را در کلمه شهادت بر داشتی و وقت اشارت
نزد بعضی وقت تلفظ الا الله است و مشهور نزد بعضی نزد امام آن وقت تلفظ بکلمه الله و
آنست که نزد نفی انگشت بر دارد و نزد اثبات بنهد و باید که اشارت بجانب فوق قبله باشد تا
موهم جهت نشود و باید دانست که عقد اصابع مبنی بر کیفیت مذکوره و اشارت سبابه در
احادیث صحاح واقع شده و در جامع الاصول از کتب سته درین باب احادیث بسیار آورده است
و در بعضی احادیث ذکر عقد است با اشارت و در بعضی ذکر اشارت فقط و همین است مذهب

ائمه حدیث و فقهای مجتهدین و کثیری از صحابه و تابعین و گفته اند که حق آنست که مذهب امام
و صاحبین نیز همین است و متقدمین علماء حنفیه تصریح کرده اند بآن ولیکن در متأخرین اختلاف
در میان آمده است تا که اگر احادیث را بتمام ذکر کنیم سخن بتطویل انجامد بحمد الله آن در
مذکور چنین از علماء مذهب بیاریم تا سوء ظن را فید و ثمنی گوید امام ابو یوسف در املای خود
که قبض کند خنصر و بنصر را که متصل است بآن و حلقه کند وسطی و ابهام را و اشارت کند بسبابه
و امام محمد گفته که رسول خدا صلی الله علیه و سلم اشارت میکرد و آنچه آنحضرت کرد ما نیز کنیم و همین
قول ابی حنیفه و هم شمنی از ظهیریه آورده که چون شروع کرد مصلی در تشهد پس رسید بقول اشهد ان
لا اله الا الله آیا اشارت کند بسبابه یمنی یا نه اختلاف کرده اند مشایخ درو و اکثر علماء گفته اند نزد
اشارت محکی از فقیه ابو جعفر آنست که قبض کند خنصر و بنصر را و تحلیق کند وسطی را با ابهام و اشارت
کند بسبابه و در منیة المفتی ذکر کرده که مکروه است اشارت انتهی و در حواشی هدایه منسوب بسید
که در محیط گفته است که بعضی گفته اند رفع مسبحه یمنی در تشهد از سنن است نزد ابی حنیفه و محمد
رحمهما الله و همچنین مرویست از ابی یوسف و علامه نجم الدین زاهد گفته چون نقل است از
اصحاب با جمیعا در بودن اشارت سنت و از کوفیان و مدنیان همچنین آمده و کثرت اخبار
و آثار دران لاجرم عمل بآن اولی باشد انتهی و شارح وقایه گفته که عقد و اشارت از اصحاب
ما آمده انتهی و خالی از غرابتی نیست آنچه در هدایه در باب بسط اصابع و نفی عقد میکند که
آن مرویست در حدیث وائل بن حجر و حال آنکه در کتب احادیث ابو داود و نسائی
و دارمی و ابو یعلی و عبد الرزاق با روایات متعدده از وائل اشارت با تحلیق ابهام و وسطی
روایت کرده اند و شیخ امام عالم عامل اجل علی متقی رحمه الله علیه درین باب رساله جمع کرده
در روایات فقهیا مذهب حنفی با خلافی که در آنهاست ذکر کرده و احادیث صحیحه آورده

شده و اشارت را راجح ساخته است و آن رساله را در شرحین مشکوٰة و شرح سفر السعادة ترجمه کرده ایم و بالله التوفیق و در خطاب السلام علیک ایها النبی سوال کرده اند یکی آنکه خطاب در غیر در نماز منهی عنه است و مفسد اوست و جواب داده اند از خصایص اوست صلی الله علیه وسلم و در حقیقت این دعائیست در زندگی بصیغه خطابست و چون در اصل که قصه معراجست بخصوص واقع شده است عین نگاه داشته شد و باین تقریر حاصل شد جواب از سوال دیگر که میگویند چیست حکمت در عدول از غیبت بخطاب باآنکه مقتضای سیاق لفظ غیبت است چنانچه گویند التحیات لله والصلوٰة والسلام علی النبی والسلام علینا وعلی عباد الله الصالحین یعنی نگاه داشتند لفظی را که از رسول خدا آمده و تعلیم کرده مر صحابه را و صاحب مواهب لدنیه بر طریقه اهل معرفت گفته که مصلیان چون بالتحیات استفتاح باب ملکوت کردند اذن کرده شدند مر دخول را در حریم حرم عزت الهی تبارک و تعالی پس روشن گشت دیده بصیرت ایشان و آگاه شدند و دریافتند که آن بوساطت نبی الرحمه و برکت متابعت اوست پس حاضر یافتند حبیب را در حرم حبیب پس اقبال کردند بروی و گفتند السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته انتهی و بعضی از ارباب تحقیق گفته اند این خطاب باعتبار سریان حقیقت محمدی است در ذرایر موجودات و حضور اوست در باطن عبد و انکشاف این حال است در وقت صلوٰة که افضل حالات و اقرب مقامات است هذا و کرمانی در شرح صحیح بخاری گفته که این در زمان حضور و حیات آنسرور بود صلی الله علیه وسلم و صحابه بعد از ان بجهت سلام میفرستادند که السلام علی النبی و رحمة الله و برکاته و در بعضی روایات آمده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در تشهد میگفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد انی رسول الله رافعی که از ائمه مذهب شافعی است این را گفته و لیکن هیچ سند آن بصریح صحیح نشد نعم در صحیح ثابت شده که در وقت ظهور معجزه گاهی گفتی اشهد انی رسول الله

در صحیح بخاری در باب معجزات آنحضرت صلی الله علیه وسلم آورده که در سفری توشهای
قوم هبک نشت و بیری شد پس آنحضرت دعا کرد و برکت چنانچه تمامه لشکر پر کردند ظرفها
ازان و این در غزوه تبوک که هفتاد هزار کس همراه بودند پس بعد آنحضرت اشهد ان لا اله
الا الله و انی رسول الله و در فوائد آنحضرت صلی الله علیه وسلم علینا و علی عباد الله الصالحین
تنبیه است مر امت که نصیبی از صلاح داشته باشند تا سلام آنحضرت و تمامه خلایق در صلوات
مشرف و محظوظ باشند و ازین فضل عظیم محروم نگردند و ازینجا لازم می آید که در نماز حق الله
حق خداست عزوجل حق مسلمانان نیز هست و کسی که ترک کرد نماز را اخلال کرد بحقوق
مومنین از آنها که گذشته اند و آنها که بیایند تا روز قیامت از جهه وجوب قول السلام
علینا و علی عباد الله الصالحین و کلام در وجوب صلوة بر آنحضرت در تشهد اخیر نزد شافعی
و سنیت آن نزد حنیفه سابقا در محل خود گذشت و نزد طبرانی و ابن ماجه و دارقطنی از سهل بن
سعد آمده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود نیست نماز کسی که درود نفرستد بر پیغمبر خود علیه الصلوة
والسلام و نیز دارقطنی از ابی مسعود انصاری آمده که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود کسی
بگذارد نمازی را که صلوة نفرستد در وی بر من و بر آل بیت من قبول کرده نشود از وی و در صیغه
صلوة روایات متعدده آمده و کافی است همین مقدار که بگوید اللهم صل علی محمد و علی آل محمد
کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انک حمید مجید و بارک علی محمد و علی آل محمد کما بارکت علی ابراهیم
و علی آل ابراهیم انک حمید مجید کذا سمعت من بعض المشایخ و در آخر حدیث ابن مسعود فی العالمین
انک حمید مجید و اگر این هم گوید بهتر است و در بعضی روایات وارحم محمدا کما رحمت ورحمت
آمده و قاضی ابو بکر ابن العربی از مالکیه و صیدلانی از شافعیه انکار کرده صحت آن و [illegible] بدعت
داشته و گفته اند که آنحضرت تعلیم کرد صحابه را کیفیت صلوة بوجهی پس زیاده کردن بر آن استدراک

بروی صلی اللہ علیہ وسلم در مواہب از ذخیرہ کہ از کتب حنفیہ ہست نقل کردہ کہ مکروہ است
زیرا کہ موہم نقص ہست بہ رحمت و ترحم غالب در کردن چیزی میگویند ملامت کردہ میشود
بروی و جزم کردہ ہست ابن عبد البر کہ از مشاہیر محدثین ہست و گفتہ روا نیست مر ہیچ یکی
چون ذکر کردہ شود نبی صلی اللہ علیہ وسلم کہ بگوید رحمہ اللہ زیرا کہ آنحضرت من صلی علی گفتہ است
من صلی علی یعنی دعا کرد اگرچہ معنی صلوۃ رحمت ہست ولیکن مخصوص کردانیدہ شدہ است این
لفظ بتعظیماتہ پس عدول کردہ نشود از آن بسوی لفظ دیگر و قاضی عیاض از جمہور علما جواز
آنرا نقل کردہ و قرطبی گفتہ صحیح ہمین است از جہت ورود احادیث بان و خود در تشہد آمدہ
السلام علیک ایہا النبی ورحمۃ اللہ وحق آنست کہ انکار مخصوص بر این لفظ است کہ اللہم
ارحم و ترحم الخ نہ نسبت رحمت و اطلاق آن بر حضرت رسول صلی اللہ علیہ وسلم واللہ اعلم
و آنحضرت بعد از درود دعا میکرد و مشہور در ینجا این دعا است کہ از عائشہ رضی اللہ عنہا
آمدہ اللہم انی اعوذ بک من عذاب القبر و اعوذ بک من فتنۃ المسیح الدجال و اعوذ بک من
فتنۃ المحیا و فتنۃ الممات اللہم و اعوذ بک من فتنۃ المغرم والمأثم و در حدیث ابو ہریرہ و ابن
عباس اللہم انی اعوذ بک من عذاب جہنم نیز واقع شدہ و گفت ابن عباس تعلیم میکرد آنحضرت
این دعا را چنانکہ تعلیم میکرد سورہ از قرآن را و از ابی بکر صدیق رضی اللہ عنہ آمدہ کہ گفت گفتم
یا رسول اللہ بیا موز مرا دعائی کہ بخوانم آنرا در نماز خود گفت آنحضرت بگو اللہم انی ظلمت
نفسی ظلما کثیرا ولا یغفر الذنوب الا انت فاغفر لی مغفرۃ من عندک وارحمنی انک انت
الغفور الرحیم و از علی مرتضی آمدہ رضی اللہ عنہ میگفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در میان
تشہد و تسلیم اللہم اغفر لی ما قدمت و ما اخرت و ما اسررت و ما اعلنت و ما اسرفت و ما انت اعلم
بہ منی انت المقدم وانت المؤخر لا الہ الا انت و در حدیث دیگر این دعا بعد از فراغ از صلاۃ

...ته اند که در هر دو محل بعد از سلام و پیش از سلام میخوانده باشید و در صدد این ادعیه

امثال آن که در آن طلب مغفرت ذنوب و استعاذه از عذاب قبر و عذاب جهنم

فتنه دجال و مانند آن از آن حضرت صلی الله علیه وسلم است اشکال کرده اند که آنحضرت مغفور

و معصوم است دیگر طلب مغفرت و استعاذه چه معنی دارد و جواب گفته اند که معصوم هم

امتثال است یا سوال برای امت است و معنی آنست که اعتراف بالامی با سلوک طریق تواضع

و اظهار عبودیت و التزام خوف الهی و اعظام او و افتقار بسوی او ست تعالی و تقدس

برین نهج است حال مقربان درگاه که همیشه در خوف و خشیت و تضرع و زاری اند حال

معصومان اینست از دیگران چه گوید همیشه استعاذه میکنند و استغفار مینمایند تصور عظمت

الهی و هیبت درگاه لاابالی عزوعلا برین میدارد یا چیزی مناسب حال خود میابند که

آنرا داخل تقصیرات میدارند و گناه نام میکنند حضرت سید رسل که پاکتر از همه پاکان و معصوم

از همه معصومان است او هر چه هست از بود و نابوده همه را بوی بخشیده اند و امر

میگوید و میکنند دیگر چه توان گفت و وی صلی الله علیه وسلم مامور است باستغفار بقوله تعالی و استغفر

لذنبک و للمؤمنین و المؤمنات و استغفار کار نامه عارفان است انبیا و اولیا از اول

تا آخر و از آدم تا خاتم شاعر حرفی بزبان مجاز گفته بر قیاس آن در حقیقت تیز چیزی تصور توان کرد

شعر ندیدم که خاطرش از من آزار میکشد کردم از قبول گناه بوده را آزار خاطر در نسبت از

تو هم و دعوی هستی و پاکی توان داشت و وجودک ذنب کنایه از آنست و عذر بعضی اسرار است و از

عارفان کسی گفته است از خدا خواهند ستر ذات خود در ذات او این بود ساعت بساعت بر

استغفار ستار کنایه از فنا فی الله داشته سخن اینجا بیرون از اصطلاح علم و زبان قلم افتاد

که وضع این کتاب بر مقدر بر صورت واقع است و تامه دو در از بر میلرد و اللهم اغفر لی و آنحضرت صلی الله

علیه وسلم بعد از تشهد سلام می داد در جانب یمین و یسار چنانکه دیده میشد سفیدی خسار

مبارک وی صلی الله علیه وسلم میفرمود السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته و مخاطب بود ملائکه

و قوم را سنت است و این یکی از وجوه فضیلت قیام در جانب یمین است که بعد از نزول

در معارج قرب برجوع از تشهد انوار وجود که نازل است اول نظر بر اهل آنجانب می افتاد و

در سلام دادن به دو جانب آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم که پانزده نفر از مشاهیر صحابه و علما

ایشان آنرا روایت کرده اند و همین است مذهب ابی حنیفه و شافعی و احمد و ائمه دیگر الا امام

مالک که نزد وی یک سلام است مقابل جهة حدیثی که درین باب روایت کرده شده است

صحیح نیست و اگر احیانا بوده در نماز شب میبود چنانکه عایشه رضی الله عنها میگوید بود آنحضرت

صلی الله علیه وسلم که یک سلام میداد برای بیدار کردن ما و گفته اند که این حدیث معلل است و اگر

معلل نباشد این عبارت صریح در آنکه سلام دیگر نمیداد و از آن ساکت است شاید که اسلام

دیگر نیز باشد که بدان رفع صوت نکردی که مقصود از آن تنبیه ایقاظ اهل بیت بودی و از اینجا

ظاهر شد وجه آنکه از امام احمد منقولست که وی تسلیم واحد را تاویل کرده که معنی وی آنست که

جهر بتسلیم واحد میکرد از برای اعلام و سلام دوم را آهسته میگفت و بعضی گفته اند که مراد از

آنست که ابتدا سلام از جانب قبله کردی بعد از آن التفات کردی به یمین و یسار که بدان

ختم صوت کردی و در باب یک سلام از سهل بن سعد نیز حدیثی آمده که مطعون است نزد محدثین

و از شافعی نیز نقل کرده اند که مصلی مخیر است اگر خواهد یک سلام گوید و اگر خواهد دو سلام و در

التفات نکردی صحابه را نیز از آن منع کردی خصوصا در نماز فرض و معنی التفات یمین و یسار و

نمازست با سجده کردن پس نگونیه چشم نگریستن التفات نباشد مکروه نبود کذا فی النهایه

و در شرح ابن الهمام گفته که حد التفات مکروه آنست که سجده کردن را تا بیرون آید از مواجهه قبله و اگر

نیست ۲

وجه

تحرف کند بجمیع بدن خود فاسد گردد نماز وی پس یک قسم التفات مفسد است و یکی نزد

حنیفه که عمل کثیر مفسد است و قلیل مکروه انتهی و شمنی گوید مکروه است التفات یعنی تحویل

و اگر تحویل سینه نزد اهل گردد نماز و اگر بگوشه چشم ملاحظه کند مکروه نیست و در حدیث

از ابن عباس آورده که ... ... نماز یمینا و شمالا و گفته اند ملاحظه آنحضرت

در نماز بقصد اطلاع بر احوال مقتدیان بود ... تعلیم آنکه لحظ مبطل نماز نیست و در حدیث

آمده است که چون بایستد مرد در نماز اقبال کند پروردگار تعالی جل و علا بوجه کریم خود و چون

التفات کند و بجانب غیر نگرد بگوید پروردگار تعالی ابن آدم بجانب که می نگری ای

هست بهتر از من که بسوی او می نگری روی خود بجانب من آر و چون ... التفات

کند باز همچنین گوید و چون بار سیوم نگرد بگرداند حق تعالی وجه کریم خود را از وی و در حدیث

دیگر آمده لاصلوة للملتفت اما اینقدر ثابت شده که یکبار در بعضی اسفار شخصی را بجانب

دشمن فرستاده ... و آن شخص تمام شب سواره با سیاهی سپکرد و چون آنحضرت بنماز مشغول

شد در نماز بجانب آن راه که آن شخص را بران گذاشته بود نظر میکرد و از نهایت

آن شعب مینمود این قصه بر سبیل ندرت بود و در نماز نافله بود که سنت فجر است چنانکه

بعضی گفته اند و اگر نیز فرض باشد که نماز فجر است چنانکه از جامع الاصول مفهوم میگردد برای

مهم و مصلحت اهل اسلام بود که محافظت و احتراس سلامت و جمعیت ایشان در آن

از باب تداخل عبادات است نماز عبادتی است و نظر کردن بجانب آن شخص برای محافظت مذکور

عبادتی دیگر که جهاد و تدبیر آنست و نماز خوف نیز ازین قبیل است و از عمر رضی الله عنه مروی است که گفت

انی لاجهز جیشی و انا فی الصلوة و بخاری در صحیح خود از برای آن بابی عقد کرده بعنوان تفکر الرجل

فی الصلوة و در ترجمه بقول عمر آورده و در باب احادیث آورده که روزی حضرت رسول الله صلی

علیه وسلم نماز میگذارد بعد از سلام بسرعت تمام برخاست و در درون رفت و بیامد و گفت
طلائی در خانه در نماز یاد آمد پس مکروه پنداشتم که شب در خانه باشد و امر کردم بقسمت آن
این همه را از قبیل مداخل عبادات داشته اند و گفته اند که خواطر صحبت منافی نماز نیست و از اینجا
معلوم شد که هجوم خواطر ردیه است که از قبیل عبادات و طاعات نباشد و آنحضرت صلی الله
علیه وسلم گاهی از شنیدن آواز گریه طفلی نماز را تخفیف کردی تا مادرش در فتنه نیفتد
بقطع صلوة یا زوال خشوع و گاهی طفلی در نماز بوی متعلق شدی و او را بر دوش گرفتی و آنحضرت
صلی الله علیه وسلم او را بر دوش مبارک نهادی و گاهی امام حسن یا حسین رضی الله عنهما
در سجود بر پشت مبارک وی متعلق شدی از برای وی اطالت سجود کردی و توجه خاطر بجانب
وی در رعایت حال وی کردی و گاهی در نماز بودی و عائشه بیامدی و در بسته بودی حضرت گام
نهادی و در بروی بگشودی و در خانه بجانب قبله بود و امثال این خبری چند در احادیث
آمده است و علما همه آنرا از صورت عمل کثیر برآورده اند و در تفسیر عمل کثیر اختلاف است اصح
آنست که آنچه محتاج بود بهر دو دست عمل کثیر است و مراد باین آنست که بجریان عادت آن
جز بهر دو دست نیاید اگر در این صورت فرضا آنرا بیکدست کند نیز مفسد است مثل تعمم و تقمص
و تسرول و آنچه محتاج بیکدست است اگر اتفاقا بهر دو دست کند قلیل است و مفسد نه و بعضی
گفته اند که آنچه ناظر فاعل آنرا غیر مصلی خیال کند فعل کثیر است و بعضی گفته اند که فعل کثیر آنچه مصلی
آنرا کثیر پندارد و مختار نزد بعضی آنست که سه فعل متوالی کثیر است و مادون آن قلیل و اگر گاهی
کسی در حال نماز بروی صلی الله علیه وسلم سلام کردی باشارت دست رد سلام وی کردی
بطریقی که دست را بگستردی چنانکه پشت دست بالا بودی و گاهی در اشارت اکتفا
بانگشت نیز کردی و این هر دو در حدیث صریحا واقع شده و گاهی بسر مبارک ایما کردی

هم در رد سلام و هم در غیر آن و مادر اشارت براس در رد سلام حدیثی صریح نیافتیم چرا که در
زنده بی از ابن عمر واقع شده کان یرد اشارة این را مگر بر اشارت براس یا مطلق
کنند اما از بیان روایات که در جامع الاصول آورده وظاهر میشود که مراد همان اشارت
بدست است و بعضی از شراح اشارت بدست ذکر کرده اندی ایراد حدیث ولا بد حدیث
باب یافته باشند والله اعلم و در غیر رد سلام در صلوة کسوف از عائشه آمده که نماز میکرد
رسول خدا صلی الله علیه وسلم و مردم گردی ایستاده بودند یکی ازین میان پرسید که این چه حالت است
پس اشارت کرد آنحضرت بسر خود بسوی آسمان بقصد جواب وی روایه مسلم و در احادیث
دیگر اشارت بدست برای غیر رد سلام نیز آمده چنانکه برای نشستن و برخاستن اشارت
بجانب زمین کرد چنانکه جابر گوید فرستاده بود مرا آنحضرت بکاری چون آمدم آنحضرت در نماز
بود پس اشارت کرد بدست مبارک خود بجانب زمین یعنی بنشین و یکباری ام سلمه جاریه
بر آنحضرت فرستاده پرسید از حقیقت حال دو رکعت نماز که آنحضرت بعد از نماز عصر گذارده بود چون
جاریه آمد آنحضرت در نماز بود اشارت کرد بجاریه تا صبر کند پس وی صبر کرد بعد از تمام نماز
جواب فرمود که این دو رکعت نماز سنت پیشین است که بسبب اجتماع وفود نتوانستم گزارد پس
قضا کردم آنرا و در اوایل اسلام رد سلام در نماز میکردند پس از آن منسوخ شد در روایت
بخاری و مسلم و ابی داود و نسائی از زید بن ارقم آمده است که گفت بودیم که سلام میکردیم
بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم در حال نماز و رد میکرد برما چون از پیش نجاشی برگشته آمدیم سلام
کردیم بروی صلی الله علیه وسلم و رد نکرد برما سلام ما را گفتیم یا رسول الله بودیم ما که سلام میکردیم
بر تو و رد میکردی بر ما سلام ما را فرمود ان فی الصلوة لشغلا و در بعضی روایات آمده که الله تعالی
میکند از امر خود هر چه بخواهد اکنون امر کرد که تکلم در نماز جز بذکر وی تعالی نکند و بعد از فراغ نماز رد سلام

کرد و آنحضرت صلی الله علیه و سلم در نماز بسیار گریستی چنانکه جوف وی را آوازی می‌بود همچو آواز
دیگ مسین یعنی که بر آتش باشد و در روش می‌جوشید و در روایتی آمده که در سینهٔ وی آوازی می‌بود
آواز آسیا از بکا و در فقه حنفی مذکور است که انین و بکا اگر با آواز نبود اصلاً مفسد نیست و اگر
با آواز بود پس اگر بعلت دردی یا مصیبتی دنیاوی باشد مفسد بود و اگر از جهة امر آخرت بود
از خوف و رجا و رغبت و رهبت آن نیز مفسد نبود بلکه دلالت بر زیادت حضور و خشوع دارد
چنانکه در حدیث مطرف از پدرش آمده و امام محبوبی از ابو یوسف روایت کرده که بکا
بصوت از جهة آخرت اگر بنگاه داشتن آن طاقت دارد مفسد بود و اگر نتواند نگاه داشت مفسد
نیست کذا ذکره الشمنی و گاه بحاجت تنحنح کردی و بی حاجت نه و لهذا فقها تنحنح بلا عذر را
مبطل صلوة داشته اند و اگر بعذر بود مفسد نه و عذر و حاجت آنست که مضطر بود و طاقت احتراز
و اجتناب از آن نداشته باشد و یا غلبه طبع یا بعلت مرض بود پس در حکم عطسه و آروغ باشد
و اگر برای تحسین صوت کند نیز مفسد نیست اگر مقتدی تنحنح کند تا هدایت [illegible] امام را در خواندن
یا بگذارد تا امام مصلی تا مدا نماند دیگر برای در نماز است فاسد نشود نماز او و کذا ذکره الشمنی و نیز گفته
که مراد به تنحنح آنست که بوی حروف پیدا گردد و در هدایه همچنین است و در نماز چشم مبارک کشاده
داشتی و فرو نکردی و در صحیح بخاری از انس آمده که گرفته بود عایشه پرده رنگین و منقش
خانه را پوشیده بود پس فرمود آنحضرت که این پرده را دور کن که همیشه تصاویر این پرده عارض
می‌شود در نماز و مراد بتصاویر نقوش است یا این پیش از حرمت تصاویر بود و گفته اند که مراد
بپوشیدن جانب خانه بدان آنست که متاعی در جانب خانه داشت که بدان پوشیده
بود و الا از ستر جدار به ثیاب نهی واقع شده است کذا قال الابهری فی شرح المشکاة و در مجمع
البحار گفته که مثل حجلهٔ عروس برپا کرده بود مزین و منقش والله اعلم و نیز در حدیث متفق علیه از

عائشه آمده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم جامه علمدار پوشیده در نماز بعلمهای آن جامه نگاه کرده و چون از نماز فارغ شد جامه از تن برکند و فرمود این را برابی جهم صحابی که جامه بخشش آورده ببرید گلیم او را برای من بیارید که علمهای این جامه در نماز مرا مشغول خاطر گردانید و از علو مقام خشوع ... فرود تر آورد و در حقیقت از برای تعلیم است بوده والله اعلم و نیز در حدیث آمده که رد سلام باشارت دست کردی این هم دلیلست بر آنکه در نماز چشم نمی پوشید کذا قالوا و پوشیده نماند که این احادیث دلالت ندارند مگر آنکه تغمیض عین دایم و پیوسته نبودی و از اینجا لازم نمی آید استمرار و دوام کشادگی چشم پس اگر مقصود آنست که در تمام نماز چشم پوشیده نبودی این دلالت تمام است اما ظاهر آنست که مقصود اثبات دوام کشادگی چشم است که اصلا نمی بست والله اعلم و فقها را اختلافست در باب تغمیض عین و نزد ما مکروه است و بعضی گفته اند که حق آنست که اگر کسی را از کشودن چشم در نماز تفرقه پریشانی حاصل شود چنانکه در قبله وی چیزی باشد که شاغل قلب شود مکروه نیست تغمیض بلکه باستحباب اقرب باشد نظر بعموم دلایل که در ترغیب و تاکید در رعایت حضور و خشوع وارد شده اند و عدم ورود نهی صریح از تغمیض عین والله اعلم ... در بیان اذکار و دعوات که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد صلوه میخواند ثابت است از ثوبان رضی الله عنه که گفت چون برمیگشت آنحضرت صلی الله علیه وسلم از نماز یعنی سلام میداد استغفار میکرد سه بار و میگفت اللهم انت السلام ومنک السلام تبارکت یا ذالجلال والاکرام و گفت عائشه رضی الله عنها بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که نمی نشست مگر مقدار آنچه میگفت اللهم انت السلام ومنک السلام تبارکت یا ذا الجلال والاکرام روایت کرد این هر دو حدیث را مسلم و روایت کرده بخاری از ام سلمه که گفت چون سلام میداد آنحضرت درنگ می کرد

میکرد آنرا تا دیگر سبکی نخواهد گذارد آنرا چه از چنانکه عادت شریف وی اگر نوافل و تطوعات
همچنین بود و احوال سلف از صحابه و تابعین در گذاردن این نماز همچنین بود و گفت عکرمه
بود ابن عباس که میگذارد این نماز را یکروز و ترک میکرد ده روز و گفت منصور بن معتمر سلمی
بودند سلف از صحابه و تابعین که مکروه میداشتند که [illegible] نفلت و مداومت کنند بر نماز
ضحی مثل مداومت بر نماز فرض پس میگذاردند آنرا گاهی و ترک میکردند گاهی و طریقه علمای
سلف در اقامت نوافل عبادات خصوصاً صلوة و صوم همچنین بود تا مانع از اشتغال علوم و

طعن بر عباد و نساک متاخر

خیرات و صفات دیگر نگردد بخلاف عباد و نساک در زمان متأخر که تعلق و تعبد ایشان
بدان بحدیست که بعضی از ایشان که در نسبت علم و معرفت قصوری دارند بسیار از خیر
و خیرات را که مهم تر و مقصودتر است از آن ترک کنند هذا لیس بشیء و بالله التوفیق
صاحب سفر السعادة گفته که صواب آنست که استدامت بران نیز مستحب است اما اجتماع

منع از اجتماع در مساجد برای این نماز

بران در مساجد خوب نیست بلکه اولی آنست که تنها در خانه گذارند و از عایشه مرویست
گفت اگر برانگیخته شوند برای من پدر و مادر من ترک نکنم صلوة ضحی را یعنی این لذت و سرور
که از زنده شدن مادر و پدر حاصل شود بلذت و سروری که درین نماز میابم هرگز نرسد
عدد رکعات درین صلوة مختلف آمده و آن بحسب اختلاف ایام و احوال بسبب نشاط
و کسل یا اهتمام بمهمات دیگر خواهد بود و بیشتر علما اختیار چهار کرده اند چه احادیث این
مجموع صحیح است و احادیث اعداد دیگر بعضی صحیح و بعضی ضعیف والله اعلم و قرائت این
نماز در اوراد مشایخ والشمس وضحیها واللیل اذا یغشی والضحی و الم نشرح است و بعد از فراغ
خواندن اللهم اغفر لی وارحمنی وتب علی انک انت التواب الغفور صد بار نیز ماثور است در
حدیث عایشه از حضرت رسول صلی الله علیه و سلم آمده [illegible] و نماز عید بدانکه روز عید را

عید از ان گویند که وی عود میکند و مکرر می آید در وقتی معین و این وجه عام است بر مواسم دیگر نیز
صادق می آید از ینجهت بعضی قیدی دیگر زیاده کرده اند و گفته اند که عود میکند بفرح و سرور و طرب
فرح و سرور عید فطر شکرانه تمامی نعمت صیام است و در عید اضحی تمامی نعمت حج که بزرگترین
عمده ارکان اوست حکم هم دارد و جمعه که عید هر هفته است شکرانه نمازهای تمامی هفته پس
بشکرانه تمامی همه ارکان اسلام عیدی که باعث اجتماع و فرح و سرور اهل اسلام گردد وضع
کرده اند و شکرانه طاعت و عیدان بحکم لئن شکرتم لازیدنکم همه بطاعت و عبادت مناسب هستند
اما از کوته چون ادای آن در وقتی معین و اتفاقی و اجتماعی نبود شکرانه تمامی آنرا عیدی مناسب همان
فرح و سروری که فقرا را بوصول آن حصول می پذیرد کفایت است و بعضی گفته اند که عید بجهة تفاول
بعود وی گفتند یعنی بقا با دو سال دیگر برساد چنانکه قافله را در ابتدای خروج قافله گفتند که
قفول در لغت رجوع و باز گشتن بود گویا تفاول است بآنکه برود و بسلامت باز گردد و در
حواشی هدایه نوشته اند که عید از ان گویند که پروردگار تعالی در وی وعده کرده است بندگان را
بفرح و سرور و فضل و کرم خویش و بر نیز وارد میشود که اشتقاق عید از وعد بعید است چه
این اجوف است و آن مثال مگر آنکه قایل شوند بقلب چنانکه در جذب و جبذ و عادت شریف
آن بود که نماز عید را در مصلی گذاردی و آن مکانیست بیرون مدینه مطهره جانب غربی مسجد شریف
بیرون دروازه مصری که قافله مکه از ان جانب در آید و میان وی و مسجد شریف هزار ذراع
کذا فی تاریخ المدینه و در ینجا دلیل است بران که بیرون آمدن برای نماز عید بصحرا افضل است
از گذاردن آن در مسجد چه آنحضرت صلی الله علیه وسلم با وجود آن فضل و شرف که مسجد وی دارد
بمصلی بیرون آمد پس در جاهای دیگر بطریق اولی بود و همین است عمل ناس در امصار در
بعضی امصار که در مساجد میگذارند خلاف سنت است مگر آنکه عذری باشد چنانکه آنحضرت کرد

مساجد

صلی الله علیه وسلم مگر آنکه باشد این مجلس حسرت بر ایشان روز قیامت اگر خواهد خدای تعالی عذاب کند ایشان را و اگر خواهد بیامرزد و در حدیث دیگر آمده که نیست هیچ قومی که بنشینند در مجلسی و پراکنده شوند بی ذکر خدا و درود بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم مگر آنکه باشد حسرت بر ایشان اگرچه درآیند در بهشت از جهت آنچه می بینند از ثواب و نزد صباح و مسا روایت کرده است طبرانی از حدیث ابی الدرداء مرفوعاً که من صلی علی حین یصبح عشرا وحین یمسی عشرا ادرکته شفاعتی یوم القیمة و نزد وضو این باب از حدیث سهل بن سعد روایت کرده لا وضوء لمن لم یصل علی النبی صلی الله علیه وسلم ظاهر عبارت آنست که در اثنای وضو گوید و در بعضی کتب گفته که عقیب الطهارة حتی التیمم و تکلم بشهادتین در غسل اعضای وضو نیز آمده است و عمل کاتب حروف چنین واقع شده است که تکلم بشهادتین میکند و درود میخواند بعد از دعا که در اعضای وضو واقع شده است و نزد طنین اذن یعنی آواز کردن گوش و در حدیث ابی رافع واقع شده است که چون آواز کند گوش یکی از شما باید که یاد کند مرا و درود فرستد بر من و بگوید ذکر الله من ذکرنی بخیر یاد کند خدای تعالی به نیکی کسی را که یاد کرد مرا به نیکی و این بنا بر آنست که میگویند آواز کردن گوش دلیل است بر آنکه کسی او را به نیکی یاد کرده است و نزد فراموش کردن چون فراموش کند سخن یا چیزی دیگر را درود بفرستد آن چیز یاد آید این در فراموشی سخن بسیار تجربه کرده شده است در حدیث ابی موسی مدنی بسند ضعیف از انس مرفوعاً آمده است اذا نسیتم شیئا فصلوا علی تذکروه ان شاء الله و نزد عطاس چنانکه جماعه بآن رفته اند و جماعه دیگر نزاع دارند بران و گفته اند که این موطنی است که منفرد است در وی ذکر خدا مانند اکل و شرب و جماع و در مشکوة از ترمذی از حدیث نافع آورده که مردی عطسه زد در پهلوی ابن عمر و گفت الحمد لله والسلام علی رسول الله گفت ابن عمر من میگویم الحمد لله والسلام علی رسول الله و لیکن تعلیم نکرده است همچنین رسول خدا صلی الله علیه و

بر من ۲

سلم تعلیم نکرده است مگر آنکه گوییم الحمد لله علی کل حال یعنی در فضیلت صلوة بر آنحضرت صلی الله
علیه وسلم گرانسخن است ولیکن چنانکه فرموده اند باید کرد شارع خیر را محلی و موطنی خاص
تعیین کرده همانجا باید گفت و کرد چنانچه از قرائت قرآن در رکوع نهی کرده شده بگذا
فی المواهب و در شفا گفته که مکروه داشته است ابن حبیب ذکر آنحضرت را در ذبح
و مکروه داشته است سحنون و ... فرستادن در تعجب و گفته که درود فرستاده نشود مگر بر
آنحضرت صلی الله علیه وسلم بطریق احتساب و طلب ثواب و اصبغ بن القاسم آورده است
که گفته است دو موطن اند که ذکر کرده نشود در وی مگر خدای عز و جل ذبیحه و عطاس
پس بگو در اینها بعد ذکر الله محمد رسول الله و اشهب گفته که نمی باید و نشر که گردانیده شود
صلوة علی النبی در وی سنت و عادت گفتم من همچنین قول محمد رسول الله که بعضی مردم
بعد از لا اله الا الله در آخر اذان میگویند ظاهر آنست که همین حکم دارد و نزد قریب است
که اولی و اقرب مواطن صلوة است و در حدیث ابی داود از ابی هریره آمده که گفت رسول
خدا صلی الله علیه وسلم نیست هیچ یکی که سلام دهد بر من مگر آنکه باز فرستد خدای تعالی بر من
روح مرا تا رد کنم سلام را بر وی و در این حدیث کلام است از حیثیت ثبوت حیات آنحضرت
صلی الله علیه وسلم که در تاریخ مدینه و غیره ذکر کرده شده است و روایت کرده است ابن
عساکر من صلی علی عند قبری سمعته و از اشهر و اظهر مواطن صلوة علی النبی صلی الله وسلم نزد
ذکر وی و شنیدن اسم یا کتابت وی بحدیث رغم انف رجل ذکرت عنده فلم یصل علی
و حدیث البخیل کل البخیل چنانکه گذشت و از مواطن صلوة که گذشته و ثابت شده آنست
علامت بدان و انکار نکرده است هیچ یکی رسم است که آنچه نوشته میشود بعد از بسمله و
نبود این در صدر اول و احداث کرده شد نزد ولایت بنی هاشم پس گذشت بر آن عمل

در جای خود واندکی به گمان فقیر مراد ما که این درنگ کردن تا بی آن بود که بازگردند زنان
پیش از آنکه دریابند ایشان را مردان و مراد باین نفی استمرار جلوس آنحضرت است
صلی الله علیه وسلم بر هیئت خود که پیش از سلام داشت مگر همین مقدار و بعد از ان مکث مرة
گاهی بجانب راست و گاهی بطرف چپ و گاهی اقبال مینمود باصحاب بوجه شریف
خود و دعا میخواند و ذکر میکرد و گفته اند که اقبال بجانب قوم از برای آن بودی که چیزی که
از قرآن و احکام نازل و وارد شدی بخواندی و بیان کردی و ادعیه و اذکار بعد از نماز
بسیار اند و در کتب احادیث که درین باب تصنیف یافته مذکور مثل حصن حصین جزری
و اذکار نووی و جز آن و لازم نیست که همه آنها همیشه خوانده شود بلکه هرچه خوانده شود کلا
او بعضا باعث احراز فضیلت و اتباع سنت گردد و باین معنی تصریح کرده است امام محیی الدین
نووی در دعوات استفتاح مانند آن و ظاهر آنست که فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم
نیز همبرین نسق بوده نه آنکه بر جمیع دعوات در جمیع اوقات مواظبت نموده و لهذا در بعضی
کتب چیزی هست که در کتب دیگر نیست و از صحابه هر که چیزی از ان در وقتی شنیده عمل
نموده و روایت کرده چنانکه در نماز اعمال نوافل و مندوبات حال همچنین است و باعث
اختلاف نیز همین است و نیز گفته اند که از مذهب و ترغیب آنحضرت صلی الله علیه وسلم در خواندن
اذکار و دعوات عمل آنحضرت صلی الله علیه وسلم بران لازم نباید والله اعلم و بعضی از ادعیه
و اذکار که مشهور اند و بحسن و نکته و دران مذکور است درینجا ذکر کرده میشوند اول استغفار سه بار باین
لفظ استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم و اتوب الیه و در حدیث مسلم و ترمذی مطلق واقع
شده که چون سلام دادی استغفار کردی سه بار و گفته شد مر اوزاعی را که امام اهل شام است
کیفیت استغفار چیست گفت میگفت میفرمود استغفر الله استغفر الله استغفر الله و بعضی از نادانان استعاذ

کند و گویند استغفار بعد از نماز موهم اینست که نماز از جهت ما ... باشد چنانکه از فرقه ضاله
اینها را مهدویه گویند نقل میکنند که میگویند هرکه بعد از نماز کلمه توحید خواند کافر گردد و شهود
که در ادای نماز واقع شده کافیست در استحباب استغفار و خود بعد از ورود در سنت صحیح
کفار ساقط است بعد از آن گفتن اللهم انت السلام و منک السلام تبارکت یا ذا الجلال والاکرام روایت
و بعضی بعد از منک السلام والیک یرجع السلام زیاده کرده اند و در اوراد مشایخ ازین نیز زیاده
گویند فحینا ربنا بالسلام و ادخلنا دار السلام و در روایات صحیحه نیامده مگر همین قدر که ذکر
الشیخ ابن حجر المکی فی شرح المشکوة و میگفت لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو
علی کل شیء قدیر اللهم لا مانع لما اعطیت ولا معطی لما منعت ولا ینفع ذا الجد منک الجد جد در
موضع بفتح جیم است بمعنی بخت و غنی یا بمعنی پدر کلان یعنی غنا و نسب نزد خدای بکار نمی آید
عمل باید و بعضی بکسر جیم نیز خوانده اند یعنی کار بفضل و رحمت کوشش و اجتهاد علت نیست و گفته اند
که کسر ضعیف است و مختار فتحست بمعنی اول و گفتی لا اله الا الله ولا نعبد الا ایاه له النعمة وله الفضل
وله الثناء الحسن لا اله الا الله مخلصین له الدین ولو کره الکافرون امام نووی گفته که استغفار
مقدم دارد بر سایر انواع ذکر وارد عقیب سلام و گفته اند بعد از وی اللهم انت السلام بعد ازان
لا اله الا الله وحده تا قدیر کذا ذکر الشیخ ابن حجر المکی شیخ شیخنا فی الحدیث فی شرح المشکوة
و در حدیث مسلم آمده که این ذکر را باعلاء صوت میگفت و بعضی علما گفته اند که افضل در جمیع
احوال اخفاء است در ذکر و دعا هم امام را و هم منفرد را و جهر آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای
تعلیم بود و اگر در جای دیگر امام مصلحت در جهر و اعلان بود و بقصد تعلیم و اعلام کند درست
بلکه مستحسن باشد و خواندن معوذات بعد از هر نماز نیز آمده است و این حدیث در غایت صحت
و مراد بمعوذات بکسر واو مشدده معوذتین است که قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس

اقل الجمیع اشان و بعضی سوره اخلاص بلکه سوره قل یا ایها الکافرون نیز داخل دارند که در وی

برائت است از شرک که در معنی استعاذه است یا مراد آیات متضمن معنی استعاذه و تفویض

و توکل شامل معوذتین است امثال آن نیز دارند مثل قوله تعالی قل رب اعوذ بک من همزات الشیاطین

و قوله عز و جل انی توکلت علی الله ربی و ربکم و قوله سبحانه و ان یکاد الذین کفروا

الا آیات یا مراد کلمات معوذه است و در روایتی معوذتین نیز آمده فلا اشکال و خواندن

قل الله احد ده بار بعد از هر نماز نیز آمده است و فضل عظیم دارد و وصیت فرمود آنحضرت

صلی الله علیه و سلم معاذ بن جبل را رضی الله عنه که در عقب هر نماز گوید اللهم اعنی علی ذکرک

و شکرک و حسن عبادتک و فرمود والله من دوست میدارم ترا ای معاذ پس ترک مکن این

دعا را عقب هر نماز و این حدیث معروفست میان علما و مسلسلست به انی لاحبک

و این فقیر نیز از طریق بعضی از علمای حرمین بدان مشرف شده است و یکی از وردهای مشهوره بعد

نماز صبح و نماز مغرب آمده است آنست که پیش از آنکه تکلم کند و در روایتی پیش از آنکه

بگرداند پای از نماز و دو تا کند پایها را ده بار بگوید لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک و له الحمد

و هو علی کل شیء قدیر در اثبات حسنات و محو سیئات و رفع درجات اثری عظیم دارد و مشهور من

اوراد بعد از فرایض که معقبات است بکسر قاف و تشدید آن که نام این کلمات است که

پی یکدیگر می آید سبحان الله والحمد لله والله اکبر سبحان الله سی و سه بار والحمد لله سی و سه بار والله اکبر

سی و سه بار تمامی صد لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک و له الحمد و هو علی کل شیء قدیر

رواه مسلم و در روایت دیگر از مسلم الله اکبر سی و چهار بار و بآن صد تمام میشود و در روایت دیگر

سبحان الله بیست و پنج بار والحمد لله بیست و پنج بار والله اکبر بیست و پنج بار و لا اله الا الله بیست

و پنج بار در جامع الاصول از نسائی و در مشکاة از احمد و دارمی نیز از زید بن ثابت آمده است که

صحابه مامور شدند که بعد از هر نماز تسبیح کنند سی و سه بار و تحمید سی و سه بار و تکبیر سی و چهار شبی
یکی از انصار را در خواب نمودند که مردی با وی میگوید آیا امر کرد شما را رسول خدا صلی الله علیه
وسلم که تسبیح کنید بعد از هر نمازی سی و سه بار و تحمید سی و سه بار و تکبیر سی و سه بار گفت نعم گفت
اگر هر کدام را بیست و پنج بار بگوئید و تهلیل را داخل آن بسازید بهتر باشد و چون صباح شد
آن انصاری بحضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم خواب خود را عرض داشت فرمود همچنین
کنید که آن مرد میگوید و چون امر رسول الله صلی الله علیه وسلم مقرون گشت سنت شد
و در روایتی از بخاری سبحان الله ده بار والحمد لله ده بار والله اکبر ده بار و در روایتی دیگر در صحیح
مسلم سبحان الله یازده بار والحمد لله یازده بار والله اکبر یازده بار این مجموع سی و سه بار میشود
و بعضی از علما گفته اند که این روایت همانا تفسیر بعضی از روات است حدیث ابو هریره را یسبحون
و یحمدون و یکبرون دبر کل صلوة ثلثا و ثلثین و این تفسیر وهم است چه مراد آن است که هر
کلمه را سی و سه بار گوید چنانکه در احادیث دیگر منصوص علیه گشته است و در صحیحین و در این باب
این معقبات آمده است که هر که آنرا بعد از هر نماز گوید آمرزیده شود گناهان او واگرچه باشند مانند
کف دریا و نیز آمده است که ابو هریره گفت آمدند فقرای مهاجرین در حضرت رسول صلی الله
علیه وسلم و گفتند یا رسول الله سبقت بردند از ما اهل غنا و ثروت لذتها ... بدرجات اعلی و
نعیم مقیم فرمود بچه سبب گفتند نماز میکنند ایشان چنانکه ما میکنیم و روزه دارند چنانکه ما روزه میداریم
و تصدق کنند ایشان و از ما نیاید و برده آزاد کنند و از ما نیاید فرمود بیاموزم شما را چیزی که
اگر بکنید شما آنرا هیچکس را آن نصیب نبود که شما راست تسبحون و تحمدون و تکبرون دبر کل صلوة
ثلثا و ثلثین مرة پس اغنیا نیز این حدیث شنیدند و بدان عمل کردند فقرا باز بآنحضرت آمدند و گفتند
یا رسول الله یاران ما که اغنیا اند نیز آنرا شنیدند و بدان عمل کردند و برابر ما گشتند درین عمل

آمده است چه کار کنیم فرمود چه توان کرد ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء از ینجا بث فضل غنی شاکر

بر فقیر صابر لازم آید و این بحث در جای خود تحقیق یافته است و در بعضی احادیث آمده

که چون فقرا شکسته دل شدند و غمگین گشتند فرمود غم مخورید و اندوهگین مباشید که

شما پانصد سال پیشتر از اغنیا به بهشت ... خواهید رفت این حدیث جزو حدیثی است که در مشکوه

از ابی داود و از ابی سعید خدری آورده و این جزاء فقر و شکیبائیست که فقرا دارند و تحصیل اموال

نعیم دنیا موقوف مانند و سابقیت فقرا در دخول جنت منافات با فضیلت و رفعت درجات

و کثرت ثواب اعمال اغنیا ندارد و بعضی گویند که این مخصوص بفقرای مهاجرین است چنانکه

در حدیث واقع است و در بعضی احادیث مطلق فقرا واقع شده والله اعلم و این ذکر در وقت

است خواب رفتن نیز آمده و حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم آنرا به بنت خود فاطمه

زهرا و زوج او علی مرتضی رضی الله عنهما آموخته در مسند امام احمد بروایت ام سلمه ثابت شده

که آمد فاطمه بخانه آنحضرت صلی الله علیه وسلم در حالی که میطلبید از آنحضرت خادم یعنی جاریه

که خدمت کند آورده اند که دست مبارک وی رضی الله عنها از بس آسیا گردانید آبله دار و

پشت وی از آب کشیدن مشک مجروح شده بود و رنگ روی مبارک از غبار جاروب دادن و دود طعام

پختن تیره گشته چون آمد آنحضرت در خانه نیافت چون آنحضرت بخانه باز آمد پرسید

که فاطمه دختر من برای چه آمده بود گفتند برای طلب خادم آمده بود پس رفت آنحضرت بخانه

فاطمه و نشست پیش روی وی و گفت یا فاطمه خادم میطلبی خادم خود بالفعل نزد ما نیست و چون

از جائی باید خبر کن تا بدهم ترا پس از آن فرمود یا فاطمه محنت و مشقت دنیا سهل است بهر

طریق میگذرد یا فاطمه تقوی و بندگی کن خدا را و خدمت کن مر اهل خود را من ترا خبری بدهم

که بهتر است از خادم تسبیح بگوئی خدا را در خواب رفتن سی و سه بار و حمد بگوئی او را سی و سه بار

سبکباری

و تکبیر سی و چهار بار رواه البخاری و مسلم و ابو داود و الترمذی و در بعضی روایات آمده
که یکی از آنها لا علی التعیین سی و چهار بار و در روایت دیگر از صحیحین از علی و فاطمه آمده رضی الله
عنهما که بهر دو خطاب فرموده و تعلیم نموده است بعد از آن علی و فاطمه این ورد را هرگز ترک
ندادند و فرمود علی مرتضی کرم الله وجهه که این را از حضرت شنیدم هرگز از من فوت نشد و نه
لیله صفین تا آخر شب یاد من می آمد و بخواندم دیگر این تعلیم کرد که چون بگذاری نماز صبح را بگوئی
لا اله الا الله وحده لا شریک له الملک و له الحمد و هو علی کل شیء قدیر ده بار بعد از نماز مغرب نیز
ده بار چنانکه گذشت دیگر از مشاهیر اوراد که بعد از نماز فرض خوانند آیة الکرسی است چنانکه
سنن نسائی آورده و طبرانی قل هو الله احد نیز زیاده کرده و این حدیث را جماعتی دیگر از حفاظ
روایت کرده و تصحیح نموده اند و ابن الجوزی چنانکه عادت اوست از افراط و مبادرت بحکم
بر حدیث بوضع بی تحقیق این را در موضوعات آورده و حفاظ بر وی از این جهت طعن کرده اند
و در معجم طبرانی آورده است من قرأ آیة الکرسی فی دبر الصلوة المکتوبة کان فی ذمة الله الی آخر
هرکه بخواند آیة الکرسی بعد از نماز فرض باشد در پناه خدا و در عهد و امان وی تا نماز آینده و
را جماعتی از صحابه روایت کرده اند از آن جمله امیر المومنین علی است رضی الله عنه و در مشکوة
حدیث امیر المومنین علی را چنین آورده که گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم که
بر چوبهای این منبر هرکه بخواند آیة الکرسی بعد از هر نماز منع نکند او را از در آمدن به بهشت مگر مرگ
یعنی شرط است موت برای دخول جنت که بعد از وی بجنت منتقل شود و هرکه بخواند آنرا
هنگامی که بخواب رود ایمن گرداند او را خدای تعالی بر سرای وی و سرای همسایه و اهل چند سرای دیگر
که حوالی وی اند رواه البیهقی فی شعب الایمان و قال اسناده ضعیف و هم از امیر المومنین علی مرتضی
آمده که فرمود سید آیات قرآن الله لا اله الا هو الحی القیوم است و در حدیث بخاری از ابوهریره

فضیلت آیة الکرسی که در وی صدق و هو کذوب مذکور شده معروفست و نیز اذکار
در باب اشیاء متعدده واقع شده که بعد از نماز بخواند چنانکه ادعیه مذکوره و آیة الکرسی و معوذات
و قرآن و مراد به بعدیت اتصال بنماز نیست بفصلی که آنهاست بلکه مراد فصل است بحیثی که
در عرف اشتغال او بان از جنس اعراض دانسته نشود تا شغل بغیر ذکر و دعا نشمرند و اگر سکوت
بحد کثرت عرفی نرسد نیز ضرر نکند پس بعد از فراغ از هر نماز هر چه بر وجه مذکور بخواند عقیب او بود
اوست باید آنکه اشتغال بسنت راتبه بعد از فرض موجب فصل میان فرض و اذکار و ادعیه
مذکوره و عدم تعاقب گردد یا نه اینجا هم محل نظر است و ظاهر آنست که نگردد خصوصا بر قول
کسی که سنت بعدیه و وصل سنت بفرض و سرعت قیام برای گذاردن سنت بعد از ادای فرض
و در شرح ابن الهمام تصریح کرده است که آنچه در احادیث وارد شده است از خواندن بعضی ادعیه
و اذکار در دبر صلوات تقاضا نمیکند وصل آنها را بفرض بلکه بودن آنها عقیب سنت
پیش از اشتغال بآنچه از توابع نماز نیست کفایت میکند و درین و اختلافست علما را در اولویت
وصل سنتی که بعد از فرض است بعضی گفته که قیام بسنت متصل بفرض مسنون است و
درین میان مشغول بسنن و نوافل باید شد و این قول مخالف حدیثی است که در نهی
از وصل واقع شده است در سنن ابی داود از ابی رمثه که گفت ایستاد مردی که دریافته
بود با حضرت رسول صلی الله علیه و سلم تکبیره اولی را تا متصل گذارد سنت را عمر رضی الله عنه
دوش او را بگرفت و بجنبانید و گفت بنشین زیرا که هلاک نشدند اهل کتاب مگر از جهه آنکه نبود
در نماز ایشان فصل پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم پسندید این سخن را از عمر رضی الله عنه
پس مخفی نماند فضیلت بعضی ادعیه و اذکار و لیکن اولی آنست که فصل کند بعضی اذکار و ادعیه
مختصر و ادعیه و اذکار دیگر که طول دارد بعد از سنن بخواند و ثابت نشده از آنحضرت صلی الله

فصل اذکاری که مواظبت میکنند بران در مساجد مثل قرأت آیة الکرسی و تسبیحات و مناجات

آن و حلوائی گفته است که لا باس است بخواندن اوراد میان سنت و فریضه و این

ندارد با ولویت مذکوره زیرا که مشهور درین عبارت اولویت خلاف اوست و در [illegible]

گفته که چون سلام دهد امام از ظهر یا مغرب یا عشا که بعد آنها سنن است مکروه است او را

مکث قاعدا و باید که بایستد بتطوع و تطوع کند در مکان فرض بلکه منحرف شود بجانب راست او

یا چپ یا بپس آید و اگر خواهد رجوع کند بمنزل خود برای تطوع که افضل است و در نمازی که

تطوع نیست مکروه نیست که در مکان خود مستقبل قبله نشسته باشد یا برود یا بر سنت مشغول قوم

نشیند اگر در مقابل وی مسبوقی نباشد و همه برابر است در سنت افضل رجوع بمنزل است

از برای تطوع ذکرها کله فی شرح ابن الهمام و آنکه وارد شده است که تعجیل کند برای سنت

منافات ندارد بخواندن لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد و هو علی کل شیء

و عدها چنانکه گفته شد که این مقدار منافی تعجیل نیست و اگر بسیار بعد است در تعجیل این را

بعد از سنت بخواند که منافی بعدیت از فرض نیست چنانکه گذشت و آنکه بعض مردم آیة

الکرسی در سنت مغرب بخواند مخالف سنت است که سنت خواندن قل یا ایها الکافرون

و قل هو الله احد است [illegible] در بیان سجده سهو بدانکه سهو [illegible] بیان بر حضرت صلی الله

علیه و سلم در اقوال در آنچه متعلق است باخبار و ابلاغ جایز نیست باتفاق [illegible] نماز

وجه در غیر آن اختلاف است مختار نزد اهل حق جواز اوست و در حقیقت آن متضمن حکمت

بالغه الهیه عز شانه در باعثیت تشریع احکام و دریافت سعادت اقتدا به پیغمبر علیه الصلوة

والسلام و مجرد تشریع حکمت نیست زیرا که تشریع بی آن ممکن است چنانکه گفتی هر که [illegible] سجده

سهو بروی لازم است چنانچه در صورت شک باید و لیکن این نکته با ضمیمه دریافت تعالی

ولکن

اقتدا تمام میشود و فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم فراموش داده میشوم من تا سنت گردانم

آنچه در حضر و جزای آن شروع کرده و صاحب سفر السعاده گفت که در پنج موضع مرویست که

آنحضرت صلی الله علیه وسلم سهو فرمود در نماز در جمیع عمر وغیر ازین ثابت نشده اول در نماز

ظهر بود که در تشهد اول نشست و برخاست و چون تمام کرد نماز را دو سجده کرد پس سلام داد

دوم و یکنوبت دیگر در رکعت دوم از نماز پیشین یا پسین سلام داد و سخن گفت بعد از آن یاد کرد

و اتمام فرمود و بعد از سلام دو سجده کرد و بعد از دو سجده دیگر باز سلام داد و در سجده سجده

سهو بعد از سلام بود و این را حدیث ذو الیدین گویند که نام صحابی است و از حضرت پرسید

کوتاه شد نماز یا فراموش کردی یا رسول الله فرمود هیچکدام نبود و در حدیث دو اشکال است

یکی آنکه این اخبار است بر خلاف واقع و اجماع دارند بر عدم جواز سهو در اقوال و اخبار

خلاف در افعال است و اشکال دیگر در وقوع تکلم و افعال دیگر منافی صلوة با اتمام صلوة و

عدم استیناف جواب از اشکال اول آنست که مراد این است که در اعتقاد من این خبر راست نه

در نفس الامر و این خبر صادق است بلا شبهه یا گفته شود که از عدم شعور پس گویا گفت شعور ندارم

و این خبر صادق است فافهم و جواب اشکال ثانی آنکه تکلم و اتیان منافی بطریق سهو مفسد

نیست و منع جواز بنا و عدم استیناف نمیکند پوشیده نماند که این جواب مذهب حنفیه که

[illegible] در نماز جاری نمیگردد و ایشان گویند که این قصه پیش از نسخ تکلم

در صلوة بود و تحقیق آنست که بعد از آنست و بعضی میگویند که این گفت و گو همه با بیا بوده

بقول او و این سخن در غایت بعد است و نیز گویند که این قصه بخلاف قیاس بوده پس مقتصر

بر مورد باشد و در شرح کنز الدقائق مسمی بالبحر الرائق گفته که ما جوابی شافی ازین اشکال

و مذهب امام احمد آنست که کلام عامداً و ساهیاً مبطل است مگر آنکه امام تکلم برای مصلحت نماز

چنانکه گمان برد که وی تمام کرده است نماز را بعد از آن معلوم کند که تمام نشده است پس
تمام کند و این نیز از تکلم ذی الیدین و بعضی صحابه جواب میشود و کلام در تحدیث دراز
شیخ ابن حجر در شرح بخاری استیفای آن کرده است سوم یکروز نماز کرد و از نماز هنوز
یک رکعت مانده بود چون از مسجد بیرون آمد طلحه بن عبید الله رضی الله عنه از عقب آنحضرت
بیرون آمد و گفت یا رسول الله یک رکعت فراموش کردی پس بمسجد رجوع کرد و بلال را امر
باقامت کرد و یک رکعت که فراموش کرده بود بگذارد و سلام داد و بازگشت و در تحدیث ذکر
سجده مسکوت عنه است شاید که بمقام اقتضای بیان آن نکرده و نزد شافعی سجده سهو واجب
نیست بلکه سنت است و شمنی گفته که نزد بعضی از حنفیه نیز سنت است و در شرح ابن الهمام
از بعضی حنفیه نقل کرده است که گفت سنت است نزد اصحاب عامه ما والله اعلم رابع روز
دیگر نماز ظهر گذارد و یک رکعت زیاده کرد صحابه گفتند در نماز یک رکعت زیاده شد فرمود از چه
گفتند پنج رکعت گذاردی یا رسول الله انگاه دو سجده کرد سهو را و سلام داد و در اوایل قصار
و آخر این حدیث است که انما انا بشر مثلکم انسی کما تنسون الحدیث و در مذهب حنفیه تفصیل است
در صورت که مذکور است در فقه خامس نیز مکتوب است دیگر نماز عصر را سه رکعت گذارد و بخانه
مراجعت فرمود صحابه در عقب شدند و اعلام کردند بمسجد بازگشت و یک رکعت بگذارد
و سلام داد و بعد از سلام دو سجده کرد دوم بار سلام داد و درین پنج محل سجده نموده
مجتهدان مواضع دیگر را که غیر این مواضع خمسه اند بران قیاس کرده اند و داود ظاهری که
امام اهل ظواهر است و اصحاب وی و اهل ظواهر قومی اند که حمل بظواهر نصوص کنند و غیر منصوص
نص نکنند و قیاس را منکر باشند میگویند سجده نکنند الا درین پنج موضع که آنحضرت صلی
الله علیه وسلم در بعضی مواضع سجده سهو پیش از سلام کرد و در بعضی بعد از سلام

علیه وسلم سجده کرده و در غیر این مواضع
اگر سهو کند سجده نکند و ظاهر است

از سیاق

از سیاق احادیث معلوم گشت و امام شافعی مجموع را پیش از سلام میکند بترجیح احادیث وارده
درین باب زیادة بحث و منسوخیت و امام ابوحنیفه مجموع را بعد از سلام میکند بترجیح این احادیث
بر ما عدای آن و در کتب ثابته از عبد الله بن مسعود آمده که سجده کرد آنحضرت صلی الله علیه و
سلم بعد از سلام یا بعد نُبی که روایت کرده ابو داود و ابن ماجه و احمد و عبد الرزاق از ثوبان که
پیغمبر فرمود صلی الله علیه و سلم لکل سهو سجدتان بعد ما یسلم و قول قوی است از فعل چنانکه در
اصول فقه اثبات یافته است خصوصاً نزد تعارض فعلین یا بقیاس چنانکه مذهب [illegible]
از رجوع بقیاس نزد تعارض حدیثین زیرا که سجود سهو مکرر نمیشود پس بعد از سلام باید کرد تا اگر
از سلام هم سهو واقع شود جبر کرده شود بدان لذا قال الشمنی و نیز گفته که قول سعد بن ابی وقاص
و عبد الله بن مسعود و عمار یاسر و ابن عباس و ابن الزبیر رضوان الله علیهم اجمعین همین است اما
شک در نماز آنحضرت را هرگز نبود بایں طریق که در تردد افتد و در نیابد که چند رکعت گزارده
و هیچ جانب جزم نتواند نمود و در صورت نسیان جزم دارد بیکجانب اگرچه خلاف واقع
[illegible] مقرر داشته اند و البته آنچه نفس الامر است واقع میباشد [illegible] و در صورت شک
متیقن است بالجمله بجهت غلبه و استغراق و توجه بجانبی گاهی نسیان آنحضرت را صلی الله علیه
و سلم بوجود آمده و شک بوجود نیامده و میفرمود که آن از شیطان است چنانکه در حدیث
صحیح از ابو هریره است آمده که فرمود چون نماز کند یکی از شما می آید او را شیطان پس
تلبیس میکند بر وی نماز او را و در التباس و اشتباه می اندازد تا آنکه در نمی یابد که چند گزارده است
و اگرچه آنحضرت را صلی الله علیه و سلم شک در نماز هرگز واقع نشده و لیکن برای تعلیم حکم آن امت
را بیان فرمود که اگر کسی را شک افتد و در نیابد که سه رکعت گزارده یا چهار مثلاً باید که
شک را اعتبار نکند و مقتضای آن تردد را قرار دهد درین صورت بر آن که سه گزارده

یقین است اگر چهار گذارده باشد و سجده سهو کند و امام ابوحنیفه رحمه الله علیه میگوید که تحری کند و بهر جانب که ظن غالب دارد بنا بران نهد خواه باقل بود و اگر
واگر ظن غالب به یکجانب نیفتد بنا بر یقین کند و بعضی مردم در تحکم برین امام اجل
طعن کرده اند که خلاف مذهب کفته که عالم است بنا بر اقل و ندانسته اند که بنا بر ظن
غالب اصلی مقرر است در شرع که در حدیث آن را ظاهر کرده چنانکه در اشتباه قبله و ظن
و نیز در صحیحین از ابن مسعود آمده که پیغمبر فرمود صلی الله علیه وسلم اذا شک احدکم فلیتحر الصواب و لیتم
علیه کذا اورده المشکوة و در جامع الاصول از ابن مسعود بروایة نسائی می آرد من اوهم فی صلوته
فلیتحر الصواب ثم یسجد سجدتین بعد ما یفرغ و هو جالس و ترمذی گفته که بعضی از اهل علم در صورت
شک گویند اعاده کند نماز را انتهی و مذهب امام ابوحنیفه آنست اگر اول بار در شک افتد
یعنی شک عادت او نشده است اعاده کند والا تحری نماید و اگر بعد از تحری غلبه ظن بیکجانب
نیفتد بنا بر اقل نهد و امام محمد در موطای میگوید که آثار در باب تحری غالب ظن بسیار
و میگوید اگر اینچنین نکند دیگر نجات از سهو و شک دشوار افتد و در اعاده در صورت کثرت
شک و اعتبار آن حرجی تمام است و امام شافعی و امام مالک و امام احمد رحمهم الله میگویند مطلقا
خواه ظن غالب به یکجانب افتد یا هر دو جانب برابر بود بنا بر یقین نهد و در شرح مشکوة
تحقیق این کرده شده است فتدبر و ... در سجده تلاوت اختلاف کرده اند
در حکم سجده تلاوت ائمه ما برآنند که واجبست و امام مالک و شافعی برآنند که سنت است و
آن افضل از ترک اوست و در روایتی از امام احمد نیز واجبست اگر در نماز باشد و در غیر آن
تمسک ما بآیات و احادیث است که در ذم ترک آن واقع شده و تاکید و مبالغه که ادای
آن و ... دیا فته و نیز گویند که سجده جزو صلوة است که بجهة تخفیف اقتصار بران کرده شد پس

یکی از اقل است

فرض باشد چنانکه قیام در نماز جنازه ولیکن چون دلایل آن قطعی نبود بوجوب قایل شدیم و

تمسک ایمه دیگر بحدیث زید بن ثابت است که گفت سورهٔ والنجم را نزد آنحضرت خواندم و سجده

نکرد و جوابش آنست که وجوب سجدهٔ تلاوت علی الفور نیست شاید که در وقت دیگر

کرده باشد و نیز تواند که قراءت در وقت مکروه واقع شده باشد یا سجده نکردند بجهت بیان جواز

تاخیر را این مخصوص بسجدهٔ والنجم باشد که در وی اختلافست و الله اعلم و طهارت شرط است در

سجدهٔ تلاوت و از سلف خلافی در آن منقول نشده الا در روایتی از ابن عمر رضی الله عنهما آمده

که بی وضو نیز میکرد و هیچ یکی از علما درین حکم بر او موافقت وی نرفته الا الشعبی و بخاری

صحیح از نافع از ابن عمر روایت کرده که گفت سجده نکند مرد مگر بر طهارت و جمع کرده اند

میان این دو روایت که مراد طهارت کبری است یا ثانی در حالت اختیار است و اول نزد

ضرورت و نیز میگویند که گاهی شعبی در راهی میرفت و اشارتی بسجده میکرد بغیر جهت قبله بی وضو

و دیگر آنست که بعضی سلف برین هم رفته اند که سجدهٔ تلاوت واجب نیست مگر بر مستمع نه بر سامع

یعنی اگر اتفاقاً بی قصد آیهٔ سجده بگوش کسی رسید سجده واجب نگردد و بعضی گویند اگر

سجده نکرد بر سامع نیز واجب نگردد گویا قاری حکم امام دارد نسبت بسامع و این از امام

مالک نیز روایت کرده اند و بعضی گفته اند که وجوب بر تقدیریست که قاری قصد قراءت

کرده باشد نه بر قصد قصه و حکایت چنانکه قصه خوانان میخوانند و مذهب ما و مذهب جمهور ایمه

که واجبست بر قاری و بر سامع مطلق بشرایط صلوٰة و هو المختار و نزد ما پیش از سجده و بعد از سجده

تکبیر گویند و هر دو مندوبست نه واجب و مروی از ابن مسعود همچنین است و نزد بعضی سلام

است مانند نماز و نزد هیچکس نیست و اگر بایستد و بسجده رود اولی و

سجده همان تسبیح سجدهٔ نماز است سبحان ربی الاعلی زیرا که نماز افضل احوال

این ص

تسبیح سجده وی افضل وارفع باشد واگر سجده تلاوت در نماز افتد نیک این تسبیح خصوصاً
نزد حنفیه که دعا در سجده نماز نمیکنند اولی خواهد بود و آنحضرت صلی الله علیه وسلم گفتی سجد وجهی
للذی خلقه وصوره وشق سمعه وبصره بحوله وقوته ودر حدیث ترمذی وابی داود ونسائی
آمده که میگفت این را در سجود قرآن در شب. وگفت هذا حدیث حسن صحیح وبعضی گفته
این دعا بخواند رب انی ظلمت نفسی فاغفرلی ونزد بعضی سبحان ربنا ان کان وعد ربنا لمفعولا
ودر مدارج این را از ساجدان حکایت کرده که نزد تلاوت سجده میکنند وچنین میگویند
وبسا بودی که در سجده این دعا خواندی وگفتی اللهم احطط عنی بها وزراً واکتب لی بها اجراً
واجعلها لی عندک ذخراً وتقبلها منی کما تقبلت من عبدک داود ودر ترمذی از ابن عباس
آورده که مردی بحضرت رسول صلی الله علیه وسلم آمد وگفت امشب در خواب دیدم که در پس درختی
نماز میگذاردم چون سجده کردم درخت نیز در سجده آمد واین دعا بخواند وگفت ابن عباس پس
بخواند آنحضرت آیه سجده را وسجده کرد وبخواند این دعا را که آمرد خواب بیننده از درخت نقل
کرد وقال الترمذی هذا حدیث غریب ودر حدیث بخاری از ابن عباس آمده که سجده
کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بسوره نجم که در آخر آیه سجده دارد وسجده کردند با وی صلی الله علیه
وسلم مسلمانان وکافران وجن وانس مراد همین جن وانس باشد که درین مجلس حاضر
بودند یا بطریق تکریر وتاکید یا هر که بر روی زمین از آدمیان وپریان بود والله اعلم
که سجده آنحضرت صلی الله علیه وسلم بجهه امتثال امر الهی تعالی بود وسجده شکرگذاری بر نعمت عظیمه
وحی وتسبیح که معدود ند در اول سوره وسجده مسلمانان بجهه متابعت آنحضرت را تبعاً آن
ان شکر وسجده مشرکان بجهه سماع اسماء آلهه ایشان بود از لات وعزی که بر زبان آنحضرت جاری گردید
مد ودنیا بجهه ظهور سطوت وسلطان کبریا وجبروت الهی تعالی شانه وسطوع انوار عظمت وعزت

صدق حقانیت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم چنانکه تاب و طاقت اختیار

ایشان باطل شد و از سجود و انکار و استکبار محو و مضمحل گشت مگر از این کسی که اشقی و اطغی قوم

بود که کفی از خاک برگرفت و بر جبهه زشت خود زد و گفت اینقدر بس است تا آن گویا از

انقیاد و پیش سجده که جمیع رفتند در بعض تفاسیر قصه موضوع زیاده و غرابت ایشان که

بعضی از ارباب سیر و تواریخ که مولعند بذکر غرایب و اعاجیب قصص آورده اند و علما محدثین

حکم بوضع آن کرده و در ابطال آن نموده اند و آن اینست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم

ذکر اسماء لات و عزی و منات مدح ایشان کرد و گفت تلک الغرانیق العلی و ان شفاعتهن

لترتجی و آن با سهو بر زبان حق ترجمان آنحضرت رفت یا شیطان بآواز بلند مشابه

صوت شریف آنرا از پیش خود خواند و مشرکان آنرا شنیدند و سجده مشرکان از جهت بود بگفتند

اکنون محمد مدح آلهه ما کرد ما را با وی نزاعی نماند ما میدانیم که خالق و محیی و ممیت وحده قدیم در رزاق

علی است این بتان شفیعی ما اند و محمد خود اثبات شفاعت اینها کرد پس جبریل آمد

خبر داد آنحضرت را صلی الله علیه وسلم بالقای شیطان پس غمگین شد آنحضرت پس نازل شد

برای تسلی وی این آیه و ما ارسلنا من قبلک من رسول و لا نبی الا اذا تمنی القی الشیطان فی

امنیته فینسخ الله ما یلقی الشیطان ثم یحکم الله آیاته والله علیم حکیم و این قصه عقلا و نقلا باطل

و موضوع است و مر این آیه را تفسیری دیگر است که نیست در وی ذکر این قصه والله اعلم در سجده

تنبیه بدانکه علما اختلاف کرده اند در سجده مفرده که خارج صلوة کنند آیا جایز و مسنون است

و عبادت و موجب تقرب بجناب الهی است یا نه نزد بعضی بدعت و حرام و لا اصل لها است

در شرع و نزد بعضی جایز و مسنون و از بعضی حنفیه نقل کرده اند که جایز است مع الکراهة

تفصیل کلام آنکه سجده در خارج نماز بر چند قسم است یکی سجده سهو است و آن خود در علم

دیگر سجدهٔ تلاوت است و درینجا خلافی نیست دیگر سجدهٔ مناجات است بعد از نماز و جماعت
از کلام اکثرین آنست که این نیز مکروه است دیگر سجدهٔ شکر است بر حصول نعمت و اندفاع
بلیت و درینجا اختلافست نزد امام شافعی سنت است و قول امام احمد و ابی یوسف نیز همین است
و احادیث و آثار درین باب بسیار آمده چنانکه مذکور گردد و نزد امام ابو حنیفه و مالک سنت نیست
بلکه مکروه است و ایشان گویند نعم الهی تعالی غیر متناهی است و بنده عاجز است از ادای
آن پس تکلیف بدان اگرچه بطریق سنت و استحباب بود بودی تکلیف ما لا یطاق باشد
و گویند مراد بسجود که درباب شکر نعمت در احادیث واقعست نماز است که تعبیر ازان بسجده
کردند یا منسوخست آنها که قایلند بدان مراد نعمت عظیمه دارند که گاه گاه بوجود آید و در سنت
نیز همچنین واقعست نه هر نعمت و گویند اراده نماز از سجده خلاف ظاهر است و چون جمیع
خلفای راشدین بعد از حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فعل این سجده ماثور است و دلیل
بنسخ نیست باشد و یک قسم دیگر است که آنرا سجده تحیت گویند و در بعضی روایات فقیه
بعضی دران واقع شده و مختار کراهت و حرمت آنست و در مسند امام احمد و جامع ترمذی
و سنن ابی داود از ابی بکر رضی الله عنه آمده است که چون می آمد آنحضرت را صلی الله علیه و سلم
خبری که خوشحال میساخت مر اورا می افتاد سجده کننده مر خدا را بجهت شکر کردن مر او را عز و جل
و از انس نیز مثل این آمده و بیهقی باسناد صحیح روایت کرده که چون مکتوب امیرالمؤمنین علی
رضی الله عنه از یمن رسید متضمن آنکه قبیله همدان اسلام آوردند بسماعت حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و سلم سجدهٔ شکر این نعمت بجا آورد و دعا کرد بران قبیله و گفت السلام
ان السلام علی همدان و عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنه روایت میکند که
بشارت ربانی به پیغمبر صلی الله علیه و سلم رسید که هر که بجا آرد صلوة بر تو فرستد خدای تعالی بر وی ثنا

صلوة

ده صلوة فرستند و هر که یکبار سلام کند خدا تعالی بر وی ده سلام فرستد پیغمبر صلی الله علیه
وسلم در ساعت شکر این نعمت گذارد و سجده کرد و بغایت طویل کرد چنانکه بنده گمان
برد که مگر روح پاکش بآسمان رفت و از بدن انسانی پذیرفت و بجای تخصیص کوتاهی
دلیر ضعیف الحرکه ناقص الخلقه را بدید سجده شکر کرد و بخاری نیز در احادیث آمده و در صحیح
آمده است که چون وی سر ابوجهل لعین را آوردند آنحضرت سجده کرد و فرمود مات فرعون
هذه الامه و در روایتی دیگر آمده است که دو رکعت گذارد و این نماز و صحبت ... بدایده
بهار چنانکه امام ابوحنیفه و امام مالک کرده اند و در آثار آمده که چون کعب بن مالک را بشارت
توبه حق تعالی بوی رسید سجده شکر کرد و وی از کبار صحابه و شعرا اسلام است و بعلی از
سه تن است که تخلف کرده بودند از غزوه تبوک و توبه و رجوع برحمت کرد بدر گاه تعالی
برایشان چنانکه منطوق قرآن عظیم است و علی الثلثه الذین خلفوا حتی اذا ضاقت علیهم الارض
بما رحبت و ضاقت علیهم انفسهم الآیه و این قصه دور و دراز است و از آن بعض سعی است و در
شرح سفر السعادة آن را ذکر کرده ایم فلیطلب ثمه و امیر المؤمنین ابوبکر صدیق چون خبر قتل مسیلمه کذاب را
بشنید سجده شکر کرد و قصه وی مشهور است و امیر المؤمنین علی رضی الله عنه چون ذوالثدیه
که از رؤسای خوارج است در میان قتلی بدید سجده شکر کرد و قصه وی و حال خوارج نیز در کتب
احادیث مذکور و مسطور است چیزی از آن نیز در شرح سفر السعادة و شرح مشکوة ذکر کرده
شده است ذکر نماز جمعه مشهور در جمعه ضم جیم و سکون میم و ضم آن است و بعضی
بفتح میم نیز گفته و از زجاج کسر آن نیز حکایت کرده و در قرآن مجید قرائت سبعه بضم میم است و سکون
از شواذ است و این روز را در جاهلیت عروبه بفتح عین و ضم را و با موحده میخواندند
و اسم اسلامی است بجهة اجتماع ناس در وی برای نماز که از قبل و تحقیق آنست که عروبه قدیم آمده است

جاهلیت و هم اهل جاهلیت تغیر داده اند بجمعه بجهت اجتماع آفرینش در وی بآنچه اکا جمع
شد پیدایش آدم در وی چنانکه سایر ایام هفته را تغیر دادند و نامهای قدیم هفته این بود
[illegible] و این روز در زمان جاهلیت نیز شرف
امتیازی داشت و در اسلام بفضایل و خصایص امتیازی دیگر یافت در حدیث آمده است
که گمراه گردانید خدا تعالی از روز جمعه کسانی را که بودند پیش از ما مراد یهود و نصاری اند پس بود
روز [illegible] یعنی شنبه و نصاری را روز احد یعنی یکشنبه پس آورد ما را و پیدا کرد ما مسلمانان را
پس راه نمود ما را بروز جمعه و گمراه گردانید یهود و نصاری را از روز جمعه با آنکه امر کرده ایشان را
بعبادت کردن درین روز و اجتماع نمودن در وی بعبادت و شکر نعمت پس مخالفت
کردند و تمرد ورزیدند و ابا آوردند و اختیار کردند یهود در بدل وی شنبه را و تعلل نمودند
باینکه روز انتهای آفرینش است و روز فراغ صانع است از شغل آفرینش پس خلق را
باید از شواغل اعراض نموده بعبادت وی مشغول شوند و گفتند نصاری که روز یکشنبه
که وقت ابتدای آفرینش است پس این روز سزاوارتر است بتعظیم و شکر نمودن و اقامت
عبادت و اگر باشند که فرض نگردانید برایشان روز جمعه علی التعیین بلکه امر کرد باستخراج
و تعیین آن بفکر و اجتهاد خود که دریابند که آن روز کدام است پس گفتند یهود روز شنبه
و نصاری روز یکشنبه را بعلتی که مذکور شد و همبرین قیاس در هدایت [illegible] بجمعه
دو معنی گفته اند یکی آنکه فرض گردانیده شد برایشان جمعه و امر کرده شد بدان بقول حق
سبحانه یا ایها الذین امنوا اذا نودی للصلوة من یوم الجمعه فاسعوا و هدایت نمود و گمراه
نگردانیدشان را بابا و تمرد و تعلل دیگر آنکه راه نمود ایشان را بدریافت و اصابت آن روز
بفکر و اجتهاد و گفتند که الله تعالی خلق کرد ایشان را برای عبادت و چون خلق او در روز

جمعه

جمعه است پس عبادت در روز اول و انسب باشد و نیز روز سابع از ایام خبری پید کرد که منقطع شدن
احسان مهر در روز جمعه پید اکرد ذات ادم شکر نعمت وجود اولی و احری بود از شکر بر نعمتهای خارج
از ذات و ظاهر بهمین معنی اولست بلکه در باب یهود و نصاری نیز ولیکن این جر در صحیح
بجای گفت که جمع شدند انصار در مدینه پیش از قدوم حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
و پیش از نزول قرآن میان خود گفتند چون یهود و نصاری را روزی هست که مجتمع میشوند در روزی در هر
هفته برای عبادت ما نیز مقرر کردانیم روزی را که جمع شویم در روزی و ذکر کنیم مولی تعالی را و نه یار ندارم
در روزی و بجای آریم وظیفه شکر و عبادت پس یوم العروبه را که نام قدیم روز جمعه است تعیین
کردند برای آن اگرچه با این خصوصیات که در نماز جمعه هست بعد از آن نازل شد قرآن با خصوصیات
و این قدر در مقصود کافیست فقیر بر در حدیث اوس بن اوس آمده است که آنحضرت فرمود
که از جمله بهترین ایام شما یوم جمعه است و ازین حدیث معلوم میشود که افاضل ایام بسیار اند مثل
روز عرفه و عیدین و امثال آن و روز جمعه یکی از جمله آنهاست و اختلاف علماست در روز
عرفه که کدام یکی ازین دو افضلست و بعضی گفته اند که روز جمعه افضل ایام اسبوع است و روز عرفه
افضل ایام سنه و این سخن محصلی ندارد نزد تامل و همچنین اختلاف کرده اند در شب قدر و شب جمعه
امام احمد فرموده است که شب جمعه افضلست زیراکه علوق آنحضرت در رحم آمنه در شب جمعه آمد
و در روز دوشنبه بود چنانکه در باب ولادت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بیاید ان شاء الله تعالی
و در حدیث آمده است که سید الایام یوم الجمعه جمع شد در وی خلق عالم و پیدا کرده شد آدم
در روز جمعه و در آورده شد در بهشت در روز جمعه و بر آورده شد از بهشت و فرود آمد
بزمین در روز جمعه و مرد آدم در روز جمعه و درین روز برپا شود قیامت و در وست نفخه
و در وست صعقه مقصود ذکر وقوع امور عظام است که وقوع دارد درین روز یا بجهة آنکه خروج و هبوط آدم

علیه السلام و آمدن وی درین عالم متضمن حکمتهاست که جمع آن از دایرهٔ امکان بیرون است و موت موصلت بجوار قدس رب العزة جل جلاله و قیام ساعت موجب تجلیات و ظهور مواعید حق تبارک و تعالی و خصایص و فضایل یوم الجمعه بسیار است یکی از آن که در وی ساعتی است که هرچه بنده درو از خدا بخواهد بیابد و علما را از صحابه و تابعین و من بعده هم درین ساعت خلافست بر دو قول بعضی میگویند که آن از خواص زمان کرامت نشان رسالت بود و بعد از وی مرفوع شد و این قول مردود است و از ابوهریره پرسیدند که قومی میگویند که آن ساعت روز جمعه که مستجاب بود در وی دعا برداشته شد ابوهریره گفت دروغ گفت هرکه این گفت آن ساعت موجود است الآن در هر روز جمعه قول دوم و آن صحیح است که چنانچه در زمان آنحضرت بود همچنان درین وقت نیز هست و درینجا نیز دو قول واقع شده بعضی میگویند که آن ساعت مبهم که داشته و مخفی داشته در روز جمعه نظیر شب قدر در عشر آخر و اکثر برآنند که متعین است و درینجا اقوال متعدد زیاده بر سی قول آمده و شیخ ابن حجر عسقلانی در شرح صحیح بخاری نقل نموده بسند ان بقابلهٔ آن اقوال ذکر کرده و ادله آن آورده و تصحیح و تضعیف و رفع و وقف آن بیان کرده و دران تطویل نموده است و ما در شرح سفر السعادة آنرا نقل کرده ایم ارجح اقوال دو قولست اول آنکه از جلوس امام است بر منبر تا تمام شدن نماز دوم آنکه آخر ساعتی است از روز و باز اختلافست علما را در ترجیح یکی ازین دو قول بعضی اول را و بعضی ثانی را ترجیح قول اخیر کرده اند و احادیث وارده دران آنرا تقویه و تائید نموده و صاحب سفر السعادة گفته که در سنن سعید بن منصور باسناد صحیح تا ابی سلمه بن عبدالرحمن بن عوف آمده است که جماعتی از صحابه جمع شدند و در تعیین آن ساعت بحث کردند و از آن مجلس برخاستند و کسی

از ایشان اختلاف نکرده در آن که ساعت آخر روز است و از فاطمه زهرا رضی الله عنها
می آرند که نگاه داشت خادم خود را در آخر روز جمعه تا نظر کند و خبر رساند او را بآخر ساعت
جمعه تا خبر کند و مشغول می شود وی رضی الله عنها بدعا و در وایتی وقت غروب آفتاب و ازین ایام
و دیگر از جمله خصایص آنکه درود فرستادن بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم البته درین روز
بمقام اجابت و قبول میرسد دیگر آنکه در وی نمازیست که اعظم فرایض اسلام است و تهاون
دران موجب ختم بر قلوب و نوشتن من المنافقان است و غسل در وی سنت مؤکده است
و نزد جمعی واجب و تطییب و استیاک و تجمل ثیاب در وی مستحب از ایام دیگر و تجمیر مسجد یعنی
خوشبوی کردن آن مستحب است درین روز و نزد جمعی از علما صلوة نافله در وقت استوا
مکروه نیست در روز جمعه و ابو قتاده رضی الله عنه گفت که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
نهی کرد از نماز در نیمه روز الا روز جمعه فرمود دوزخ دران وقت می افروزند الا روز جمعه
و از آنست که بسیاری از اهل فجور و فسق در روز جمعه و شب جمعه از ارتکاب معاصی
مجتنب میشوند از جهت ظهور آثار رحمت در وی و این روز مختار است از برای اکثر
مر عبادت را و مزیت او بر سایر ایام چون مزیت شهر رمضان است بر سایر شهور و
ساعت اجابت درین روز مانند شب قدر است در رمضان و روز جمعه عید است مر مسلمانان را
اگر در غفلت نشود و در حدیث مرفوع آمده که یوم الجمعة سید الایام و اعظمها عند الله من
یوم الاضحی و یوم الفطر و هر که پیاده رود برای نماز جمعه ثواب یکساله نماز و روزه یابد و این
روز مقرر است که آسمانها و زمینها و کوهها و دریاها و مجموع خلایق در روز جمعه میترسند
بجهت آنکه حق تعالی بخشیده است ایشان را بوقوع قیامت دران الا جن و انس که پرده
بر روی دل ایشان فرو هشته از برای قیام تکلیف و ایمان بغیب و ارواح مومنان

نزدیک میشوند درین روز بیشور خویش و زایران می‌شناسند شناختی زیادت بر شناخت

سایر ایام و در بعضی روایات آمده که این شناخت در اول روز بیشتر است از آخر آن

زیارت قبور درین وقت مستحب تر است و عادت در حرمین شریفین همین است

داشتن روز جمعه علی انفراده پیش اکثر علما مکروه است که روز عید ماست و روز عید صوم

مکروه است و روایتیست از امام ابوحنیفه و امام مالک که مکروه نیست و این روز مخصوص است

باجتماع برای وعظ و تذکیر بطریق وجوب در خطبه و خطبه در عید سنت است و روایتی نیز

که اجتماع میکنند در شب جمعه ارواح ذکره ابن القیم فی کتاب الهدی چنانکه تخصیص روز جمعه بصیام

نزد اکثر علما مکروه است همچنین تخصیص شب جمعه بقیام و علما برای این وجوه گفته اند که

ناتمام است و ظاهر نزد این مسکین آنست که این اشارت است بانکه طالب را باید که همیشه

بطاعت و عبادت مشغول باشد و تخصیص بعض اوقات اگرچه متبرک باشند چیزی نیست و در

فضل موت در روز جمعه و شب آن و امن از عذاب قبر نیز آثار وارد شده است و سیوطی در جمع

الجوامع از حدیث احمد و بیهقی آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم ما من مسلم یموت یوم الجمعة

او لیلة الجمعة الا وقاه الله فتنة القبر و همچنین از شیرازی در القاب از ابن عمر و ابو نعیم در حلیه از

جابر آورده کسی که بمیرد در روز جمعه یا شب جمعه خلاص کرده شود از عذاب قبر و بیاید روز قیامت

و حال آنکه بروی است مهر شهیدان و نیز وارد شده است که آمرزیده میشوند در شب جمعه ششصد هزار

کس و ششصد هزار کس در روز جمعه و در روایتی تمامه مردم می‌نشینند ملائکه با صحف روز جمعه

بر ابواب مسجد برای نوشتن مردم الاول فالاول و چون بیرون آید امام برای خطبه

می‌پیچانند صحیفه‌ها را و می‌درآیند در مسجد و مضاعف می‌گردد درین روز حسنات و

دو رکعت نماز در روز جمعه فاضلتر است از هزار رکعت در غیر آن و در روایات صحیح آمده

شیخ فقها [illegible] است که چون حق تبارک و تعالی می انگیزد ایام را روز قیامت بر هیأت و صورتی
که دارند [illegible] بر روز جمعه را روشن و تابان مر اهل جمعه را در روشنائی میکشند روز جمعه برای
ایشان پس میروند در روشنائی او و رنگهای ایشان در صفا و سفیدی مثل برف و بوهای
ایشان مثل بوی مشک و خوض میکنند در کوههای کافور و می نگرند بسوی ایشان جن و انس
و بر هم میرسند خشم از تعجب و حیرت تا آنکه در می آیند در بهشت و مخالط نبود ایشان را هیچکس مگر
مؤذنان که برای خدا اذان گفته باشند و حرمت و کراهت بیع نزد اذان جمعه و ایجاب
نیز بعد از نماز آن نیز از خصایص جمعه است و قرأت سوره الم السجده و سوره هل اتی علی الانسان
در نماز فجر جمعه و خواندن سوره جمعه و المنافقون یا سبح اسم ربک و سوره الغاشیه در نماز جمعه و خواندن
سوره قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد در نماز مغرب شب جمعه و خواندن سوره جمعه و منافقون
در نماز [illegible] ثابت است و شافعیه [illegible] میدارند و هرگز خلاف آن نکنند و حنفیه مکروه
میدانند تعیین سوره را و هرگز نخوانند محقق حنفیه شیخ ابن الهمام فرمود که همچنین باید کرد گاه گاه
[illegible] از جهت صحت احادیث وارده در ان و گفته که مقتضای دلیل کراهت که ایهام تفضیل
و هجران باقی و عدم جواز جز آن است که عدم مداومت نه مداومت عدم گفت بنده مسکین
عبد الحق بن سیف الدین ظاهر است که عمل آنحضرت صلی الله علیه و سلم نیز دایمی نبوده باشد که
[illegible] گاهی ترک آن نکردی چنانکه عادت شریف وی است در نوافل و اگر بود اکثری بوده باشد پس طریقه
حنفیه آنکه [illegible] اند و گاه گاه ترک کنند جمعا بین الحدیث و المذهب و الله اعلم و فضائل خواندن
سوره کهف در شب جمعه و روز جمعه بطرق متعدده وارد شده و فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم
هر که بخواند سوره کهف در روز جمعه روشن شود روز قیامت برای وی نوری از زیر قدم وی
تا بلندی آسمان و در روایتی آمده که روشن شود نوری ما بین العتیق و آمرزیده شود برای وی هر

گناهی کرد بین الجمعتین بخشیده شود عایر اگرچه احادیث ظاهر در عموم ذنوبست ولیکن تخصیص کنند

آنرا علما بصغایر واله اعلم بحقیقة الحال و بالجمله روز جمعه روزی شریف و عظیمست در دنیا

و آخرت اما شرف وی در دنیا معلوم شد و در عظمت وی در آخرت حدیثی هست که در وجه

تسمیه بر فواید شریفه و حقایق عظیمه که دلالت وارد بر آنکه آنچه اهل این روز را که حاضر میشوند

بنماز جمعه حاصل میگردد از انوار شهود عظمت و جلال حق پرتوی و نمونه ایست از آنچه حاصل

خواهد شد در روز آخرت از قرب پروردگار و دیدار وی آنچه امام روایت کرده است امام

شافعی وایمه دیگر که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم آمد مرا جبرئیل و حال آنکه در دست اوست

آینه سفید که در وی نکته سیاه است گفتم یا جبرئیل این آینه سفید در وی نکته سیاه گفت این

آینه مثال روز جمعه است که از سایر ایام بصفا و نورانیت مخصوص است و این نکته مثال

ساعتی است که در روز جمعه است باعتبار امتیاز وی از سایر اجزای روز و امتیاز سیاهی

در سفیدی ظاهر و هویدا بود و نهذا برای کتابت از میان سایر الوان سیاهی اختیار

کرده اند و گفت جبرئیل نام روز جمعه یوم المزید است گفتم یوم المزید چه معنی دارد و وجه

تسمیه بیوم المزید گفت پیدا کرده شده است در فردوس که اعلی درجات جنت است وادی کشاده

که طول و عرض آنرا جز خدا کس نداند و در وی تلهاست از مشک که سرهای آن از غایت بلندی

باسمان رسیده است و چون روز جمعه شود دران عالم میفرستد پروردگار هر که را از آن قدر که

میخواهد از فرشتگان خود و در گرد آن وادی منبرهاست از نور که بران نشینند پیغمبران است

و گرد کرده شده است آن منابر نور منبرهای دیگر از طلا مکلل بیاقوت و زبرجد که بران نشینند شهیدان

و صدیقان در پس آن منابر از نور می نشینند پس میفرستد حق تعالی آن نشسته را بادها

و بر رویها و مویها پس میگوید پروردگار عز و جل من پروردگار شما ام که راست کردم با شما

وعده خود را که در آوردم شما را در بهشت بخواهید از من هر چه بخواهید به هم شما را گویند پروردگار

میخواهیم از تو رضای ترا پس بگوید پروردگار تعالی اگر راضی نمیبودم از شما ساکن نمی

گردانیدم شما را در سرای خود یعنی بهشت بخواهید از من بار دیگر ازین چیزی و زیاده

[illegible] و هست مزید در هر چه [illegible] فضل من بی نهایت و بی اندازه است و این

امروز روز مزید است پس اتفاق کنند [illegible] یک سخن که یارب [illegible] نمانده وعده کریم خود را که نظر کنیم

[illegible] بچشم از آنچه [illegible] مطالب این [illegible] که بالاتر ازین مطلوبی نیست

بعد ازین محل سوالی نه [illegible] سوال ارنی انظر الیک این بود موسی علیه السلام پیش از وقت طلبید

لاجرم مجروح زخم لن ترانی گشت و چون وقت در رسید بمقتضای لطف و مهربانی خود بی سوال آوردند

عطا کردند معلوم شود که اصل اصول در حصول سؤل [illegible] وقت است هر که پیش از وقت طلبید

و بخش از قسمت خواهد محروم باز گردد [illegible] و سحاب [illegible] تجلی [illegible] کند

پروردگار تعالی و تقدس مر ایشان را و بنماید خود را بی پرده پس بپوشند ایشان را از انوار جمال

[illegible] الهی سبحانه چیزی که اگر بنپذیرفت قضای حق تعالی برین که بسوزند ایشان و باقی مانند

در بهشت که جای فنا و زوال نیست هر آینه بسوختند و مستهلک میشدند و بعد از آنکه بدیدار

مشرف شدند و بنور جمال وی [illegible] گفته میشود مر ایشان را اکنون بازگردید بمنازل

[illegible] لطف و مهربانی است به بندگان چه دایم در درگاه عزت داشتن و مستغرق

[illegible] گردانیدن [illegible] طاقت و تاب ایشان است بروند و زمانی بحال خود باشند و باز آیند

و در [illegible] صفات که مجالی و مرایای آن نعیم جنت است مشاهده نمایند [illegible]

تجلی دیگر شوند شهود در هر دو صورت یکی است تفاوت در کیفیت شهود است پس باز گردند

ایشان بمنازل خود و حال آنکه داده شده است هر یکی از ایشان را در وقت این تجلی زیادتی

بودند بران از حسن و جمال [illegible]ینت در بهشت چه آن جمال صفات است و این نور ذات

می آیند ایشان [illegible] آن خود و حال آنکه پوشیده شده اند این مردان بر این نشان زنان

مردان و نمی توانند دید یکدیگر را دید و نموده نمی شوند بر یک دیگر از جهة آنکه پوشیده است

از نور ذات حق که تافته است آن نور بر ایشان پس چون باز آیند بجمال خود و زنانی بلکه

نشسته اند آن نور برده [illegible] غلبه آن و رجوع نمایند بصورتهای خود که پیش از این بر آن

و یکدیگر را ببینند و بشناسند میگویند مرایشان را زنان ایشان بتحقیق بیرون آمده بودید

از پیش ما بر صورتی و هیاتی که داشتید و باز آمدید بر غیر آن صورت و هیات یعنی این

و جمال بیش از این نداشتید از کجا آوردید پس میگویند این مردان این حسن و جمال از آن جهت است

که تجلی کرد پروردگار تعالی و تقدس بر ما پس دیدیم ما از ذات مقدس وی آنچه دیدنی است آنجا

فرموده آنحضرت صلی الله علیه و سلم بهشتی و راستی الله تعالی سوگند بذات پاک وی احاطه و

نکرده است و نرسیده است کنه ذات وی هیچ مخلوقی و لیکن بنموده وی جل جلاله ایشان را از

و جلال خود آنچه خواست و فرموده این است معنی نظر کردن بذات اقدس وی و نگوینده آنجا

شد که مرئی و منظور نور عظمت و جلال که ناشی شد از ذات وی تعالی و تقدس ذات و

و جلال صفات اند و مشاهده صفات در دنیا نیز بود زیرا که میگوئیم احاطه را نفی کردند

را و حاصل در دنیا مشاهده عظمت و جلال بدل بود نه بچشم و بالجمله چیزی بنماید [illegible]

گفت که وی حق است و احاطه و ادراک آن مرئی دیگر است و اگر اینمعنی گوئی

بود فرق آن است که بدل بوده نه بچشم مثلا عقلا میگویند که آنچه مرئی است از جسم رنگ

بوقت [illegible] که حقیقت جسم اینها همه صفات جسم است و با وجود آن در عرف گویند جسم را دیده

بالجمله اعتقاد باید کرد که مومنان حق تعالی را در آخرت ببینند و این دیدن را در چشم ایشان

وقت خطبه از برای تنبیه قوم است بر آمدن امام برای خطبه و التزام انصات و ترک صلوة اما این

اذان دیگر که در بعضی بلاد برای سنت جمعه گویند نه در زمان آنحضرت بود صلی الله علیه و سلم

و نه در زمان صحابه رضی الله عنهم نه بعد از ایشان و ثبت عمل بروی در اکثر دیار اسلام

و نیز معلوم نشد که از کی باز پیدا شد که پیدا کرد پس باید که سنت هم بعد از اذان اول بگذارند

و اگر خواهند بقصد اعلام الصلوة الصلوة گویند چنانکه از بعضی علما دیده شده است و در بعضی

کتب واقع شده است که [illegible] از مستحدثات بنی امیه است و غالب این است که مراد از آن

بود که بعضی از محققین گفته اند که همین اذان که عثمان رضی الله عنه بنیاد امر کرده بود هشام

بن عبد الملک آنرا بمسجد نقل کرده والله اعلم و بر هر تقدیر آنچه خلفای راشدین کرده باشند

بدعت نباید گفت و اگر بعضی از اسلاف اطلاق بدعت بران کرده باشند بمعنی آنچه که

در زمان آنحضرت نبود مقصود [illegible] بمعنی قبیح آن نخواهد بود چنانکه از امیر المومنین عمر در جماعت

تراویح آمده که گفت نعم البدعة هذه و حکم بر بدعت حسنه همین است و بر فعل عثمان رضی الله

عنه اجماع سکوتی بود که هیچ کس از صحابه آنرا بروی انکار نکرد فقد بود و آنحضرت صلی الله علیه

وسلم چون خطبه خواندی آواز بلند کردی بجهت مزید شوق و مبالغه در اسماع حاضران بحدی که

چشمان مبارکش سرخ شدی بجهت شروق و تجلی بوارق انوار عظمت و جلال و بروز لوامع اطلاع

و انذار و غضب وی سخت گشتی تا آنکه گویا وی صلی الله علیه وسلم منذر جیشی است که میگوید

صبحکم و مساکم و منذر جیش آنکه خبر میرساند قومی را و میترساند ایشانرا از لشکری که ایشان

تاختن می آرد و اعلام میکند که در وقت صبح بر شما میتازد و غارت میکند یا در وقت شام

می آید و شبخون میزند بعد از آن گفتی اما بعد فان خیر الحدیث کتاب الله و خیر الهدی هدی محمد

و شر الامور محدثاتها و کل محدثة بدعة و کل بدعة ضلالة رواه مسلم و در بعضی احادیث این آمده

که ذکر اختلافات فی الناردکلمه اما بعد بعد از حمد و ثنا در خطبه سنت است و بخاری بمعنای آن باب عقد کرده

و در فتح الباری گفته که اختلاف است در آنکه اول کسی که این کلمه را گفت کیست و طبرانی در حدیث [illegible]

از ابو موسی اشعری رضی الله عنه آورده که داود است علیه السلام و در حدیث مرفوع نیز آمده

که فصل خطابی که داود را داده اند و فرموده که واتیناه الحکمة و فصل الخطاب این کلمه است و بعضی

گفته اند که اول کسی که تکلم کرد بدان یعرب بن قحطان است و قیل کعب بن لوی و قیل سحبان بن

وائل و قیل قس بن ساعده و قول اول اشبه و اثبت است و جمع کرده شده است میان

این اقوال بآنکه اولیت در اول حقیقی است و در بواقی اضافی و در خواندن خطبه تکیه بر کمان

بر عصا کردی و شمشیر و غیره بدست بگرفتی و بعضی گفته اند که چون خطبه در حرب بخواندی تکیه بر

قوس کردی و در جمعه بر عصا و در بعضی روایات فقهیه حنفیه آمده که اتکا بر قوس و عصا

در جمعه سنت است که مکروه مثبت از سنت و در دو سنت [illegible] گفته اند در هر بلدی که فتح آن بقتاله

و محاربه است چنانکه مکه معظمه اعتماد بسلاح کنند و آنجا که بصلح است چنانکه در مدینه مطهره بعصا و امثال آن

و طایفه در حرم شریف اعتماد بسیف کنند که بر قول ایشان فتح آن بطریق عنوة است و حنفیه

بعصا کنند که نزد ایشان بصلح است کما بین فی موضعه و صاحب سفر السعادة گفته است که

این معنی تکیه بر کمان و عصا پیش از آن بود که منبر ساخت اما بعد از اتخاذ منبر محفوظ نیست

که به چیزی اعتماد کرده عصا و نه کمان و نه غیر آن والله اعلم و آنحضرت خطبه را کوتاه خواندی

یعنی نسبت بنماز و نماز را دراز کردی یعنی نسبت بخطبه والا در روایت مسلم و ترمذی آمده که

بود نماز صلی الله علیه وسلم میانه و در روایت ابی داود آمده که بود نماز وی میانه و خطبه

وی میانه و فرمودی که درازی نماز و کوتاهی خطبه وی نشان فقه وی است و شوری او

در مانا که توجه وی آن بود که در وعظ و نصیحت حرفی بس است خصوصا از آنحضرت [illegible]

و دیگر چیزی که ثابت شود از مسلم بروایت عمرو بن حریث آورده که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم خطبه
خواند و بر سر مبارک وی دستار سیاه بود که گذاشته بود دو طرف آن را میان هر دو کتف
خود و در جمعه پوشیدن سیاه مستحب است نزد حنیفه در جمیع اوقات و آنحضرت صلی الله علیه
و سلم امر میکرد بانصات یعنی خاموشی در خطبه و استماع آن و فرمود کسی که تکلم کند و حال
آنکه امام خطبه میخواند مثال وی همچو مثال حماریست که بردارد کتابها را تعریض است به
[illegible] که این آیه نازل در شان ایشان [illegible] خطبه تکلم میکردند و این
مثل عالم بی عمل است که مشقت میکند در برداشتن کتب و منتفع نیست بآن و نیز فرمود هر که
بگوید صاحب خود را یعنی همنشین خود را در وقت خطبه خاموش باش پس بتحقیق لغو گفت چه
امر کردن بخاموشی سخن گفتن است و خاموشی را که بدان امر کرد از دست داد و هر که لغو گفت نیست
جمعه مراو را و ثواب آن بر وجه کمال و لغو کلام غیر مشروع عبث فی الاصل لغو بود و این
انصات یا واجب است نزد اکثر علما و امام ابو حنیفه از ایشان است و مذهب مالک نیز
همین و نزد بعضی مستحب است و امام شافعی از ایشان است و در مواهب لدنیه گفته که از شافعی
دو قول است و از احمد نیز دو روایت است و میگوید که ابن عبد البر اجماع نقل کرد بر وجوب انصات
مگر از قلیلی از تابعین و اختلاف کرده اند در رد سلام و تشمیت عاطس بعضی مکروه دارند
و بعضی جایز داشته اند و مذهب امام ابو حنیفه آنست که از وقت بیرون آمدن امام
برای خطبه تا شروع وی در نماز صلوة و کلام هر دو حرام است و اگر در نماز بود و امام
در خطبه شروع کرد قطع کند نماز را بر دو رکعت و نزد صاحبین بعد از خروج پیش از شروع
در خطبه و بعد از نزول پیش از تکبیر اگر کلام کنند لا باس به است زیرا که ایشان گفته اند
امتناع نیست بخلاف نماز که امتداد می یابد که قطع آن نزد شروع خطبه ممکن نشود و

که مراد نماز نافله است و اما قضا فائته در وقت خطبه درست بود لیکن کراهت نیز اختلاف

در آنکه دور نشسته است خطبه نمی شنود و سکوت کند یا نه مختار سکوت است و بعضی از مشایخ

گفته اند که دور نشسته را در وقت خطبه یا مشغول بودن بذکر و تسبیح و در وقت ذکر صفات نبی

بهتر بود و در شرح ابن الهمام نوشته است که حرام است در وقت خطبه کلام اگرچه با امر معروف

تسبیح و تهلیل بود و حرام است اکل و شرب و کتابت و مکروه است تشمیت عاطس و رد سلام

بروایتی از ابی یوسف که رد سلام نیست زیرا که فرض است و جواب آنست که فرض است اگر در سلام

اذن باشد و از جهت آنکه رد سلام ممکن است در هر وقت بخلاف خطبه و درود فرستادن در دل

تا شاغل سماع خطبه نشود و هو الصواب و حمد نزد عطسه نیز در دل گوید و در رد منکرات اشارت

بچشم و دست مکروه بود و هو الصحیح و در نظر کردن کتاب و اصلاح آن بقلم روایتی

ابی یوسف آمده است و آنحضرت در نماز جمعه در رکعت اول سوره جمعه و در ثانیه اذا جاءک

المنافقون میخوانده اند و گاه سبح اسم ربک الاعلی و هل اتیک حدیث الغاشیه میخوانده و در

روز عیدین نیز این دو سوره میخوانده و اگر عید در روز جمعه واقع میشد در هر دو نماز این دو سوره

میخوانده در نماز تهجد آنحضرت صلی الله علیه و سلم تهجد یعنی نوم و تهجد ترک نوم

چنانکه تأثم ترک اثم و تحنث ترک حنث و اینجا مراد ترک نوم یعنی استیقاظ است و تهجد

تهجد بعد از نوم و بیدار شدن از آن میبود و اختلاف است در آن که قیام لیل یعنی

نماز تهجد فرض بود بر آنحضرت یا سنت و دلیل هر طایفه قول وی تعالی است فتهجد به نافلة

لک جمعی که سنت گویند نافله را از نفل گویند یعنی زیاده بر فرض و آنانکه فرض گویند نافله

بمعنی زایده [illegible] گویند که معنی اصل لغت نفل است یعنی فریضه زایده علی الفرایض و گویند اگر

بمعنی تطوع نافله لک که مفید اختصاص بآنحضرت است نگفتی چه نفل و تطوع مخصوص بآنحضرت

ست و بعضی گفته اند که مراد زیادت درجاتست چه نفل در حق وی صلی الله علیه وسلم
که مغفور مطلق و معصوم است جز برای رفع درجات نبود و خالص برای همین باشد و در حق
غیر وی برای کفارت ذنوب نیز بود و آنحضرت را هیچ حال قیام شب فرو نگذاشتی و در سفر
و حضر بران محافظت نمودی و اگر گاهی بسبب مرضی یا غلبهٔ نوم قیام شب فوت شدی
روز پیش از زوال دوازده رکعت بجای آن بگذاردی و این نیز ظاهر دلالتی دارد
بر وجوب تهجد بر وی صلی الله علیه وسلم و چندان ایستادی که قدمهای مبارک وی ورم
کردی و در حدیث عائشه آمده که بشکافت قدمهای وی و بعضی مفسران در تفسیر قول وی
سبحانه علم ان لن تحصوه فتاب علیکم الآیه گفته اند که قیام لیل واجب بود بتفصیل مذکور در قران
در حفظ اوقات ثلث شب یا نصف یا ثلثان پس قیام نمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم
و اصحاب وی رضی الله عنهم تا یکسال بعد از آن منسوخ گشت باین آیه و در نسخ آن هم اختلاف
دارند که نسخ شامل آنحضرت هم هست یا مخصوص است بامت و وجوب قیام بر آن حضرت باقی بود
شد والله اعلم و گفته اند که نماز تهجد آنحضرت صلی الله علیه وسلم در شب سیزده رکعت بود
پنج دوگانه و سه رکعت یا یک رکعت وتر و در مذهب ما سه رکعت است و نزد شافعی
یک رکعت اما بعد از گذاردن دو رکعت پیش از وی و سلام دادن از آن و از امام احمد پرسیدند
که وتر بیک رکعت گوئی گفت آری اقوی احادیث یک رکعه است پس من قائلم بدان و گفت سلام
بدهد بر دو رکعت و اگر سلام ندهد و وتر بسه رکعت کند امید دارم که زیان نکند و کاتب حروف
عفا الله عنه در شرح سفر السعادة ایثار سه رکعت را اثبات کرده و تقویه نموده است بحدی
که اگر زیاده بر ایثار یک رکعه نباشد کمتر از آن هم نخواهد بود والله اعلم و اینکه یک رکعت که
میکنند باین طریق میکنند که دو رکعت پیش از وی میگذارند و سلام میدهند و در ایثار سه رکعت

سلام بنشیند هنذ دو ر[illegible] بشه هم از بعضی واقع شده و شافعیه آنرا یک رکعت مفرده است و علمای
رکعتین حمل میکنند و بعضی از علمای حدیث گفته اند که نماز شب از آنحضرت صلی الله علیه وسلم افزون
بر یازده رکعت نبود و روایت سیزده نیز صحیح است اما مراد با دو رکعت سنت فجر است و
نماز شب همان یازده است و سیزده با تمام است باحتساب کردن رکعتین سنت فجر اما
صحیح آنست که سیزده رکعت بود خارج از سنت بامداد و نه رکعت و هفت و پنج نیز آمده
با وتر و گاهی بر تمام نماز شب باطلاق وتر میرانند و بحکم ان الله وتر یحب الوتر آن فضیلت
ثابت شده و صلوة نهار نیز با مغرب وتر شده دوازده شده است که صلوة المغرب وتر النهار
و نماز شب ایستاده گذاردی و قرأت دران دراز کردی چنانکه سوره بقره و سوره آل
عمران و نساء و مائده با انعام و دیگر سور طوال خواندی و رکوع و سجود و قومه نیز براندازه آن
دراز کردی و [illegible] شب [illegible] جمیع نماز شب یک آیت را مکرر کردی و آیه ان تعذبهم
فانهم عبادک وان تغفر لهم فانک انت العزیز الحکیم و هر دوگانه اخیر را کوتاه تر از دوگانه سابق
کردی و در آخر عمر نشسته گذارده است و چون نشسته میگذارد رکوع و سجود نیز نشسته میگذاردی
و گاهی نشسته میگذارد و چون پاره از قرأت ماندی برخاستی و ایستاده بخواندی و رکوع کردی
و بسجده رفتی و در رکعت دوم نیز همچنین کردی یا رکعت دوم را تمام نشسته یا ایستاده گذاردی
و ترمذی از حفصه رضی الله عنها آورده که ندیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم که [illegible] در نماز نفل را
نشسته مگر پیش از وفات خود بسالی و در صحیحین از عایشه آمده که گفت چون گرانی پیدا کرد رسول
صلی الله علیه وسلم در آخر بود اکثر نماز وی نشسته و در حدیثی وارد شده است که [illegible] در هیأت وی
صلی الله علیه وسلم در حالتی که نشسته گذاردی [illegible] بودی و حفاظ درین حدیث طعن کرده اند
و فقها را در جواز و کراهت و استحباب آن اختلافست نزد امام ابوحنیفه هیأت جلوس مثل

هست جلوس تشهد است و در روایتی اصحاب و شیخ نیز آمده و در ابتدا است از ابی یوسف
اشتباه آمده تربیع و جلوس تشهد افضل است باتفاق و چون یکبار در نشسته میخواند سوره
و قنیل میکرد آنرا تا آنکه دراز تر میشد از سوره دراز تر از آن و درین دلالت است بر آنکه کسی
در نشسته بگذارد قرات در رکوع و سجود و سایر ارکان آنرا تمام و کمال بجا آرد چنانکه
و حجر نقصان ترک قیام کند چنانکه بعضی نادانان از اصحابت و میکنند چنانکه بسیار
که هیچ یکی از ارکان را بجای آرند و در حدیث عددی که در اداء آن قرار داده اند تمام کنند
آنحضرت صلی الله علیه وسلم افتتاح میکرد نماز شب را بدو رکعت خفیف بعد از آن تطویل میکرد
کیفیت قیام و کمیت رکعات روایات متعدد واقع شده و تعدد نیز مختبر است در وظیفت
یکی از آن انواع و در فعل هر یکی از آن در اوقات مختلفه و این طریق ادخل و انسب است و اسلم
طریقه اتباع و آن طرق در احادیث صحاح مذکور است و در سفر السعادة و شرح آن مسطور است
و آنحضرت صلی الله علیه وسلم وتر را گاه در اول شب میگذارد و گاه در آخر شب و غالب آخر شب
و در جامع الاصول از حدیث ترمذی آمده که منتهی شد وتر آنحضرت در آخر عمر که از دنیا رفت
سحر و از حدیث مسلم و ترمذی از جابر آورده که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم هر که بترسد
که در آخر شب نتواند برخاست باید که در اول شب بگذارد وتر و هر که امید دارد که برخیزد
در آخر شب پس بدرستی نماز آخر شب مشهود و محضور است و این افضل است و از بعضی اصحاب
شنیده که اداء وتر در آخر شب بسی بمقام رفیعست در قرب حضرت الهی عز اسمه و در حدیث آمده است
که ابوبکر صدیق وتر در اول شب کردی و عمر خطاب آخر شب پس گفت آنحضرت برای ابوبکر اخذ
هذا بالحذر و گفت برای عمر اخذ هذا بالقوه و بالجمله بصحت رسیده است که غالب احوال آنحضرت
صلی الله علیه وسلم آن بود که وتر در آخر شب گذاردی قریب صبح و اگر احیانا در اول شب

با اوسط آن گذاردی و بعد از آن بتهجد برخاستی وتر را اعاده نکردی و در حدیث ترمذی آورده

لا وتران فی لیلة و شیخ ابن الهمام در شرح هدایه گفته که هر که در اول شب وتر گذارد و بعد از آن بتهجد

برخاست اعاده نکند آنرا از جهت این حدیث و از جهت آنکه اگر دو وتر گذارد لابد یکی از آنها نفل

بود و دو وتر با نفل وارد نشد و در شرح و آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد از وتر دو رکعت نشسته

میگذارد و میخواند در آن اذا زلزلت الارض قل یا ایها الکافرون و منکر شده است این دو رکعت

را مالک و احمد گفته نمیکنم آنرا و من نیز نمیکنم از آن و گفته اند گذاردن آنحضرت آنرا برای بیان

جواز است و بعضی گویند که مراد باین رکعتین رکعتی الفجر است و بعضی گفته اند که این دو رکعت تتمه

وتر است و در حدیثی وارد شده است که گذاردن دو رکعت بعد از وتر بجای قیام لیل میگردد

و این بر تقدیری خواهد بود که کسی وتر را در اول شب گذارد و آنحضرت در نماز وتر در رکعت اول

سبح اسم ربک الاعلی خواندی و در رکعت دوم قل یا ایها الکافرون و در رکعت سیوم قل

هو الله احد و در بعضی روایات در رکعت سیوم قل هو الله احد و المعوذتین نیز آمده و الصحیح

هو الاول کذا قال الشیخ ابن الهمام و آنچه در رکعت اولی انا انزلناه فی لیلة القدر خوانند در هیچ

حدیثی مروی و ماثور نه و میگویند که در بعضی روایات فقهیه آمده است و چون از وتر سلام

دادی سه بار گفتی سبحان الملک القدوس و در کرت سیوم بآواز بلند و کشش حروف خواندی

و بعد از آن گفتی رب الملائکة والروح [illegible] آنحضرت بعد از دو رکعت سنت بر پهلوی

راست بر زمین نهادی و یک لحظه بخفتیدی بخاری و مسلم از عائشه رضی الله عنها آورده اند که

چون میگذارد آنحضرت صلی الله علیه وسلم رکعتین فجر را اگر بیدار میبودم من سخن میکرد با من و الا مضطجع

میبود تا وقتی که اعلام کرده میشد برای نماز و زیاده کرد بخاری عن شقه الایمن و از حدیث معلوم

میشود که تکلم بعد از سنت فجر واقع شده و ترمذی بابی از برای تکلم بعد از رکعتین فجر عقد کرده

و از عایشه آورده که گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم چون بگذارد رکعتین فجر را اگر او را
حاجتی بمن بودی سخن میکرد والا بیرون می آمد برای نماز و گفته حدیث حسن و لقه که بعضی از اهل
علم از اصحاب نبی صلی الله علیه وسلم و من بعدهم من التابعین کلام بعد از طلوع فجر تا فراغ
از صلوة مکروه داشته اند مگر آنچه از جنس ذکر الهی باشد یا سخن ضروری بود که از ان چاره
نبود و گفته که همین است قول احمد و اسحق انتهی و تکلم آنحضرت صلی الله علیه وسلم هم ازین قبیل بود
چنانکه قول عایشه فان کانت لی الی حاجة کلمنی ناظر بر آنست [illegible] فرضا سخن نه از جنس ذکر
ضروری بود نیز مبطل سنت و موجب اعاده آن نیست مگر نظر بکراهت تکلم در بین وقت احتیاطا
و تکمیلا اعاده بکار [illegible] در مکه معظمه نزد شیخ علی بن قاضی جار الله که مفتی بلده و عمده فقها بود
گفته شد که مردم دیار ما تکلم بعد از سنت فجر مبطل سنت دانند و اعاده کنند گفت سبحان الله
التکلم خارج الصلوة یبطل الصلوة و بعضی از اهل ظاهر اضطجاع بعد از سنت فجر را فرض دانند بحسب
حدیثی که در جامع ترمذی آمده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم اذا صلی احدکم الرکعتین قبل صلوة
الصبح فلیضطجع علی جنبه الایمن و بعضی مبالغه کنند و آنرا شرط صحت فرض گویند و جماعتی از علما
بکراهت آن قایل و آنرا بدعت میشمرند و این هر دو قول بعید است اما فرضیت بجهت عدم ذکر
اضطجاع در بعضی احادیث و اما بدعت بجهت ثبوت آن بحدیث صحیح و جماهیر علما طریق توسط
اختیار کرده اند باستحباب آن رفته و امام مالک میگوید که اگر برای استراحت کند پسندیده بود
و قول امام اعظم نیز همین است و میفرماید که فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیز بقصد استراحت بود
نه بطریق تعبد و اما آنکه علی شقه الایمن گفت بجهت آنست که عادت شریف اضطجاع برین وجه بود که
دخل است در عدم ثقل منام و تیسیر استیقاظ برای قیام چنانکه در محلش مبین کرده است
اما قیام آنحضرت در شب نصف شعبان که عامه این دیار آنرا شب برات میخوانند ثابت نشده

بحدیث عایشه که گفت غائب کرد رسول خدا درین شب پس طلب کردم بسجده یافتم گمان بردم که
کرده شد روح مبارک وی پس چون دیدم این حال ایستادم و رفتم بسوی وی و جنبانیدم انگشت
ادرا پس بجنبید و برداشت سر خود را از سجود و فارغ شد از نماز و گفت یا عایشه یا گفت یا
حمیرا تو گمان بردی که پیغمبر خیانت کرد در حق تو و غدر کرد در عهد تو گفتم لا یا رسول الله
ولیکن من گمان بردم که قبض کرده شد روح تو از جهت درازی سجده تو پس فرمود آیا میدانی
تو که کدام شب است این شب گفتم خدا و رسول خدا داناتر است بدان فرمود این شب نصف
شعبان است خدا تعالی مطلع میگردد بر بندگان خود و در روایتی آمده است که از وقت غروب
آفتاب تا طلوع فجر یعنی زیاده بر معهود در شبهای دیگر که در وقت سحر میشود درین شب تمام
شب میشود پس می آمرزد مر آمرزش طلبان را و رحمت میکند مر رحمت جویندگان را و تاخیر میکند
و نمی آمرزد اهل حقد و کینه را که ایشان کینه و دشمنی دارند با مسلمانان و هم از عایشه در حدیث دیگر
آمده که گفت آمد آنحضرت بمن و بایستاد و در شد و برگشت و شب نوبت من بود پس آمدم
در دنبال آنحضرت و دیدم که آنحضرت در بقیع سر جانب آسمان برداشته ایستاده است و دعا میکند
پس چون دید مرا گفت رسیدی تو ای عایشه که حیف میکند خدا و رسول وی بر تو پس گفتم یا رسول الله
گمان بردم که مگر در آمدی تو بر بعضی از زنان تو پس گفت آنحضرت که این شب نصف شعبان است
نزول میکند حق سبحانه بآسمان دنیا پس می آمرزد اکثر از عدد شعر غنم بنی کلب و در حدیث دیگر آمده
که آمرزیده میشوند همه مگر مشرک و مشاحن و قاطع رحم و مسبل ازار و عاق و مدمن خمر و اهل حقد
و نوشته میشود در وی ارزاق و آجال و نوشته میشوند حجاج و احادیث در فضل شب نصف
شعبان بسیار وارد شده و آن افضل لیالی است بعد لیلة القدر و در حدیث آمده است که گشاده
میشود درهای رحمت در چهار شب شب عید اضحی و شب عید فطر و شب نصف شعبان و شب عرفه

مشاحن صاحب البدعة و تارک الجماعة

ندرت

تا وقت اذان یعنی اذان صبح و بصحت رسیده است قیام لیل و صیام نهار آن و تابعین

و از اهل شام مثل خالد بن معدان و لقمان بن عامر و مکحول تعظیم میکردند این شب را و در عبادت

دمی کوشیدند احسن ثیاب را و بخور میکردند و سرمه میکشیدند و قیام میکردند در مسجد و از ایشان

گرفته مردم تعظیم این شب را و میکنند رسیده است با ایشان درین باب آثار اسرائیلیه و لیکن علماء

جماعه و مدینه موافقت نکردند با ایشان در آن و این اجتماع در مساجد را بدعت شمردند و از اوزاعی

که امام اهل شام است نهاده اند لذا دان مکروه بنداشتند و از آنحضرت صلی الله علیه وسلم در قیام

و طول سجده و استغفار برای اهل بقیع بصحت رسیده و از عایشه آمده که گفت بود شب نصف

شعبان و بود آنحضرت نزد من چون میانه شب شد گم کردم آنحضرت را و نیافتم نزد خود پس گرفت

مرا آنچه میگیرد زنان را از غیرت پس پوشیدم من ردای خود را و جستم آنحضرت را در حجرهای زنان

وی نیافتم او را دران و برگشتم بحجره خود و دیدم او را در سجده مثل جامه افتاده بر زمین و میگوید

سجد لک خیالی و سوادی و آمن بک فؤادی فهذه یدی [illegible] جنیت بها علی نفسی یا عظیم ترجی

لکل عظیم اغفر الذنب العظیم سجد وجهی للذی خلقه و صوره و شق سمعه و بصره پس برداشت سر

خود را بستر باز رفت بسجده و گفت اعوذ برضاک من سخطک و اعوذ بعفوک من عقابک و اعوذ بک

منک لا احصی ثناء علیک انت کما اثنیت علی نفسک اقول کما قال اخی داود اعفر وجهی فی التراب

لسیدی و حق له ان یسجد پس برداشت سر خود را و گفت اللهم ارزقنی قلبا تقیا من الشرک نقیا لا فاجرا

ولا شقیا پس برگشت از نماز و در آمد با من در جامه خواب و دید مرا که بلند و تنگ شده است نفس

من پس گفت چیست این تنگی نفس تو یا حمیرا پس خبر دادم من از حقیقت حال خود پس مسح کردن

گرفت بهر دو دست خود زانوهای مرا و گفت وای مر این دو زانو را که چه مشقت کشیدند و براه

منتظر نشستند یا حمیرا این شب نصف شعبانست نزول میکند در وی حق تعالی بآسمان دنیا و

عفر
بسکون او و فتح خاک آلوده
کردن و در فارسی [illegible]
تعفر [illegible]

می آمرزد بندگان خود را اکثر از شمار موی گوسفندان و مشایخ درین شب صد رکعت نوشته اند

در هر رکعت ده بار قل هو الله احد و نزد محدثین بصحت نرسیده است و شیخ امام ابو الحسن بکری

رحمه الله علیه از روایت امیر المؤمنین علی رضی الله عنه آورده که گفت دیدم رسول خدا را صلی الله

علیه وسلم بگذارد چهارده رکعت در شب نصف شعبان و خواند بعد از سلام چهارده بار فاتحة

الکتاب و چهارده بار قل هو الله احد و چهارده بار قل اعوذ برب الفلق و چهارده بار قل اعوذ برب الناس

و یکبار آیة الکرسی و خواند بعد از آن آیه لقد جاءکم رسول من انفسکم پس پرسیدم آنحضرت را از این

صنع وی گفت هر که بکند مثل این صنع باشد او را ثواب بیست حج مبرور و صیام بیست سال

مقبول و چون صبح کند در روز بصوم باشد او را ثواب صوم دو سال یکسال گذشته و یکسال

آینده و نزد محدثان درین حدیث سخن است و از بیهقی آورده اند که گفت این میماند که حدیث

موضوع باشد و الله اعلم و آنچه متعارف شده است در دیار ما از سوختن چراغان و امثال آن

همه نامشروع است و مشابه بدو […] بدعتهائی که در رسم مجوس است و اما قیام لیل در رمضان

که آنرا تراویح گویند بیان آن در باب صیام بیاید ان شاء الله تعالی و تحقیق آنست که صلوة

آنحضرت در رمضان همان نماز معتاد او بود و یازده رکعت که دایم در تهجد میگذارد چنانکه

معلوم گردد […] در بیان صلوة ضحی یعنی نماز چاشت ضُحو و ضَحوة و ضحیة بر وزن عشیة ارتفاع

نهار و ضحی فوق اوست و بمعنی شعاع آفتاب نیز آید و ضحاء بفتح و مد وقت بلند شدن آفتاب تا

ربع آسمان بدانکه متعارف میان مردم در اول نهار از نوافل دو نماز است یکی در اول روز بعد از

طلوع آفتاب و بلند شدن وی قدر یک دو نیزه و این را صلوة الاشراق گویند و دیگر بعد از بلند شدن

آفتاب مقدار ربع آسمان تا انتصاف نهار و این را صلوة ضحی و نماز چاشت گویند و در اکثر

احادیث همین اسم صلوة الضحی شامل هر دو نماز در هر دو وقت آمده و در بعضی احادیث صلوة

الاشراق

الاشراق تعبیر واقع شده چنانکه سیوطی از حدیث طبرانی آورده که آنحضرت فرمود صلی الله علیه وسلم

یا ام هانی هذه صلوة الاشراق و در تفسیر بیضاوی آورده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم گزارد

نماز ضحی را و گفت هذه صلوة الاشراق و آمدن آنحضرت در خانهٔ ام هانی روز فتح در وقت چاشت

بود و شیخ اجل علی متقی در تبویب جمع الجوامع سیوطی که آنرا جامع کبیر نام کرده برای نماز اشراق عنوانی

جدا نهاده و این حدیث آورده که هر که بگزارد نماز فجر را بجماعت پس بنشیند برای ذکر خدا

تا طلوع کند آفتاب و بگزارد دو رکعت باشد او را مثل اجر حجه و عمره تامه تامه تامه و برای صلوة

الضحی جدا و صحت رسیده که حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم در هر دو وقت نماز کرده

است و بدان ترغیب نموده و امر استحباب کرده است و ظاهر آنست که این یک وقت است

و یک نماز که اول وی وقت اشراق است و آخر وی قبل انتصاف نهار و چون در بعضی اوقات

در هر دو وقت نماز کرد ازین اینجا گمان بردند که اینجا دو وقت و دو نمازند و بعضی ضحوه

صغری و ضحوه کبری نیز گویند والله اعلم و آنچه گفته اند که علما را اختلافست در صلوة ضحی بعضی

اثبات نموده و بعضی نفی کرده و بعضی سنت گفته و بعضی بدعت و بعضی روایات آن

جانب ترجیح نموده و بعضی بجانب [illegible] ظاهر آنست که این اختلاف در نماز اخیر است که

آنرا نماز چاشت میگویند نه در نماز اولی که آنرا نماز اشراق نامند چه این را بعضی از سنن مؤکده

داشته اند و احادیث در عدد رکعات مختلف آمده و در بعضی روایات دو آمده و در بعضی

چهار و در بعضی شش و در بعضی هشت و در بعضی ده و در بعضی دوازده و بر هر کدام ثوابهای

عظیم وارد گشته و در مواهب لدنیه گفته که شیخ ولی الدین بن عراقی گفته که وارد شده است

در نماز چاشت احادیث کثیره صحیحه مشهوره تا آنکه گفته است محمد بن جریر طبری که اخبار درین

باب بدرجه تواتر معنوی رسیده و قاضی ابوبکر بن العربی مالکی گفته که وی صلوة انبیای سابقست

که پیش از محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم بوده اند بر وی و کار بتعالی خبر میدهد از داود علیه السلام
انا سخرنا الجبال معه یسبحن بالعشی والاشراق پس باقی داشت حق سبحانه ازان تسبیح بر دین محمد
صلی الله علیه وسلم عصر و صلوة اشراق را و در حدیثی آمده است که بود صلوة ضحی اکثر صلوة
داود و در حدیث دیگر آمده صلوة الضحی نمازیست که محافظت میکرد بران آدم و نوح
و ابراهیم و موسی و عیسی صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین گفت بنده مسکین خصه الله بفضله
المبین که چون عنایت الهی که در تیسیر عباده و عموم دین بملاحظه حوایج و تنوع اشغال ایشان
ظهور نموده است در وقت بین فجر و ظهر ترخیصی و تخفیفی فرموده است بندگان خاص وی
تعالی که برای عبادت وی متجرد و متفرغ اند آن وقت خالی را نیز مشغول بعبادت داشتند
و وی تعالی بندب و استحباب ایشان را نه بوجوب و افتراض ترخیص و تخفیف فرمود
جل جلاله و عم نواله و این بعضی تحقیق فضیلت نماز چاشت است قول بیشتر از علما و مذهب
مشایخ است زیرا که روایت مثبت راجح و مقدم است بر خبر نافی چه با مثبت زیادت علمیست
که پوشیده شده است از نافی چنانکه این قاعده در علم اصول فقه مقرر شده است و جمعی
از علما بکراهت آن قایل شده اند و میگویند که گذاردن آن بدعتست که بعد از حضرت
پیغمبر و خلفای راشدین پیدا کرده اند و استدلال میکنند این جماعت بر بدعت بودن
آن باحادیث و آثاری که در نفی آن وارد شده چنانکه بخاری از ابن عمر روایت کرده که
مورق عجلی که از کبار تابعین طبقه ثالثه است گفت گفتم مر ابن عمر را میگذاری تو نماز ضحی را
گفت لا گفتم میگذارد آنرا عمر گفت لا گفتم میگذارد ابو بکر گفت لا گفتم میگذارد پیغمبر صلی الله علیه وسلم
گفت لا اخاله یعنی گمان نمیبرم که میگذارد آنحضرت آنرا یعنی گمان چنین دارم که نگذارد اگر چه
جزم بدان ندارم و از ابو بکره ثقفی که از کبار صحابه است مرویست که جمعی را دید که نماز چاشت میکنند

اینها را گفت انکم لتصلون صلوة ما صلیها رسول الله صلی الله علیه وسلم ولا عامة اصحابه رضوان
الله علیهم اجمعین هر آینه شما میگذارید نمازی را که نگذارده است آنرا پیغمبر خدا و نه اکثر اصحاب او
وی و از عائشه رضی الله عنها آمده است که گفت نگذارد رسول خدا صلی الله علیه وسلم نماز
ضحی را و در روایتی آمده نه در حضر و نه در سفر و من میگذارم آنرا و تحقیق بود رسول خدا
صلی الله علیه وسلم هر آینه ترک میکرد عملی را و حال آنکه دوست میداشت که بکند آنرا از جهة
ترس آنکه فرض کرده نشود بر ما و نماز نگذارد بر ما و قیس بن عبید که از صحابه است میگوید
که یکسال آمد و رفت کردم بعبدالله بن مسعود هرگز ندیدم که نماز چاشت میگذارد و مسروق
میگوید که میخواندیم ما قرآن را پس ابن مسعود پس نشسته میماندیم بر جای خود بعد از
برخاستن ابن مسعود بعد از آن می ایستادیم و میگذاردیم نماز چاشت را پس رسید این
قصه با بن مسعود پس گفت چرا تکلیف میکنید بندگان خدا را چیزی که تکلیف نکرده است
اینها را خدا و اگر هستید البته ناچار کنندگان این نماز پس بگذارید آنرا در خانهای
خود و از مجاهد روایت کرده شده است که گفت در آمدم من و عروة بن الزبیر مسجد نبوی
پس ناگاه دیدیم ابن عمر را که در مسجد نشسته است نزد حجره عائشه و مردم میگذارند در مسجد نماز
ضحی را پس پرسیدیم ما ابن عمر را از نماز این قوم که سنت است یا بدعت گفت بدعت است
ولیکن نیکو بدعتی است و بد انگردند مسلمانان بدعتی فاضلتر از نماز ضحی این اخبار و آثار است
که در نفی صلوة ضحی آورده اند و غیر آن نیز هست و علما در جمع و تطبیق میان این آثار و
احادیث سابقه گفته اند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم مداومت نمیکرد در صلوة ضحی
اگر چه امت را بر محافظت و مداومت آن تحریص و ترغیب میفرمود از جهة مخافت آنکه بر ایشان
فرض گردد و در مشقت افتند و در آخر از خروج از عهده آن در مانند چنانکه تصریح کرد بدان عائشه

رضی اللہ عنہا و لیکن نماز گذاردن آنحضرت آنرا شبہہ نیست چنانکہ احادیث صحیحہ بدان ناطق اند
ہر کہ نفی کرد یا رویت خود را نفی کرد یا مراد نفی دوام داشت پس در جائی کہ ما کان یصلیہا صحیح
رسول اللہ وارد شدہ مراد ما داوم علیہا باشد و محل ما گذاردن ابن مسعود و نادیدن قیس بن
عبید او را مدت یکسال درین نماز ہمین تواند بود و نیز ابن مسعود مشغول بفقہ و علم بود و چون اشتغال
بعلم افضلست از عبادت ترجیح میکرد آنرا برین با وجود استحباب و فضیلت این و اللہ اعلم
و تواند کہ نفی بجہت عدم وثوق باخبار واردہ درین باب باشد چنانکہ قول ابن عمر لا اخالہ چون
از ابوبکر و عمر رضی اللہ عنہما گذاردن آنرا ندید و وثوق باخباری کہ از مردم در گذاردن آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم میشنید نداشت پس توقف کرد و خبر داد از عدم وثوق و آنکہ بدعت خواند
آنرا بجہت اجتماع مردم و اظہار آن در مسجد بود یعنی این نماز در حد ذات مشروعست و لیکن
این اظہار و اجتماع چنانکہ در فرائض کنند بدعتست چہ سنت در نوافل و فضیلت آن علی
پنہان کردن و در خانہ گذاردن است چنانکہ معلوم است و بالجملہ از ہیچ چیزی و از ہیچ نفی
آن معلوم نشد بلکہ نفی صفتی مخصوص کہ رویت یا مداومت یا اجتماع باشد و روایت کردہ است ابن
ابی شیبہ از ابن مسعود کہ وی دید قومی را کہ میگذاردند نماز ضحی را پس انکار کرد بر ایشان و گفت
اگر لابد میگذارید در درون خانہای خود بگذارید و مسروق نیز مثل این از ابن مسعود نقل کردہ چنانکہ
گذشت و طائفہ دیگر از علما بقصد تطبیق و توفیق در روایات میگویند کہ مستحب است کہ آنرا گاہ
گاہ گذارند و در بعضی ایام ترک کنند و این طائفہ استدلال میکنند بحدیث عبد اللہ بن شقیق
کہ از مشاہیر تابعین است گفت از عائشہ سوال کردم کہ آیا پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم نماز چاشت
میگذارد گفت نمی گذارد الا گاہی کہ از سفری بیامدی و در حدیث ابی سعید خدری آمدہ
کہ گفت بود رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم میگذارد نماز ضحی را تا آنکہ میگفتیم ترک نخواہد کرد آنرا و ترک کردی

بیند باران وآن جز کما بیش شود واهل مکه هم از زمن اول عادت بدین دارند که در مسجد
گذارند و بصحرا بیرون نروند والآن خود اهل مدینه نیز در مسجد میگذارند ودر مفارقت از شرف
وبرکات حضور راضی نشوند ووسعت مسجد شریف الآن بروجه کفایت بابادانی این
بلده شریفه بخلاف زمان مبارک وی صلی الله علیه وسلم که وسعت مسجد کمتر بود وآبادانی
شهر بیشتر ودر شرح ابن الهمام میگوید که سنت آنست که برآید امام بجبانه واستخلاف نماید
کسی را که با ضعفا نماز در شهر بگذارد زیرا که نماز عید جایز است گذاردن آن در شهر در دو
موضع باتفاق ونزد محمد جایز است در سه موضع نیز اگرچه استخلاف نکند امام وآنحضرت
صلی الله علیه وسلم در روز عید تجمل واجب ثیاب پوشیدی وحله داشت فاخر برسم
عیدی وجمعه آنرا پوشیدی از برای اظهار عزت اسلام وشعایر آن وحله جفت جامه گویند
که ازار ورداست نه آنکه نام جنس جامه باشد مثل افرنیتسی وغیر آن چنانکه بعضی توهم کنند
وگاهی برد مخطط بخطوط سرخ پوشیدی واین جنس برد در یمن بسیار بود وبرد یمانی
که گویند اینست وتجمل وتزین برای عید مسنون ومستحب است اما بلباس مشروع وعادت
شریف آنحضرت صلی الله علیه وسلم در عید الفطر آن بود که پیش از خروج بعیدگاه بچند خرما
افطار کردی وعدد آن وتر بودی سه یا پنج یا هفت وگفته اند که حکمت در استحباب اکل
حلاوت اوست که مفید تقویه بصر است که صوم مضعف آنست وحلوا موافق مزاج ایمانست
که المومن حلوی واگر چیزی شیرین در خواب خورد تعبیرش آن بود که لذت ایمان نصیب وی
گردد وشیرینی مرقق قلب است ولهذا گفته اند که افطار بچیزی شیرین افضل است ورعایت
وتر در همه چیز عادت آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم وفرمود ان الله وتر ویحب الوتر
ودر عید اضحی طعام نخوردی تا مراجعت کردی ودر حدیث آمده است که بیرون نمی آمد روز فطر

تا بیخرد و نمیخورد در روز اضحی تا نماز میگذارد و گفته اند که حکمت در خوردن پیش از نماز عید فطر آن

که چون وجوب فطر بعد از وجوب صوم است دوست تعجیل فطر را بقصد مبادرت بامتثال

امر آلهی و اگر نه مجرد امتثال مقصود بودی بسیری خوردی و بعضی گفته اند که اکل آنحضرت صلی الله علیه

و سلم در هر دو عید در وقت مشروعیت اخراج صدقه بود که مخصوص است بهر کدام و چون اخراج

صدقهٔ فطر پیش از برآمدن مصلی بود صدقه برآورد و اکل کرد و بمصلی رفت و اخراج صدقهٔ اضحی

چون بعد از ذبح بود که وقت آن بعد از نماز است ذبح کرد و صدقه داد و بعد از آن بخورد و در باب

غسل آنحضرت روز عیدین دو حدیث آمده یکی از فاکه بن سعد که صحبت وی بحضرت رسالت

بصحت رسیده و بشهرت انجامیده است و غیر این یک حدیث از وی شناخته نشده است

که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم که غسل میکرد یوم الفطر و یوم النحر و یوم عرفه دیگر از زیاد

بن عیاض اشعری که گفت مر قومی را هر فعلی که دیدم از رسول خدا صلی الله علیه و سلم انجام

دیدم الا آنکه غسل نمیکرد روز عیدین و محدثان حکم کرده اند بضعف هر دو حدیث و بایر غیر از

این دو حدیث درین کتب نیافتیم و در کتب سته اصلا حدیثی درین باب نقل نکرده اند غیر از

اثر ابن عمر که در جامع الاصول از موطا آورده که بود عبد الله بن عمر که غسل میکرد پیش از آنکه برود

بعیدگاه و شدت مبالغت وی رضی الله عنه بتکبیر میگفت بجهر در تمام راه و این حکم در نماز

اضحی متفق علیه است و در جهر بتکبیر در عید فطر خلاف امام ابو حنیفه است اما اکثر را گویند که سنت بعینی

آنحضرت مصلا پیاده رفتی و عمل برین است نزد اکثر اهل علم که مستحب است بیرون آمدن بعیدگاه

پیاده و سوار نشوند مگر بعذر و امام شافعی گفته که رسیده است ما را از زهری که گفت سوار

نشد رسول خدا صلی الله علیه و سلم نه در عید و نه در جنازه هرگز و نماز عید فطر را تاخیری کرد و نماز

عید اضحی زود تر گذاردی و همانا که حکمت در تاخیر فطر آن باشد که چون صدقهٔ فطر ادا کنند [illegible]

الفصل الثانی

در متابعت سنت اقتدای ایشان میکنند که حدیث درین باب صحیح است کذا قالوا و وی رضی الله عنهم

هم بکار برده شده است و مهمی در پیش باشد تأخیر باعث اذیت و اجتماع خواهد بود یا تنگی ضعیفی بجهت
سیاهم که معنی استعجال و اسراع باشد نیز روا یافته است بخلاف اضحی والله اعلم و آنحضرت صلی الله
علیه وسلم چون بمصلی رسیدی در زمان شروع در نماز کردی نه اذان بودی و نه اقامت و نه صلوة
جامعه و امثال او در فعل آنحضرت در تکبیرات عید اختلافست و مختار در مذهب حنفیه سه تکبیر است
در رکعت اولی پیش از قرات و سه در رکعت اخری بعد از قرات و مشایخ ما میگویند که چون در
تکبیرات عید روایات مختلفه آمده ما اخذ بقول کردیم زیرا که تکبیرات و رفع ایدی در نماز خلاف
معهود در شرع است پس اخذ باقل اولی باشد کذا فی الهدایه و در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم در
مصلای عید منبر نبود و اول کسی که منبر ساخت مروان بن الحکم است در وقتی که امیر مدینه بود از
جانب معاویه و در روایتی امیرالمؤمنین عثمان رضی الله عنه بنا کرد و آنرا کثیر بن الصلت از گل که خانه
وی در جوار مصلا بود و آنحضرت نماز عید پیش از خطبه کردی و چون از نماز فارغ شدی بر پا
ایستاده خطبه خواندی و اصحاب کتب همه اتفاق دارند بر روایت آنکه آنحضرت نماز ضحی و
فطر را پیش از خطبه میگذارد و ابوبکر و عمر بعد از وی نیز همچنین میکردند و ترمذی گفته که برین است عمل
نزد اهل علم از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم و گفته اند که اول کسی که خطبه پیش نماز خواند مروان بود
در وقتی که امیر مدینه بود و در فتح الباری می آرد که اختلاف کردند که کسی که خطبه پیش از نماز خواند
کیست مشهور آنست که مروان بود چنانکه در صحیح آمده از حدیث ابی سعید و بعضی گفته اند که
پیش از وی عثمان [illegible] نیز کرده بود در اوایل نماز گذاردی پس خطبه خواندی و در آخر چون
دید که مردم نماز نمیتوانند رسید نظر باین مصلحت خطبه را تقدیم کرد بر نماز و این مصلحت غیر از
همانی است که مروان بجهت آن تقدیم میکرد و علت در تقدیم خطبه را آن بود که تا مردم منتظر نماز نشسته
باشند و خطبه او را که در وی سب و ناسزا نسبت بجماعه که نه مستحق آن بودند و مدح و ثنا

عید م

دی م

قومی که نه لایق آن بودند میکرد و بشنوند چنانکه در حدیث ابی سعید بصریح آمده است که گفت

تقدیم بجهة آن کردم که مردم انتظار استماع خطبه نمیبرند و احتمال دارد که عثمان رضی الله عنه

احیاناً میکرد و مروان بران مواظبت نموده باین جهت این فعل بوی شهرت یافت و

عبد الرزاق از ابن جریج از زهری آورده که گفت اول کسی که تقدیم خطبه بر نماز کرد معاویه

بود والله اعلم و در فتح القدیر شرح ابن الهمام بر هدایه میگوید که اختلاف کرده اند در بنای

منبر بجبانه بعضی گفته اند مکروه است و خواهرزاده گفته که حسن است در زمان ما و مرویست از

امام ابی حنیفه که لا باس است و آنحضرت صلی الله علیه وسلم از همان راه که بعیدگاه رفتی هم

بدان راه باز نگشتی بلکه براه دیگر باز گشتی و علما برای این وجوه و نکات پیدا کرده اند که بعضی

ازان یا مجموع آن منظور نظر شریف باشد والله اعلم و حق آنست که اسرار و معانی که در افعال

آنحضرت بود خلایق را مجال درک آن تنگ است و وصول بدان متعذر و گفته اند که بجهة آن

بود که تا گواهی دهد مر او را بقاع و مواضع و اماکن مختلف متکثره و اهل آن از جن و انس و ملائکه

طاعت و یا آنکه اهل هر دو راه سلام گویند بروی و بشرف و ثواب این عمل فایض و مشرف

شوند و حصول سعادت تشرف برد سلام از آنحضرت بر هر دو طایفه که مفید دعا بخیر و سلامت

و علاوه و الزام آنست و تا آنکه برکات وی صلی الله علیه وسلم هر دو راه و اهل آن را شامل

شود و هر دو در زیارت و فضل و برکت مرور و حضور شریف مشارک و مساوی باشند و تا آنکه

فواتح روایح طیب آنحضرت را استشمام کنند و تا آنکه حاجتمندان از تعلم و استفاده و استرشاد

و صدقه و سرور بمشاهده جمال جهان افزای وی و مانند آن قضا کنند و تا آنکه اظهار شعایر شرایع

اسلام در هر دو راه حاصل آید و اظهار ذکر الله و برکات آن در هر دو بحصول پیوندد و تا آنکه

اهل کفر و نفاق را بمشاهده عزت اسلام و رفعت اعلام دین بحکم لیغیظ بهم الکفار و قلع و قمع تا

بغیظهم

ببینکم غمناک وان و بکین گرداند و بکثرت عزت لشکر اسلام در دلهای ایشان رعب انداز و
و خبر ساند و نیز گفته اند که راه آنحضرت بمصلی بجانب یمین بود و اگر رجوع نیز بهمان راه واقع میشد
برجهه یسار واقع میشد پس رجوع از غیر آن راه کردن آن نیز بر جهه یمین واقع شود بیانش آنکه
که قبله مدینه جنوبی است و معلوم است که مصلی بجانب غربی است و ازینجا لازم آمد که رفتن بمصلی
از جهه یمین بود و منزل شریف در وقت وقوف مصلی به جهت شمال پس اگر بهمین راه رجوع
میکردند که رفته بودند به صورت بر جهت شمال واقع میشد و آنکه صاحب مواهب لدنیه گفته است
که این محتاج بدلیلست ساقط است چه ظاهر آنست که اعتیاد آنحضرت در ابتدای در جانب
یمین باشد و نیز این معانی که علما گفته اند بر سبیل احتمال است و احتمال اختیار یمین ابتداء
ثابت و وجه مشهور در مردم آنست که آن از جهه ترس از کید اعداء دین بود تا در مقام
هلاک خود نایستند و در توجیه نظر است بزرا که اگر چنین بودی این روش را مکرر نکردی
و عادت نساختی تا آنها معرفت عادت شریف در همان دیگر آمده نایستند و جواب
داده اند از این نظر بانکه از مواظبت و اعتیاد بر مخالفت طریقین مواظبت بر طریق معین
لازم نیاید فافهم یا برای زیارت اقارب از احیا و اموات و صله ارحام کردی و یا آنکه آنرا
بجهت تخفیف از دحام و هجوم خلایق کردی یا آنکه در وقت رفتن بر فقرا تصدق کردی
چنانکه در وقت رجوع چیزی باقی نماندی پس براه دیگر که اجتماع فقرا و سایلان بودی رجوع
کردی تا بهمه منع سایل لازم نیاید و این وجه را صاحب مواهب بعید و تضعیف کرده و لیس الامر
کما قال و بعضی گفته اند که باین تغیر طریق تفاول میکرفت بر تغیر حال سوی مغفرت و رضا و در
بمقام قرب و وصول یعنی چنانکه راه دیگر شد حال نیز دیگر گشت و این وجه خالی از دقتی و خفائی
نیست یا آنکه راهی که بدان متوجه مصلی شدی دورتر بود از ان راه که رجوع بدان میکرد

شاید ۳

بیرون شود بسببی که تکثیر اجر کند بتکثیر خطوات در ذهاب بسوی عبادت و اما وقت رجوع چون بمنزل

آمدنی سرعت نمودی که در اینجا قصد عبادت نبود و در این وجه سخن کرده اند با آنکه اجر خطوات

در وقت رجوع نیز ثابت است چنانکه در حج و غزو ثابت شده است و اگر عکس این وجه

گویند صورتی دارد یعنی شاید راه رفتن کوتاه و نزدیک بود خواست که مبادرت بطاعت

کند و فضیلت اول وقت دریابد بخلاف وقت برگشتن که اگر دیرتر بمنزل رسد چیزی

فوت نگردد تا واقع چه بود و بنای این وجوه همه بر احتمال است ابن ابی جمره گفته که این در معنی

قول یعقوب است علیه السلام که مر پسران خود را لا تدخلوا من باب واحد وادخلوا من ابواب

متفرقة کرد این را از جهت حذر اصابت عین والله اعلم بحقیقة الحال و ذکر نفل پیش از نماز

عید و بعد آن در شرح سفر السعادة ذکر کرده ایم چون مقصود اصلی ذکر احوال و افعال آنحضرت

صلی الله علیه وسلم بود تعرض بدان واقع نشد

در استسقای آنحضرت صلی الله علیه وسلم

صاحب مواهب لدنیه میگوید که خلاف نکرده است هیچ یکی از علما در سنیت صلوة در استسقا

مگر ابو حنیفه که تحتج باحادیث که دران ذکر صلوة نیامده و احتجاج کرده اند جمهور باحادیثی که

ثابت است در صحیحین و غیرهما که آنحضرت گذارد در استسقا دو رکعت و احادیثی که نیست دران

ذکر صلوة بعضی ازان محمول است بر نسیان راوی و بعضی ازان در خطبه جمعه بود که بعد از

نماز جمعه است پس اکتفا کرده شده بدان و اگر اصلا نگذارد میسر آن برای بیان جواز استسقا

بود بدعا و خلافی نیست در اصل جواز و احادیث مثبته مقدم است بقاعده مقرره تقدیم قول

مثبت بر نافی انتهی این است کلام شافعیه و نزد امام ابو حنیفه رضی الله عنه در استسقا

نمازی مسنون نیست و همین دعا و استغفار است بموجب قول حق سبحانه فقلت استغفروا ربکم

انه کان غفارا یرسل السماء علیکم مدرارا و نزد اکثر احادیث وجوه استسقا که مذکورند صلوة

مثبت الادر

نیست الا در یک وجه که بمصلا رفت و دو رکعت گذارد و خطبه خواند و این حدیث بجمیع خصوصیات
خود بدرجه صحت نرسیده است یا مخصوص است بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم و نیز سنیت
آن باشد که آنحضرت بران مواظبت نموده باشند مع الترک احیانا و اینجا ترک صلوة اکثر اوقات
و فعل آن طریقه یا رند و بصحت رسیده است که امیر المومنین عمر استسقا کرد و در وی همین دعا
و استغفار بیش نبود و اگر نمازی مسنون بودی در استسقا عدم علم عمر رضی الله عنه بدان
با عموم بلوی و قرب عهد بزمان نبوت یا ترک وی آنرا با وجود علم صورت نبندد و گفته اند
که مراد امام با آنکه در استسقا نمازی نیست آنست که نماز بجماعت بخصوصیات دیگر مثل
صلوة عید مسنون نیست و اما اگر هر کدام تنها تنها نمازی بکند و تضرع و زاری نماید و طریقه دعا
و استغفار را باین وجه بر پا دارند درست و حسن است و بالجمله احادیث مرویه در باب
استسقا خالی از اضطرابی نیستند و بسیاری از طرق حدیثی که مشتمل است برین خصوصیات
و کیفیات بضعفی نسبت منسوب گرد امام ابو حنیفه بخلاصه و منصوص آن که دعا و استغفار است
و تجویز کرد نیز نماز را و اثبات نمود جماعت و خطبه و امثال آنرا اخذا بالمتیقن و الله اعلم و نزد
صاحبیه و ائمه ثلثه در استسقا نماز است بجماعت و خطبه و بعضی گفته اند که این قول امام
محمد است و قول امام ابو یوسف با امام ابو حنیفه است و اکنون فتوی در مذهب حنفیه نیز
عمل بمذهب صاحبیه است و آنحضرت صلی الله علیه وسلم در دعا استسقا تضرع و ابتهال
بسیار کردی و دستها مبالغه برداشتی تا آنکه ظاهر شدند سفیدی بغلهای شریف و دستها
از سر مبارک در گذشتی و گفته اند که واقع شد جنب نزد مسئله و مطلب خود نیز بر داشتن
دستها بلند تر و صاحب مشکوة از حدیث مسلم آورده که استسقا کرد رسول خدا صلی الله علیه و
سلم و اشارت کرده بپشت هر دو دست بجانب آسمان یعنی داشتن دستها از آنحضرت در

استسقا آنچنان بود که باطن کفین بجانب زمین بود وظاهر آنها بسوی آسمان برعکس آنچه
متعارفست در وقت دعا ودر روایت ابی داود نیز مانند این آمده وگفته اند که دعا چون برای
طلب وسوال چیزی از جنس نعمت باشد مستحب است که گردانیده شود کفهای دست بجانب
آسمان وچون برای رفع فتنه وبلا بود گردانیده شود پشتهای دست بسوی آسمان اشاره به
اطفاء نایره غضب وفتنه وبلا وپست کردن وفرونشاندن قوت وغلبه حادثه را وبعضی
گفته است که نیز تفاولست بتقلب حال چنانکه در تحویل ردا که منقولست ومرویست در استسقا
که این تحویل وتقلیب ردا تفاولست برای تغیر حال وتبدیل امساک بامطار وتنگی بفراخی
وبعضی گفته اند بلکه این امتثال امریست که کرده شد آنحضرت را صلی الله علیه وسلم وگفته شد
که اینچنین کن تا تبدیل یابد حال نه مجرد تفاول چه شرط تفاول آنست که نه بقصد واختیار بود
بلکه چیزی در خارج نه بقصد واختیار اینکس واقع شود وازآنجا تفاول گیرند کذا قیل واستسقای
آنحضرت صلی الله علیه وسلم چند بار بود یکبار قحطی در زمان وی صلی الله علیه وسلم بوجود آمد
وآنحضرت روز جمعه در خطبه بود ناگاه اعرابی برخاست وفریاد کرد یا رسول الله هلک المال
وجاع العیال فادع لنا پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم اللهم اغثنا اللهم اغثنا اللهم
اسقنا اللهم اسقنا پس برخاست ابر مثل کوهها وببارید تا جمعه دیگر پس آمد همان اعرابی
یا دیگری وگفت یا رسول الله انهدم البناء وغرق المال پس برداشت دستهای مبارک را
وبروایتی تبسم کرد از سرعت ملال بنی آدم وگفت اللهم حوالینا ولا علینا اللهم علی الآکام والآجام
والظراب وبطون الاودیه وبهر سوی که اشارت میکرد میکشاد ابر از آن سو ودر روایتی
پس بکشاد ابر از مدینه ومیبارید برگرد او ونمی بارید در وی قطره وبار دیگر بیرون آمد بمصلا
با تواضع وتخشع وتبذل تمام چون بمصلا رسید بمنبر برآمد وخطبه خواند وپیشتر از آن خطبه مخصوص

الحمد لله

الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم مالک یوم الدین لا اله الا الله یفعل ما یرید اللهم انت الله لا اله

الا انت تفعل ما ترید اللهم انت الله لا اله الا انت انت الغنی ونحن الفقراء انزل علینا الغیث

واجعل ما انزلت لنا قوة وبلاغا الی حین آنگاه دعا کرد و نزول کرد و شروع در نماز کرد دو رکعت

نماز بی اذان و اقامت و قرائه بجهر کرد و خواند در رکعت اولی بعد از فاتحه سبح اسم ربک الاعلی

و در رکعت ثانیه هل اتیک حدیث الغاشیه چنانکه در روز عید و جمعه میخواند پس پیدا کرد حقتعالی

ابری با رعد و برق و سخت ببارید و تا آمدن مسجد روان شد سیلها و چون دید آنحضرت صلی الله

علیه و سلم دویدن و فریدن مردم در کوشها بخندید و گفت اشهد ان الله علی کل شیء قدیر

وانی عبده و رسوله و این همان حدیث است که متمسک ائمه است در استسقا چنانکه گذشت

بار دیگر استسقا کرد بر منبر مدینه در غیر روز جمعه چنانکه بیهقی در دلایل النبوه آورده که چون باز آمد

رسول خدا صلی الله علیه و سلم از غزوه تبوک آمد او را وفد بنی فزاره و شکایت کردند از قحط

و عرض کردند ای رسول خدا دعا کن پروردگار خود را تا باران فرستد بر ما و باید که شفاعت

کنی تو ما را بپروردگار خود و شفاعت کند پروردگار بتو فرمود آنحضرت ویلکم همه شفاعت

بپروردگار کنند کیست که پروردگار تعالی بوی شفاعت کند لا اله الا هو العلی العظیم

و فرمود خنده میکند پروردگار تعالی از این ترس و ناله و فریاد شما اعرابی درین [illegible] ایستاده

بود گفت آیا خنده میکند پروردگار ما فرمود نعم خنده میکند گفت اعرابی پس هرگز کم نخواهیم

کرد طلب خیر از پروردگاری که خنده کند و خوشحال شد رسول خدا صلی الله علیه و سلم

ازین سخن اعرابی بخندید پس بمنبر برآمد و دستها بدعا برداشت باران طلبید تا هفته

تمام بارید الحدیث و درین استسقا نماز محفوظ و مروی نیست بلکه مجرد خطبه و دعا

بار دیگر در مسجد مدینه استسقا کرد نشسته نه قیام بود و نه صعود بر منبر و از دعای آن روز همین مقدار

خدای تعالی

محفوظ است اللهم اسقنا غیثا مریعا طبقا عاجلا غیر رایث نافعا غیر ضار و بدیگر وجه بشکست
که آنرا احجار الزیت میخوانند استسقا درین مکان استاده کرده و دستها مقابل روی
مبارک برداشته تا آنکه از سر مبارک بلند راند و در بعضی از غزوات مشرکان پیشی گرفتند
و بر سر آب نزول کردند و مسلمانان بی آب بماندند و تشنگی بر ایشان غلبه کرد حال خود را
بر آنحضرت عرض کردند و منافقان که اکثر ایشان از یهود بودند با مشرکان گفتند اگر
محمد پیغمبر بودی از برای قوم استسقا کردی همچنانکه موسی علیه السلام برای قوم خود استسقا
کرده زد عصا بحجر دوازده چشمه برآمد و هر چشمه جدا جدا بجانب هر کدام از لشکر اسباط که دوازده
فرقه بودند روان شد چنانکه در نص قرآن مذکور است این خبر به پیغمبر رسید صلی الله علیه وسلم
فرمود که همچنین سخن گفتند نومید مشوید شاید که حق جل شانه شما را آب دهد پس دستهای
مبارک برداشت و دعا کرد در زمان ابری پیدا آمد که جهان تاریک کرد و باران عظیم فرو ریخت و
وادیهای عظیم سیول گران ممتلی گشت این چند بار است که استسقای آنحضرت در آن مذکور
و مشهور است و نیز در بخاری و مسلم و ترمذی باختلاف الفاظ آمده است که چون قریش
در اسلام درنگ کردند و تمرد ورزیدند حضرت رسول صلی الله علیه وسلم دعا کرد بر ایشان
و در روایتی آمده که فرمود سنین کسنی یوسف یعنی قحطهای همچو قحطهای یوسف پس گرفت
ایشان را قحط و هلاک شدند در وی و خوردند مردارها و چرمها و استخوانها و میدیدند در جو
آسمان چیزی را مثل دخان پس ابو سفیان آمد و گفت یا محمد تو آمده که امر میکنی بصله ارحام و
این قوم تو اند هلاک میشوند بخوان خدا را و درخواه از وی باران پس دعا کرد و بارید باران
و برفت قحط و تفصیل این قصه از تفسیر سوره حم الدخان در قول حق سبحانه یوم تاتی السماء بدخان
منکشف گردد و گفته اند که ابتدای دعای آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر قریش از روز انداختن

این استقا

این اشقیا بود شکمبه شتر را بر پشت آنحضرت در نماز صلی الله علیه وسلم وآله وصحبه ولعن الله علی

الکافرین والمنافقین واز اینجا معلوم میشود که این قضیه در مکه بود وگفته اند که باین قضیه اشارت کرده

ابوطالب بقول خود در مدح آنحضرت صلی الله علیه وسلم وابیض یستسقی الغمام بوجهه ثمال الیتامی

چون استسقا که مذکور شد در مدینه بود وابوطالب در آن وقت نبود وبعضی میگویند که قول

ابوطالب اشارتست بانچه واقع شده بود در زمن عبد المطلب که استسقا کرده برای قریش و

آنحضرت دران زمان صغیر بود   که قول ابوطالب یستسقی الغمام بوجهه وقوع

استسقا را میطلبد یعنی شان ابوطالب وی صلی الله علیه وسلم مقتضی آنست که اگر استسقا کنند

داده شوند آب این آب دادن حق تعالی خلق را بدعا حبیب خود از آسمان و آب دادن زمین

بمعجزه آنحضرت جدا است پس معلوم شد که تصرف وی صلی الله علیه وسلم بتصریف الهی جل جلاله و

عم نواله زمین وآسمان را شامل است بلکه تمامه شرابها وطعامها دنیا وآخرت وارزاق حسی وعقلی

ونعمتهای ظاهری وباطنی بواسطه وطفیل آنحضرتست آخرای باد صبا اینهمه آورده تست

شکر فیض تو چمن چون کند ای ابر بهار که اگر خار وگر گل همه پرورده تست وانشد شیخ العارف

بالله محمد البکری قدس سره ما ارسل الرحمن او یرسل من رحمة تصعد او تنزل فی ملکوت الله

وملکه من کل ما یختص او یشمل الا وطه المصطفی عبده ونبیه المختار المرسل واسطة فیها واصل

لها یعلم هذا کل من یعقل   در صلوة کسوف بدانکه مشهور در لغت استعمال خسوف

در قمر وکسوف در شمس است ودر روات حدیث بعضی بکاف روایت کرده در هر دو وبعضی

در هر دو جا بخاء در قمر وبکاف در شمس واحادیث که مذکور شد درین باب معجزه از فعل

آنحضرت صلی الله علیه وسلم همه در کسوف شمس اند جز یک حدیث که شیخ ابن حجر در شرح خود

مشکات بر خسوف قمر حمل کرده وجز امری که در حدیث ابن عباس واقع شده که ان الشمس والقمر آیتان

است م

من آيات الله فاذا رايتم ذلك فاذكروا الله و در حديث عايشه فادعوا الله و كبروا و صلوا
و تصدقوا اما فعل آنحضرت در بارهٔ حديث معلوم نشده و در حديث عايشه آمده كه آنحضرت نماز
خسوف را دراز گذارد و قيام و ركوع و سجود زياده بر قدر معهود كرد و قرأت بمقدار سورهٔ بقره
خواند در ركوع و سجود نيز مانند آن كرد و آمده كه در هر ركعت دو ركوع كرد و در روايتی سه و چهار و پنج
كرد و در ركوع دراز ميكرد باز سر بر ميداشت باز ركوع ميكرد همچنين تا سه چهار مرتبه ميكرد و نزد شافعی
اين نماز به دو ركوع و بخطبه است و همچنين نزد امام احمد بر قول مشهور و نزد اكثر اصحاب ما فرادی
يك ركوع و بی خطبه بوجه معتاد و حديث ابن عمر ناطق است آنچه مذهب ماست و در هدايه گفته
كه حال الكشف است مر رجال را كه در صف پيش ايستاده اند از نسا و صبيان كه موقف ايشان
صف پسين است و شيخ ابن الهمام احاديث آورده بروايات صحيحه و حسنه كه مثبت مذهب
حنفيه اند و تكلم كرده بر احاديث تعدد ركوع كه در آنها اضطراب كرده اند رُوات آن بعضی
دو ركوع روايت كرده و بعضی سه و بعضی چهار و بعضی پنج پس لازم است كه گذارده شود بر وجهی
كه معهود و موافق است مر روايات اطلاق را چنانكه فرمود فاذا كان كذلك فصلوا و جهة همين
اضطراب گفته اند بعضی از مشايخ كه سبب آن اشتباه است كه بجهة كثرت ازدحام اهل صفوف
پسين را افتاده و ظاهر آنست كه در زمان آنحضرت جز يكبار واقع نشده و هيچكس تعدد آن را روايت
نكرده و وقوع آن متعدد در مدت ده سال بعيد و خلاف عادتست و آنچه در احاديث آمده
كه وقوع آن در روز وفات ابراهيم بن رسول الله بود كه از ماريه قبطيه در سنه ثمان متولد شد
و در سنه عشر در مدت رضاع از عالم رفت و مردم گفتند كه گرفتن آفتاب بسبب موت اوست
و معهود بود در ميان مردم كه وقوع آن بسبب حادثه عظيمه چنانكه موت يكی از عظما و مانند آن
ميباشد پس فرمود آنحضرت كه شمس و قمر دو آيت اند از آيات الهی يعنی دلالت ميكنند بر كمال

قدرت

قدرت الهی وصنع او ودلالت میکنند خسوف وکسوف خود بر کمال قدرت وسلطنت باریتعالی
وموجب عبرت اند مر اهل دانش را که در یک ساعت آن نورانیت وابهت مظلم ومکسوف شدند
همچنین عادت حق تعالی را ایجاد باشد که نور علم واهل یا از آدمیان کسف شده تاریک گردند
ودر روایات آمده است که موت ابراهیم روز عاشورا یا در دهم ربیع الاول بود ودرین روایت رد است مر
قول منجمین را که میگویند گرفتن آفتاب نمیشود مگر در سه روز آخر ماه نعم عادت چنین است این
خلاف عادت بود واگر گویند که در غیر آن سه روز محالست این سخن باطلست والله علی کل شیئ
قدیر — در صلوة الخوف صلوة خوف ثابتست بکتاب وسنت اما کتاب قوله حق سبحانه
واذا کنت فیهم فاقمت لهم الصلوة فلتقم طائفة الآیه واذا ضربتم فی الارض فلیس علیکم
جناح ان تقصروا من الصلوة اکثر برآنند که در قصر رباعی است بدو رکعت وبعضی آنرا بصلوة
خوف حمل کرده اند که در وی نیز قصر است بترک بعضی افعال وکیفیات چنانکه در سفر قصر است
در عدد رکعت وبعضی شامل هر دو داشته اند وامام ابو یوسف بروایت حسن بن زیاد از
ابوحنیفه ومزنی از شافعیه برآنند که این نماز مخصوص بزمان نبوت بجهة احراز فضیلت نماز خلف
رسول الله صلی الله علیه وسلم وظاهر مفهوم کریمه واذا کنت فیهم همین است ومختار نزد جمهور
ائمه جواز اوست بعد از زمان نبوت واقامت صحابه مثل علی مرتضی وابی موسی اشعری
وحذیفه بن الیمان رضوان الله علیهم اجمعین آنرا بعد از حضرت صلی الله علیه وسلم دلیل آنست وقید
واذا کنت فیهم اتفاقی است یا مراد کنت انت او من یقوم مقامک است چنانکه در کریمه خذ
من اموالهم صدقة الآیه ثابتست واز گذاردن نماز خوف باین کیفیات غایت تاکید و
محافظت بر نماز که بهیچ وجه عذر دران گنجایش ندارد ونماز خوف از آنحضرت صلی الله علیه
وسلم بر وجوه متعدده صحیح وثابت شده بر وفق مصلحت وقت وملاحظه حضور عدو

هر یکی از ائمه وجهی از آن وجوه اختیار کرده و مختار امام ابوحنیفه از آن وجوه وجهی است که در
کتب ستّه با جمعها از ابن عمر مروی شده است و اگر همان را ذکر کنیم دور نباشد گفت ابن عمر
رضی الله عنهما غزا کردیم همراه پیغمبر صلی الله علیه وسلم بجانب نجد پس مواجه شدیم و صف بستیم
ایستادیم در مقابل ایشان پس ایستاد رسول خدا صلی الله علیه وسلم تا نماز بگذارد و ایستاد پیش
برای ما پس ایستاد طایفه از صحابه با آنحضرت و روی طایفه دیگر بدشمنان پس رکوع کرد رسول
خدا صلی الله علیه وسلم با آن طایفه که با وی بودند و سجده کرد دو سجده پس برگشتند این طایفه
بجای آن طایفه دیگر که نگذارده بودند و ایستادند در مقابل دشمن پس آمدند آن طایفه و
گذارد آنحضرت با ایشان رکعت دیگر و سلام داد پس ایستاد هر یکی ازین دو طایفه و بگذارد برای
خود رکعتی یعنی آن رکعت را که با آنحضرت نگذارده بود و این ترجمه نقل بخاریست و در
بواقی کتب ستّه نیز همچنین آمده با اختلاف الفاظ و عبارات و گفته اند که این طریق اوفق است
بلفظ قرآن و در روایت ابن عمر تصریح با آنکه در کدام نماز بود واقع نشده و لیکن در سفر بود
و گذاردن دو رکعت از ینجهه است و لیکن مذهب حنفی عام تر است که در سفر باشند یا در حضر
صلوة خوف جایز است و لهذا گفته اند که در نماز ثنائی خواه فجر باشد یا قصر سفر امام با هر طایفه
یک رکعت بگذارد و در غیر ثنائی اگر رباعی است با هر طایفه دو رکعت و در مغرب با طایفه اولی
دو رکعت و با دوم یک رکعت و مذهب امام احمد و شافعی نیز همین است از جهه عموم قول وی سبحانه
و اذا کنت فیهم کذا قالوا و توانند که اثبات آن در حضر بقیاس نمایند والله اعلم و نزد امام
مالک مخصوص بسفر است و وجوه دیگر نیز در کتب احادیث بتعدد طرق و روایات صحیحه مذکور است
و چون غرض عمل بتفصیل آن چندان متعلق نبود و وجود نماز خوف باین وجوه درین آخر زمان
بندرت خواهد بود برهمین قدر اقتصار افتاد و این بر تقدیریست که مجال اقامت صلوة

مواجه

آورده

باب نهم

باین نهج صورت پذیر گردد و اگر خوف زیاده بود و دایره مجال تنگ گردد بگذارند هر وجه
توانند پیاده و سوار برکوع و سجود یا بایما و اشارت و در بعضی طرق حدیث ابن عمر که مذکور شد
تصریح باین معنی واقع شده و اگر مشغول جنگ بجای رسد که گذاردن نماز ممکن نباشد قضا کنند
چنانکه در غزوه خندق واقع شده و آنحضرت فرمود صلی الله علیه وسلم حبسونا عن صلوة الوسطی
صلوة العصر ملاء الله بیوتهم وقبورهم نارا دعا است بعقاب ایشان و سبحان الله در غزوه احد چندانها
رسید آنحضرت صلی الله علیه وسلم از شکستن دندان شریف و خون آلوده شدن
روی مبارک و فقران دعا نکرد برایشان بلکه گفت اللهم اغفر لهم فانهم لا یعرفون چه آنجا در حق نفس خاص
شریف بود و اینجا در حق خدا و حق دین بود و در حدیث جابر آمده است که کافران گفتند که اگر در
مسلمانان می افتادیم پاره پاره میکردیم ایشانرا و گفتند که ایشانرا نمازیست که محبوبتر است ایشانرا
از اموال و اولاد آن نماز عصر است در آنوقت با ایشان باید ریخت جبرئیل آمد و
خبر آنحضرت رسانید پس بگذارد نماز خوف را صلی الله علیه وسلم در عبادت سفر
آنحضرت صلی الله علیه وسلم آداب سفر و اذکار که در وقت رکوب راحله و نزول در منزل و اتیان و
رجوع بوطن از حضرت وی مرویست در کتب مذکور است و آنچه اینجا مذکور میگردد دو
مسئله است یکی قصر و دیگر جمع اما قصر که نماز چهار رکعتی را دو رکعت گذارد متفق علیه است میان علمای
امت و هیچکس را خلافی نیست دران و لیکن نزد حنفیه قصر عزیمت است اگر چهار رکعت در سفر
چهار رکعت گذارد و در تشهد اول نشست جایز می افتد و اگر ننشست نماز فاسد است
مذهب مالک نیز همین است و نزد شافعی رخصت است و چهار گذاردن جایز است
ثابت نشده است از آنحضرت که وقتی نماز رباعی در سفری تمام گذارده باشد و حدیثی که مروی
از ام المومنین عائشه که آنحضرت هم قصر میکرد و هم اتمام و هم افطار میکرد و هم صیام بصحت نه پیوسته

دادعیه

و هیچکس از صحابهٔ عظام چهار رکعت نگذارده مگر امیر المومنین عثمان که در آخر ایام خلافت خود در
موسم حج چهار گذارد و آنرا توجیهات کرده اند و میگویند که مذهب عایشه نیز همین است عادت
شریف آن بود که در سفر بنا بر فرض اکتفا کردی و محفوظ نیست که در سفر سنت گذارده باشد
پیش از فریضه و نه بعد از فریضه مگر دو رکعت سنت فجر و نماز وتر و گذاردن سنت بعد از ظهر
نیز مرویست و از جماعتی از صحابه ثابت شده که در سفر نماز سنت را میگذاردند اما ابن عمر
نگذاردی اگرچه در بعضی روایات گذاردن آن از وی آمده و نیز آمده که اگر کسی گذاردی منع
هم نکردی و بعضی گفته اند که اختلاف در سنن رواتب است اما در تطوع بغیر راتبه خلافی نیست
و آنحضرت نماز شب را ترک نکردی اگرچه در سفر بودی و گاهی تهجد بر پشت مرکب گذاردی با ایما
و وتر نیز بگذاردی و تنفل بر پشت مرکب با ایما جایز است بهر طرف که رود و بهتر است استقبال در
وقت تحریمه و وقتی در راه تنگ میرفت و از بالا باران میبارید و پایان گل و لای بود پس
آمد وقت نماز پس اذان گفت و تکبیر آورد و هم بر راحله پیش رفت و با صحابی نماز گزارد و
بایما و گردانید سجود را پست تر از رکوع و این یکی از مواضع است که گفته اند که آنحضرت بنفس نفیس خود
اذان گفت و بعضی گویند مراد بدان امر باذان است و در بعضی روایات تصریح نیز آمده که
فامر المؤذن فاذن و اما جمع صورتش آنست که چون رحیل پیش از زوال واقع شدی نماز ظهر
تاخیر کردی تا در وقت عصر چون نزول فرمودی جمع کردی میان ظهر و عصر و این را جمع تاخیر
گویند اگر وقت ظهر پیش از رحیل در آمدی درینجا گاهی نماز ظهر بگذاردی و سوار شدی و بعد از آن
چون وقت [illegible] نزول کردی عصر را گذاردی و درینصورت جمع واقع نشدی و در بعضی اوقات
ظهر را با عصر جمع کردی و هر دو را بگذاردی انگاه سوار شدی و این را جمع تقدیم نامند و در
مغرب و عشا همچنین بودی یعنی اگر رحیل پیش از غروب واقع شدی وقت مغرب در راه در

و اصحاب وی

آمدی

آمدی نماز مغرب را تاخیر کردی تا در وقت نزول مغرب و عشا را جمع کردی جمع تاخیر و اگر

مغرب پیش از رحیل در آمدی مغرب و عشا هر دو را جمع کردی و سوار شدی جمع تقدیم و آنکه

در احادیث صحیح جمع بین الصلوتین واقع شده در بعضی احادیث مطلق و در بعضی مقید بحالت

سیر و در بعضی مقید بجد در سیر و تعجیل در سیر و ازینجاست اختلاف علما که قایلند بجواز جمع

بعضی قایلند علی الاطلاق و امام شافعی از ایشانست و بعضی مخصوص میدارند بحالت سیر

نه نزول و میگویند که جمع در سفر عادت دایمی آنحضرت نبود بلکه چون در سیر بودی جمع کردی اما جمع

در حالت نزول و قرار مروی نیست و بعضی بصورت جد در سیر و تعجیل و ران مخصوص کردانیده در

فتح الباری میگوید که مشهور از مالک این است و نیز بعضی مخصوص بحالت عذر دارند و نزد

بعضی جایز است جمع تاخیر نه تقدیم و این مرویست از امام احمد و نیز نزد وی مقید است بحالت

سیر و مشهور از مذهب وی جواز است مطلقا و در فتح الباری میگوید که مروی از امام

[illegible] نیز جواز جمع تاخیر است نه تقدیم و نزد امام ابوحنیفه جایز نیست مطلقا و وجه قول ایشان

آنست که تعیین اوقات نماز قطعی است و ثابت بتواتر که هیچ شبهه را بوی راه نیست

تا آنکه تاخیر نماز از وقت و تقدیم وی بران از کبایر شمرده اند امام محمد در موطای خود

می آرد که رسیده است بما از عمر بن الخطاب که وی نوشت بحکام خود در آفاق و نهی کرد

ایشان را از آنکه جمع کنند بین الصلوتین در وقت واحد و اخبار کرد ایشان را که جمع بین صلوتین

در وقت واحد کبیره ایست از کبایر وی آورده روایت کردند مارا باین خبر ثقات از علا بن

الحارث و وی روایت کرد از مکحول و چون تعیین اوقات قطعی است متواتر بمعارض

نشود او را خبر احاد بخلاف افطار و قصر در سفر که بنص قرآنی ثابت شده اند بخاری و مسلم از

عبدالله بن مسعود می آرند که گفت ندیدم من رسول خدا را صلی الله علیه و سلم که گذارده باشد هیچ

نماز را در غیر وقت خود مگر دو نماز مغرب و عشا را که جمع کرد در میان آنها بمزدلفه و در احادیث

جمع ظهر و عصر در عرفات نیز آمده و این جمع از جهة مناسک حج بود نه سفر و نیز وقوع

جمع از آنحضرت صلی الله علیه وسلم دائمی نبود بلکه آنچه بدان تصریح در احادیث واقع شده

در غزوه تبوک است و ثابت نشده که در وی نیز هر روز میکردند و تحقیق آنست که کلام کان

دلالت بر دوام استمرار ندارد کما حقق فی موضعه و در جامع الاصول بروایت ابی داود

از ابن عمر آورده که گفت جمع نکرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم هرگز میان مغرب و عشا در

هیچ سفری مگر یکبار و از ابن عمر نیز آورده که وی رضی الله عنه جمع نکرد مگر یکشب که خبر فوت

زوجه وی از جائی رسید و آنجا برفت و در روایتی نکرد الا یکبار یا دو بار و از ترمذی آورده

که سالم بن عبد الله بن عمر را پرسیدند که آیا جمع میکرد عبد الله در شیئی از صلوة در سفر گفت

لا مگر بمزدلفه و احادیث جمع تقدیم در صحاح اقل قلیل است [illegible] صحیح بخاری اصلا نیست

و لهذا بسیاری از ائمه بدان قائل نشده‌اند پس نماند الا جمع تاخیر و بعضی [illegible] و تاویلش

آنست که مراد جمع بین الصلوتین آنست که تاخیر کرده شود صلوة اولی را و گذارده شود در آخر

وقتش و تعجیل کرده شود ثانیه را و گذارده شود در اول وقت آن و بعضی این را جمع صوری

نامیده اند که بظاهر و صورت جمعست نه در حقیقت و معنی و اطلاق جمع بر مثل این میشود

که حنفیه در جمع سفر تصویر میکنند در باب استحاضه در حدیث حمنه بنت جحش آمده است فتدبر

اگر چه در لفظ حدیث در بعضی روایات اینچنین است که جمع میکرد در میان ظهر و عصر میکرد

در وقت عصر مضمون بر همین است از جهة دلائلی که ذکر کردیم و بتحقیق روایت کرده است ابو داود

از امیر المومنین علی رضی الله عنه که چون مسافرت میکرد و سیر میکرد بعد از غروب آفتاب

تا آنکه نزدیک میشد که تاریک شود پس نزول میکرد و میگذارد مغرب را پس میطلبید طعام را و تغذی

میکرد و تیز میگذارد عشا را و ارتحال میکرد و میگفت اینچنین میکرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم

و امام محمد در موطا می خود میگوید که رسیده است ما را از ابن عمر که وی گذارد مغرب را وقتی

که تاخیر میکرد او را پیش از غروب شفق برخلاف روایت مالک که گفت حتی غاب الشفق

و در جامع الاصول از ابی داود از نافع و عبید بن واقد می آرد که گفت موذن ابن عمر الصلوة

گفت ابن عمر سیر کن تا پیش غروب شفق نزول کرد و بگذارد مغرب را پس از آن انتظار کرد

تا غایب شد این شفق پس بگذارد عشا را و نیز گفت که بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم چون

در تعجیل می آورد او را امری میکرد چنانکه من کردم و در روایتی از نسائی آمده حتی اذا کان

آخر الشفق این روایاتست که ناظرند در جمع بطریقی که بمذهب امام ابوحنیفه است و ظاهر

آن مینماید که روایات عدم جمع و جمع در وقت واحد و جمع بمعنی تاخیر تا آخر وقت و تعجیل

اول همه آمده و امام ابوحنیفه اخذ بعدم جمع کرد یا جمع بمعنی اخیر اختیار کرد احتیاطا للمحافظة

و شیخ ابن الحجر در فتح الباری گفته که بعضی شافعیه گفته اند که ترک جمع افضلست و روایتی از

مالک آمده که جمع مکروه است و فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم محض از برای جواز بود و الله

اعلم آنچه گذشت در جمع بین الصلوتین مر مسافر را بود فاما جمع مقیم ترمذی گوید بعضی از

تابعین بجمع بین الصلوتین مر مریض را رفته اند و باین قایلست احمد و اسحق و بعضی رفته اند بجمع

در مطر و باین قایلست شافعی و احمد و اسحق و قایل نیست شافعی بجمع مر مریض را این عبارت

ترمذیست و از ابن عباس می آرد گفت من جمع بین الصلوتین من غیر عذر فقد اتی بابا من ابواب

الکبیرة و عمل برینست نزد جمهور امت که جمع کرده نشود بین الصلوتین مگر در سفر و عرفه انتهی

در نماز جنازه مسایل کتاب الجنایز و احادیث وارده و آداب و مقدمات آن بسیار است

از فضیلت مرض و ثواب آن و ثواب عبادت و آداب آن و آنحضرت را صلی الله علیه وسلم برای

روزی معین نبودی بلکه در جمیع اوقات از شب و روز عیادت فرمودی چنانکه در مردم متعارف است
که در شب نباید کرد و چنانکه گویند در روز شنبه و سه‌شنبه مثلاً عیادت کردن مبارک نیست در
مواهب لدنیه آورده که ترک عیادت روز شنبه مخالف سنت است و گفته‌اند که این بدعت
که طبیبی یهودی آنرا پیدا کرده بعد از آن در مردم شهرت گرفته است و سبب وی آنست که پادشاهی
بیمار شد و آن طبیب التزام ملازمت خود کرد و گفتند [illegible] و دارد [illegible] پس آن
یهودی خواست روز جمعه رخصت طلبد تا روز شنبه عبادت آن روز که در دین یهود است از دست
ندهد پس عرض کرد که روز شنبه بر سر بیمار نباید آمد که در وی خوف هلاک بیمار است پس پادشاه
از ترس جان خود رخصت داد و آنحضرت بجهت درد چشم نیز عیادت کردی و امام احمد و ابو داود
از زید بن ارقم آورده‌اند که گفت عیادت کرد مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از درد چشم
که داشتم و گفته‌اند سند این حدیث صحیح است و در حدیث درست هر کسی که قائل است که
از [illegible] مستحب نیست و حدیثی در این باب از بیهقی و طبرانی نیز نقل کنند که سه چیز است
که در وی عیادت نبود درد چشم و دنبل و درد دندان و این حدیث ضعیف است و آنحضرت
صلی الله علیه وسلم بمیت احسان کردی بامور که وی را در قبر و قیامت نافع بودی و احسان
کردی با قارب و اهل وی بتعزیت و طعام و تفقد احوال و تجهیز و تکفین فرمودی و با جنازه
نماز کردی و آمرزش خواستی و بعد از آن همراه شده بدفن رسانیدی و با صحابه بالای قبر
ایستادی و او را دعا کردی و تثبیت او بر کلمه ایمان و جواب سؤال منکر و نکیر درخواستی
و قبر او را بعد از آن تفقد کردی و سلام دادی و دعا که موجب حصول روح و راحت و رحمت و نزول
و مغفرت است مخصوص گردانیدی و عادت صحابه این بود که چون شخصی محتضر شدی و بر
موت مشرف گشتی آنحضرت را صلی الله علیه وسلم دعوت کردندی پس حاضر شدی تا در حضور وی

وفات کردی

وفات کرده بوده تجهیز و تکفین کردی و نماز گذاردی و تشییع جنازه تا بقبر کردی چون علما دیدند

که درین مشقتی تمام است بدان اختصار کردند که چون شخصی وفات کردی اعلام کردندی تا تجهیز

و نماز و دفن حاضر شدی چون باز دیدند که این هم خالی از مشقتی نیست بیت التجهیز کرده ثنا

بگفته است آوردندی تا بروی نماز کردندی و در نادر او وفات اگر شب بودی یا بعضی دیگر برای نماز

خبر میکردند و صحابه خود نماز میکردند و دفن میکردند پس آنحضرت سیر رفت و بر قبر او نماز میکرد

و از اوایل احوال [illegible] میت را چیزی می سوال کردی که بروی دینی هست یا نه و چیزی گذاشته

که تا آن قضای دین وی بکنند یا نه اگر میگفتند که چیزی گذاشته است یا کسی بر خود میگرفت

دین او را نماز میکرد و الا میفرمودی صحابه را که نماز کنید بر یار خود و خود نمیکرد و چون فتح کرد

تعالی بروی صلی الله علیه وسلم بلاد و توسعه کرد در اموال میگذاردی و میفرمودی پرسیدند دین و

هرکه مالی گذاشت از برای اهل و عیال وست و هرکه دینی گذاشت یا عیالی عهده آن منست

و در نماز جنازه گاه چهار تکبیر گفتی و گاه پنج و گاه شش و عمل صحابه نیز مختلف آمده و کسانی

منع میکنند از زیاده بر چهار میگویند که ثابت شده است که آخر نمازی که آنحضرت گذارده

بود و قرار همین افتاد و اخبار و آثار در باب اربع تکبیرات مستفیض و مشهور است و روایات

کثیره و قرائن متعدده ثابت گشته و از ابن عباس رویست که ملایکه چون بر آدم سلام الله علیه

علیهم نماز کردند چهار تکبیر گفتند و گفتند هذه سنتکم یا بنی آدم رواه الحاکم فی المستدرک و ابو نعیم

فی الحلیه و بعد سلام از نماز [illegible] آمدی و این مذهب امام ابو حنیفه و شافعی است و بر یک

سلام اقتصار کردن مذهب مالک و احمد است و بروایتی از وی دو سلام است و در جمع الجوامع

از فعل علی مرتضی آورده که یک سلام میداد و از اصحاب دیگر انچنین آمده و دستها

به تکبیر برداشتنی و مذهب شافعی و احمد این است و مرویست از فعل عمر و ابن عمر و ابن عباس و زید بن ثابت

و از امام مالک سه روایتست رفع در کل و عدم رفع در کل و رفع در اول و عدم رفع در سوای آن و مذهب امام
ابو حنیفه همین است از جهة حدیث ترمذی از ابی هریره و احادیث شافعیه درین باب آمده است
نماید که گاهی آنچنین بود و گاهی آنچنان و صاحب سفر السعادة گفته است که در باب رفع یدین در
تکبیرات نماز جنازه چیزی ثابت صحیح نشده والله اعلم و قرأة فاتحه بعد از تکبیر اولی نیز آمده است و شیخ ابن
الهمام در شرح هدایه گفته که قرأة در نماز جنازه از آنحضرت صلی الله علیه وسلم ثبوت نرسیده انتهی
ولیکن در حدیث بخاری و مسلم و ابی داود و ترمذی و نسائی از ابن عباس آمده و از وی رضی الله
عنه قولا و فعلا مروی شده و در بعضی روایات قرأة فاتحة الکتاب و سوره جهرا از وی مذکور شده
و گفته اند که جهر بقصد تعلیم بود تا بدانند که سنت است چنانکه تصریح بسنیت نیز در حدیث آمده و مذهب
شافعی و احمد و اسحق اینست و مذهب امام ابی حنیفه و مالک و ثوری بخلاف اینست و از صحابه
نیز درین باب اختلاف بوده و طحاوی گفته است که خواندن بعضی صحابه فاتحه را در نماز جنازه
بطریق ثنا و دعا بود نه بر وجه قرأت و از کلام شمنی ظاهر میشود که مراد آنست که اگر بنیت ثنا
بخواند نزد ما جایز است و از کلام فتح الباری چنان مفهوم میشود که مراد قائلین بقرأت فاتحه
مشروعیت آنست نه وجوب ولیکن کرمانی گفته که واجبست و مراد سنیت که در کلام ابن عباس
واقع شده طریقه مسلوک در دین است و گفته که نزد ابی حنیفه و مالک واجب نیست آنچه از دعا
محفوظ است از دعا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در نماز میت میخواند اینست اللهم اغفر له و ارحمه
و عافه و اعف عنه و اکرم نزله و وسع مدخله و اغسله بالماء و الثلج و البرد و نقه من الخطایا کما نقیت
الثوب الابیض من الدنس و ابدله دارا خیرا من داره و اهلا خیرا من اهله و زوجا خیرا من زوجه
و ادخله الجنة و اعذه من عذاب القبر و من عذاب النار و این حدیث را مسلم و ترمذی و نسائی
از عوف بن مالک آورده اند که گفت نماز میگذارد رسول خدا صلی الله علیه وسلم بر جنازه پس یاد

گرفتم او را و دعا او این را و میگوید عوف که چون شنیدم من این دعا را که رسول خدا صلی الله علیه
وسلم برای مرده میخواند آرزو بردم که کاشکی این مرده من بودمی و الآن خواندن این دعا
متعارفست اللهم اغفر لحینا ومیتنا وصغیرنا وکبیرنا وذکرنا وانثانا وشاهدنا وغائبنا اللهم من
احییته منا فاحیه علی الاسلام ومن توفیته منا فتوفه علی الایمان اللهم لا تحرمنا اجره ولا تضلنا بعده
ولا تفتنا بعده و در بعضی روایات زیادت اللهم ان کان محسنا فزد فی احسانه وان کان مسیئا
فتجاوز عن سیئاته اخرجه الموطا عن ابی هریره و در نماز اطفال زیاده میکنند این دعا را اللهم اجعله
لنا فرطا وذخرا واجعله لنا اجرا وشافعا ومشفعا و چون نماز بر جنازه از آنحضرت فوت شدی بر قبر نماز
کردی یکبار بعد از یک شب نماز کرد و وقتی بعد از سه روز بلکه بعد از یکماه کرد در حدیث تخمین
واقع شده است و بعضی میگویند که جایز است تا منفسخ نشده میت و آنرا تقدیر بسه روز کرده اند
و نزد بعضی تا متمزق نشده و این تا یکماه بیشتر احتمال دارد و فقها درین مسئله نیز اختلاف
دارند و بعضی این را از خصایص آنحضرت صلی الله علیه وسلم دارند بدلالت آن حدیث که فرمود
این قبور مملوست بظلمت و نماز من منور است آنرا و صواب آنست که عام است و بعضی تقیید کرده اند
بآنکه نماز ناگذارده دفن کرده شده است درست و الا فلا و آنحضرت همراه جنازه رفتی
و ترمذی و ابو داود از ثوبان رضی الله عنه آورده اند که گفت آمدیم ما با جنازه پس دید آنحضرت
صلی الله علیه وسلم جماعه از سواران را همراه فرمود شرم ندارند این جماعه که فرشتگان خدا تعالی
بر پاها می روند و ایشان بر پشت دواب و در روایتی مر ابی داود را آمده است که آورده
شد نزد آنحضرت دابه تا سوار شود پس ابا آورد آنحضرت از سواری و چون برگشت سواره آمد
تا جنازه را فرو نهادندی ننشستی و فرمود اذا اتبعتم الجنازة فلا تجلسوا حتی توضع و در روایتی
نشست تا آنکه در لحد نهاده میشد و نیز اختلافست که مستحب مشی است در دنبال جنازه یا پیش

منافاتیه

نزد امام ابو حنیفه مستحب پیشی است خلف جنازه و مذهب اوزاعی نیز همین است مگر آنکه این
از خلف است تفکر و اتعاظ و ثوری و طایفه دیگر گویند هر دو برابر است و در رکب شافعی و احمد
پیش جنازه رفتن افضل است زیرا که قوم شفعا اند و شفیع مقدم میباشد در عادت و در حدیث
ترمذی از انس آمده است که آنحضرت و ابوبکر و عمر پیش جنازه میرفتند منقول از علی است رضی الله
عنهم که از پس میرفت و در حدیث دیگر آمده است که راکب خلف رود و پیاده هر طور که خواهد مشی
کند پیش و پس و یمین و یسار و آنحضرت بر میت غایب نماز نگذاردی اما صحیح شده که بر نجاشی که در حبشه
مرد نماز گذارد و گفت بصحابه برادری از شما مرده بروی نماز گذارید پس بمصلی آمد و نماز بگذارد
با صحابه و تکبیر گفت چهار تکبیر و بر معاویه لیثی نیز بگذارد در وقتی که در غزوه تبوک بود و معاویه
لیثی در مدینه پس جبرئیل آمد و خبر کرد و گفت با آنحضرت آیا دوست میداری که طی کنم برای تو زمین
و بگذاری بروی نماز فرمود نعم پس زد جبرئیل بازوی خود را و بر انداخت هر درخت و تل که در میان
بود و برداشت حجاب از میان و در روایتی برداشت سریر او را و آورد نزد آنحضرت پس بگذارد
آنحضرت نماز بروی و در صف ملایکه خلف وی در هر صف هفتاد هزار فرشته پس پرسید
آنحضرت که بچه دریافت وی این درجه را گفت بدوست داشتن وی قل هو الله
احد و خواندن وی آنرا در آمد و رفت و نشست و خواست فقها در نماز بر غایب اختلاف
کرده اند شافعی و احمد میگویند نماز بر غایب مطلقا سنت است و ابو حنیفه و مالک مطلقا
منع کنند و بعضی تفصیل میکنند که اگر میت در شهری وفات کرده که بروی نماز نگذارده اند
بگذارند اگر گذارده اند و فرض ساقط شده حاجت نیست و بعضی میگویند که جواز آن
روزی است که مرده است و در آن روز یا نزدیک بآن نه بر تقدیر طول عهد و حنفیه و مالکیه که
قایلند بمنع مطلق از قصه نجاشی جواب میدهند که مکشوف گشت بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم

جنازه غایب

جنازه ... داشته شد برده از آن یا آورده شد جنازهٔ وی و حضرت رسول بطریق
خلی ارض پس ... بر روی وی دید مردم دیگر دیدند پس چنان شد که نماز کند بر جنازه
که اما مس می بیند قوم می بیند در بعضورت خود جایزست با تفاق این نیز آنچنان باشد
بیانکه در قصهٔ معاویه لیثی آمده است و بعضی میگویند که این مخصوص بحاشی است و این منتقض است
بقصهٔ معاویه لیثی و نیز آمده است که نماز گذارد بر جعفر بن ابی طالب و زید بن حارثه و عبد الله بن
رواحه که در غزوه موته شهید گشتند و ... بلند نکردی و بران بنا از سنگ و خشت و غیر آن نکردی
و گچ و گل سخت نکردی و بالای گور عمارت و قبه نساختی و این مجموع بدعت مکروه است و در سفر
السعاده و در مطالب المؤمنین گفته است که مباح داشته اند سلف که بنا کرده شود بر قبر مشایخ
و علما مشهور تا زیارت کنند ایشانرا مردم و استراحت یابند دران و بنشینند در آن
نقل کرده است از مفاتیح شرح مصابیح و گفته است که دیدم بخارا قبور که عمارت کرده شده است
بخشتهای پخته و تجویز کرد آنرا اسمعیل زاهد که از مشاهیر فقهاست انتهی و رخصت کرده اند
بعضی از اهل علم که حسن بصری از ایشانست در گل کردن قبور و شافعی نیز همبرین است و نهی
کرد از پی سپردن قبور و نشستن بران و آمده است که آنحضرت مردی را دید که در میان گورستان
نعلین پیش رفت فرمود بکش نعلین خود را مسلم و ابو داود و ترمذی از ابو الهیاج اسدی آورده اند
که گفت مرا علی رضی الله عنه بفرستم ترا بر چیزی که فرستاد مرا بر آن چیز رسول خدا گفت برو
مگذار هیچ تمثال مگر آنکه محو کنی نقش و صورت او ... مگذار هیچ قبر را بلند مگر آنکه برابر کنی و قبر
مسنم باید و بلندی او همان قدر که ممتاز گردد از زمین و معلوم گردد کا ... یک وجب است تا پایمال
نشود و آنرا دانسته شود بر روی قبر حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم و صاحبه نیز از زمین
برابر است و مسنم و سنگریزهای سرخ بر آن چیده و نیز آمده است که آنحضرت آب پاشید بر قبر

پسر خود ابراهیم وحید بردی سنگریزها و در حدیث صحیح آمده است که چون عثمان مظعون دفن کردند

و وی مهاجری بود که بعد از هجرت بمدینه فوت کرده آنحضرت سنگی گران را خواست و چون آن سنگ

بس گران بود آستین ها بمالید و بزور حمله کرد و برداشت بر سر قبر او نهاد و در حدیث صحیح آمده است

که آنحضرت فرمود لعنت کند خدا تعالی یهود را که گرفتند قبور انبیای خود را مساجد و لعنت

کرد زنانی را که بزیارت قبور روند و بعضی گفته اند که این نهی و لعنت در اول بود و بعد از رخصت

زنان نیز داخل اند و منع از جهة قلت صبر و کثرت جزع و فزع ایشان است و چراغ افروختن بر

قبور ممنوع است مگر آنکه در سایه آن کاری کنند یا نزدیک آن راهی رود و نماز کردن در سوی جهة

قبر مکروه است و بعضی در مقبره نیز مکروه دارند و عادت شریف آن بود که گذشتگان را

زیارت میکرد از برای دعا و ترحم و استغفار و در روایت صحیح آمده است که آنحضرت ناگاه بجانب

اهل بقیع برآید تا ایشان را دعا کند و استغفار نماید و آن در شب نصف شعبان بود چنانکه

گذشت و این چنین زیارت که برای نفعی بود بی آنکه ارتکاب معاصی و مکروهی ازان راه یابد مستحب

و مسنون است و در روایات آمده که آنحضرت فرمود که هر که زیارت والدین خود کند یا یکی از ایشان

هر دو را هر روز جمعه آمرزیده شود مرو را و نوشته شود بار و استغفار و تصدق برای ایشان

نیز همین حکم دارد و فرمود چون گورستان را ببینند بگویند السلام علیکم اهل الدیار من المؤمنین و المسلمین

وانا ان شاء الله بکم لاحقون و نیز آمده است که آنحضرت بقبوری که در مدینه بودند گذشت پس

روی مبارک بجانب آنها آورد و گفت السلام علیکم یا اهل القبور یغفر الله لنا ولکم انتم سلفنا

ونحن بالاثر و در خواندن آیة الکرسی و سورهٔ اخلاص یازده بار و معوذتین و فاتحه و یسین و تبارک

نیز اخبار و آثار آمده است و عادت نبود که برای میت جمع شوند و قرآن خوانند و ختمات خوانند

نه بر سر گور و نه غیر آن و آن مجموع بدعت است نعم برای تعزیت اهل میت جمع شدن و تسلیه و صبر فرمودن

ایشان را بس مستحب است اما این اجتماع مخصوص در روز سوم و ارتکاب تکلفات دیگر و صرف

اموال بی و[illegible] از حق یتامی بدعت و حرام است و حد تعزیت تا سه روز است و بعد از آن

مکروه است و بعضی تا هفت روز نیز تجویز کرده اند و بعضی گفته اند که تعزیت میت حاضر سه روز

و تعزیت غایب یکروز و تعزیت جز یکبار نباید کرد کذا روی عن ابی حنیفه و در قرآن خواندن

سر قبر اختلافی نیست مگر آنچه در زیارت خوانده شود تا آنجا که قبر را گرد کرده نشینند و به سر وی

بخوانند مکروه است و شیخ ابن الهمام در شرح هدایه گفته که اختلاف کرده اند در نشاندن قاریان

تا بخوانند نزد قبر مختار عدم کراهت است والله اعلم و عادت بوده که اهل میت برای کسانی که

برای تعزیت بیایند طعام کنند و در بعضی کتب فقه مذکور است که اگر تمام اهل برای جماعه کنند که از

سفر دور از راه دور بیایند و مکث طویل کنند جایز است نه دیگرا انزا اقربای میت و همسایهای او

تا برای اهل میت طعام بفرستند به ایشان از اشتغال بمصیبت فرصت ایشان از طعام

پختن و تهیه آن ندارند چنانکه آنحضرت نزد نعی جعفر بن ابی طالب بمردم خانه فرمود بسازید

برای آل جعفر طعامی که پیش آمده است ایشان را چیزی که شاغل و مانعست ازان و اختلاف است

در خوردن این طعام مر غیر اهل میت را و گفته اند که آنها را که مشغول اند بتجهیز و دفن میت جایز است

و در سنن رواتب مراد بسنن رواتب اینجا نمازهاست غیر فرایض که آنحضرت صلی الله

علیه و سلم در روز و شب بطریق راتبه و وظیفه میگذارد عام تر از موکده و غیر آن زیرا که چهار رکعت

پیش از عصر را در رواتب ذکر کنند حالانکه آن از موکدات نمی شمرند و با وجود آن بعضی اطلاق

مواظبت بر روایت کرده اند پس یا مواظبت را حمل بر اعم از معنی تاکید کنند یا چهار رکعت

عصر نیز از موکدات دارند اگرچه در مرتبه کمتر از اخوات خود باشند و موکدات همه در یک نسبت نیستند

چنانکه معلوم گردد و لیکن این سخن خلاف مشهور است و در راتبه معنی دوام معتبر است و ماخوذ است

در توبه یعنی دوام و ثبات است اما راتبهٔ ظهر در روایت ابن عمر دو رکعت پیش و دو رکعت

بعد از وی و همین است مذهب شافعی و در روایت امیر المؤمنین علی رضی الله عنه چهار رکعت پیش

از وی و دو رکعت بعد از وی و همین است عمل اکثر اهل علم از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و سلم و آنها

که بعد از ایشان اند از تابعین و همین است قول سفیان ثوری و ابن المبارک و اسحق و همین است مذهب

امام ابی حنیفه از عائشه رضی الله عنها آمده که گفت ترک نمیکرد آنحضرت چهار رکعت پیش از ظهر

پس ممکن آنکه گفته شود که چون در خانه میگذارد چهار میگذارد و چون در مسجد میگذارد دو میگذارد چنانکه در بعضی

روایات آمده است یا گاهی همچنان میگذارد و گاهی همچنین پس حکایت کرد عائشه و ابن عمر آنچه

دیدند و هر دو حدیث صحیح اند طعن نیست در هیچ یکی از اینها و نیز در حدیث آمده است که آنحضرت

بعد از زوال چهار رکعت میگذارد و میگفت گشاده میشود درین ساعت درهای آسمان و من

دوست میدارم که صعود کند برای من درین ساعت عمل صالح پس بعضی علما این را بر همین سنت

ظهر حمل کرده و بعضی گفته اند که این نمازی مستقل بود ورای راتبهٔ ظهر که عقیب زوال آفتاب

میگذارد و این را صلوة فی الزوال گویند و در اکثر احوال آنرا در خانه میگذارد و عبد الله بن مسعود

زوال هشت رکعت میگذارد و میگفت که این هشت رکعت برابری میکند به هشت رکعت

از قیام لیل و این دو وقت یعنی وقت زوال و وقت تهجد زمان نزول رحمتست چه در

رحمت بعد از زوال گشوده میشود و این بعد از انتصاف نهار است و نزول رحمت الهی در شب

بعد از انتصاف شب است و بدین وجه مناسبت میان هر دو وقت پیدا شده نماز در یکی

عدیل نماز در دیگری بود در فضل و چون نزول رحمت در وقت سحر اشهر و اظهر بود نماز وقت زوال

را عدیل آن ساخت و تشبیه کرد بوی نه عکس و از امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه آمده که گفت

شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه و سلم که میگفت چهار رکعت پیش از ظهر بعد از زوال حساب

کرده میشود

که بود ... ند آن از سجود هیچ شی نیست مگر آنکه سجده میکند پروردگار را در ان ساعت
پس از ... عبو ظلاله عن الیمین والشمایل سجدا لله الآیه و شیخ ابن الهمام از سنن سعد بن
منصور ... ت آورده که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم کسی که بگذارد پیش از ظهر
چهار رکعت گویا که بگذارد در شب و کسی که بگذارد مثل آن بعد از عشا گویا که در شب قدر گذارد و
بعد از ظهر دو رکعت گذ... ی این دو رکعت گزاردی فوت نشدی نه در حضر و نه در سفر و در
وقتی که فوت شد بجهة اشتغال بوفود ... پس قضا کرد آنرا بعد از عصر چنانکه در صحیح
بخاری آمده است و مشکل آنست که هم در حدیث صحیح آمده است که همیشه میگذارد آنحضرت دو
رکعت بعد از نماز عصر تا از عالم رفت و آمده که دو نماز بود که ترک نکرد آنحضرت در سفر و حضر
دو رکعت پیش از صبح و دو رکعت بعد از عصر و میکرد آنرا تا ملاقی شد پروردگار خود را عز و
جل با احادیث ورود ... متعدده آمده و صریح در آنکه آن رابته عصر بود پس مخلص نیست مگر
آنکه گفته شود که این از خصایص آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم و در حق غیر وی مکروه چنانکه
روایت ابی داود آمده که میگذارد رسول خدا صلی الله علیه وسلم دو رکعت بعد از عصر و نهی کرد از آن
و میداشت صوم وصال او و نهی میکرد از آن و در روایتی آمده که این دو رکعت را در خانه میگذارد
نه در مسجد بقصد تخفیف بر امت و محبوب میداشت تخفیف امت را و چهار رکعت بعد از ظهر
نیز آمده و در مسند امام احمد و سنن نسائی و ترمذی مرویست که کسی که محافظت کند بر چهار
رکعت پیش از ظهر و چهار رکعت بعد از ظهر حرام کرداند او را خدا تعالی بر آتش دوزخ و شیخ
ابن الهمام میگوید که اختلاف میکنند اهل این عصر در این غیر رکعتین راتبه اند یا نه است و بر تقدیر
ثانی آیا میتوان کرد بتسلیمه واحده یا نه در ذهن من واقع شد که اگر بگذارد چهار رکعت بعد از
ظهر بیک سلام یا بدو سلام حاصل شود و عده مذکور خواه حساب کرده شود راتبه از وی یا نه زیرا که

فاد الحدیث همین لقاء چهار رکعت بعد از ظهر ست و این صادق است تا بود در ... بعد سنتها

گفت بنده مسکین عفا الله عنه ظاهر آنست که این چهار رکعت ورای ... ست غیر سنت

چنانکه بعد از عشا و عمل مشایخ بر آنست بیک سلام والله اعلم و اما راتبه عصر از امیر المومنین علی

رضی الله عنه آمده که گفت میگذارد آنحضرت صلی الله علیه وسلم پیش از عصر دو رکعت رواه ابو داود

و نیز مرویست از وی رضی الله عنه که بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم میگذارد پیش از عصر چهار

فصل میکرد میان آنها بتسلیم بر ملایکه مقربین و کسانی که تابع اند ایشان را از مسلمین و مومنین رواه

الترمذی روایتست از ابن عمر رضی الله عنهما از پیغمبر صلی الله علیه وسلم که فرمود رحمت کناد الله تعالی

مردی را که بگذارد پیش از عصر چهار رکعت را روایة کرد این حدیث را احمد و ترمذی و ابو داود و روایت

کرد ابن خزیمه و ابن حبان در صحیح خود و از جهت اختلاف این روایات است که مذهب حنفی تخییر است

میان چهار و دو جمعا بین الاحادیث و چهار افضل است ... مذهب ... قول فقه تحقیق آن نموده ام

و اما راتبه مغرب دو رکعت است بعد از وی مرویست از ابن مسعود رضی الله عنه که گفت احصا

نمیتوانم کرد آنرا که شنیدم از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که قرائت میکرد در رکعتین بعد از مغرب

و در رکعتین قبل الفجر قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد رواه الترمذی و گاهی تطویل میکرد

در قرائت آن نیز از ابن عباس آمده که گفت دراز کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم قرائت را در رکعتین

بعد المغرب تا آنکه متفرق شدند اهل مسجد رواه ابو داود و راتبه عشا نیز دو رکعت است بعد از وی

و از عائشه آمده رضی الله عنها که گفت نگذارد آنحضرت عشا را هرگز پس در آمد در بیت من مگر آنکه

گذارد چهار رکعت یا شش رکعت رواه ابو داود و این مانند گذاردن چهار رکعت است بعد از

ظهر که با رکعتین شش میشود و در حدیث مسلم آمده که گفت عائشه میگذارد آنحضرت عشا را با مردم

پس می در آمد خانه مرا و میگذارد دو رکعت اما گذاردن چهار رکعت پیش از عشا در احادیث

در نظر نی

و بعضی از [illegible] حرمین بر نا گذاردن آن نهاست و در کتب حنفیه آن را مستحب داشته اند و مهم
و در سفر السعادة میگوید که آنحضرت مجموع رواتب و سنن را در خانه گذاردی و نیز بران ترغیب
نمودی و فرمود محبوبترین نماز مرد بعد از مکتوبه نمازیست که در خانهٔ خود گذارد علی الخصوص
دو رکعت سنت مغرب که در هیچ وقت در مسجد نگذاردی و از جهت تاکید کردن آنحضرت
گذاردن این دو رکعت در خانه بعضی از علما گفته اند که اگر کسی این دو رکعت را در مسجد گذارد
مجزی نیست از سنت از جهت وقوع وی بر وجه مسنون و امام مروزی گوید که عاصی میشود
از جهت مخالفت امر که فرمود اجعلوها فی بیوتکم و نزد اکثر علما مجزی باشد ولیکن خلاف اولی
و افضل بود از جهت مخالفت فعل آنحضرت و امر برای استحباب است نه وجوب و از برای گذاردن
این دو رکعت در [illegible] نماز سنتی و فرمود [illegible] انتظار آن دارند که بردارند آنرا و فرمود صلی
رکعتین بعد المغرب قبل ان یتکلم [illegible] صلوة فی علیین و محافظت و تاکید وی صلی الله علیه و
سلم بر سنت بامداد بحدی بود که در سفر نیز بران مواظبت کردی و مروی نیست که در سفر هیچ سنت
گذارده باشد بجز سنت فجر و در بعضی روایات دو رکعت سنت ظهر نیز آمده و نزد بعضی سنت
فجر واجبست چنانکه وتر و میگویند که سنت فجر ابتدای عمل است و وتر ختم عمل لاجرم عنایت و اهتمام
بشان این هر دو مصروف شده و نشسته گذاردن آن بی عذر جایز نیست و اقوی سنن رکعتین
فجر است بعد از وی سنت مغرب بعد از وی سنت بعد الظهر بعد از ان سنت بعد العشاء و بعد از
وی سنت پیش از ظهر و بعضی گفته اند که سنت پیش از ظهر مثل سنت بعد از ظهر است در مرتبه بعد از
سنت فجر ذکره التمنی در عامهٔ ناس متعارف شده است که بعد از سنت اخیر ظهر و سنت بعد
عشا دو رکعت نفل میگذارند و وجه آن معلوم نمی شود که از کجا ست مگر در ظهر و عشا که چهار رکعت
بعد از نیها آمده است و بدو سلام نیز آمده پس این دو رکعت با آن دو رکعت چهار میکرد و اما در مغرب

نفس لغت آمده و در بعضی روایات با سنت و در بعضی بی سنت پس کاشکی بهار است ...
با سنت مستنبس شود و التزام گذاردن آن نهان نشسته نیز خالی از غرابت نیست همچنین عادت
نشسته است فقد بر [illegible] زکوة در لغت بمعنی نما و افزونی و طهارت و پاکی آمده
زکی الزرع اذا نما و قال الله تعالی تزکیهم ای تطهرهم و در شرع ادای حق واجب [illegible] حولی که باشد
بر قدر حاجت باشد و گاهی بر نفس مال واجب نیز اطلاق کنند و زکوة موجب نما در مال و
طهارت وی و نما اجر صاحب مال و طهارت وی از خبث ذنوبست و بعضی زکوة را از تزکیه
شهود را میکنند گرفته اند که تزکیه صاحب زکوة میکند و شهادت میدهد بصحت ایمان وی و زکوة
صدقه نیز میگویند که وی دلیلست بر صدق صاحب وی در صحت دعوی ایمان و اصح آنست که وجوب
زکوة بعد از هجرت است در سنه ثانیه قبل از وجوب رمضان یا بعد از وی عادت آنحضرت صلی الله
علیه و سلم در زکوة و صدقات دیگر مثل عشر و مانند آن مراعات نفع بود چنانکه وصیت کردی
ترغیب میفرمودی در رسانیدن آن [illegible] و امانت و رغبت بی محنت و مشقت و منت و
اذی و ایجاب آنچه وی را بل که منفعت وی بیشتر از زکوة است نیز از وی [illegible] و مراعات [illegible]
نیز فرمود با عمال بر ایشان ظلم و تعدی و تجاوز از حد نکنند و از اموال جیاد انتخاب ننمایند و زیاده
بر قدر فرض از هدایا و ضیافات نستانند و شرط نما و حولان حول که ناظر در تیسیر و رفق است از
وی رعایت و حکمت و عدالت اوست صلی الله علیه و سلم که زکوة را در چهار صنف مال که وجود آن
میان خلق بیشتر و احتیاج مردم بآن فراوان تر است [illegible] آن اکثر است واجب کرد تا دادن
آن باسانی میسر بود و گرفتن نیز موجب دفع حاجت گردد یک صنف زرع و ثمار چنانکه حبوب و
خرما و انگور و مانند آن نه مثل بقول و خضراوات که در اندک زمانی تباه گردد دوم صنف بهیمه الانعام
از شتر و گاو و گوسفند صنف سوم زر و سیم که قوام و معاش عالمیان باعتبار تقویم اشیا بدانست

صنف بیان اموال تجارت از هر صنف که باشد مثل ثیاب و ظروف و فروش و سایر امتعه

و در جمیع اصناف اموال به هر سال یکبار فرموده و در زروع و ثمار در وقت حصاد و درو دن

آن و کمال آن که وقت حاصل شدن غله است و درین نیز رعایت غایت عدالت نموده

باب اصحاب اموال که بعد از گذشتن سال حصول منفعت مال و نمای آن با اختلاف نوع و

که تبدیل و تغیر آن در سال غالب ملکه متیقن است و در وقت حصول غله و ثمار بحصاد و دیگر

آن اسانتر است و هم در رعایت جانب فقرا مبادا تاخیر از سال و توقف حصاد و بادی

زکوة تاخیر و امهال راه یابد و منتشر گردد و هم از رعایت عدالت است که بحسب سعی صاحب مال در

تحصیل مال و سهولت و مشقت وی در تحصیل و مقدار واجب تفاوت نمود پس در مالی که بی مشقت

و تکلف بدست آید چون مالی که از کان یا دفینه در زمین پیدا شود خمس واجب گردانید و در آنکه

سال موقوف [illegible] که از اموال در تحصیل آن مشقتی و کلفتی باشد از مشقت زیاده حیاتیه

زروع و ثمار که از آب باران حاصل گردد عشر واجب نماید و از زیادت تکلف و مشقت منها آنچه

بود چنانکه زروع و ثمار را بدولاب یا بگاو و شتر یا خریدن آبی حاصل کرده نصف عشر واجب گردد

محتاج است بعمل و تعب دایم از ارتکاب مشقت اسفار و رکوب بحار و در رفتن بلاد و اکناف

عالم چهل یک فرموده و لابد در تعیین این اعداد نیز اسرار خواهد بود که جز علم شارع بدان احاطه نتواند کرد

و در هر نوعی از مال بحسب مصلحت حال و حکمتی که جز علم شارع بدان نرسد نصابی تعیین فرموده و نصاب

در لغت بمعنی اصل و مرجع آید و نصاب هر چیز آن بود که چون آن چیز بدان مرتبه رسد تمام شود

اثری خاص و حکمی مخصوص بر آن مترتب گردد و نصاب زکوة قدری از مال که چون بدان حد رسد

زکوة واجب گردد و در شرع شریف در هر صنفی از مال نصابی تعیین یافته چنانکه در نقود دویست

درم که مبلغ آن بحساب ایام پنجاه و دو تولچه باشند و در زر بیست مثقال که بوزن این دیار هفت و

هر نوعی بود در غلات و ثمار پنج وسق گفته اند که مقصد شریعت ده صاع

در زکوة چهل در کار و ... در شرح واصل در باب تعیین مقدار نصاب و زکوة کتاب

رسول الله است صلی الله علیه وسلم و عمل خلفاء الراشدین بعد از وی بآن کتاب و اجماع امت از ان

بعد از ان و این مقادیر و اعداد منتهی بتعلیم شارع و وحی آسمانیست و تمامه مسایل باب و تفاصیل

آن در کتب فقه مذکور است اینجا اینقدر بس است و هر گاه کسی زکوة بحضرت رسالت صلی الله

علیه وسلم آوردی او را دعا کردی بحکم نص قرآنی که فرمود خذ من اموالهم صدقة تطهرهم وتزکیهم بها

وصل علیهم و مراد بصلوة معنی دعا است و اگر هم بلفظ صلوة بود اوفق و انسب بود ملفوظ

چنانکه فرمود اللهم صل علی آل ابی اوفی و ازینجاست که در بعضی احادیث واقع شده است که

اللهم صل علی عمرو بن العاص که وی صدقه را بر وجه مطلوب و مرغوب می آورد و آنحضرت صلی الله

علیه وسلم منع کردی که کسی صدقه خویش را باز خرد و فرمود عاید در صدقه و حکم سگی دارد که بخورد قی

خود را و این کراهت بر تقدیر ملک باختیار است مانند بیع و هبه اما اگر بمیراث رسد کراهت ندارد

که در ملک او بنا اختیار او داخل شده است و آنحضرت شتران صدقه را بدست مبارک خود داغ

کردی و غالبا داغ بر گوش کردی و در داغ کردن حیوانات علما را اختلاف است صحیح آنست که

اگر دران مصلحتی باشد مثل علامت نهادن و تمیز کردن تا مختلط نشوند جایز است و فعل آنحضرت

صلی الله علیه وسلم در داغ کردن شتران صدقه حجت است ولیکن باید که داغ بر روی نکنند

که از ان نهی واقع شده است و در داغ کردن آدمی بقصد علاج نیز اختلاف کرده اند صحیح

حرمت و کراهت است مگر نزد انحصار علاج دران بقول طبیب حاذق و ذلک متعسر و تحقیق این

مسئله در مقام خود کرده شده است و واجب است بر هر مسلمان مرد یا زن آزاد یا بنده

خورد یا بزرگ و وجوب بر بنده و صغیر بمعنی وجوب بر سید و والد است و در وجوب صدقه فطر

مذهب ملک نصاب فاضل از حاجت اصلیه شرط است اگرچه نامی نبود و نزد شافعی مر مطلقست

به هر که مالک قوت یوم را که فاضل است از حاجت و مسکن و خادم و دین و نصاب شرط نیست

و در صدقه فطر نصف صاع است از گندم که بوزن جهانگیر شاهی ادام الله سلطانه که سیری ی و شش

سیر شاهی است دو سیر و کم یا و بیشتر و صاع از جو و چندان باشد و افضل آنست که صدقه

فطر را پیش از گذاردن نماز عید بدهند و عادت شریف نبوی صلی الله علیه وسلم همین بود

و تقدیم از روز عید نیز جائز است و نزد ما فرق نیست میان مدت کثیر و قلیل و نزد بعضی جائز است

یک روز و دو روز و بعضی گفته اند که از عشره اخیر رمضان تقدیم کنند و در جواز تاخیر نیز اقوال است

و در وجوب زکوة بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم و ادای آن چیزی در نظر نمی آید و ظاهر عدم وقوع

مینماید این بیان صدقه واجب بود اما صدقه تطوع اگرچه امرا یکی بیان نکردی

و بر زکوة و عید اقتصار نمودی در این باب دست داشتی و بدادن چندان شادی که غلامان

آن شاد شوند و هر مقدار که در راه حق صرف کردی آن را بسیار نشمردی و هیچکس چیزی از وی

نخواستی الا اجابت کردی و بدادی و فرزدق شاعر در نعت وی صلی الله علیه وسلم گفته است

ما قال لا قط الا فی تشهده لولا التشهد کانت لاءه نعم و درینجا تفصیل و تحقیقی است که

در باب اخلاق شریف گذشته است آنجا باید نگریست در عطا و تصدق تنوع نمودی و بانواع

گوناگون انعام و احسان کردی و گاهی چیزی بخشیدی و هبه کردی یا از حقی و دینی که بر کسی

داشتی درگذشتی و گاهی کالائی بخریدی و ثمن ادا کردی و باز کالا را بصاحب کالا بخشیدی

و گاهی بخریدی و در قیمت آن بیفزودی و گاهی زیاده از ثمن بدادی و گاهی قرض کردی

و زیاده از مبلغ ادا کردی و گاهی هدیه قبول کردی و اضعاف آن انعام فرمودی و بهر نوع

که ممکن است از انواع احسان و منفعت بخلق رسانیدی و هر که با وی صلی الله علیه وسلم بودی صحبت آن

شادم

کالام

وکرم بر وی غالب گشتی و از بخل شحیح حال سائلی را مشاهده کردی صفت ... و سخاوت
... وی از کردی و باجمله در سخاوت و سماحت و کرم و بی تعلقی بدنیا و متاع آن همه افراد انسانی
فایق بود و مثل نداشت و از نجهه دایما منشرح الصدر و مسرور القلب و طیب النفس و بشاشت
دل بودی چه همه انقباض و غم و تنگی و ترشی از ظلمات نفس و از صفت رذیله وی و بخل و شح
و تعلق بدنیا و ما سوی الله پیدا گردد و شرح صدر از صفات و خواص عظیمه آنحضرت است که
هیچکس از افراد بشر با وی درین صفت مشارکت نیست مگر بعضی از کمل اولیا را بر قدر اتباع وی
صلی الله علیه وسلم ... صوم عبارتست از باز داشتن نفس از طعام و شراب
و جماع و صوم کامل آن بود که جوارح و اعضا را از معاصی و حرکات شنیعه باز دارند و در بعضی
احادیث آمده که پنج چیز نقض میکند صوم را کذب و غیبت و نمیمه و نظر بشهوت و یمین کاذب
و مذهب سفیان ثوری آنست که غیبت مفسد صوم است و امام احمد گفت اگر غیبت روزه
بشکند کدام یکی از ما روزه سالم ماند ... و اختلافست علما را که صوم افضل است یا صلوة جمهور
بر آنند که صلوة افضل است از جهة حدیث واعلموا ان خیر اعمالکم الصلوة رواه ابوداود و ...
در حدیث نسائی از ابی امامه آمده که گفت آمدم حضرت رسول صلی الله علیه وسلم و گفتم یا رسول الله
بفرما مرا کاری که اخذ کنم آن کار را از تو فرمود لازم گیر بر خود صوم را که هیچ عملی مثل آن نیست و غالبا
مراد نفی مماثلت در وجه مخصوص خواهد بود که از فواید و ثمرات صوم است که مناسب بحال
سائل بود والله اعلم و در فضیلت صوم در صحیح بخاری آمده که حق تعالی میفرماید صوم برای منست
و من جزا میدهم بوی و در روایت دیگر آمده که هر عمل بنی آدم برای اوست و صوم برای منست
و من جزا میدهم بران کنایتست از کثرت ثواب صوم و جزای آن و در موطا آمده که هر حسنه
ابن آدم بده چند است تا هفتصد مگر روزه که آن برای منست و من جزا میدهم بر وی چنانکه خود ...

بعینه

کیفیت آنرا جز من کسی نداند یا عطا نکرده ام کسی را بر آن یا بوساطت ملائکه جزا میدهم و آنکه
فرموده روزه برای منست و حال آنکه همه عبادات برای اوست تعالی شانه مقصود ازین اضافت
تشریف و تکریم اوست و نیز گفته اند که عبادت کرده نشده است بصوم در غیر حق تعالی و هیچ
کافری در هیچ عصری از اعصار تعظیم معبود خود را بصوم اگرچه بصورت نماز و سجده و
ثنا و اموال و قصد وی از راه دور و زیارت کردن و گرد وی گشتن تعظیم میکنند و نیز در روزه
ریا که شرک اصغر است راه نیست یعنی بمجرد فعل و اگر بگوید که من روزه دارم ریا دران قول
خواهد بود نه در نفس فعل و نیز نفس صیام را حظی نیست چنانکه در حدیث صحیح بخاری آمده است که
ترک میکند بنده طعام و شراب و شهوات خود را از جهت من پس از آن فرمود الصیام لی و انا اجزی به
و مراد بشهوت جماع است چنانکه در بعضی روایات بتصریح ذکر آن آمده یا تمام شهوات ذات انسانیت
بکف تمام اعضا و جوارح از معاصی و بعضی از محققین گفته اند که استغنا از طعام و غیره از
صفات ربوبیت است و چون تقرب جسته بنده بدرگاه عزت بآنچه موافق صفات
است تعالی اضافت کرد حق تعالی آنرا بخود و بالجمله عبادت صیام را شانی عظیم است ازین
میان عبادات خصوصا صوم رمضان که فرض است و بود آنحضرت کریم ترین و جواد
خلق دائما خصوصا در رمضان که سخاوت و بخشش او بر مردم از همه اوقات زیاده بودی
و صدقات و خیرات وی در لیالی و ایام رمضان مضاعف گشتی و بدکردن نماز و اعتکاف و تلاوت
جمیع ساعات روز و شب را معمور داشتی چون این ماه عظیم است و منبع برکات و کرامات
و نعم الهی و فیوض وی بر بندگان اجل و اعظم شکرانه آن نیز بانواع عبادات و قربات اکثر و اوفر
کردی چون جود حضرت واهب البرکات دروی متضاعف بود جود حضرت سید کاینات که
مظهر انوار صفات و محل آثار کمالات حق سبحانه بود نیز متکاثر شدی و آنحضرت در هر شب رمضان

ملاقات جبرئیل میکرد و میبود نیز ملاقات جبرئیل ... و بر تیزتر از باد وزان که بسرعت بمنازل میرود

بهرماه عرض میکرد بر جبرئیل قرآن را و میخواند با وی بطریق مدارست چنانکه حفاظ بهمدیگر میخوانند

و این همه تنبیه است بر آنکه آدمی را باید که در ایام شریف و مواسم خیر و صحبت صلحا در کسب

خیرات و احتراز معوده مبرات بیشتر و بجدتر و ساعی تر باشند و بالله التوفیق و بود فرضیت صوم

رمضان در سنه ثانیه از هجرت و آنحضرت در نه رمضان روزه داشته و بود ابتدای فرض

در شهر رمضان و همچنین نزول وحی با آسمان دنیا یکبارگی در شهر رمضان و گفته اند که نزول صحف

ابراهیم در شب اول از رمضان و نزول توریت در شب ششم از رمضان و نزول انجیل در شب

سیزدهم از رمضان و نزول قرآن در شب بیست و چهارم و آنحضرت در افطار تعجیل کردی

بعد از آنکه متیقن شدی غروب آفتاب و در سحر تاخیر کردی و صحابه را برین تعجیل و تاخیر ترغیب

نمودی و مدح کردی و افطار بخرما چند کردی و اگر خرما نبودی میشد از آب خوردی و فرمود

نعم سحور المومن التمر و در وقت افطار گفتی اللهم لک صمت و علی رزقک افطرت فتقبل منی

و این کلمات نیز خواندی ذهب الظماء و ابتلت العروق و ثبت الاجر و دعا نزد افطار مستجاب است

و نهی کردی صایم را از فحش گفتن و غیبت کردن و جنگ کردن و بجواب مخاصم مشغول شدن

و اگر در رمضان سفر کردی گاه افطار کردی و گاهی روزه داشتی و دیگران را نیز مخیر میکرد

میان افطار و روزه و علما را اختلافست در آنکه صوم افضلست یا افطار امام ابوحنیفه و مالک

و شافعی و اکثر ائمه رحمه الله علیهم بر آنند که صوم افضلست کسی را که طاقت داردی زیادت

مشقت و لحوق ضرر و اگر سفر کرد افطار اولیست و در شبهای رمضان اگر بغسل احتیاج معین

شدی در شب غسل کردی و در بعضی شبها تاخیر نیز کردی و بعد از صبح غسل کردی و علما گفته اند

که غسل در شب اولی و افضل است و در نهار رمضان حجامت کردی و مسواک کردی و در مضمضه

استنشاق مبالغه نکردی و در بعضی [illegible] ک و اکتحال در رمضان [illegible] صحیح نشده مذهب امام ابو

حنیفه نیز جواز آنست و در روزه نافله چندان بپای داشتی که گمان بردندی که دیگر افطار نخواهد

[illegible] گاه بپای افطار کردی که گمان بردندی که دیگر روزه نخواهد داشت ولیکن هیچ ماه از روزه

خالی نگذاشتی و در صوم ایام بیض تاکید تمام نمودی در سفر نیز داشتی و از صیام دهر نهی فرمودی

و در حق صایم دهر فرمود لا صام ولا افطر و در روز دوشنبه و پنجشنبه نیز تحری صوم کردی و در

عشره ذی الحجه که مراد بآن نه روز است نیز روزه داشتی و فرمودی هیچ ایام نیست که عمل صالح

در وی افضل باشد از عشره ذی و در روز عاشورا البته روزه داشتی و برای عمر فرمود اگر باقی مانم

روز نهم نیز دارم و در روز عرفه اگر در حج بودی افطار کردی و صاحب سفر السعادة گفته که این ماه که در این

ایام روزه دارند چیزی ثابت نیست و در ستة شوال فرمود که صیام این شش روز با رمضان صیام

دهر است و در مجموع رمضانات اعتکاف میفرمود و در عشر اخیر مگر در یک رمضان که اعتکاف از وی

فوت شد و در ماه شوال قضا فرمود و یکبار در عشر اول [illegible]ف فرمود و یکبار در عشر اوسط و یکبار در عشره آ

[خر] و چون معلوم شد در آن عشر که شب قدر [illegible] این عشر است دیگر بر اعتکاف در این عشر مواظبت نمود تا

آخر عمر فرمود و برای اعتکاف خیمه میزد در مسجد و گاهی سریری نیز مینهادند و بر آن فراش گستردندی

و در هر سال ده روز معتکف شدی و در آخرین سال بیست روز معتکف شد و اعتکاف چهل روز

مروی نشده و در هر سال یکبار قرآن را بر جبرئیل عرض کردی و در سال آخر دو بار عرض کرد و ذکر این

در قصه وفات آنحضرت صلی الله علیه و سلم بیاید ان شاء الله تعالی آنحضرت صلی الله علیه و

سلم در بعضی از لیالی رمضان وصال کردی یعنی بپای روزه داشتی بی آنکه چیزی بخورد و بنوشد

و افطار کند و صحابه را از آن بجهة رحمت و شفقت و کراهت تعمق و توغل چنانکه در حدیث عایشه

آمده است نهی فرمودی گفتند یا رسول الله چون تو وصال میکنی ما را از آن چرا منع میکنی با آنکه همچنین

ما را متابعت خود میخوانی فرمود لست کاحدکم من اتید یکی از شما و در روایتی فرمود ایکم مثلی کدام

یکی از شما مثل منست انی ابیت عند ربی بدرستی من شب میکنم نزد پروردگار خود که پرورنده

تربیت کننده منست یطعمنی ویسقینی میخوراند و می نوشاند مرا پروردگار من و در روایتی آمده که مرا

خوراننده و نوشاننده هست که میخوراند و مینوشاند و علما را درین طعام و شراب اقوال است یکی

آنکه مراد طعام و شراب محسوس است یعنی برای آنحضرت صلی الله علیه وسلم هر شب طعام و شراب

از بهشت می آمد که میخورد و مینوشید و این کرامتی بود از خداوند تعالی مخصوص بوی صلی الله علیه

وسلم و این منافی وصال و موجب بطلان صوم نبود زیرا که آنچه موجب افطار است تناول طعام معتاد

دنیویست اما آنکه بطریق خارق عادت از بهشت از پیش پروردگار آید موجب افطار و بطلان

صوم نگردد و این در حقیقت از جنس ثواب است نه از قبیل اعمال و بعضی گفته اند مراد بطعام و شراب اینجا

قوتست و گویا فرمود مرا پروردگار من قوت آکل و شارب می بخشد و افاضه میفرماید چیزی که قایم مقام

شراب و طعام میگردد که بدان قوت بر طاعات و عبادات مییابم بی عروض ضعف و فتور و شما را این حالت نیست

و مختار نزد اهل تحقیق آنست که مراد غذای روحانی است که از ذوق و لذت مناجات و قرب و انس و احوال

و لطایف الهی بر دل شریف و روح پر فتوح وی صلی الله علیه وسلم وارد و نازل میگشت

شریف از نعیم روح و شادی نفس و فرح قلب پیدا میشد که بدان از غذای جسمانی مستغنی میشد و این معنی

در محبتهای مجازی و مسرتهای صوری تجربه است که احتیاج بغذا نیفتد بلکه یاد از آن نیاید چه جای

محبت حقیقی و مسرت معنویست و الله اعلم بحقیقة الحال و اختلافست علما را در صوم وصال

مر غیر آنحضرت را صلی الله علیه وسلم که جایز است یا حرام است یک گروه طایفه میگویند که جایز است مر

کسی که قادر است بران چنانکه صوم دوام و مرویست از عبدالله بن الزبیر که وی وصل میکرد

پانزده روز را و از ابراهیم تیمی که از تابعین است آمده است که در چهل روز یک انگور یا چند دانه میخورد

بس

پس در عوارف آورده است که بعضی از مشایخ در ریاضت طی اربعین حاصل کرده اند که چهل روز
برای ایشان حکم کشف زیاده کرده و نیز آورده اند که بعضی از اصحاب بعد از نهی وصال کردند و
آنحضرت مقرر داشت پس معلوم شد که نهی بجهت رحمت و شفقت و تخفیف بود نه برای تحریم چنانکه
اشارتی بآن در صدر حدیث کرده شد و اکثر بر آنند که جایز نیست و امام ابوحنیفه و امام مالک بر آنند
و امام شافعی تصریح کرده است بکراهت و اصحاب وی مختلف اند که این کراهت تحریمی است یا تنزیهی
و اول صحیح تر است و امام احمد و اسحق بن راهویه بر آنند میگویند که جایز است تا سحر چنانکه در حدیث ابی
سعید خدری نزد بخاری آمده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود وصال مکنید و اگر یکی از شما خواهد
که وصال کند گو بکند آنرا تا سحر و این در معنی تاخیر افطار است نه وصال و این نیز بر تقدیری است که
مشقت نباشد و باعث تعذیب نفس نگردد و الا داخل قربت نباشد و ظاهر حدیثی که گذشت
در آنست که وصال از خصایص آنحضرت صلی الله علیه وسلم است و جمهور بر آنند که حرام است بر
غیر وی صلی الله علیه وسلم از جهت عموم نهی در قول وی صلی الله علیه وسلم لا تواصلوا و رحمت و شفقت
منافات ندارد به تحریم غایتش آنکه حرمت بجهت رحمت بود و از اهل سلوک آنها که مولع اند
بریاضت نفس و گداختن وی افطار میکنند که بآبی تا حقیقت وصال بر آید والله اعلم

حج در لغت بمعنی قصد آید و در شرع قصد بیت الله بر وجه مخصوص و فتح
حا و کسر او هر دو لغت است و در کریمه و لله علی الناس حج البیت هر دو قرأة آمده و عمره در لغت بمعنی
زیارت آید و عمره زیارت است و بمعنی عمارت و زفاف زنان نیز آید و در عمره تعمیر و تعظیم است مر مسجد حرام را
و موجب عمارت و بنای محبت و وداد است و در شرع اسم است مر افعال مخصوصه را که احرام و طواف
و سعی است بجز وقوف بعرفه که مخصوص است بحج و نسبت عمره بحج همچو نسبت نماز نفل است
بفرض و آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد از هجرت یک حج گذارد که آنرا حجة الوداع و حجة الاسلام گویند

که بردم تعلیم احکام نمود. فرمود شاید که سال آینده مرا در نیابید و ایشان را بسفر آخرت وداع کرد و خطبه
خواند و فرمود که نزدیک است که پیش آیید پروردگار خود را و بپرسد شما را از کردارهای شما آگاه
باشید مگردید بعد از من گمراه. و در روایتی آمده که دیگر کافر که بزنند بعضی از شما گردن بعضی را آگاه باشید
که من رسانیدم حکم پروردگار شما را و فرمود خداوندا تو گواه باش و باید که برساند این حاضر بغائب
و بسا کسی که رسانیده شود سوی او احفظ و اعلم باشد از رساننده. فرمود مناسک حج بیاموزید
شاید که من دیگر بار حج نکنم و فرمود عبادت کنید پروردگار خود را و بگذارید نماز پنج وقت
خود را و روزه دارید شهر رمضان را و اطاعت کنید اولی الامر خود را تا در آیید بهشت پروردگار
خود را و این در سال دهم بود از هجرت بعضی گویند دو حج گذارد و بعضی گویند سه و بعضی بیشتر
از آن گفته و تحقیق آنست که عدد آن بعینه محفوظ نیست و فرضیت حج نزد جمهور در سال ششم
از هجرت است و تحقیق آنست که در سال نهم است و هم درین سال نخبیر اسباب سفر مشغول شده و لیکن
رفتن وی صلی الله علیه وسلم درین سال میسر نشد بجهة اشتغال بامر غزوات و رسیدن تعلیم احکام
وفود که در ورود می‌نمودند بروی پس ابوبکر صدیق را امیر حاج ساخته بمکه فرستاد و از عقب
علی مرتضی را بقرائت سوره برات بر مشرکان فرستاد و چون علی مرتضی بمکه رسید ابوبکر صدیق با وی گفت
امیر آمدی یا مامور گفت بلکه مامور و تخصیص علی مرتضی بقرائت سوره برات آن بود که در وی
نقض عهد مشرکان است و عقد عهد و نقض آن بر دست مردی از اهل بیت وی میباشد و اما
عمرهای آنحضرت صلی الله علیه وسلم چهار گفته اند اول عمره حدیبیه که سال ششم از هجرت بقصد عمره آمده
و چون بحدیبیه که بر یک مرحله است از مکه رسید مشرکان همه باجتماع بجنگ برآمدند و از در آمدن بمکه
مانع آمدند و چون هنوز میعاد فتح نرسیده بود آنحضرت بامر الهی با ایشان مصالحه کرده از احرام
برآمد و بمدینه رفت و قرار یافت که سال آینده بیاید و عمره بجا آرد و دوم عمره که در سال هفتم بحکم

فرستادم

قراری که در قضیه مصالحه یافته بود بمکه تشریف آورد و عمره بگذارد و بعد از سه روز بمدینه عود فرمود سوم
عمره که در سال هشتم که سال فتح مکه است از جعرانه که بر یک مرحله از مکه است بعد از قسمت غنایم
حنین در شب آمد و عمره بگذارد و هم در شب بجعرانه باز رفت چهارم عمره که با حج در سال دهم
حجة الوداع کرد و تفصیل این احوال در بیان غزوات بیاید انشاء الله تعالی و بعضی سه عمره گفته
باعتبار آنکه در حدیبیه حقیقة عمره نبود زیرا که بمکه نه در آمد و از همانجا از احرام بر آمده بمدینه رفت ولکن
جمهور آنرا حکم عمره داده اند و چون آنحضرت صلی الله علیه و سلم عزم حج کرد صحابه را اعلام کرد که حج
میکنم ساختگی سفر حج کردند و این خبر ببلاد و قری که در اطراف و نواحی مدینه است رسید جموع
مسلمانان متوجه مدینه شدند و در راه مکه از هر طرف طوایف ملحق شدند و عدد حجاج از حد حصر و حساب
بیرون شدند گفته اند که پیش و پس و یمین و شمال هر طرف که نظر کار میکرد همه مردم بودند از پیاده و سوار
و تعیین عدد آن معلوم نیست و در روایتی صد و بیست و چهار هزار آمده پس از ذی الحلیفه احرام بست
و بر آمد و بمکه رسید و حج گذارد و احکام و احوال آن بتفصیل در کتب احادیث مسطور است و
ابو داود و ابن ماجه روایت کرده اند که آنحضرت دعا کرد مر امت خود را در عشیه عرفه بمغفرت جواب
آمد که مغفرت کردم مگر ظالم را که البته او را از جهت مظلوم بگیرم پس آنحضرت گفت پروردگار من
تو قادری اگر خواهی مظلوم را بهشت دهی و ظالم را بخشی دران وقت جواب نیامد
چون در مزدلفه صبح کرد اعاده کرد این دعا را جواب آمد اجابت کردم آنچه تو خواستی پس بخندید
آنحضرت صلی الله علیه و سلم ابوبکر و عمر رضی الله عنهما گفتند یا رسول الله مادر و پدر ما فدای تو باد
این ساعتی نبود که تو در آنجا بخندی همیشه خندان دارد ترا خدا تعالی فرمود عدو خدا ابلیس چون
دانست که اجابت کرد حق تعالی دعای مرا و بخشید امت مرا خاک بر سر ریخت و بوای و بلا فریاد
کرد و بگریخت پس بخنده آورد مرا آنچه دیدم از جزع و فزع وی و گفته اند که مراد بامت درینجا

و قربان عرفه اند و از اینجا گفته اند بعضی که حج کفارهٔ حقوق العباد نیز میشود و طبرانی گفته که این
محمول است بر ظالمی که توبه کرد و عاجز آمد از وفای حق و بیهقی نیز مانند این روایت از ابی داود
و یغفر ما دون ذلک بس است و ظلم نیز ادون شرک است و بالجمله حقوق الله مغفور است از حج و در
حقوق عباد خلاف است و فضل خدا واسع است و ظاهر احادیث عام است و ترمذی در حدیث صحیح
من حج ولم یرفث ولم یفسق خرج من ذنوبه کیوم ولدته امه گفته که این مخصوص است بمعاصی متعلقه
بحقوق الله تعالی نه حقوق عباد و گفته اند که ساقط میکرد ذنوب متعلقه بحقوق اما نفس حقوق
ساقط نمیکرد پس کسی که بروی نمازی یا کفارتی و مانند آن از حقوق الله تعالی ساقط نمیکرد
از ذمهٔ وی زیرا که آن حقوق است نه ذنوب و ذنب تاخیر صلوة است پس اثم تاخیر و مخالفت ساقط میکرد
حج پس حج ساقط میکند اثم مخالفت از حقوق را و گفته است ابن تیمیه کسی که اعتقاد کند
حج ساقط میکند دین را زیرا که وصیت برود از حقوق چنانکه نماز توبه داده شود و او را از آن نفس
کرده شود و ساقط نمی گردد حق آدمی بحج اجماعا این چنین نقل کرده است در مواهب لدنیه و این
سخن خالی از غرابتی نیست و ذبح کرد آنحضرت شصت و سه شتر را بدست مبارک خود
بعدد شصت و سه عدد سالهای عمر مبارک وی بود و در حدیث ابی داود آمده که نزدیک
آورده میشدند پنج یا شش شتر برای آنحضرت صلی الله علیه و سلم آنها را شتران نزدیک میشدند
و ازدحام مینمودند و سعی میکردند و هر یک از آنها خود را نزدیک آنحضرت می آورد در دویدن
تا او را پیشتر نحر کند و امیر المومنین علی را فرمود تا سی و هفت شتر دیگر وی نحر کرد تا تمام صد شتر
که وی رضی الله عنه از یمن همراه خود آورده بود با شتران دیگر که همراه آنحضرت بودند
تمام شد و در روایت مسلم از جابر آمده که نحر کرد آنحضرت گاوی را از نساء خود و در روایتی نحر کرد
از عایشه بعد از آن حلاق را طلبید که معمر بن عبدالله نام داشت و اشارت کرد بحلاق که ابتدا

و ابن ماجه آورده که این اشارت
بسیار است اگر صحیح است حجت است
و گرنه قول حق بحالست

بجانب راست کنید قسمت کرد مویها را بر صحابه هر یکی را یکبار موی یا دو تار موی نصیب رسید
مویهای جانب چپ را همه با بوطلحه انصاری داد و آخر ناخن انگشتان مبارک را تقلیم کرد و آنرا نیز
بر ایشان قسمت کرد و بیشتر صحابه حلق کردند و بعضی تقصیر کردند و مکرر فرمود اللهم ارحم المحلقین
و در آخر والمقصرین فرمود والمقصرین چون آنحضرت بر سر زمزم آمد و عباسیان اولاد وی که سقایت
زمزم بدست ایشان بود آب میکشیدند فرمود آب بکشید ای پسران عبد المطلب که این عمل
صالحست و اگر نه آن بودی که کسان بر شما غلبه کنندی من خود فرود آمدمی و از چاه آب کشیدمی
و شما را بر سقایت اعانت کردمی از جهت فضل و برکتی و بزرگی که درین کار است یعنی اگر من این
عمل بجا آرم سنت گردد برای من و مردم همه باین کار بقصد اتباع من دست زنند
و بر شما غالب آیند چنانکه نوبت بشما نرسد و این منصب از دست شما برود پس ایشان یک دلو
بوی صلی الله علیه وسلم عرض کردند ایستاده تناول کرد و این ایستادن وی در حالت شرب
برای بیان جواز بود یا از برای ضرورت و حاجت بود که از جهت کثرت ازدحام جای نشستن نبود
یا ضرورتی و حاجتی دیگر والله اعلم و بعضی گویند که ایستاده خوردن مخصوص آب زمزم و آب وضوست
چنانکه در بیان عادات شریف بیاید و وجه تسمیه این چاه بزمزم از جهت بسیاری آب اوست
و زمزم و زمزوم و زمازم ماء کثیر را گویند و بعضی گویند که این لفظ مشتق نیست از چیزی اسمی است که
ابتداء علم آن چاه شده اول کسی که ظاهر کرد زمزم را جبرئیل علیه السلام بود چون اسمعیل تشنه شد
قدم زد و از آنجا چشمه پیدا شد و آب را گرد کرد تا پیش از آنکه مشک پر کند پراکنده نشود و اگر
چشمه شدی جاری چنانکه در حدیث آمده است بعد از آنکه ابراهیم آنجا چاهی کند و چون قوم جرهم
ساکن مکه شدند آنرا بانباشتند تا آنکه اثری از آن نماند بعد از آن عبد المطلب جد رسول الله
صلی الله علیه وسلم چون حق تعالی او را مخصوص بکرامات ساخت آن چاه را بوی در خواب نمود پس

و این حکم کرد در عام فیل و بروایتی پیش ازان و بعد ازوی آنرا ابو طالب بنا کرد و آنحضرت صلی الله علیه وسلم بنفس نفیس خود سنگ میکشید کذا فی تاریخ که و آثار و اخبار در فضل و خواص او بسیار آمده چنانکه در احادیث وارد است و هدایا ذبحی که بوی تقرب توان جست سه است یکی آنکه او را بحرم اهدا نمایند همراه برند یا بفرستند دیگر اضحیه که روز عید اضحی قربانی کنند دیگر عقیقه که بهر مولود ذبح کنند و عقیقه سنت است نزد امام مالک و شافعی و احمد در مذهب مشهور و در روایتی ازوی واجب و نزد امام ابو حنیفه عقیقه سنت نیست امام محمد در موطا میگوید بما چنین رسیده که عقیقه از رسوم جاهلیت بود و در اول اسلام نیز معمول شد پس ازان نسخ کرد اضحیه هر ذبح را که پیش ازان بود و نسخ کرد صوم شهر رمضان هر صومی که پیش ازوی بود و نسخ کرد غسل جنابت هر غسلی که پیش ازوی بود و نسخ کرد زکوة هر صدقه را که پیش ازوی بود انچنین رسیده است بما انتهی [illegible] مسلم و ابو داود و ترمذی و نسائی از ام سلمه آوردند که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم چون ببینید ماه ذی الحجه را و خواهد یکی از شما که تضحیه کند پس باید که دور نکند از موی و ناخن خود تا آنزمان که تضحیه کند و بعضی از علما و منهم امام احمد برین اند که این منع و نهی بر سبیل تحریم است و بعضی برانکه بر طریق کراهت است و در جامع الاصول از مسلم بن عمار لیثی می آرد که هست ما در حمام نزدیک به [illegible] اضحی پس طلا کردند بعضی نوره زدند جماعه از اهل حمام و گفتند بعضی مردم که ازین منع میکنند و چون ملاقات کردیم سعید بن المسیب را ذکر کردم این سخن با وی گفت یا ابن اخی این حدیثی است که فراموش کردند مردم آنرا و ترک داده حدیث کرد مرا ام سلمه زوج النبی صلی الله علیه وسلم گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم چون ببینید ماه ذی الحجه الحدیث پوشیده نماند که آنچه از حدیث ام سلمه معلوم میشود همین ترک قص اشعار و اظفار است نه التزام تشبه محرمان نیز پس قول صاحب سفر السعاده که گفت از موی و ناخن خود چیزی دور نکند و ازین و از دیگر صور

موجودات باشند محل نظر است والله اعلم

اما ذکر گفت عایشه رضی الله عنها بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که ذکر میکرد خدا تعالی را در جمیع احیان

و اوقات و همیشه ذکر حق کردی و هیچ چیز او را از ذکر حق باز نداشتی و سخن او مجموع در یاد حق و

حمد و ثنا و تمجید و توحید و تسبیح و تقدیس و تهلیل و تکبیر بودی و بیان اسما و صفات الهی و وعد و وعید

و امر و نهی و تشریع شرایع و تعلیم احکام و ذکر جنت و نار و وعد و وعید و ترغیب و ترهیب ذکر حق

بود و در حالت خاموشی در دل وی همگی یاد حق بود و دل و زبان و انفاس وی همه در حالات قیام

و قعود و اضطجاع و نشستن و برخاستن و رفتن و خوردن و آشامیدن و در آمدن و بر آمدن و سفر

و اقامت و رکوب و قدوم و سایر حالات از ذکر حق تعالی منفک نبودی و ذکر بمعنی یاد کردن است

مقابل نسیان که بمعنی فراموشی است پس هر گونه که یاد کند خواه بدل یا بزبان و در هر فعل و هر شان

ذکر بوده لابد اگر زبان با دل موافق افتد افضل و اتم و اکمل باشد و آنکه در کلام بعضی فقها واقع شده

که آنچه نه بزبان بود ذکر نباشد و معتبر نبود مراد ایشان ذکر لسانی و آنچه در شرع ذکر آن بلسان است

خواهد بود چنانکه تسبیحات و اذکار که در نماز واقع شده و اذکار و اوراد که بعد از وی وارد شده

و نقل ذکر فی القاموس الذکر ضد النسیان پس شامل باشد ذکر قلبی را بلا شبهه و عدم ترتب ثواب

بر فعل قلب و عدم اعتبار آن باطلست و قیاس بر نفوذ شرعیه که بفعل لسان متعلق شده صحیح نباشد

از جهه نص شارع بران و اذکار و دعوات در شب و روز از ابتدای وقت قیام لیل تا وقت نهادن بر

خواب و آنچه در اوقات و احوال و اوضاع و اطوار خوانده در کتب احادیث مذکور و مسطور است

و مذکور که شامل و حاوی تمامه مقاصد و مطالب و حاجات است هیچ حاجت با دعیه و اذکار دیگر نماند

و در فضیلت دعا و ترغیب در آن و تحریض بران آیات و اخبار و آثار بسیار بیرون از حد و حصر

وارد شده و بس است در اثبات آن امر حق جل و علا ادعونی استجب لکم و قول وی صلی الله علیه وسلم

الدعاء مخ العبادة و قال من لم یسأل الله یغضب علیه و در دعا توجه و اخلاص که در وی از همه جهت
بر تافته بجناب حق آورد و حمد و شکر هست مر پروردگار را و اثبات کمال مر او را صریحا و ضمنا
و توحید و رغبت و مناجات و تضرع و تذلل و استعانت و استغاثت و امثال آن جمله
عبادت و زبدهٔ آن است و ازینجهت وارد شده است که الدعاء مخ العبادة و امام ابو القاسم
قشیری گفته که اختلاف کرده اند این قوم که دعا افضلست یا سکوت و رضا بعضی بر آنند که دعا
افضلست زیرا که دعا در حد ذات خود عبادتست و اتیان عبادت و قیام بدان افضل
و اولی بود از ترک آن پس در وی حق پروردگار تعالی است اگر استجابت آن نصیب بنده نگردد
و بحظ خواهش خود نرسد نقصانی ندارد زیرا که بنده بدانچه حق ربوبیت بود قیام نمود چه مقصود
از دعا اظهار فاقه و احتیاج عبودیت است و قد حصل ابو حازم اعرج گفته رحمة الله علیه محرومی
از دعا نزد من سخت ترست از محرومی اجابت و امیر المؤمنین عمر بن الخطاب گفته که من بر ندارم
هم اجابت را بلکه هم دعا را و چون الهام کردم دعا را دانستم که هم اجابت با وست و طایفه
گویند که سکوت و خمود تحت جریان حکم تمامتر است و در رضا سابقه و اختیار مولی اولیست
بعضی ازین قوم باشند که چندان ادب حضرت نمایند که اصلا زبان بطلب سؤال نگشایند
و هم بذکر خدا مشغول شوند و در آن مستغرق و بدانچه جاری گردد از تصاریف اقدار راضی و در تحقیق
فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم حاکیا عن ربه تعالی من شغله ذکری عن مسألتی اعطیته افضل
ما اعطی السائلین و قومی دیگر گویند بنده باید بزبان مباشر دعا باشد و بدل در مقام رضا تا
جامع بود میان هر دو فضیلت و علامت صحت آن حال آنست که دعا بحکم عبودیت و تذلل
و امتثال امر باشد نی بقصد نیل حظوظ و حصول مقاصد نزد تاخیر اجابت متسخط نگردد و تهمت
ننهد بر مولی کریم و اجابت و عدم اجابت نزد وی یکسان بود و امام قشیری میگوید رحمة الله علیه

که دعا

اوقات مختلف است در بعضی احوال دعا بهتر از سکوت بود و ادب وقت همدران باشد و در بعضی
احوال سکوت فضل از دعا کردن و ادب در آن بود و شناسائی این معنی هم در وقت پیدا گردد چه علم
وقت هم در وقت حصول میپذیرد و اولی از دل خود اشارت بجانب دعا یابد دعا اولی بود و اگر اشارت
بسکوت یابد سکوت اولی و نیز اگر غالب در وقت علم بود دعا اولیست از جهت بودن وی عبادت
و اگر غالب معرفت و حالست سکوت و سکون اولی و نیز در هر چه مسلمانان را نصیبست یا مر حق تعالی را
حق است دعا در آنجا اولی و در آنچه که نفس را نصیبیست سکوت احسن انتهی کلام الامام
گفت بنده مسکین حفظه الله بمزید الیقین که دعا گاهی بزبان قال بود چنانکه بزبان طلب حاجت
خود را و گاهی بزبان حال چنانکه عرض نماید حال خود را و گاهی بزبان تعریض چنانکه مدح و ثنا کند
پروردگار تعالی را بصفات کرم و احسان و جود و عطا این نیز در معنی دعا است زیراکه مدح
و ثنا در حضرت کریم معرض دعا و سوال است و مراد سکوت از دعا فوق آنست که در وی مجرد
رضا و تسلیم است و بعضی از عرفا دعا بزبان استعداد نیز گفته اند و این فوق دعا بزبان
حال است و در سکوت نیز حاصلست فافهم و آنحضرت صلی الله علیه و سلم تعلیم کرده است امت را
[illegible] و آداب که مذکورند در کتب و عمده آنها اکل حلال و صدق مقال و جد و جهد و عدم استعجال
و ابتدا بحمد و ثنای حضرت ذی الجلال و صلوة و سلام بر حبیب وی و بر آل و اصحاب وی و یکی از آداب دعا
رفع یدین است و بسط آنها مقابل وجه و در بعضی روایات حذو منکبین و در این روایت دلالت دارد
بر تفریق یدین و بسط آنها بر هیئت اعتراف کذا فی المواهب و از ابن عباس آمده که چون دعا میکرد ضم میکرد
هر دو کف خود را و میگردانید بطون آنها مقابل وجه و در روایتی آمده که برداشت آنحضرت دستها را
تا اینکه دیده شد بیاض ابطین او و گفته اند که هر چند واقعه صعبتر رفع یدین بیشتر تا آنکه برداشت در
استسقا محاذی سر یا تا بالای سر و مسح وجه بیدین نیز از ادبست در غیر حالت نماز و آنحضرت صلی الله

علیه وسلم دعاها کرد مر جماعه را که [illegible] یعنی همه دعوات وی صلی الله علیه وسلم

همین حکم دارند و در حدیث بخاری از ابو هریره آمده که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود هر پیغمبر را

دعائی است مستجاب که دعا کرد بوی و من میخواهم که پنهان کنم دعوت خود را و دعای خود را از برای شفاعت

مر امت خود را در آخرت و ظاهر این مشکل است زیرا که واقع شده است مر پیغمبر ما را دعوات بسیار مستجاب که

صلی الله علیه وسلم از دعوات مجابه و ظاهر آنچه [illegible] آنست که هر پیغمبر را یک دعا است مستجاب فقط

و جواب داده اند که مراد باجابت در دعا که ذکر کرده قطع و جزم بدان است و ما عدای آن دعوات از

ایشان بر رجاء اجابت است و بعضی گفته اند که مراد آن است که افضل دعوات ایشان که مستجاب است

و مر ایشان راست دعوات دیگر و بعضی گفته اند که مراد آنست که مر هر پیغمبر را دعاء عام است مستجاب

در حق امت وی یا با هلاک ایشان یا بنجات و اما دعاهای خاصه بعضی مستجاب است و بعضی

نه یا مراد آنست که هر یک را دعائی است [illegible] در حق امت چنانکه نوح گفت علیه السلام رب

لا تذر علی الارض من الکافرین دیارا و خواه برای نفس خود چنانکه گفت زکریا علیه السلام فهب لی

من لدنک ولیا یرثنی و سلیمان گفت علیه السلام رب هب لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی و

کرمانی در شرح بخاری سوال کرد آیا جایز است که مستجاب نگردد دعای پیغمبر و جواب داد که دعا

مستجاب است [illegible] در مشیت خدای تعالی و عینی حنفی که شارح بخاری است گفت این سوال متوجه

نمی آید مرا که در وی بشارتی است و ما شک نداریم که جمیع دعوات انبیا صلوات الله وسلامه

علیهم مستجاب اند و مراد بقول وی لکل نبی دعوة مستجابة حصر نیست انتهی و بعضی محققین گفته اند

آنحضرت اعز و اکرم است از آنکه چیزی درخواهد از پروردگار خود و وی تعالی اجابت نکند آن و

نقل کرده نشده است که آنحضرت دعا کرد بچیزی و مستجاب نشد یا بمثل آن مصلحت تمام باشد در آن

چنانکه در حدیث آمده است سه دعا کردم من مر امت خود را یکی آنکه فرو نبرد ایشان را در زمین دیگر آنکه

صلی الله علیه وسلم

هلاک نکند

بلاکی ایشان را بقحط سیوم قتال نکنند میان ایشان پس اجابت کرد دو دعاء اول و منع کرد

از ثالث و احتمال دارد که مراد بمنع کردن آن باشد که گفته شد مراد آنکه این دعا نکند نه منع از نفس

این دعا اگرچه این معنی غیر متعارف است در عبارت والله اعلم و آنحضرت صلی الله علیه وسلم

دعا کرد انس را که خادم وی بود بالتماس مادر وی ام سلیم که او را آورد نزد آنحضرت و گفت یا رسول الله

انس خادم تست دعا کن مر او را انس در وقتی که هجرت آورد آنحضرت صلی الله علیه وسلم

بمدینه هشت ساله یا نه ساله و خدمت کرد آنحضرت را ده سال پس دعا کرد آنحضرت و گفت اللهم

بارک فی ماله وولده واطل حیاته واغفر له و در روایتی وادخله الجنه پس چنان کرد عمر او از صد سال

سه سال یا هفت سال و اقل آنچه گفته شده است نود و نه سال و بود بستانی مر او را از نخیل و کرم

که میوه میداد در هر سال دو بار و روایت کرده است ترمذی از ابی العالیه که بود مر انس را بستانی

که میوه می آورد در هر سال دو باره و بود در وی بجائی که فایح میشد رائحه از وی آنچه از مشک و در سال

اینچنین نقلست اند در تجارت کرد ... و اولاد اولاد از صد و روایت است از وی

رضی الله عنه که گفت دفن کرده دختر من امینه بضم همزه و فتح میم و سکون تحتیه بعد از وی نود

و رایته از اولاد صلبی من صد و دو و در روایتی صد و بیست و یک گفت انس رضی الله عنه که دریافتم

آن سه چیز را مال و ولد و طول حیات را و امید وارم چهارم را که دخول بهشت است انشاء الله تعالی

و همچنین دعا کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم مر مالک بن ربیعه ساعدی را که برکت داده شود در اولاد

وی پس زائیده شد مر او را هشتاد ولد ذکور رواه ابن عساکر و فرستاد وی صلی الله علیه وسلم نزد علی   رضی الله عنه

کسی را و بود او بیمار پس تفل کرد در هر دو چشم وی چنانکه هرگز درد نیافت مدند و فرمود اللهم اذهب عنه الحر

والبرد پس نیافت وی رضی الله عنه سرما و نه گرما و فرستاد وی صلی الله علیه وسلم علی را بقضای

یمن و گفت وی رضی الله عنه علم نیست مرا بقضا و روش حکم کردن میان خصوم پس زد آنحضرت دست

بعضی از انس آورده که یهودی گرفت از لحیه شریف وی صلی الله علیه وسلم چیزی که در لحیه شریف افتاده

بود مثل خس و مانند آن پس فرمود اللهم جمله پس سیاه گشت ریش وی بعد از آنکه سفید بود و از پدر

... دهی روشنید ... را برای آنحضرت اللهم جمله پس سیاه گشت موهای او در سبب تا نود سال

... پیر شد و از اینجا معلوم میشود که کافران و بیگانگان از خوان نعمت و برکت وی محروم نبودند

جای مومنان و آشنایان و نیز معلوم میشود که قدمت و ارضای ... کار از تاثیر سبب در ای ...

خیر و برکت وی کافر اگرچه از خیر و نعمت آخرت محروم و مایوس باشند در دنیا محروم نماند و اگرچه زرد و سفید شدند

مانده و عاقبت ... یعنی مناسب معنی ظاهر سبب ولیکن اتفاق چنین افتاده بوده اند که آن یهودی

وجمال ظاهر خواسته باشند و دعا بر زید آن ... والله اعلم و مردی دیگر از ... اللهم متعه بشبابه

پس نگشت بروی هشتاد سال ... یک موی سفید را و آورده اند که آمد روزی فاطمه زهرا

حال آنکه دیده بود بر روی مبارک وی زردی از جوع بسبب ... دست وی آنحضرت و نهاد دست

شریف خود را بر سینه زهرا رضی الله عنها و گفت خداوندا سیر گردان گرسنگان خداوندا

مدار فاطمه بنت محمد ... پس باز آمد سرخی خون ... بر روی وی و فرمود زهرا که بعد از آن هرگز گرسنه نشد

زرده یوسف بن یعقوب الاسفرائنی فی دلایل الاعجاز و دعا کرد آنحضرت عروه بن الجعد البارقی را

بارک الله فی صفقته پس می خرید وی هیچ چیز را مگر آنکه سود میکرد در وی ... دعا کرد ... عبد الرحمن بن

عوف را رضی الله عنه بغنا و برکت در اموال پس رسید حال او در غنا تا بجائی که رسید و گفته وی

رضی الله عنه اگر بر میداشتم من سنگی را امید میداشتم که در زیر وی زر و نقره باشد و دعا کرد بر

بقحط پس مبتلا شدند بدان تا آنکه می خوردند پوست ... و مردار ... دعای آنحضرت صلی الله علیه

... عتبه بن ابی لهب را اللهم سلط علیه کلبا من کلابک مشهور است و ... آنحضرت ...

... پس امر کرد او را که بدست راست بخورد گفت نمیتوانم فرمود مر او را نتوانی پس نتوانست برداشت

پس نگشت ه

فاطمه

نسبت بمغفرت باید باشد والا آنحضرت صلی الله علیه وسلم معصوم مغفورست استغفار و توبه آنچه
با این استغفار برای امت میکرد والله اعلم و در حدیث دیگر آمده که آنحضرت فرموده اند لیغان
علی قلبی وانی لاستغفر الله الحدیث میفرماید بدرستی و تحقیق پرده فکنده میشود بر دل من و
استغفار میکنیم خدا را و غین ابر رقیق را گویند که بر روی آفتاب باشد [illegible] علما و عرفا عاجز حیران شده
در دریافت این غین و بیان مراد از آن اکثر آنند که این غین پرده رقیق لطیف است از تجلیم
از مطالعه کثرت و اهتمام مهام دین و سنت و دعوت خلق و بیان احکام شریعت فرق بیاد و تعلیمی
از مشاهده وحدت بر دیده شهود آنحضرت می نشست و همدران لطیفه اشتغال بذکر و ظهور نور
وحدت اضمحلال می پذیرفت و آنحضرت از خطر این آنچنان در عرض [illegible] استغفار میکرد حسنات
الابرار سیئات المقربین و بعضی گویند که آنحضرت را در هر لحظه بمقام قرب ترقی بود و بشاهدات
انوار رنگ تجلیات حق تعالی پس آنحضرت را صلی الله علیه وسلم در هر آن [illegible] جلال
مشهود میگشت و تجلی [illegible] بالاتر از آن بر طرف میشد و بتوقف در مقام اول بعد از انکشاف مقام
ثانی استغفار [illegible] در آنجا مانده بود و این را از تقصیرات خود می پنداشت قال
[illegible] غین الانوار لا غین الاغیار و طیبی در شرح مشکوة نقل از شیخ الوقت شیخ شهاب الدین
سهروردی کرده که گفت روح اقدس آنحضرت واید در [illegible] وصول برفیق اعلی
و التحاق بملکوت که مقر اصلی اوست بود و قلب تابع روح و نفس تابع قلب میشد و نفس
نیست را حرکت و نهضت قلب اسرع و اتم است از حرکت نفس پس ناچار نفس در عروج
و ولوج بمقام قرب و حریم عزت از مصاحبت و مرافقت روح و قلب باز افتاد و موجب
انقطاع علاقه هیئت عنصری میگشت پس حکمت بالغه الهی و رحمت و عاطفت نامتناهی و
[illegible] تکمیل و ارشاد خلق اقتضای ابقای عنصر شریفش میکرد و ورود این غین و فرو هشتن پرده

انعطاف حرکت قلب شریف وی کرد تا بالکلیه بجانب روح برود و بعالم قدس لحوق بیند و هر

بجهه کمال شوق و انجذاب آن عالم از انعطاف حرکت قلب با وجود تضمن این حکمت و مصلحت و کمال حرمت

وی بر تکمیل امت استغفار میکند و اغند انیخواهد و اصمعی را که از علمای علم لغت است پرسیدند

حقیقت این معنی چیست و مراد بآن چه گفت ای سایل اگر از غیر قلب رسول الله و غین وی میپرسیدی

میگفتم آنچه میدانستم اما در قلب رسول خدا و صفات و احوال وی نمیتوانم زد و مراد به این سخن

اصمعی خوشتر آید و باد و اجلال نشان قلب مصطفوی که آنرا جز خدا کسی نداند قرب نماید و هر

هرچه گوید براندازه معرفت و قیاس خود گوید و چون مقام وی از همه بالاتر است هر که از مقام

خبر دهد و از حقیقت حال وی کشف کند گویا تاویل متشابهات کرده باشد و ما یعلم تاویله الا الله

اما صفت قراءة آنحضرت صلی الله علیه وسلم قراءت مرتله مفسره

حرفا بعد حرف و مد میکرد در حروف مد و وقف میکرد بر سر آیه چنانکه میخواند الحمد لله رب العالمین

و وقف میکرد بعد از ان میگفت الرحمن الرحیم و وقف میکرد بعد از ان میگفت مالک یوم الدین

و وقف میکرد رواه الترمذی و این را وقف سنت میگویند و اهل ... قاعده است

وقف که بحسب تمامی کلام و عدم تعلق او بما بعد و انقطاع ما بعد از ما قبل تقسیم میکنند وقف

وحسن و کافی ... بتفصیل مذکور است و ترتیل میکرد آنحضرت سوره را تا آنکه دراز تر میشد از

درازتر از ان و نبود هیچ یکی خوش آواز و خوش قراءة تر از وی صلی الله علیه وسلم و تغنی میکرد

بقراءت خود و رفع میکرد صوت را بدان احیانا چنانکه ترجیع کرد در روز فتح در قراءة انا فتحنا لک فتحا

مبینا و حکایت کرده است عبدالله بن مغفل ترجیع او را آآآ سه بار ذکره البخاری و ظاهر آنست که این

ترجیع بفعل آنحضرت و ... روی بود صلی الله علیه وسلم نه بطریق اضطرار و جنبش ناقه چنانکه بعضی مردم

گمان برده اند و اگر سبب جنبش ناقه بودی عبدالله بن مغفل آنرا حکایت نمیکرد با ختیار میکرد

او قرائت میکنند بآن و ترجیع بالفعل آنحضرت نسبت میکرد و می گفت که ترجیع کرد آنحضرت چنانکه
ظاهر است و در حدیث صحیح آمده است که آنحضرت فرمود صلی الله علیه و سلم زینوا القرآن باصواتکم
آراسته کنید قرآن را بآوازهای خود و فرمود لیس منا من لم یتغن بالقرآن و فرمود گوش نمی نهد و استماع
نمیکند خدای تعالی هیچ چیز را همچو گوش نهادن او ... کردن نبی را یعنی حسن الصوت را که تغنی میکند
یعنی میخواند قرآن را و جهر میکند بدان و گفت ابن عباس که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم لکل
شی حلیة و حلیة القرآن حسن الصوت مر هر چیز را پیرایه ایست و پیرایه قرآن خوش آوازیست و آمده است
که گوش نهاده بود آنحضرت بشنیدن قرائت ابوموسی اشعری را که بغایت خوش آواز و خوشخوان بود و در شان
او فرمود اعطی مزمارا من مزامیر آل داود چون رسید خبر آنحضرت او را باین حال گفت ابوموسی
اگر میدانستم من که می شنوی یا رسول الله تحسین و تزیین میکردم آنرا بیشتر ازین و اختلاف کرده اند
علما در مسئله تغنی بقرآن بعضی مطلق جایز داشته اند بشرطی که لازم نیاید افراط در مد و اشباع حرکات
و مانند آن و اگر چه بقوانین موسیقی باشد و بعضی مطلق منع کرده اند و حق که مرکز دایره انصاف است
آنست که تطریب یعنی ... آنکه اقتضا کند آنرا طبیعت و سماحت کند بدان بی
تکلف و تمرین و تعلیم بلکه چون گذاشته شود بالطبع بیارد آن تطریب و تلحین را و این جایز است
اگر چه بیارد بر زیادت تزیین و تحسین چنانکه گفت ابوموسی رضی الله عنه که اگر من میدانستم
که تو می شنوی زیادت میکردم تزیین و تحسین را و کسی که هیجان میکند او را طرب و شوق و حنت و
مالک نمیشود نفس خود را و صبر نمیتواند کرد از تطریب و تحزین و تزیین صوت در قرائت قرآن پس
وی مطبوع است نه متطبع و کلف است نه متکلف و اینست مراد ... بلحن عرب و این
همه از تغنی است که میکردند آنرا صحابه و می شنیدند آنرا و این تغنی محمود است که متاثر میگردد
بدان تالی و سامع و وجه ثانی آنکه مصنوعی از صنایع موسیقی باشد که نیست در طبایع سماحت

کنده
تطریب

بدان و حاصل نمی شود مگر بتکلف و تصنع و تمرین چنانکه آموخته میشود بانواع الحان موسیقیه بسیطه
و مرکبه را ایقاعات مخصوصه و اوزان مخترعه که حاصل نمی شود مگر بتعلم و تکلف و این است که مکروه
داشتند آنرا سلف و انکار کردند قرائت با نوحه و هرکسی که علم است او را باحوال سلف میداند قطعا
که ایشان بیزارند از الحان موسیقی تکلف کرده میشود و بآن بر ایقاعات و حرکات موزونه
معدوده و محدوده و ایشان پرهیزکارترند که بخوانند قرآنرا باین طریق و تجویز کنند آنرا بلکه میخواندند
بحزن و تطریب و تحسین صوت و این امریست مرکوز در طبایع و نهی نکرده است ازان شارع بلکه
ارشاد کرده است بآن و خوانده است مردم را بدان و خبر داده است از استماع حق سبحانه بسوی
آن و فرموده که نیست از ما هر که تغنی کند بقرآن و روایه کرده است ابن ابی شیبه از عقبه بن
عامر که فرموده است تعلم کنید قرآنرا و تغنی کنید بدان و بنویسید حدیث را و ذکر هذه کلمه فی المنام
اللذیه [illegible] آورده اند که چون میخواست داود علیه السلام که تکلم کند بر بنی اسرائیل و بخواند زبور
بر ایشان گرسنه میشد تا هفت روز و نمیخورد و نمی نوشید و نمی آمد زنانرا پس امر میکرد
سلیمان را که ندا در دهد در کرانها و گوشها و بیشها و کوهها و درودها که داود می شنواند فلان
روز و تکلم میکند پس ازان آورده میشد بجای منبر بسوی صحرا پس می نشست بران و سلیمان
ایستاده میبود بر سر وی و می آمدند انس و جن و طیر و وحش و هوام و بیرون می آمدند ابکار
مخدرات که استماع میکردند ذکر را پس شروع میکرد داود در ثنا خدا بچیزی که سزاوار آنست و میخواندند
زبور را پس میمردند طایفه از شنوندگان پس ازان شروع میکرد داود در نوحه کردن گناه کاران
پس میمردند طایفه از ایشان پس چون گرم میشد موت بخلق و سخت میگشت وی گفت مر او را
سلیمان یا نبی الله [illegible] میان مردم و پاره پاره شدند شنوندگان بسوی می
بیهوش میگشت و بر داشته میشد بر سریر و برده میشد بسوی خانه و ندا میکرد سلیمان مر مردم

بیرون م

هر گاه خوفی و دوستی بود با داود مجید او را و بیرون آوردی پس می آمدند زنان پیر با وحشی ایشان می آمدند
و شوهران و پسران و برادران خود و بر پشت می شدند و بمردند بشهر و چون بهوش می آمد داود در دوم
نیز بسیدانه سلیمان و سکینت چه کردند ای سلیمان عباد بنی اسرائیل پس سکینت گردیانی آن
فلان و فلان می شمردی نامهای ایشان را پس دست بر سر منبر زد و نوحه میکرد داود و سکینت آن
خشم سکینه بین نوح خدا را بر داود که نزد همراه آنها که مردند از خوف تو با شوق تو بس بود دائم داود
همچنین تا مجلس دیگر و اقامت کرد این حال تا آنکه خواست خدای عزوجل و همان نزند که کار حال
بنی اسرائیل اعلا و اکمل بود از حال این امت اما غنا و مزمار پس بس است حال ابو موسی که گفته است
آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در حق وی که داده شده است مزماری از مزامیر آل داود و امام در
از خوف و شوق در جواب از آن دو طریق است یکی آنکه گوییم قوتی که داده شده است این امت را
مقاومت میکند با احوال که وارد میگردد بر آن و نگاه میدارد حیات را وقتی میگرداند قوت
جسمانی را بلکه پیدا میگرداند قوت روحانیه و تاییدات الهیه را و از جهت فرط قوت این امت
و تمکین وی برابر است این حال سماع موعظه و حال عدم سماع از جهت توالی احوال ذکر و اطوار یقین بنابر
فرموده اند لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا چنانکه داود و سلیمان که اصحاب امیر و خصوص
آن بوده اند و ایشان افضل بودند از امت اتفاق نیفتاد ایشان را موت چنانکه اتفاق
افتاد مر غیر ایشان را و نبود آن مگر از جهت تمکین و قوت حال ایشان و قوت ربانیه که مدد کرد
ایشان را پروردگار تعالی و تقدس بدان و اما نوحه داود علیه السلام بر نامردن اعداد وی علیه السلام
از آن از تواضع و شفقت اوست بر امت نه از انحطاط رتبه وی از انبیا مادامست و بوجود این قوت
الهیه و تمکین و قلب بدان اشارت کرد ابو بکر صدیق رضی الله عنه در زمانی که دید مردی را که می
گریست در سماع قرآن و زعقه و صعقه میکند از ان و گفت وی رضی الله عنه ما چنین بودیم ولیکن سخت گشت

دلهای ینجبر کرد از قوت بقسوت از جهت تواضع و حال آنکه مرشد وی محفوظ و منزلت وی مرکوز

... که شنیده روزی سهل تستری قرآن را از کسی که نحو آنرا با وی میخواند بیفتاد و بر زمین

و بیهوش گشت گفتند که این چیست که هرگز از تو ندیده بودیم گفت ضعف حال گفتند اگر ضعف است

قوت کدام خواهد بود گفت قوت آنست که همه را هضم کند و از جای خود در نیاید و پیغمبر ما

طریق دوم در جواب آنست که درین امت نیز بسیاران از ذوق و شوق قدیما و حدیثا در

مجلس سماع قرآن مردند و بذوق و شوق از عالم رفتند در مواهب لدنیه میگوید که ابو اسحق

ثعلبی در ذکر اسماء آن جماعه مجلدی تصنیف کرده است و در کتاب نفحات الانس نیز جماعه از آنها

که در مجلس سماع جان داده اند مذکور اند و چون سخن در تغنی بقرآن افتاد اگر مجملی از مسئله

سماع غنا اشارت کرده شود دور نباشد بدانکه درین مسئله اختلاف بسیار آمده قدیما و حدیثا

و قولا و فعلا بعضی باباحت آن قایل شده و بدان مباشرت نموده و بعضی انکار کرده و اجتناب

نموده و بعضی متوقف و متردد مانده و گفته که نه ایجاب کنیم و نه انکار کنیم و بدانکه سماعی است که مشار الیه

بقول حق سبحانه الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه و بقول حق تعالی و اذا سمعوا ما انزل

الی الرسول تری اعینهم تفیض من الدمع مما عرفوا من الحق در عوارف میگوید که این سماع است که

متفق علیه است حقانیت او و مخالف نیست در وی کس از اهل ایمان و این سماع مستجلب رحمت

از پروردگار کریم و اختلاف در سماع اشعار و قصاید است بالحان مطربه موسیقیه و درینجاست

کثرت اقوال و تباین احوال بعضی آنرا منکر باشند و بفسق و فجور ملحق دارند و بعضی بدان مولع

و آنرا حق و اصح شمارند و هر دو طایفه در طرفین تفریط و افراط اند انتهی و بالجمله درینجا سه طریق است

یکی مذهب فقهاست که ایشان انکار میکنند اشد انکار و سلوک میکنند مسلک تعصب و غلو

و الحاق میکنند فعل آن به ذنوب کبایر و اغلب ایشان آنرا بکفر و زندقه و الحاد و این افراط است در جهت

بر طریقهٔ اعتدال و انصاف و نفی دیدن آن جرأت کرده خصوصاً در موضع خلاف نقل کرده است
از علما مذهب آنچه دلالت دارد بر حرمت و کراهت و دوم طریقهٔ محدثین است و ایشان میگویند
که ثابت نشده است در تحریم آن صحیح حدیث و نص صریح بلکه بر جواز شده است و در غنا از
احادیث یا موضوعست یا مطعون و تعیین آیات قرآنی اگرچه تفسیر کرده اند آنرا بعضی مفسرین بتحریم
که دلالت میکند بر حرمت غنا اما آنرا تاویلات و محامل دیگر هم هست که ذکر کرده اند غیر ایشان
از علما و چون ثابت نگردد حرمت ثابت شود حل و اباحت بدلالت قول وی سبحانه و احل
لکم الطیبات و بعضی گویند ثابت نشده است نه بر حرمت و نه بر اباحت آن دلیل قطعی پس حل این
مسئله مبنی کرده بر اصل در اشیا که حظر است یا اباحت سیوم طریقهٔ [illegible] صوفیه و مذهب ایشان
درین باب مختلف و افعال متجاذب آمده بعضی اجتناب کرده و بعضی مباشرت نموده و باید که
انکار ایشان اشد و اجتناب ایشان شدید و اقوی باشد زیرا که مذهب ایشان اخذ بعزیمت و احتیاط
در افعال و اقوال است در جمیع وقائع و احوال ولیکن بر بعضی از ایشان غالب آمده ولع و شوق و ذوق
و سکر محبت و طغیان حال [illegible] و هیمان و حکم ایشان حکم واله و سکران است و شک نیست در تاثیر
نغمات در نفوس و تطریب قلوب و اثارت کوامن بواطن و این معلوم و مشاهد و عیان حتی
حیوانات و بله و صبیان پس متمکنان ایشان ثابت اند بر بساط حکم و ادب با رسوخ قدم
و مغلوبان از اهل شوق متموج و مستغرق بغلبه وجد و غرام و بعضی از عارفان گفته اند که سماع از برای
اهل تجلیات صفاتیه از ارباب مواجید است که میگذرد بر ایشان احوال مختلفه و صفات متباینه
و اصحاب تجلی ذاتی مقام ایشان وراء همه وراء است و تحقیق و بیان کرده اند لطایفه شرایط
و آداب آنرا و نهایت میکند طالب متبع را که جامعست میان احکام و معارف نظر در کتاب
عوارف که حضرت کرده است بابی در رد و انکار [illegible] و بابی در قبول و ایثار و بابی دیگر در ترفع و استغنا

است م

مستغرق
ای غرق شده ۱۲
صح

غرام
فرط شوق ۱۲

از سماع و بابی دیگر در ذکر و تادب و اعتنا و امداد اعلم وصاحب کتاب الامتاع باحکام السماع گفته
غنا بر دو نوعست نوعی است که جاری شده است عادت که استعمال کرده میشود برای تنشیط آن
و محاولت اعمال بر حمل اثقال و قطع مفاوز در طرق حج و در وصف کعبه و زمزم و مقام و در
غزو و در وصف حرب و جهاد و مبارزت مثل حداء و نصب رکبانی و مثل غنای نساء برای تسکین
اطفال و مانند آن و این مباح است اگر سالم باشد از ذکر فواحش و محرمات بلکه مندوب است که
موجب نشاط است بر اعمال بر ... غنائی است که اشتغال میکنند آنرا مغنیان که عارف اند
بصنعت غنا و اختیار میکنند شعرهای رقیق را و تلحین میکنند تلحینات رقیق که تهییج میکنند نفس را
و تطرب میکند آنرا این نوع مختلف فیه است میان علما جماعه مباح داشته و قومی حرام گفته
و قومی مکروه و میگویند که اصح و اشهر از مالک و شافعی و ابوحنیفه و احمد قول بکراهت است و اطلاق
حرام نیز آمده و حکایت کرده است قاضی ابوالطیب تحریم از امام ابی حنیفه و شیخ شهاب الدین
سهروردی در عوارف گفته که امام ابوحنیفه میکرداند غنا را از ذنوب و همچنین نقل کرده است قاضی
ابوالطیب تحریم از عامر شعبی و سفیان ثوری و حماد نخعی و فاکهی صاحب مشدی دارد روایت است
از سفیان که از وی پرسیده شد از غنا پس گفت که آن بمنزله باد است که از یک گوش در آمد
و از گوش دیگر بدر رفت و گفته اند که این اشارت است از وی باباحت آن و نقل کرده شده است حرمت
آن از اهل کوفه و اهل مدینه و اهل عراق و طایفه باباحت آن رفته و اطلاق کرده قول در آن و تفصیل
نکرده میان رجال و نساء و امردان و تسویه کرده میان آن ولیکن بشرط امن از فتنه و وقوع
در آن و بعضی فرق کرده اند میان قلیل و کثیر و در رجال و نساء و گفته اند قائلان باباحت که روایت
کرده شده است غنا و سماع آن از جمع کثیر از اکابر صحابه که در ایشان چندی از عشره مبشره اند و جمعی
غفیر از تابعین و تبع تابعین و اتباع ... از محدثین و علماء دین که از ارباب ... و تقوی

ورع و عبادت بوده اند و نقل کرده شده است درین باب از ایشان روایات و حکایات که

کفایت در آن و بیشک معلوم گردد که ائمه دین و اکابر اهل یقین مختلف بودند در آن اما عبدالله

بن جعفر رضی الله عنهما سماع غنا از وی مستفیض و مشهور است و نقل کرده است آنرا هرکه تصانیف

کرده است درین مسئله از فقها و حفاظ و ارباب تواریخ و ابن عبدالبر در استیعاب گفته که بود

وی بغنا باکی نبود و امیرالمومنین در زمان عم وی علی بن ابی طالب میرفت وی رضی الله عنه

در خانه جمیله که از مغنیات بود و سوگند خورده بود که تغنی نکند برای هیچکس مگر در خانه خود پس

تغنی کرد برای وی و [illegible] خواست که بیاید در خانه وی رضی الله عنه و بشنواند او را و کفارت دهد

از یمین خود پس منع کرد وی رضی الله عنه او را از آن و گفته اند که بودند مر عبدالله بن جعفر را جواری

که تغنی میکردند و عود میزدند برای وی و آورده اند که سعید بن المسیب که افضل تابعین است و رد کرده شد

بوی در ورع می شنید غنا را و مستلذ میشد بسماع آن و همچنین سالم بن عبدالله بن عمر و قاضی

شریح می شنیدند غنا از کنیزکان با جلالت قدر و کبر سن وی و سعید بن جبیر که از اعاظم تابعین است

شنید از جاریه که تغنی میکرد [illegible] میرود و همچنین عبدالملک بن جریج که از علما و حفاظ و فقها

و عباد است که اجماع است بر عدالت و جلالت وی که می شنید غنا را و میداشت الحان را

ابراهیم بن سعد مردی بود امام عصر خود در فقه و در روایت و نمی شنوانید طلبه را حدیث تا نمی شنوانیدند

اینها را غنا و فتوی داد در مجلس رشید بتحلیل غنا و پرسیدند از وی از احوال مالک پس خبر داد

مرا که دعوتی بود در بنی یربوع و با قوم دفوف بود و عودها که تغنی میکردند و لعب مینمودند و بود

با [illegible] دف مربع که میزد آنرا و تغنی مینمود والله اعلم و حکایت کرد از صاحب تذکره که پرسیده شد

امام ابوحنیفه و سفیان ثوری از غنا پس گفتند نیست غنا از کبایر و نه از اسوء صغایر

و نقل کرده اند که امام ابوحنیفه را همسایه بود که هر شب بر میخاست و تغنی میکرد و امام گوش میداشت

مثل ص

گفت ۳

به تغنی او وشنیدند آواز او را پس پرسیدند از اهل وی که چه شد امشب که شنیده نمیشود آواز تغنی
که بیرون برآمده بود وی امشب پس گرفتند و در زندان کردند او را پس پوشید امام عمامه
خود را و رفت نزد امیر و شفاعت کرد او را و خلاص کردانید و پرسید امیر که نام او چیست گفتند
عمر پس برآورد از زندان هر که اسم او عمر بود و گفت امام فلان مرد که بازگرد با آنچه میکردی هر شب و چون
گوش داشت امام ابوحنیفه تغنی او و نهی نکرد او را دلالت کرد بر اباحت تغنی نزد وی و سماع
وی هر شب با آن ورع و تقوی که وی راست حمل نتوان کرد مگر بر اباحت پس آنچه وارد شد
از وی بر خلاف آن حمل کرده شود بر غنای مقترن بفحش از برای جمع میان قول و فعل وی حال آنکه
گرفته نشد اباحت تحریم مگر از مقتضای فعل وی نه از نص قول وی چنانکه برفت و لیکن که در روی غنا
بود و مانند آن و حکایت کرده است ابن قتیبه که ذکر کرده شد نزد ابی یوسف مسئله غنا پس ذکر کرد قصه
جار ابوحنیفه را و حکایت کرده شده است از امام ابو یوسف که بسا که حاضر میشد مجلس هارون رشید
و میبود در وی غنا پس می شنید و می گریست و پرسیده شد از امام مالک از سماع پس گفت دریافتم
اهل العلم را در بلد خود که منکر نیستند آنرا و نمی نشینند از آن و گفت منکر نمیشود آنرا مگر غبی یا جاهل یا
عراقی غلیظ الطبع و همچنین نقل کرده است از وی غزالی و حکایت کرده است اباحت آن از وی
امام قشیری و استاد ابو منصور و قفال و غیر ایشان و آنچه نقل کرده شده است از مالک رحمه الله
که گفت نمی شنوند آنرا مگر فاسقان محمول است بر غنای که مقترن است بوی منکر جمعا بین القول
والفعل واما امام شافعی گفته است غزالی که تحریم غنا مذهب او نیست و تتبع کردم چندین از مصنفات
وی را پس نه دیدم او را نصی بتحریم وی و استاد ابو منصور بغدادی گفته که مذهب وی اباحت سماع است
والحان چون بشنود مرد از مرد یا از جاریه خود یا از امراه که حلال است نظر بوی یا بشنود در خانه خود
یا بخانه بعضی اصدقا خود و نشنود آنرا در میان راه و مقترن نگردد سماع بچیزی از منکرات و ضایع نکند

بسبب آن اوقات نماز را و روایت کرده است ابو منصور بغدادی از یونس بن عبد الاعلی که سألت شافعی
استصحاب کردم او را بسوی مجلسی که در وی قینه بود که تغنی میکرد و چون فارغ شد قینه گفت شافعی
آیا خوش کردی تو این را گفتم نه گفت اگر راست میگویی نیست ترا حس صحیح یعنی خوش داشتن غنا
علامت سلامت طبع و صحت حس است و نا خوش داشتن آن نشان اعوجاج طبیعت و نقصان
حس و از اینجا معلوم میشود که دلیلی شرعی بر حرمت و کراهت آن نیست اگر آن بودی هوس
داشتن طبع آن را چه فایده کردی و بنا بر نغمه در طباع مجلس را سخن نیست که حیوانات هم
چه جای آدمیان و قول از شافعی که الغنا لهو مکروه یشبه الباطل و گفته اند که تواند که مراد
آن باشد که ترک آن اولی است کما اطلاق آن با همین معنی آمده است و غزالی گفته است که دلالت
این را بر حرمت و کراهت بلکه اگر باطل نیز گفتی دلالت نبودی زیرا که معنی باطل آنکه فایده نباشد
در وی و گفته که حمل کرده شود خبری که وارد شده از این الفاظ که دلالت دارد بر تغلیظ غنا
که مقترن است بفحش یا منکر پس تحریم از جهت عارض باشد نه از جهت معنی که در ذات غناست و بالجمله
بتحقیق صحیح نشده است از قول و فعل شارع خبری که صریحست در اباحت و نیست نص در تحریم او
امام احمد بن حنبل صحیح نشده است از وی روایت که وی شنیده است غنا را نزد پسر خود
که نام وی صالح است روایت است از ابو العباس فرغانی که میگفت شنیدم صالح بن احمد بن حنبل
را که میگفت بودم من که دوست میداشتم سماع را و بود پدر من که خوش میداشت آن را پس وعده
کردم ابن جناده را که باشد نزد من شبی پس باشید نزد من تا دانستم که خواب کرد پدر من پس شروع
کرد ابن جناده در تغنی پس شنیدم آواز پای را بالای بام پس بر آمدم بالای بام و دیدم پدر خود را بالای
بام که می شنود غنا را و دامن او زیر بغل اوست و وی میخرامد بالای بام گویا که رقص میکند و مثل
این قصه از عبد الله بن احمد بن حنبل نیز منقولست و این دلالت دارد بر اباحت سماع نزد وی رحمه الله

در وی هم مباح نیست فایده

علیه و آنچه منقولست از وی مخالف این محمولست بر غنای مذموم مقترن بفحش و منکر و روایت کرده است

از احمد که وی شنید قوالی را نزد پسرش صالح و انکار نکرد پس گفت پسر وی ای پدر آیا نبودی

تو که انکار میکردی و مکروه میداشتی تو آنرا گفت بمن چنین رسانیده اند که استعمال میکنند با وی

منکر را و حکایت کرده اند از داود طائی که وی حاضر میشد سماع را و اوراست مشاهدات او در

سماع بعد از آنکه سخنی شده بود اگر چنین نبودی رحمة الله علیه عالم فقیه حنفی شاگرد امام اعظم ابو حنیفه

کوفی و گفته است فقیه عالم ناصر الدین ابو المنیر اسکندری در فتاوای خود که سماع اگر باشد بشرط

خود در محل خود از اهل خود صحیح است و اختیار کرده است این قول را از حنابله ابو بکر خلال صاحب جامع

و صاحب وی عبد العزیز و حکایت کرد آنرا صاحب مستوعب از جماعه از ایشان و نقل کرده است

سماع آنرا از صالح و عبد الله دو پسر احمد و اختیار کرده است آنرا حافظ ابو الفضل مقدسی غزوی از

از ظاهریه و ذکر کرده آنرا ابو محمد بن حزم در مصنفات خود و مر او را رساله ایست در آن باب و بتصنیف

کرده … ابن طاهر و نقل کرده اجماع صحابه و تابعین بر آن و سوق کرده باسانید و نقل کرده

کرده است شیخ تاج الدین عبد الرحمن فزاری شافعی از شیخ و مشتق مفتی آن و ابن قتیبه اجماع اهل حرمین

را بر آن و نقل کرده ابن قتیبه از اکثر اهل عراق و روایت کرده است ابن طاهر باسناد خود که

چون مبنی اهل مدینه اجماع کرده بر خیر … که آن سنت است و روایت کرده است یونس

بن عبد الاعلی که پرسیدم از شافعی از اباحت اهل مدینه سماع را پس گفت نمیدانم هیچ یکی از علمای

حجاز که مکروه دارد سماع را مگر آنچه در او صافست و ذکر کرده است ابو یعلی که یوسف بن یعقوب

الماجشون و برادران وی رخصت میکردند در سماع و گفت یحیی بن معین که از اعاظم علمای حدیث است

که می آمدیم ما یوسف ماجشون را پس تحدیث میکرد ما را در خانه و جواری او میزدند معزفه را و غنا

دیگر و ایشان علمای ثقات از اهل حدیث اند که مخرج اند در صحاح و گفته عبد العزیز بن سلمه ماجشون که

حتی اهل مدینه بود و روایت میکند ائمه از وی تخریج کرده اند از وی در صحیحین رخصت میکرد وی

در سرود و نقل کرده است صاحب نهایه در شرح هدایه از حنفیه بعد از نقل کردن قول بتحریم از بعضی

ایشان اباحت را وقتی که تغنی کند تا استفاده کند بآن نظم قوافی را و میکرد و فصیح اللسان گفته

لا باس و بعضی از حنفیه گفته اند که اگر تنها باشد و تغنی برای دفع وحشت از نفس خود لا باس و بآن

اخذ کرده است شمس الائمه السرخسی و استدلال کرده است [illegible] بآنکه بود انس بن مالک رضی الله

عنه که میکرد آنرا در خانه خود و منکر داند آنرا بطریق تلهی و گفته است که هر کس [illegible] است کراهت مطلقا

حمل میکند حدیث انس را بر انشاد اشعار مباحه و جزم کرده است صاحب ربیع از حنفیه بتحریم که ذکر

کرده است شمس الائمه و تعلیل کرده است بآنکه سماع غنا نرم میگرداند دل را و صاحب ذخیره از

حنفیه نقل کرده است از بعضی حنفیه که لا باس به فی الاعراس و بعضی گفته لا باس به در اعیاد و سایر اوقات

[illegible] اختیار کرده است آنرا از علماء متقین شیخ الاسلام ابو محمد بن عبد السلام و صاحب [illegible] وی

شیخ محمد بن دقیق العید و گفته است صاحب امتاع که بتحقیق بودند در صوفیه جماعه از اهل فقه و حدیث

و معرفت بانواع علوم شرعیه مثل استاد ابو القاسم قشیری و شیخ ابو طالب مکی و شیخ شهاب الدین

سهروردی ذکر کرده اند ایشان در رسایل و تصانیف از آنچه دلالت میکند بر اباحت سماع

قولا و فعلا و بود جنید رضی الله عنه فقیه که فتوی میداد بر مذهب ابو ثور حکایت کرده است از وی

قشیری و سهروردی و غیرهما که وی گفت نزول میکند رحمت بر این طایفه در سه موضع در اکل

زیرا که نمیخورند مگر نزد فاقه و نزد محاورت و مکالمه زیرا که تکلم میکنند در مقامات صدیقین

و انبیاء و مرسلین و نزد سماع زیرا که ایشان میشنوند بوجد و شهود حق و حکایت کرد احمد

از علماء صحابه درین باب حکایات که اکثر آنها مذکورند در کتب قوم [illegible] مد که صاحب امتاع جمع

کرده است در سماع سه قول را حرمت و کراهت و اباحت و ذکر کرده لاهل هر مذهب دلایل

کنند

کردند مذهب اباحت را چنانکه مدعا او ست ... از اشارات و تمسکات حرمت

کراهت و اطناب کرده در اثبات مذهب ... آنرا کتاب و سنت و اجماع

و قیاس پس وجه قیاس آنکه چون ثابت ...

باشد بجامع آنکه تغنی در قرآن اشارت میکند ...

... را این را اشعاری که مشوق انتباهات و ...

آخرت و مزید محبت الهی تعالی و تصدیق متابعت حضرت رسالت ...

لم نیز جایز باشد ... و نصب و رفع ... اعراب و اقسام دیگر که جایز و مباح ...

نیز قیاس کنند و این جمله ... صورت بندد که نص قاطع بر حرمت و کراهت غنا

ثابت نکردد و این قیاس در مقابله نص لازم آید و قایلان باباحت میگویند که نصی در آنجا بنا در ورود

نشده است و اگر یافته بصحت نرسیده است و مقصود کاتب حروف از نقل اقاویل اباحت

آنست که تا معلوم شود که مسئله مختلف فیه است جزم کردن بیک جانب و ترجیح آن و تعصب نمودن

دران مناسب طریقه اختلاف نیست اگر کسی را اصلاح وقت دران نماید که توقف کند و ملاحظه و احتیاط

نماید و در ورطه خلاف و نزاع نیفتد و سلامت حال خود دران بیند و احتیاط و تقوی ... در

اندیشد ... باید که زبان قال و حال از طعن و تشنیع و تضلیل و تفسیق بزرگان و ائمه

در ایشان با وجود تعارض ادله و تباین طرق و وجود علما و فقها و عرفا دران جانب دیگر فقط

نظر از راجح و مرجوح نگاه دارد و سررشته انصاف رها نکند صحبت عاقبت گرچه خوش

افتاد اما دل جانب عشق عزیز است و مگذارش و قایلان باباحت را نیز مناسب نیست تعصب

ورزند و منکر اقوال علما شوند خصوصاً آنهائی که سالک طریقه تمیز و دیانت و نصیحت باشند ...

و جهه هو مولیها فاستبقوا الخیرات و هر دو طایفه باید که رعایت طریقه تمیز و تفصیل از دست ندهند

که توقف واحتیاط در همه کارها محمود است وافراط وتفریط در همه باب مذموم وبالله التوفیق و
منه العصمة وهمین صاحب استماع در آلات ومزامیر نیز سخن کرده وگفته که معروف مذاهب ائمه اربعه
حرمت مزامیر است وبا وجود آن از بعضی علمای مذهب شافعی واصحاب ظواهر وغزالی وامثال
وی حل فیها نقل کرده وانواع آلات که امیر ذکر کرده اما دف مختلف فیه است بعضی مطلق مباح گفته
وبعضی مطلق حرام داشته وبعضی فرق کرده در حلال حل [illegible] آن دف وا باباحت او است
در نکاح وبعضی اعلان آن به دف مستحب داشته ودر شبابه که معنی نی است [illegible] فیها ذکر کرده
دیگر از مزامیر عود است که آنرا بربط نیز گویند وتارها دارد که آنها را زیر وبم گویند ودر وی نیز اشعار
ذکر کرده وگفته که معروف در مذاهب اربعه آنست که زدن آن وشنیدن آن حرام است ورفته اند
طایفه از علما بجواز آن وحکایت کرده اند سماع آنرا از عبدالله بن جعفر وعبدالله بن عمرو وحکایت
کرده شده است که در آمد عبدالله بن عمر بر عبدالله بن جعفر پس یافت نزد وی جاریه که میزد عود
پس گفت عبدالله بن جعفر مر عبدالله بن عمر را آیا می بینی در این باکی گفت لا باس بهذا ونقل کرده اند
سماع آنرا از عبدالله بن الزبیر ومعاویه بن ابی سفیان وعمرو بن العاص وحسان بن ثابت وازغیر
صحابه عبدالرحمن بن حسان وخارجه بن زید که از فقهای سبعه مدینه است ونقل کرده است استاد
ابومنصور از زهری وسعید بن المسیب وعطا بن ابی رباح وشعبی وعبدالله بن ابی عتیق واکثر فقهای
مدینه وحکایت کرده است خلیلی از عبدالعزیز بن ماجشون که وی رخصت میکرد در عود وحکایت کرده است
ابن سمعانی از طاوس وحکایت کرده است از ابراهیم بن سعد که در آمد بر رشید وگفت ارید العود
پس گفت رشید عود البخور ام المزهر قال لا بل عود المزهر پس طلبید رشید عود را ونواخت آنرا ابراهیم
بن سعد وفتوی داد باباحت غنا وعود ونقل کرده است فاکهی در تاریخ مکه بسندی که دارد [illegible]
بن المغیرة الجمحی که خواند وی عطا بن ابی رباح را پس در آمد وبودند در آنجا قومی که میزدند عود را ومی

عود المزهر

میکردند چون دیدند علما را که در آمد باز ماندند ازان پس لغت می شنیدم تا عود کیند با چه میکردند پس شبست و تعدی کرد و صاحب اتباع همین عود را اصل ساخته مزامیر دیگر را بران قیاس کرده و با محاوری درین باب از ضعف و خلاعت خالی نیست و اجتماع آلات و مزامیر را نقل کرده

غنه اختلاف است در میان قائلین تحریم که آن کبیره است یا صغیره و متاخرین اهل شافعیه برآن که صغیره است این چند کلام ... نقل کرده والعهدة علیه و غرض از نقل چیزی ... اکراه از

از بطایفه چیزی ایشان نقل کرده نسو و مبالغه و تشدید و تحمیل و تشنیع و تضییق و تفسیق ... ماندند عیوب و زلات قوم شیوه خود سازند و عامه را که اند که تقلید ایشان کنند فالحق احق ان

یتبع والله اعلم و علمه احکم و ابن صیفت درین مسئله تکلم در مواضع متعدده کرده است و در همه جا تفصیل و تردید و توسط را نگاه داشته بالاتی میلی بجانب حرمت یا کراهت و درین کتاب نقل

اقاویل جانب اباحت غالب افتاد زیرا که آن جانب دیگر مشهور و مقرر شده است بر زبان حاجت بنقل ندارد و بیت همانست که گفته شد عیب می جمله چو گفتی هنرش نیز بگو نفی حکمت

مکن از بهر دل عامی چند اللهم ارنا الحق حقا وارزقنا اتباعه وارنا الباطل باطلا وارزقنا اجتنابه والعاقبة بالخیر و باید دانست که در هر زمان از ابتدای حال تا الآن هر که بجانب اباحت غنی و سماع

آن رفت قولا یا فعلا انکار و استبعاد بوی متوجه شد چنانکه از حکایات و روایات که درین باب آمده است روشن میگردد و در مشکات آورده است که ابو مسعود انصاری رضی الله عنه که او را بدری

نیز میگویند یا بسبب آنکه در غزوه بدر حاضر بود یا بجهت آنکه مسکن وی وادی بدر بود و صحابی دیگر از اجباره صحابه با هم نشسته بودند و سماع غنا میکردند مردی دیگر که حاضر بود شنیدن ایشان

غنا را بروی گران آمد و انکار نمود و گفت ای صاحبی رسول الله شما ای دو یار پیغمبر صلی الله علیه و سلم سرود می شنوید ایشان گفتند اگر میخواهی که تو نیز بشنوی با ما بنشین و بشنو و گرنه برو و از نزد

ما اشهر خدا که بشنیدیم و این در عروسی بود که تغنی در آن باتفاق مباحست بالاتر ازین عبد الله بن
جعفر که باین کار مولع و مشغوف بود و معاویه نیز با وی شریک و موافق بود و با وی تودد و تجمع و منع
زن معاویه اظهار انکار او بر عبد الله و عیب گرفت بر وی و گفت معاویه حال او هست توجه
مشغولی بوی روز دیگر عبد الله بخانهٔ معاویه آمده و نماز بسیار گزارد و تعبد بسیار کرد دعا نماید
بایدش گفت این را نگر که چه میکند پس زن از انکار باز آمده حقیقت حال و منشا اختلاف آن
که سرود شنیدن و آلات و مزامیر زدن در زمان قدیم کار و بار مقیدان و لاهیان و فاسقان
و شراب خواران بود و لهذا در حدیث صحیح آمده که آنحضرت فرمود فرستاده شده‌ام من و امر کرده
شده‌ام که محو کنم و بشکنم معازف را که نام آلات و مزامیر ملاهی است و نهی کنم از شرب خمر و زنا
در اصل نام غنا لهو است و ذکر وی در باب ملاهی میکنند و بعد از محو و محق آثار این امور و رفع و ازاله
این منکرات چون آن رسم و عادت نماند مسلمانان و صالحان و ابرار با این نیز از آن افتادند
و از آن محظوظ گشتند بجانب فسق و منکرات و مخالطت با اهل فسق و فجور و جماعه دیگر چون
دیدند که این عادت فاسقان و نشان ایشان است و مشابهت با ایشان دارد و خوف آنکه مبادا
بعضی بجانب کشد اجتناب نمودند و تحذیر فرمودند و از شارع نیز اگر باین ملاحظه تحذیری و منعی
و وعیدی صادر شده باشد دور نباشد و آنکه محدثان میگویند که نهی از شارع به ثبوت نپیوسته و
هیچ حدیثی درین باب بصحت نرسیده و بعد از تقریر آنکه دایره صحت باصطلاح ایشان تنگست
مراد آن خواهد بود که نهی آن علی الاطلاق و تحریم آن لذاته ثابت نشده چنانکه از خمر و زنا و امثال
آن و آنکه بعضی از اهل ظواهر گفته اند که هیچ حدیثی وارد نشده این سخن خالی از مکابره نیست و مثال
این حال قضیه ظروف و اوانی است که آنها را حنتم و مزفت و نقیر و دبا نام است که در وقت اباحت
خمر استعمال آن میکردند و شراب در آن میخوردند و چون شراب حرام شد استعمال آن خم و اوانی و خوردن

شهوات دیگر را چند گاه حرام ساخته از برای محو و قلع آثار آن همچون حرمت خم بسته بود

مقرر شد و احتیاج بقمع و قلع آثار و علامت آن نماند منع و نهی از آن اوانی نیز نماند بعد از

آن علما و ائمه دین دو فرقه شدند جمعی منع رفتند از استعمال آن اوانی و قومی تجویز کا ذکری محض

و در ما نحن فیه نیز تا این دو فرقه آمدند قومی بنظر عادت قدیم که این صورت نشان اهل فسق بود

و رسم احتیاط را گرفته ایستادند و جمعی نظر بر معنی و حقیقت حال انداخته که اگر ملاهیست فسق و منکرات

حرام و اگر نه چنین است مباح والله اعلم و علمه احکم بعد از آن و تشددی در میان آمد هم اهل فن ان

افراط کردند و مرتکبان آنرا مطلقا منسوب بفسق و کفر و زندقه داشتند و هم مبیحان بزعم خود

آنرا طاعت صرف و عبادت محض گرفتند و تمامه اوقات را مشمول آن و مشغول بدان ساخته

و مجمعها و عرسها گرفتند و هر دو طایفه فرق میان اهل و نااهل نکردند و سر رشته انصاف

که معنی آن بنصف ایلی و نصف لک است از دست دادند و طریقه ادب که حقیقت بر نگاه

صدر شریعت نگاه داشتند و یک منشاء اختلاف آنست که جمعی را نظر به تاثیر و تصرف نغمه

در بواطن افتاد و از جانب تشدد و قومی را جواز و عدم جواز فقهی در نظر آمد بر جای خود راست

و شیخ ابن عربی گفته است که تاثیر نغمه بالذات بر روح حیوانیست که حرکت و اضطراب کار او

و روح انسانی متاثر است از آن که محل وجود معانیست و سکون و اضمحلال و توانی صفت

اوست اما اینجا کسی را میرسد که بگوید نعم تاثیر نغمه بالذات بر روح حیوانی باشد اما اگر بواسطه

جولهای اتصالی که میان روح حیوانی و روح انسانی است حال این سرایت بآن کند چه مانع است

تاثیر شیخ میگویند که نشان تاثیر قرآن در باطن آنست که بغنا و بغیر غنا یکسان باشد و اگر بنغمه باشد

تاثیر قرآن نیست این تاثیر نغمه است نه قرآن این سخن خالی از تکلف نیست نغمه حلیه و زیور

قرآن است چنانکه در حدیث آمده است که زینوا القرآن باصواتکم و یکسان بودن در هر دو حال خاصه

از دایره امکان است مگر کسی را که مشهود و مکشوف مجرد ذات و صفت الهی باشد غایب صاحب
امتاع گفته که اختلاف کرده اند در نخستین کسی که تغنی کرد غناء عربی را این گفته است ابو هلال عسکری
که اکثر اهل علم برآنند که نام وی طویس است و آنچنان بود که چون بنا کرد ابن زبیر کعبه را بنا میکردند
آنرا فرس و روم و تغنی میکردند بالحان خود و شنیدند آنرا مغنیان عرب و نقل کردند آنرا
بعربی و نخست کسی که ابتدا کرد طویس بود و طویس مشئوم گویند یعنی نامبارک از جهت آنکه
ولادت او در روز وفات آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم و فطام او در روز موت ابوبکر رضی الله
عنه بود و بالغ روز موت عمر شد رضی الله عنه و تزویج کرد روز قتل عثمان رضی الله عنه و پیدا شد
برای او فرزند روز موت علی رضی الله عنهم و گویند که پیش از نقل این غناء موسیقی در
عرب انواع غنا و حسن صوت بود مثل نصب و نشید اعراب و حدا و رکبانی و این اقسام همه مباح
خلاف نیست هیچ یکی را در آن و برین اقسام حمل میکنند نه بر غناء موسیقی آنها که قائل شده اند
بحرمت آنچه منقولست از صحابه و تابعین و غیرهم از اسلاف چنانکه از سیاق اخبار و
آثار ظاهر میگردد نعم از بعضی صحابه مثل عبدالله بن جعفر و غیره سماع غناء موسیقی نیز از جواری
مرویست و میگویند که وی رضی الله عنه از مغنیات نیز می شنید و در بعضی اقسام غنا همه
یکی است و راجع بصوت حسن است و تفاوت نیست مگر در قرات قرآن تفاوت میکنند
که در غناء موسیقی تمطیط و تطرب بسیار است اینهمه گفته شد ولیکن در تغنی و استماع آن از جهت
اتباع سید رسل صلی الله علیه وسلم و اقتفای اصحاب و اتباع آنحضرت که بطریق تقرب
و تعبد بران اجتماع میکرده باشند خلجان باقیست جواب همانست که محل و مقام آنحضرت
متعالیست دیگر از اوضاع و مشارب مختلف افتاده بود بر بعضی جانب تورع و
غالب آمده و احتیاط در سکر رفت شده و ذوق و جمعیت در عبادات و طاعات

عبد الله ۳

مشئوم ۳

داده و بر بعضی سکر و مستی غلبه کرده و ذوق و شوق ایشان در سماع افتاده مدعا آنست که

امریست مختلف فیه و در امر مختلف فیه عیب یکدیگر نباید کرد و هر یکی را بحال خود باید گذاشت

فربکم اعلم بمن هو اهدی سبیلا والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب وصلی الله علی سید

الخلق محمد وآله واصحابه واتباعه اجمعین هداة طریق الحق ومحیی علوم الدین

... عادات شریف آنحضرت در طعام و شراب ...

در طعام و شراب آنحضرت صلی الله علیه وآله وصحبه وسلم ... طعام و شراب از جهت ضرورت بود

که قوام بنیه و صدور حرکات و تحصیل عبادات بی آن از قبیل محالات عادیست پس

اهل عبادت ازان بر قدر حاجت مقتصر دارند و از حرص و شره اجتناب نمایند و در شهوت

آن منهمک نباشند و آمده است که سیری در زمان شریف نبوده و گفته اند که نخستین بدعتست

که ظاهر شده بعد از قرن اول روایت کرده است آنرا نسائی و ابن ماجه و تصحیح کرده

حاکم از حدیث مقدام بن معدیکرب که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود پر نکرد ابن آدم

وعائی را بدتر از بطن خود بس است لقمه چندی که ایستاده دارند استخوان صلب ویرا

واگر زیاده بران خواهد ثلث برای طعام و ثلث برای شراب و ثلث برای نفس و قرطبی گفته

که اگر می شنیدند بقراط این قسمت را تعجب میکرد ازین حکمت و در خبر صحیح آمده که مومن

میخورد در یک روده و کافر میخورد در هفت روده و اهل تشریح گفته اند که آدمی را هفت

روده است یکی معده و سه روده دیگر است متصل بوی بواب و صایم و رقیق و سه دیگر

اعور و قولون و مستقیم و طرف دیگر است و اینها غلط اند و گفته اند مقصود بیان

قلت طعام مومن و کثرت طعام کافر و مبالغه در آنست نه حقیقت عدد یعنی مومن چون

مشغول است بجز از اسباب عبادت و میداند که مقصود از اکل سد جوع و اعانت است بر عبادت زیاده

بقدر ضرورت میخورد و کار خوردن مطلوب و ترتیب مر آن استیفاء شهوت نفس است حاش
بر خلاف آنست ولکن بد دانسته اند این سطر در مومن و هرکه فربه است تواند که مومنی بسیار خوار
باشد یا بجهت اجرای عادت یا بجهت عارضی که عارض است مر طبیعت او را یا مرضی که باعث داشت بران و
کافری کم خوار بود از جهة ضعف معده یا جهة مراعات صحت بر رای اطبا یا برای ریاضت بر رو
راهبان و گفته اند که هرکه بسیار است تفکر وی قلیلست طعام وی سخت است اول وی بگرید اید
در نمی آید حکمت معده را که پر شده است بطعام او کم است شراب او و خفیف است خواب او و
خفیف است خواب او برکت در عمر وی کسی که پر است شکم او و بسیار است شرب او و کسی که
بسیار است شرب او گران است خواب او و کسی که گران است خواب او بی برکت است عمر وی
و از ابن عباس آمده که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اهل شبع در دنیا اهل جوع اند در
آخرت و از عایشه آمده رضی الله عنها که گفت پر نشد شکم پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بسیری هرگز
و نبود آنحضرت در اهل و عیال خود که میطلبید از ایشان طعامی و خواهانی میکرد اگر میخورانیدند
میخورد و هرچه میخورانیدند قبول مینمود و هرچه مینوشانیدند مینوشید و گفته اند که عدم امتلاء
تقی سیری محمولست بر سیری که گران گرداند معده را و باز دارد از قیام بعبادت و مفضی
گردد ببطر و اشر و نوم و کسل و این سیری مکروه است گاهی منتهی میگردد بتحریم بر اندازه آنچه مترتب
میگردد بران از مفسده و باطل است شبع نسبی معتاد فی الجمله دلیل این سخن آنچه در حدیث صحیح مسلم آمده
از بیرون آمدن آنحضرت با صاحبیه ابی بکر و عمر از جوع و رفتن به بیت انصاری و ذبح کردن
و خوردن ایشان آنرا آمده که چون سیر شدند و سیراب شدند الحدیث و گفته است شیخ محیی
الدین نووی که در حدیث جواز شبع است و آنچه در کراهت آن آمده محمولست بر مداومت
انتهی و چون واقع شد شبع در حق آنحضرت صلی الله علیه وسلم ثابت شد در حق غیر وی نیز

و از ابی هریره آمده است که گفت سیر نشد آل محمد صلی الله علیه و سلم از طعامی سه روز پیاپی تا
رفت از عالم روایت کردند ایشان و این حدیث دو مفهوم دارد یکی آنکه سیری وی صلی الله علیه و سلم
سه روز پیاپی نبود و اگر بود کمتر از آن بود یا مراد آنست که تا سه روز یکی گرسنگی گذشت و در
هیچ روزی وی سیری نشنید و ظاهر آنست که مراد معنی ثانی است و الله اعلم چنانکه از ابن
عباس آمده که میگذرانید آنحضرت و اهل عیال وی شبها پیاپی گرسنه یافتند طعام شب و نبود
طعام ایشان مگر نان جو رواه الترمذی و صححه و در حدیث مسلم آمده که سیر نشد آل محمد از نان
گندم مگر آنکه نبود در یکی ازین دو روز تمر و در حدیث عایشه آمده که گفت بیرون آمد یعنی
از دنیا و پر نشد شکم وی در یکروز از دو طعام اگر سیر میشد از تمر سیر نمیشد از نان جو و اگر سیر
نمی شد از تمر و از حسن بصری آمده رضی الله عنه که خطبه خواند آنحضرت صلی الله علیه و سلم و گفت
بخدا سوگند شام نکرد در آل محمد یکصاع از طعام و بود آنحضرت را نه خانه گفت حسن نبود
آنحضرت این سخن از برای کم نپنداشتن مر رزق مر خدا را ولیکن خواست که اقتدا کنند بوی
امت وی و از عایشه آمده که خوش می آمد آنحضرت را صلی الله علیه و سلم از دنیا سه چیز
و نسا و طعام پس یافت آن دو چیز را یعنی طیب و نسا را و نیافت طعام را و در شمایل
در شمایل از نعمان بن بشیر آورده که گفت دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم و نمی یافت از دقل
چیزی که پر کند شکم را و دقل ردی ترین تمر که مخلوط باشد از اجناس مختلطه که خوراک فقرا باشد
و گفت عایشه رضی الله عنها که بودیم ما ال محمد که مکث میکردیم یکماه که نمی افروختیم آتش
و نبود قوت ما مگر خرما و آب و در روایت آمده که گفت دو ماه میگذشت ما را بر نیافتند و میفرستادند
بعضی همسایها از انصار شیر را و مینوشیدیم ما آنرا و فرموده است آنحضرت تحقیق ترسانیده شدم
در راه خدا یعنی بلا و محنت چنانکه رسانیده نشد هیچ یکی و ایذا کرده شدم من در راه خدا

چنانکه یاد کرده نشد هیچ کس و تحقیق می‌گذشت سی شب و روز و نبود مرا و بلال را طعامی که بخورد ذو
جگرداری مگر چیزی که می‌پوشید آن را بغل بلال یعنی اندک چیزی که در بغل او می‌گنجید و پنهان می‌شد
از جهت کمی او [illegible] و در بعضی روایت آمده که اصحاب که می‌خوردند برگهای درختان را تا آنکه
مجروح می‌شد [illegible] ایشان [illegible] آنحضرت صلی الله علیه و سلم نان تنک و نان میده را و نبود در
آنحضرت غربال و همه حب را است [illegible] می‌گوید سهل تتبع کردم ندانم که قرصهای خوراک آنحضرت
خرد بود یا بزرگ نیافتم و دیدن باب چیزی که بصحت رسد و در بعضی احادیث مرفوع واقع شده
از عرضه که موجب برکت است و اسناد آن ضعیف است و بود نان خورش آنحضرت سرکه و می‌فرمود
نعم الادام الخل و باید دانست که این تنگی و قلت در معیشت مر آنحضرت را صلی الله علیه و
سلم و اصحاب او را رضی الله عنهم که مذکور شد دائمی نبود و همه را نبود و اگر بود نه از جهت احتیاج و
افلاس و نایافت بود بلکه گاهی بجهت جود و ایثار بود و گاهی بجهت کراهیت شبع و کثرت
اکل و اختیار ریاضت و بیشتر از هجرت بود در وقتی که بمکه بودند و چون هجرت کردند و
بمدینه آمدند مواسات کردند ایشان را اهل مدینه بمنازل و منافع و اموال و بساتین و مزارع
و بودند بعضی اصحاب ارباب اموال مثل ابی بکر و عمر و عثمان و طلحه و سعد بن ابی وقاص
و غیرهم و بذل می‌کردند ایشان جان و مال خود را برای آنحضرت و امر کرد آنحضرت ایشان را
باوردن مال پس آورد ابوبکر تمام مال خود را و عمر نصف را و حث و ترغیب کرد آنحضرت اغنیاء
صحابه را بتجهیز جیش عسرت پس تجهیز کرد عثمان رضی الله عنه بهزار شتر الی غیر ذلک و ثابت
برسید است نگاه داشت مر اهل و عیال خود را قوت یکساله و سوق کرد در عمره خود صد بدنه و
نحر کرد و اطعام کرد مساکین را و قسمت کرد صد هزار درهم در یکساعت که از بحرین آمده بود
و بذل کرد در هوازن و حنین از بعیر و شاة و نقود بیرون از حیطه قیاس چنانکه تفاصیل آن

احوال در موضعش باید و اختیار کرد آنحضرت فقر را با امکان حصول توسیع و تبسط چنانکه آورده
کرد از حدیث ابی امامه که گفت گفت رسول خدا عرض کرد بر من پروردگار من که بگرداند برای
من بطحای مکه را طلا گفتم لا یا رب سیر میشوم روزی و گرسنه میمانم روزی پس چون گرسنه میشوم
یاد میکنم ترا و تضرع میکنم بسوی تو و چون سیر میشوم شکر میگویم ترا و ثنا میکنم ترا و از ابن عباس آمده
که بود روزی رسول خدا و جبرئیل بر کوه صفا پس شنید آوازی هولناک را که بترسید از ان گفت
یا جبرئیل چیست این صوت هایل مگر قیامت قایم شد گفت جبرئیل قیامت نیست ولیکن
امر کرده است پروردگار تو اسرافیل را که نزول کند بر تو و بیارد مفاتیح خزاین ارض را پس آمد اسرافیل
و گفت که خدای تعالی امر کرده است مرا که عرض کنم بر تو که بگردانم همراه تو جبال تهامه را و بگردانم
آنها را از زمرد و یاقوت و ذهب و فضه و در حدیث دیگر آمده است که گفت جبرئیل که مسلّم
پروردگار تو که با وجود آن قدر و مرتبه و ثواب تو همان باشد که داری و گفت اگر
خواهی پیغمبر پادشاه باشی و اگر خواهی پیغمبر بنده باشی و در روایتی آمده است که یکی از
موالی آنحضرت حاضر بود گفت اختیار کن یا رسول الله آنرا که چند گاه از دولت تمتع
بیابیم پس ابا نمی کرد جبرئیل بسوی آنحضرت که تواضع کن و بنده باش و علما نهی کرده اند از
آنحضرت را فقیر و محتاج خوانند و به ضروری وصف کنند و صاحب مواهب لدنیه
حلیمی در شعب الایمان نقل میکند که گفت از جمله تعظیم آنحضرت است صلی الله علیه و سلم
که وصف کرده نشود بانچه پیش مردم از صفات ضعفه و مساکین است و گفته نشود که
فقیر بود و مفلس بود و انکار کرده اند بعضی اطلاق زهد را در حق آنحضرت و حکایت
کرده است صاحب نثر الدرر از محمد بن واسع که گفته شد ترد دی فلان زاهد است گفت
دنیا چه قدر دارد که زهد کرده شود در وی و ذکر کرده است قاضی عیاض در شفا و نقل کرده

از شیخ تقی الدین سبکی در کتاب خود السیف المسلول که فقها اند پس فتوی داده اند بقتل و صلب کسی
از متفقه که استخفاف کرده بشان آنحضرت صلی الله علیه وسلم در اثنای مناظره و تسمیه کرد او را یتیم و
گفت نه از روی ضرورت بود و نه بقصد و اختیار خود اگر قدرت بطیبات می یافت بخورد انتهی و آورده اند
که شخصی از اهل مصر دیگری را بطریق طعن و استخفاف گفت که تو کیستی پدر تو گوسفند میچرانید وی گفت که
پدر من گوسفند میچرانید پیغمبر هم گوسفند چرانیده است پس حکم کردند بعضی علما تعزیر و بعضی بقتل وی
که استخفاف کرد بشان آنحضرت از برای دفع عیب و عار از نفس خود نه بطریق مسئله و بیان حکم بود
که آنحضرت گوسفند چرانیده است و دست چنانکه در احادیث صحیح آمده است و هم صاحب مواهب از
شیخ بدر الدین زرکشی آورده که نقل کرده است از بعضی فقهای متأخرین که می گفت که نبود آنحضرت صلی الله
علیه وسلم فقیر از مال هرگز و نبود حال وی صلی الله علیه وسلم هیچ حال فقر بلکه بود غنی ترین مردم و کفایت
کرده او را حق تعالی امر دنیای او را در نفس وی و عیال وی و مراد گفت در قول وی صلی الله علیه وسلم که فرموده
اللهم احینی مسکینا که مراد استکانت قلب است نه مسکینی که چیزی در دنیا بود و نداند و آنچه واقع شود و هم
گفت وی تشدید میکرد انکار را بر کسی که اعتقاد کند خلاف این را انتهی و آنچه مشهور است در میان
مردم از قول آنحضرت الفقر فخری و به افتخر و گفته شیخ الاسلام حافظ ابن حجر که این حدیث موضوع است
والله اعلم   در احادیث وارد شده است و مشتهر گشته که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در وقت
جوع سنگ بر شکم مبارک بسته است و صحابه نیز آنرا کرده روایت کرده شده است از ابن جبیر که گفت رسید
آنحضرت را جوع روزی پس گرفت سنگی را و نهاد بر شکم خود پس فرمود آگاه باشید بسا نفس طاعمه
در دنیا که جایعه و عاریه باشد روز قیامت و آگاه باشید بسا اکرام کننده نفس خود را و بزرگ دارنده
و کبر دارنده و حالانکه وی اهانت کننده است او را و بسا خوار دارنده نفس را و تواضع کننده و وی اکرام
کننده است او را رواه ابن ابی الدنیا و از انس از ابی طلحه آمده که گفت شکایت کردیم با رسول خدا

صلی الله علیه وسلم جوع را وکشاده هریک از شکم خود سنگی پس بکشاد آنحضرت از شکم خود دو سنگ و گفت ترمذی

این حدیث غریب است از حدیث ابی طلحه نمی‌شناسیم آنرا مگر باین وجه و در حدیث صحیح وارد شده که آمده

که گفت دیدم آنحضرت صلی الله علیه وسلم که ایستاده برای کدیه و حالانکه بطن او بسته شده بود به سنگ و صاحب

قصیده برده گفته و شدّ من سغب احشاءه و طوی تحت الحجارة کشحا مترف الادم و در مواهب

میگوید که انکار کرده است ابوحاتم بن حبان اولاً بر حدیث وضع حجر را بر بطن خبر یعنی از جوع و گفته است که این

احادیث باطلست و تمسک کرده بحدیث صوم وصال که فرمود یطعمنی ربی و یسقینی و گفته که پروردگار تعالی

میخوراند و مینوشاند حبیب خود را وقتی که وصال میکرد پس چون محتاج میشد بستن حجر بر بطن از جوع که هیچ

فایده نمیکند و تاثیر ندارد بستن سنگ از گرسنگی و گفته است ابن حبان که لفظ حجز است نه حجر بمعنی طرف

ازار که در وقت جوع محکم بربسته چنانکه در وقت ضعف کمر محکم می بندند انتهی صاحب مواهب میگوید

که صواب صحت احادیث است و بستن آن تسکین میکند بعض الم جوع را زیراکه الم جوع از شدت حرارت

غریزیه معده است و چون پر میشود معده بطعام مشغول میگردد آن حرارت بطعام و چون نباشد در معده

طعام طلب میکند حرارت رطوبات جسم را و میسوزد و میخورد آنرا پس متالم و متاذی میگردد انسان از آن

حرارت و چون منطوی و ملتوی میگردد معده و احشا و پوست پست میگردد آتش معده بقدری و کم میگردد

الم و تسکین می‌یابد و تالم آنحضرت بجوع برای تحسین و تضعیف اجر است یا حفظ قوت و نضارت جسم و حسن

لون بیشتر از آن که اهل نعم و ترفه دارند و این یک معجزه است از معجزات که نضارت و حسن لون اهل

دنیا به تناول اطعمه لذیذه مشتهیه یا باستعمال لباسهای فاخره و فرشهای لینه و امثال آن حاصل شده و

خوراک نان جو و لباس ثوب خشن و فراش یا پلاس درشت و حسن و جمال و نضارت و لطافت بیشتر بها

آنجناب صلی الله علیه وسلم و علی آله علی قدر حسنه و جماله و حسب فضله و کماله و بعضی گفته‌اند که عرب را

خصوصا اهل مدینه را عادت بود که چون خالی میبود اجواف ایشان و فرو میریخت شکمهای ایشان می بستند

بر این شکم برای تسکین و تخفیف الم بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیز ثابت بدانند و ثابت

اصحاب که می‌بستند دو می چیزی که است بشار و استبداد کرده به آن و اظهار کنند انحال و

سواهب میگوید که صواب آنست که کردن آنحضرت آن را باختیار و طلب ثواب بوده برای مجرد اعلام و

حال و الله اعلم گفت بنده و مسکین نور الله قلبه بنور معرفته که قول ابن حبان که اطلاع واقعی میکرد بر

متعالی آنحضرت را در صوم وصال پس چون تشبه کنند برای دفع جوع و الم مدد است با آنکه نتوانند که آن

مخصوص بصوم وصال باشد از جهت بودن حالت ذوق و شوق و دوامی بنا شد و احوال آنحضرت

بوده گاهی چنان و گاهی چنین و حق جل و علی را حکمتهاست و معاملتی خاص است با حبیب خود

نصرت و تحویل که در قیاس عقل نگنجد نعم در اسایند آن احادیث اگر حمل کنند آن دیگر است

... وجود ریاضت نفس و عدم التفات آنحضرت بطعام و قضای شهوت و عدم

آن و حبس نفس بر نوع مخصوص از اغذیه تکلف میکرد و بجهت عدم سلوک راه تکلف و تقشف و

برامت و سد راه رهبانیت تناول میکرد از آنچه عادت اهل بلد بود و هرچه حاضر می‌آمد از لحوم

و خبز و تمر و مانند آن و نیز میگویند تخصیص بطعام مخصوص مضرت بطبیعت گرچه افضل اغذیه و اشهی

بود پس میخورد حلوا و عسل و دوست میداشت آنها را روایت بخاری الترمذی حلوا بقصر و مد هم

شنیده که خورده شود و خطابی گفته که حلوا واقع میشود مگر بر چیزی که دخل دارد در آن صنعت پس عسل را

نگویند گاهی اطلاق کرده میشود بر فاکهه نیز و نبود محبت آنحضرت مر او را بمعنی کثرت تشهی و شدت میل

و التذاذ بسوی آن چنانکه عامه را باشد بلکه اگر حاضر می‌آمد میل آن میشود و میخورد از آن قدری صالح

از پی علوم میشد و چنان میکردند که دوست میدارد آن را و صاحب سوانح حسب از ثعالبی در فقه اللغت

نقل کرده که آنحضرت آن را دوست میداشت نامش مجیع بوده بفتح میم و کسر جیم و آن تمری که خمیر ساخته

شود و نیز آمده است که عثمان بن عفان را کاروانی آمده بود که با وی شهد و آرد بود و در روایتی آمده

باشد ۲

بلعن ۲

در روغن و عسل پس آورد پاره از آن نزد آنحضرت پس دعا کرد آنحضرت او را برکت و طلبید دیگی
و نهاد بر آتش و پخت حلوا و فرمود بصحابه بخورند این را این خبریست که نشنیدم آنرا الا فارسی
و نیز وارد شده است که دوست میداشت آنحضرت شکر را و تصدق میکرد بدان و طحاوی حدیثی
روایت کرده که حاضر شد آنحضرت عرس مردی از انصار پس آمدند جاریها با طبقهای بادام و
شکر پس باز داشتند قوم دستهای خود را از جهت ادب آنحضرت پس فرمود آنحضرت غارت نمیکنید
این را گفتند که تو نهی کرده یا رسول الله از غارت کردن فرمود اما در عرس نهی نمیکنم از آن پس نهب
میکرد آنحضرت قوم را و تجاذب میکردند قوم او را و احتجاج کرده است طحاوی باین حدیث بر آنکه
نثار غیر مکروه است چنانکه رفته است باین امام ابوحنیفه و حکم کرد باین حدیث بر احادیث صحیحه که وارد
در نهی از نهبه و لیکن بیهقی این حدیث را ثابت نمیکند و تشنیع کرده بدان بر طحاوی در قایل
شدن بغارت گفت بنده مسکین حفظه الله بمزید الیقین که بتحقیق وارد شده است امر بغارت
در حج این نیز حجتیست بر قول امام ابوحنیفه و خورده است آنحضرت صلی الله علیه وسلم لحم شاة را و خوردن
لحم بقر بخصوص معلوم نشده جز آنکه در حدیث آمده است که آنحضرت قربانی کرد از ازواج مطهره خود
گاوی را و ظاهر آنست که از آن خورده باشد والله اعلم و در لحم احادیث متعدده وارد شده
اللحم سید الطعام لاهل الجنة و در روایتی آمده سید الطعام لاهل الدنیا والآخرة روایت کرده است
این حدیث را ابن ماجه و ابن ابی الدنیا و سند آن ضعیف است و مر او را شواهد است و در حدیث علی
رضی الله عنه که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرموده سید طعام دنیا لحم است بعد از وی برنج خرجه ابو نعیم
فی الطب النبویه و اکل وی زیاده میکند هفتاد قوت را قال الزهری کذا فی المواهب و هم از علی رضی الله
عنه مرویست که خوردن لحم تصفیه میکند لون را و حسن میکند خلق را و کسی که ترک دهد آنرا چهل روز
زشت میکند خلق وی کذا فی المواهب و همچنانکه در استدامت ترک وی در مذمت این حالتست

واقع شده و در آسیب دمست اکل وی در مدت و قساوت قلب و سختی طبع نیز اثری وارد شده است

و نیز در بعض آثار آمده که محبوب‌ترین طعام‌ها نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم لحم بود و میفرمود که خوردن

لحم زیاده میکند سمع و وی بهترین طعام‌هاست در دنیا و آخرت و فرمود اگر بخواهم از پروردگار خود که

بخوراند مرا گوشت هر روز هر آینه بکند آنرا و منقولست از امام شافعی که اکل لحم زیاده میکند عقل را و

آمده است که گوشت ذراع محبوب‌تر بود نزد آنحضرت و از آنجهت زهر کرد آنرا یهودیه در وی و از عائشه رضی الله

عنها آمده که محبت لحم ذراع نزد آنحضرت از آنجهت بود که نمی‌یافت لحم را و نمیخورد آنرا مگر گاه گاه و سرعت

ذراع زود پخته میشد و شتابی میکرد به تناول آن و در حدیث ترمذی آمده که گفت آنحضرت اطیب

اللحم لحم الظهر و بعضی گفته‌اند که محبت لحم ذراع از آنجهت بود که ابعد است از مواضع نجاست و مؤید این قول

آنچه روایت کرده شده که آنحضرت مکروه میداشت کلیتین یعنی گرده‌ها را از جهت قرب آنها بمکان بول

اما حافظ عراقی گفته است که اسناد این حدیث ضعیف است و آنحضرت صلی الله علیه وسلم نهش میکرد لحم را

یعنی میکند و میخورد از استخوان و نهش بشین معجمه و بمهمله نیز آمده و بعضی گویند بمعجمه بدندان تمام خوردن و بمهمله

بپیش دندان و لحم بکارد بریده نیز خورده است و در حدیث بخاری آمده است که برید آنحضرت گوشت

از شانه گوسفند بکارد که در دست داشت پس خوانده شد برای نماز پس انداخت از دست کارد

را که می برید بدان و برخاست برای نماز و وضو نکرد و در حدیث آمده است که فرمود آنحضرت صلی الله علیه

وسلم قطع نکنید لحم را بسکین که آن از صنیع اعاجم است و بخورید آنرا بدندان که آن هنی‌تر و گواراتر است

و ابو داود گفته که این حدیث قوی نیست و حافظ ابن حجر عسقلانی گفته که این حدیث را شاهد است

از حدیث صفوان [illegible] الترمذی و در بعضی روایات امر بنهش واقع شده بی تصریح بنهی از قطع

و تطبیق کرده‌اند که نهش در لحم صغیر است و قطع از کبیر و خورده است آنحضرت بریان را و در روایة است

از ام سلمه که گفت که آوردم پهلوی بریان کرده را پیش آنحضرت پس خورد از وی بعد از آن برخاست

کلیه بالضم گرده

برای نماز و وضو نکرد حدیث صحیح رواه الترمذی و خورده است آنحضرت قدید را یعنی گوشت خشک
شده را چنانکه در سنن آمده است که گفت مردی از صحابه ذبح کردم من ضحیه آنحضرت صلی الله
و ما مسافر بودیم پس فرمود آنحضرت اصلاح کن گوشت آنرا پس بودم من که میخورانیدم ازان گوشت
آنحضرت را تا رسیدن بمدینه و مراد با صلاح لحم قدید کردن آن است انتهی و خورده است آنحضرت
جگر بریان کرده شده را و خورده است لحم دجاجه را روایت کرده آنرا بخاری و مسلم و ترمذی و غیرهم
و خورده است آنحضرت لحم حمار وحشی را که آنرا گورخر گویند رواه الشیخان و خورده است گوشت شتر
در سفر و حضر و خورده است گوشت خرگوش را و خورده است دواب بحر را رواه مسلم و اما در
خوردن آن تفصیلست پیش بعضی مطلق جایز است و نزد بعضی بغیر ماهی حیوان بحری و خنزیر آن در مذهب
ما جایز نیست جز ماهی و خورده است ثرید را که بفارسی آنرا اشکنه گویند که شکسته شود نان شوربا
گوشت و گاهی گوشت نیز دارد و در حدیث آمده است که فضل عایشه علی النساء کفضل الثرید علی
سایر الطعام رواه ابو داؤد و از ابن عباس آورده که گفت بود محبوبترین طعامها نزد رسول خدا
صلی الله علیه وسلم ثرید از نان و ثرید از حیس و حیس آمیختن طعامی از خرما و روغن و ... و خورده
نان تر کرده شده بروغن و مسکه و خورده است نان بزیت و در خوردن هریسه احادیث آمده است
و محدثان آنرا منسوب بوضع دارند طبرانی در اوسط از حذیفه رضی الله عنه آورده که گفت پیغمبر صلی الله
علیه وسلم که جبرئیل خورانید مرا هریسه تا ... قوی کرد ... پشت مرا برای قیام لیل و گفته است که در
سند این حدیث محمد بن حجاج لخمی است و اوست که وضع کرده است این حدیث را و خورده است آنحضرت
صلی الله علیه وسلم کدو را و دوست داشته است آنرا و آن در ... سبحت آنرا از جوانب
کاسه و میخورد از جهه دوست داشتن آنرا انس گوید ازان روز که دیدم من این فعل از آنحضرت
دوست میدارم کدو را رواه مسلم و گفته است نووی مستحب است که دوست دارند کدو را و هر

چیزی که دوست داشته آنرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و خورده است سلق پخته با آرد جو و سلق

بکسر سین گیاهی مشهور است و روایت کرده است ترمذی در شمایل که آمدند روزی حسن بن علی و عبدالله

بن عباس و عبدالله بن جعفر رضی الله عنهم نزد سلمی که خادمه آنحضرت بود گفتند با سلمی بساز از برای

ما طعامی که بود خوش میداشت آنرا رسول خدا صلی الله علیه وسلم گفت سلمی ای پسران من خوش نمیدارید

شما امروز آن طعام را یعنی شما طعام لذیذ و شهی میخواهید کی خوش خواهد کرد آنرا گفتند بلی

خوش میداریم بساز برای ما پس گرفت سلمی پاره از جو و پس کرد و انداخت آنرا در دیگ و ریخت بر وی

پاره از زیت و فلفل و تابل دیگر و نهاد آنرا پیش ایشان و گفت این است طعامی که خوش میداشت آنرا

پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و برغبت میخورد آنرا و خورده است آنحضرت صلی الله علیه وسلم خزیره را بفتح

خاء معجمه و کسر زای و براء مهمله بعد از تحتانیه ساکنه طعامی است که ساخته میشود از آرد برهیئت عصیده

لیکن رقیق تر از آن کذا قال الطبری و جوهری گفته که گوشت ریزه ریزه [illegible] میشود خرد خرد و ریخته

میشود بروی آب بسیار و چون پخته و نرم گردد انداخته شود آرد و اگر لحم نباشد عصیده است و بعضی

گفته اند شوربای که صاف کرده شود از سبوس و پخته شود و بعضی گویند خزیره با عجام از نخاله است

و با هاء [illegible] از لبن و عتبان گفته که آمد بر من آنحضرت و ابوبکر [illegible] چاشت تا بلند شد آفتاب پس نگاه

داشتیم من ایشانرا بر خزیره که ساختیم برای ایشان و [illegible] خورده است آنحضرت صلی الله علیه وسلم اقط

را بفتح همزه و کسر قاف که آنرا بفارسی پنیر گویند شیر ترش [illegible] آورده شده است از وی [illegible] و بسته شده

و ترش [illegible] سخت گشته انداخته میشود در طعامها و آشها و خورده است رطب و تمر و بسر را رطب بضم

راء و فتح طاء خرمای [illegible] و بسر بضم باء و سکون سین غوره خرما نیم پخته بعض خرمای [illegible] یقال الرطب البسر

و یقال اول ما یبدو من نخل [illegible] ثم خلال ثم بلح بفتحتین ثم بسر ثم رطب و خورده است کباث را بفتح کاف

و تخفیف موحده بعد از الف مثلثه ثمر اراک که پخته باشد و اراک درخت مسواک که بزبان هندی آنرا پیلو

گویند و دوست میداشت جذب را بجیم و ذال معجمه مفتوحتین که آنرا جمار گویند بضم جیم و تشدید میم چیزیست

که از درون درخت خرما می برآید که آنرا شحمة النخل گویند و خورده است چنانکه در صحیحین [illegible]

از ابن عمر رضی الله عنهما آورده که گفت آورده شد جمار نزد آنحضرت در تبوک [illegible] رطب

و بطیخ [illegible] آنرا روایت ابوداود و در جمع [illegible] بعضی فضلا را سخن است [illegible] آنحضرت

بطیخ را برطب و در روایتی بطیخ واقع شده بتقدیم طا بر یا و در روایتی البطیخ [illegible] الطبیخ بالشک

و طبیخ لغت است در بطیخ کذا فی المواهب نقلا عن صاحب المحکم و بود بطیخ احب فواکه نزد وی صلی الله

علیه وسلم و در فضل بطیخ احادیث آمده و در آن کتابی ساخته اند و محدثان برآن حکم بوضع کرده

والله اعلم و از عجایب است که محمد بن اسلم نمیخورد بطیخ را زیرا که منقول نشده است که چگونه میخورد آنحضرت

آنرا و در روایتی [illegible] قثا برطب آمده که در دستی قثا بود و در دستی رطب گاهی ازین میخورد

و گاهی از آن و همچنین در رطب و بطیخ که در حدیث انس آمده است که جمع میکرد میان رطب و خربز

و این دو احتمال دارد که یکی را بر دیگری می نهاد و میخورد و یا گاهی ازین میخورد و گاهی از آن و خربز بکسر

خاء معجمه و سکون را و کسر موحده نوعی است از بطیخ اصفر و از غرایب احادیث حدیثی است که ابن

ماجه آورده از عایشه که گفت مادر من معالجه میکرد مرا برای فربهی من و استعمال میکرد در آن تا

درآرد مرا بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم و مستقیم نشد مرا این معالجه تا آنکه خورانید مرا رطب و قثا

را و در روایتی تمر بجای رطب فربه شدم من فربهی نیک کذا فی المواهب و آنکه شارحان [illegible] را آن

حدیث [illegible] که مقصود آنحضرت از جمع رطب میان و بطیخ کسر حرارت رطب بود ببرودت بطیخ

و تعدیل این بآن و بقاعده طب چنانکه از حدیث ابی امامه که [illegible] انه صلی الله علیه وسلم

کان یاکل البطیخ بالرطب یکسر حر هذا ببرد هذا و برد هذا بحر هذا [illegible] دلیل [illegible] اند که این [illegible]

در ترکیب طعام و ادویه حتی که گفته اند که مراد ببطیخ که با رطب میخورد بطیخ اخضر است که بارد است نه اصفر

که حار است و تعقب کرده اند آنرا که خربز بکسر خا که در حدیث انس آمده است نام نوعی از بطیخ اصفر

وجواب داده اند که بطیخ اصفر نیز نسبت برطب برودتی هست اگرچه از جهت حلاوت حرارتی دارد

و بهمان سکین آنست که تعلیل جمع رطب بطیخ بکسر حرارت و برودت و تعدیل ... آن جماعت که

فهم کرده اند تکلف است و ظاهر آنست که جمع مذکور اتفاقی بود نه ... این بطیخ حلاوت

نداشت و قصد اصلا شیرینی آورد و بهم خورد تا شیرین گردد و این از لطیفه های آنحضرت و عدم

انهماک در ... لذات بوده و در خوردن آنحضرت تمر را با خربزه نیز همچنین گفته اند که شعیر بارد یابس است و

تمر حار رطب پس اولی خاصیت تمر خبز شعیر را برای کسر برودت شعیر است بحرارت تمر و کسر حرارت

تمر به شعیر و این احسن تدبیر و تعدیل است والله اعلم بحقیقة الحال و بخورد آنحضرت تمر را ... بعضی سکه

وخوش می آید او را و هنوز این طعام دران دیار متعارف است و در بازارها نیز میفروشند تمر سست

بر دهن وی سکه نهاده و غالب با رطب است که در سوسه ... سکه عقوصه آنرا میبرد و بخورد آنحضرت

نان را با نانخورش هرچه میسر میشد گاهی بطیخ و گاهی تمر و آمده است که آنحضرت نهاد تمر را بر نان پاره از شعیر

و گفت این نانخورش این است و گاهی بخل و فرمود نعم الادام الخل رواه مسلم خطابی و قاضی عیاض

گفته اند که مراد باین کلام مدح اقتصاد در ماکل است و منع نفس از ملاذ اطعمه یعنی نانخورش کنید

بخل و مانند آن از آنچه خفیف است مؤنه آن و ... است وجود آن و تناول نکنید در شهوات

که مفسد دین و مسقم بدن است و امام نووی گفته ... بعض ... است که ... و اما اقتصاد

در مطاعم و ترک شهوات معلوم است از احادیث دیگر و قواعد دیگر و این فهم گفته که از ... مدح

خل بحسب ... تفضیل است مراد ما برنان خورشها و دیگر ... بعضی گمان برده اند

و سبب ورود حدیث آنست که آنحضرت در آمد روزی بر اهل خود پس پیش آوردند نان خشکی پس

فرمود آیا نانخورشی نیست نزد شما گفتند نزد ما نیست نانخورش مگر خل پس فرمود نعم الادام الخل و

عقوصه

مقصود آنست که اکل حبه با ادام از اسباب حفظ صحت است که اصلاح میکند خبز را و ملایم میگرداند

برای حفظ صحت بخلاف اقتصار بر یکی ازین دو و مثبت در یعنی تفضیل خل بر لبن و لحم و عسل و مرق

و اگر حاضر شدید لبن یا لحم اولی میبود بمدح پس گفتن آنحضرت این قول را برای خاطر آنکه تقویت دهد

کردن دلهای ایشان است نه برای تفضیل وی بر سایر ادامها و چون آنحضرت از تو که بلد خود در

وقت رسید این آیه و پرهیز میکرد ازان و صاحب مواهب میگوید و این از اکبر اسباب حفظ

صحت است زیرا که پروردگار تعالی نماینده است بحکمت خود در هر شهری از میوهای که منتفع

میشود اهل آن بدان در وقتش پس میباشند تناول آن از اسباب صحت و عافیت ایشان و

میگرداند از استعمال بسیاری از ادویه و کم کسی باشد که پرهیز کند و احتراز نماید از فاکهه بلد خود

از جهت ترس ضعف بیماری مگر آنکه وی بیمارترین مردم و ضعیف ترین و دورترین در صحت است از

وقت پس هرکه بخورد آنرا در وقتش بر وجهی که باید خورد باشد آنرا دوای نافع انتهی و

ابن عباس گفت دیدم رسول خدا را که بخورد عنب بطریق خرط و معنی خرط آنست که بنهد خوشه را

در دهن و بگیرد دانهای آنرا بدهن و بیرون آرد شاخ آنرا برهنه از دانها و متعارف گرفتن دانها بدست

و انداختن آن در دهان است و بعضی گفته اند که اصلی نیست مر این حدیث را و در بعضی روایات خضم

آمده بضاد معجمه بدل طا و آنحضرت صلی الله علیه وسلم بصل نخورده و امت را ازان نهی هم نکرده و فرمود

هرکه بخورد باید که مسجد نه درآید و مجامع [illegible] کرده اند بران و روایت کرده است ابو

داود از عائشه رضی الله عنها که آخر طعامی که خورد آنحضرت آنرا طعامی بود که در وی بصل بود

آنرا برای اثبات و تاکید جواز خوردن پخته بود و امامت کرده شاید [illegible] کراهت در خام

و در آنچه بوی آید و دران آمده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در [illegible] هجرت در خانه ابو ایوب

انصاری [illegible] طعامها پس آنحضرت می آوردند که دران ازین بقول ایشان [illegible] میبود [illegible] نمیخورد [illegible] بماران

سیر شما و حکم سیر نیز همین است بلکه غلیظ تر از آن و نووی گفته که اختلاف کرده اند علما در حکم ثوم

و بصل و کراث در حق آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس بعضی گفته اند که حرام بود بروی و اصح آنست که

مکروه بود کراهت تنزیهی نه تحریمی از جهة عموم قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم لا در جواب قول صحابی

احرام هی [illegible] که در روایت دیگر [illegible] میگوید یعنی آنست که حرام نیست بر شما و الله اعلم و صاحب [illegible]

گفته در حقیقت بر محب صادق موافقت وی صلی الله علیه وسلم در ترک ثوم و بصل که مکروه داشتن چیزی

که مکروه داشته است آنحضرت آنرا زیرا که از اوصاف محب صادق آنست که محبت دارد چیزی را

که دوست دارد محبوب وی و مکروه دارد چیزی را که مکروه دارد محبوب وی صدق قائل رحمه الله

گاهی که نظر بر مهربانی و عنایت آنحضرت که در رخص و اباحت می افتد بحکم ان الله یحب ان یؤتی

رخصه کما یحب ان یؤتی عزائمه ارتکاب آن واقع میشود و آن چیزهای دیگر است عفا الله و در بعضی

روایات آمده که یکباری آنحضرت صلی الله علیه وسلم و علی رضی الله عنه در جایی دور افتاده بودند

و گرسنه شدند و خود را مزدور دادند تا آب دهند بستان مردی را بوی خرما و کراث پیش ایشان آورد

آنحضرت نان خود تناول کرد و کراث بعلی رضی الله عنه داد کذا ذکر فی تاریخ المدینه [illegible] بود

آنحضرت صلی الله علیه وسلم که اکل میکرد به سه انگشت ابهام و سبابه و وسطی رواه الترمذی فی الشمائل

[illegible] که اکل بیک انگشت و دو انگشت اکل متکبران است [illegible] آکل دیر سیر میگرداند اورا

مگر بعد از زمان طویل و اکل بخمس خالی از نشان [illegible] است و صاحب مواهب حدیث مرسل

آورده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم به پنج انگشت خورده است و جمع کرده است میان حدیث

و حدیث مقدم [illegible] انگشت آمده است باختلاف احوال و اوقات و در حقیقت اکل بخمسه با

صغیر لقمه حکم اکل بثلثه [illegible] بعد از اکل می لیسید انگشتان را پیش از آنکه مسح کند بمندیل و در بعضی

روایات واقع شده بلعق اصابع و صحفه و آمده که صحفه استغفار میکند مر لیسنده را [illegible] تغسیل

لعق واقع شده که در باب نمی شود که برکت در کدام جزو طعام است مشروط نیست در لعق که آرد
اصابع را در دهان و لیسیدن آنها بزبان یا بباطن شفه ... در بعضی اوقات می
لیسانند انگشتان را بعضی اطفال یا خادمان را و لعق اصابع در اثنای اکل مکروه ... لقمه
ساقط ... از خوان یا قصعه نیز نعاب آمده و در بعضی روایات آمده که در وی ... است از فقر
و برص و جذام ... کرده میشود ... وی ... و عافیت داده شود در ... و دیلمی از طریق
که از خلفای عباسیه است از ابی ... از ابن عباس آورده که هر که بخورد از آنچه ساقط شده از
مایده برایند اولاد وی صبیح الوجه و نفی کرده شود از وی فقر ... این امور از اهل کبر صورت
و آنرا استقذار دارند و اگر بحقیقت نگرند هیچ جای استقذار نیست اجزای همان طعام است که خورده
بماس اصابع و لعق قصعه ... استقذار کرد خصوصا وقتی که شنود که فعل آنحضرت است صلی
علیه وسلم و بحقیقت هر که استقذار کند چیزی را که منسوبست بآن سرور لازم می آید بروی چیزی عظیم
نعوذ بالله ... ذکر صاحب مواهب از بزرگی نقل کرده است که گفت آدمی مضمضه میکند و می
در آرد اصبع خود را در دهن خود و دلک میکند دندانها را و باطن فم را و هیچکس آنرا استقذار نمیکند
و بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که میفرمود ... و میگفت من بنده ام می نشینم چنانکه می نشیند بنده و
میخورم چنانکه میخورد بنده و در بقیه ... اخبار ... قاضی عیاض که از محققین شراح حدیث است
در شفا گفته است که مراد باتکا تمکن ... برای اکل همچو تربع و مانند آن از ان جلساتی که
اعتماد میکند در وی جالس بر چیزی که بزیر خود انداخته است و جالس برین هیئت ... میکند
کثرت اکل را و استکثار میکند از ان و جلوس آنحضرت مانند جلوس ... بنده ... ساعت خواهد
برخاست بطریق اقعا و گفته است که نیست معنی حدیث در ... ملیحات نزد محققین معنی
کلام الله ... و مراد باقعا آنست که بچسپاند الیتین خود را بزمین وایستاده دارد ساقین را و

که نزد آنحضرت طعامی آوردند در صحفه که میجوشید پس گفت آنحضرت خدای تعالی نفرموده است ما را که خوریم

آتش را و در حدیث انس آمده است که آنحضرت مکروه میداشت داغ کردن طعام گرم را و میفرمود که

نیست در وی برکت و نیست در طعام گرم برکت و از اسما آمده که چون آورده میشد نزد وی طعام

گرم میپوشید آنرا تا آنکه میرفت جوش او و گفت که شنیده ام از آنحضرت که طعام ... اعظم است برکت را

و بود مر آنحضرت را صلی الله علیه و سلم قدحی از خشب مضبب ... و گفت انس نوشانیده ام آنحضرت را

بدین قدح آب و نبید و عسل و جز آن همه مشروبات را و نیز در حدیث عاصم احول آمده که گفت دیدم

قدح آنحضرت را صلی الله علیه و سلم نزد انس و خوردم در وی آب و در او یافته بود بوی شکستگی پس مسلسل کرده بود

او را انس بفضه و آن قدحی بود جید عریض از چوب نضار بضم نون و ضاد معجمه خالص از چوب و از هر چیز

و گفته اند که از شجر اثل بود و لون او مایل بصفرت بود و گفت ابن سیرین بود در وی حلقه از آهن

پس خواست انس که بگرداند بجای آن حلقه از ذهب و یا فضه پس باز داشت او را از آن ابو طلحه

و گفت تغییر مده چیزی را که ساخته است آنرا رسول خدا و از امام ابو عبد الله بخاری آورده اند که گفت

دیدم این قدح را ببصره و خوردم در وی آب و خریده شد آنرا از اولاد نضر بن انس بهشتصد هزار

درهم کذا فی المواهب و نخورد آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر خوان سرگز و نخورد نان تنک را و لیکن خورد

بر سفره و آن از چرم یا برگ خرما بود الآن متعارف در ... از برگ خرماست و در مواهب از

کتاب هدی نقل کرده که بعض اطبا گفته اند که هر که ... حفظ صحت بعد از غذا مشی کند مقدار صد

گام ... بخسپد عقب آن که مضر است و نماز گزاردن بعد از اکل آسان ...

و اما شرب آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس تحقیق درست شده است آنکه بودند سرد میآوردند

صحابه رضی الله عنهم برای آنحضرت ... سقیا بضم سین مهمله و سکون قاف چشمه ایست که میان وی

و مدینه دو روزه راه است ... میل و استعذاب آب منافی زهد نیست و داخل ترفه

مذموم شد و چگونه باشد چنین و حال آنکه کرده است آنرا سید الزاهدین صلی الله علیه و سلم و زیاده

از تطییب آن بمشک و گلاب داخل ترفه و تنعم است و از امام مالک کراهت آن منقولست که

اسراف است و نیست در شرب آب شور فضیلت و آب سرد نیز همین حکم دارد و [illegible]

و بونعیم که گفت بتلمیذ خود ای پسرک من سرد کرده بخور آب را زیرا که آب سرد می آرد شکر را

از میان دل تلمید گفت آمرزد ترا خدا که کوزه آب بدیوار نهاده بود تا سرد گردد و پیش آمده آفتاب بران

برنداشت و هم آب گرم خورد و گفت نخواهم که برای لذت نفس خود بردارم گفت ای پسرک آنکه

صاحب حال است متابعت او راست نباید و گفته اند مراد از آن [illegible] بصری [illegible]

علیه و آورده اند که آنحضرت عسل با آب مزج میکرد و وقت صباح آنرا نوش جان میفرمود و چون

ساعتی چند بران میگذشت و جوعی پیدا میشد تناول میکرد چیزی از آنچه حاضر میبود از طعام

و صاحب مواهب از ابن قیم نقل کرده است که گفت که درین حفظ صحت است که راه نیابند آن

مگر افاضل اطبا زیرا که شرب عسل و لعوق آن بر ناشتا ازاله میکند بلغم را و میشوید خمل معده و جلا

میدهد لزوجیت او را و دفع میکند فضلات او را و گرم میکند معده را باعتدال و میگشاید

سدها را و آب سرد رطب [illegible] توسیع میکند حرارت را حفظ میکند صحت بدن را و بعضی

گفته اند که آنچه در حدیث عائشه رض واقع شده است که آنحضرت دوست میداشت آب شیرین

سرد را مراد بدان همین آب سرد ممزوج بعسل است یا نقیع تمر و زبیب و نبید است و در وی نفع

عظیم است برای [illegible] قوت و روش ساختن نقیع و نبید آنست که تمر یا زبیب را در آب

انداخته بگذارند تا آب شیرین شود پس اگر یک دو روز نگاه دارند [illegible] لب ریزی بیدا

نبید است و اگر بالفعل بخورند نقیع گویند و این حلالست [illegible] و بوی [illegible] در مذهب

حنفی و اگر بسیار ایستد و تند و تیز گردد مکروه و اگر کف اندازد حرام و خمر است و آنحضرت [illegible]

خمل: پرزه معده

و اگر یک روز دو روز را ایستد نبید است ۴

لبن ... مسهل و مسیح ... است که کفایت کند از طعام و شراب و کار سرد و کند که لبن و بعد از

خوردن طعام سکیفت خوردن غذا ... و بعد از لبن سکیفت زدن نامنه و نیز فرموده است آنحضرت

علم که سیر خبر اگر ... ورنه باید کرد لبن و ساده و دهن و در حدیث دیگر طیب

واقع شده ... که فرد متعارف است و میخورد گاهی شیر خالص گاهی آمیخته با آب

سرد زیرا که شیر تر و دوشیدن گرم باشد و آن بلاد در غالب گرم اند پس تسکین گرمی شیر وی

آب ... که شیر سرد بر مزاج لطیف آنحضرت مناسب و موافق ترمی آمده باشد و این تسکین حرارت حال

بر میوهاست انشاء الله ... که این موافقت سعادتی نصیب گردد و در حدیث بخاری از جابر

آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در آمد در بستان یکی از انصار و با آنحضرت صاحبی بود

مراد از او در روایتی آمده که ابو بکر صدیق رضی الله عنه و آن انصاری آب میکشید در بستان

خود پس آنحضرت فرمود که نزد تو آبی باشد که شب کرده باشد در مشک کهنه یعنی سرد باشد ما

و الا کرع میکنیم یعنی آب را از جدول بخوریم که میرود پس گفت انصاری نزد من آب هست که شب

کرده است در مشک کهنه پس رفت در عریش و ریخت آب در قدح و دوشید بر آن از گوسفندی

که در خانه داشت پس خورد آنحضرت آن آب را و لیکن باید دانست که معنی کرع آب از جوی خوردن

به دهن است چنانکه چارپایها خورند و شراح حدیث گفته اند که مراد بکرع اینجا آب بدست خوردن نیست

به دهن گویا که ایشان حمل بر حقیقت کرع مناسب نبوده اند ... رفعت درجه آنحضرت صلی الله علیه و سلم

ندیدند بعید یافتند و هیچ بعید نیست از بی تکلفیهای آن سرور و شایان ... روشن ... باین

ذوقی هم یافته باشند والله اعلم و این فقیر در صحبت یکی از صلحای وقت ... م حدیث اطلاع

داشت رحمة الله علیه بود و همین طور در باغی آب در جدول میرفت آن عزیز بکرع آن آب خوردن ...

در آن وقت بر حقیقت حال اطلاعی حاصل نشد آخر بعد از اطلاع بر این حدیث جابر معلوم شد

گرم

که این فعل از آن عزیز به قصد اتباع بود و آنحضرت آب بر طعام نخورد که مفسد است و تا طعام هضم نشود

بسیار آب نباید خورد و آب نشسته میخورد و عادت شریف بدین بود و در صحیح مسلم در روایتی

آمده که نهی کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم از ایستاده آب خوردن و هم در وی

آمده که باید که آب نخورد یکی از شما ایستاده و اگر خورد بفراموشی قی کند پس چون نماند آب را از

حکم و در صحیحین از حدیث ابن عباس آمده که گفت آوردم نزد آنحضرت دلوی از آب زمزم پس خورد

آنحضرت آنرا ایستاده و در حدیث علی مرتضی رضی الله عنه آمده که وضو کرد پس ایستاد و خورد بقیه

آب وضو را و گفت مردم مکروه می پندارند ایستاده آب خوردن را و بدرستی که پیغمبر خدا را دیدم که کرد چنانکه

من کردم و این احادیث همه صحیح است و جمع میان آنها آنست که نهی تنزیهی است یعنی مکروه است کراهت تنزیهی

و فعل آنحضرت برای بیان جواز بود و جایز است مر شارع را کردن فعل مکروه برای بیان جواز که ادا

بروی و نسبت بوی مکروه نیست و امر با ستقاء محمول است بر ندب و استحباب پس هر که ایستاده

بخورد مستحب است مر او را که قی کند بجهت این حدیث صحیح صریح خواه بنسیان خورد یا عمدا و در حدیث

تخصیص به نسیان برای اشارتست بآنکه ترک اولی و افضل عمدا از مومن چون واقع نشود گویا

قالو و مالکیه بر آنند که لا باس است بشرب قائما و استدلال کرده اند بحدیث مسیر بن عصام که گفت دیدم

ابو بکر صدیق را رضی الله عنه که میخورد آب را ایستاده و امام مالک گفته است که رسیده است

مرا از عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم که ایشان میخوردند آب ایستاده و جواب میدهند از

اینها آنکه [illegible] که از ائمه حدیث است گفته است که اسناد این حدیث ضعیف است و بعضی

گفته اند که [illegible] تا نها مخصوص آب وضو و زمزم است و بعضی از علما گفته اند که نهی

وسوسه بکسی است که آورد آبی برای یاران خود و مبادرت کرد بخوردن آن ایستاده پیش از ایشان

بسبب استبداد و برون بودن از قاعده ساقی القوم آخرهم شربا انتهی و حمل بر نهی غضب احتمالی است که

برانگیخته اند ایشان آنرا و دلالت نیست عبارت حدیث را بران و صواب آنست که احادیث

شرب قائماً دلالت بر افضل بودن ندارد و احادیث نهی برای استحباب شرب قاعداً و اولی و افضل است

[illegible] بعضی شراح چنان ظاهر میشود که نهی از شرب قائماً مبنی بر قواعد طبیه است

که انحضرت صلی الله علیه وسلم آنرا رعایت میکرد و بدان ارشاد مینمود و مقتضای این کلام آنست

که اعتیاد بدان نکند و اگر احیانا بخورد ممنوع نباشد والله اعلم و بعضی گفته اند که قول فاستقی

موقوف بر ابوهریره است و حدیث مسلم از ابوهریره که ذکر کرده شد صریح نیست در رفع بلکه ظاهر

[illegible] والله اعلم و نزد امام احمد از ابوهریره آمده که وی دید رضی الله عنه مردی را که آب میخورد ایستاده

پس گفت قی کن این آب را گفت مرد برای چه قی کنم گفت ابو هریره خوش داری که بخورد

آب با تو گربه گفت خوش ندارم گفت بتحقیق آب خورد با تو کسی که بدتر از گربه است که شیطان است

و بود آنحضرت که میخورد آب را به سه دم و میفرمود که این بیشتر سیراب کننده تر و گواراتر و شفا بخشنده تر است

قدح را از دهن جدا میکرد در دم زدن و از دم زدن در قدح نهی میکرد و چون نزدیک میکرد آنرا بدهان

تسمیه میکرد و چون جدا میکرد حمد میگفت میکرد این را سه بار و آمده است که در دم اول الحمد لله

و در دم دوم الحمد لله رب العالمین و در دم سوم الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم و بعد از شرب

این دعا نیز ماثور است الحمد لله الذی جعله عذبا فراتا برحمته ولم یجعله ملحا اجاجا بذنوبنا و نیز آمده است

که فرموده است آنحضرت صلی الله علیه وسلم که آب را بمکید و در نکشید در کشیدنی و از حدیث

معلوم میشود که تناول کوزه [illegible] مبالغه در دهن گرفتن چنانکه بعضی مردم میکنند [illegible] نباشد

[illegible] باشد ولیکن جدا داشتن و بلند تر از دهن کردن نیز موافق سنت [illegible] مگر

عرض میکرد [illegible] نام را بر مهمانان خود یکباری نوشانید شخصی را شیر و بار دیگر گفت اشرب اشرب تا آنکه

گفت آن شخص سوگند بخدای که فرستاده است ترا بحق که دیگر جای نمانده است آنرا رواه البخاری و چون

چیزی نمی‌یابد این شخص که تسکین کند بدان سر خود را و دید مردی که بر وی جامه‌هاست پر کهنه و چرکین

فرمود نمی‌یابد این مرد چیزی که بشوید بآن جامهٔ خود را و آمده است که خدا دوست میدارد که ببیند

اثر نعمت خود را بر بندهٔ خود پس این جمال ظاهر موجب شکر نعمت است که جمال [illegible]

التقوی اشارت بآنست قال الله سبحانه یا بنی آدم قد انزلنا علیکم لباساً یواری سوآتکم وریشاً

ولباس التقوی ذلک خیر پس آدمی را باید که ظاهر و باطن خود را طاهر و نظیف دارد و قلب و لسان را

بحلیهٔ اخلاص و صدق آراسته و جوارح بزیور طاعت و نظافت پیراسته و از بجهت است امر بتطهیر بدن

از انجاس و احداث و حلق شعور مکروهه و ختان و تقلیم اظفار و حلق [illegible] که وارد شده است

سنت و آنرا فطرت خوانند یعنی سنن انبیاء سابق و مدار کار درین باب بر نیت است اگر پوشیدن

لباس فاخر برای نفسانیت در عجب و کبر و فخر دنیا و اظهار جاه و جلال و آرایش و شوکت نفس

و تفوق بر فقرا و کسر قلوب ایشان میکنند مذموم و مستقبح است چنانکه در شان منافقان آمده است

و اذا رایتهم تعجبک اجسامهم و باین اشارتست بحدیث ان الله لا ینظر الی صورکم و اموالکم

و انما ینظر الی قلوبکم و اعمالکم چنانکه در مواهب [illegible] حدیث مسلم آورده و در بعضی روایات آمده است

ان الله لا ینظر الی صورکم و اعمالکم [illegible] ینظر الی قلوبکم و نیاتکم و اگر به نیت اظهار نعمت و شوکت

علم و عزت دین و جمال حال و تعظیم [illegible] باشد ممدوح و چندین از علما و عباد لباسهای خوب و جامه‌های

نفیس میپوشیدند و نیت ایشان در آن صالح بود چنانکه آنحضرت برای وفود تجمل میفرمود و برای جمعه و عیدین

و اتخاذ [illegible] سداست و گفته اند که این نظیر لباس آلت حرب برای قتال و پوشیدن

حریر و [illegible] در [illegible] (و کبر و فخر) آنست که متضمن اعلاء کلمة الله و نصر دین و غیظ اعداء دین است

بعضی برای آن لباس نفیس میپوشیدند تا اظهار غنا و ثروت کنند و فقراء [illegible] ایشان با نیت

روی آرند و متوجه شوند و مثل این تفصیل در لباس دون و محقر نیز میرود و اگر بجهت تجلی و عجب است با اظهار

فقر و طمع در مال مردم کنند مذموم و اگر بجهت زهد و عدم رغبت در متاع دنیا و زینت آن و کفایت و
ایثار بود محمود و اگر از این هر دو قصد و نیت خالی بود نه محمود خواهد بود و نه مذموم کذا فی المواهب
[illegible] که این قسم از دایره اباحت بیرون نخواهد بود بلکه در تمامه اقسام سخن در فضیلت و
استحباب [illegible] ثواب است نه اصل اباحت و در مواهب لدنیه کلامی می آرد بطریق سؤال که گوید
شک نیست که سیرت سلف صالح بذاذت هیات و رثاثت لباس بود و پس چیست حال صوفیه
شاذلیه که تجمل میکنند در ملابس و آراسته و پیراسته میدارند خود را و حال آنکه طریقه ایشان اقتدا بسنت
و طریقه سلف صالح است در جواب میگوید بآنچه نقل میکند از بعضی مشاهیر عرفا کلامی جامع و مفید و حاصل
که سلف صالح چون یافتند اهل غفلت و مشغولان بدنیا را منهمک در زینت ظاهر و تفاخر بمتاع
دنیا و تحسین بدان مخالفت نمودند ایشان را بقصد اظهار حقارت آنچه که تحقیر کرده است از آن حق
سبحانه و تعظیم میدارند او را غافلان و استغنا از آنچه [illegible] چند بدان اهل غفلت و رغبت و نفرت
رغبت کرده اند ایشان [illegible] و شکرگذاری این نعمت کوارا و دولت هنا و چون گذشت برین
حال زمان دراز و راه یافت قساوت [illegible] جهان ممعنی و درک این [illegible] یافت غفلت
[illegible] و بکوه در رفتند بعضی مردم رثاثت لباس و بذاذت هیات را حیله در تحصیل دنیا و منعکس شد امر
گشت آنچه طریقه ترک دنیا بود وسیله تحصیل آن [illegible] بعضی محققین از اهل صفوت مشایخ چنانکه
شاذلیه و هر که میرود از پی ایشان و سلوک میکند [illegible] ایشان رثاثت لباس و بذاذت
هیات را [illegible] دور انداختند این را موافقت سلف نه مخالفت ایشان [illegible] اگرچه در نظر
ظاهربینان مخالفت نماید و تحقیق ارشاد ابوالحسن شاذلی که مقتدای [illegible] شاذلیه است
هر کسی را [illegible] رثاثت که انکار کرد بر وی جمال هیات و تجمل لباس را گفت یا هذا این هیات من
لباس من میگوید بزبان حال الحمد لله شکر مر خدای را که مستغنی گردانید مرا از خلق و هیات و لباس

نو میکوید به همه چیزی را از بنای خود و افعال این قوم را بر حکمت و مبنی بر معنی و مقرون به حکمت

اکنون بیان لباس شریف و انواع آن در چند وصل بیان کنیم وصل بدانکه بود عمامهٔ شریف آنحضرت

صلی الله علیه وسلم بسیار بزرگ و گران که از ان بر سر باری بود و نه صغیر که قاصر بود ... به نز

... بر آمده است که از چهارده ذراع زیاده نبود و گاهی هفت ذراع شرعی بود و ذراع شرعی

یکدست است از سر انگشت میانه تا بند مرفق و آن دو شبر است مقدار بیست و چهار انگشت عدد

حروف لا اله الا الله محمد رسول الله در بعضی مواضع چنانکه در مساحت حوض ذراع کرباسی نیز اعتبار کرده

و آن متعارف هر قومی است در هر زمانی آیا اعتبار آن در اینجا نیز خواهد بود و آنچه نقل کرده اند

که اگر قدری زیاده کند بر قدر معهود مسامحه کرده میشود دران و آنکه در حدیث دیگر آمده است که عمامه حاجز است

میان مسلمین و مشرکین عمامه حاجزه است چنانکه سیاق حدیث ناظر است دران و آنحضرت را عمامه

بود که آنرا سحاب نام کرده بود و انرا ... فراس و مراکب انرا دی صلی الله علیه وسلم اسما بود چنانکه

در آخر کتاب بیاید و در تحت عمامه قلنسوه میبود لاطیه یعنی پست بسر چسبیده نه بلند مثل طاقیه

و بود مر آنحضرت را قلنسوه سفید و آمده است که آنحضرت فرمود صلی الله علیه وسلم فرق میان ما و

مشرکان عمایم بر قلانس است و این عبارت دو احتمال دارد یکی آنکه ما عمایم بر قلانس میپوشیم و ایشان

نه بر قلانس میپوشند دوم آنکه ایشان قلانس میپوشند بی عمایم و مراد معنی اول است زیرا که

عمامه پوشیدن مشرکان مقرر است و الله اعلم و چون عمامه می بست سدل میکرد رواه الترمذی فی

الشمایل عن ا... در روایه مسلم و قد ارخی طرفها بین کتفیه یعنی تحقیق رها کرده بود طرف عمامه

میان ... نه بود و این را عذبه و ذوابه نیز گویند و این را سنت عمامه میدارند و نیز از

عمر آمده که گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم در تعمم مدور میکرد و میگردانید پیچ ... را بر سر و میخلانید

یکطرف عمامه را و رها میکرد و طرف دیگر را در صحیح مسلم از حدیث عمرو بن حریث آمده که گفت دیدم

آنحضرت را صلی الله علیه وسلم بر منبر و بر روی عمامه بود سودا که رها کرده بود طرف آنرا میان دو شانه

خود و از جابر آمده که درآمد آنحضرت صلی الله علیه وسلم مکه را و بود بر روی عمامه سیاه و در حدیث جابر

ذکر ذوابه نیست و این دلالت دارد که ارخاء ذوابه دایم نبود کذا فی المواهب لکنه در حدیث دیگر

آمده که درآمد آنحضرت روز فتح و بر سر وی مغفر بود و میگویند که در دخول مکه ساز جنگ پوشیده

مغفر بر سر مبارک بود نه دستار و پوشیدن هر دو طور مناسب آن و بعضی جمع کرده اند میان این

دو قول بانکه عمامه فوق مغفر بود و جمع کرده قاضی عیاض بانکه در اول دخول مغفر بر سر داشت و بعد از

بر آوردن مغفر از سر عمامه سودا بربست بدلیل قول عمرو بن حریث که خطبه خواند آنحضرت و بر وی

عمامه سودا بود زیرا که خطبه بر در کعبه بود بعد از تمام فتح و ابن عراقی گفته که این اولی و اظهر است

و در جمع از انواع تمام این قصه در غزوهٔ فتح مکه بیاید ان شاء الله تعالی و در حدیث عبد الرحمن بن عوف

آمده که گفت عمامه بربست بر سر من رسول خدا پس رها کرد پیش دو دست من و پس پشت من

و آمده است که ملایکه روز بدر و روز حنین بنصر مومنان آمدند عمامه باین هیات بسته بودند و گفته اند

که اول مقدار عذبه چهار انگشت است و اکثر آن نصف ظهر و زیاده بران داخل اسبال است که

حرام و مکروه است و بجای عذبه تحنیک نیز آمده که ذوابه را جانب یسار از زیر حنک و ذقن گردانند

بر جانب یمین بخلاف [illegible] گفته اند که تعمم بی تحنیک و سدل کرده است و این بر تقدیریست که آن سنت موکده

باشد و اگر مراد کراهت تنزیهی دارند مآل آن ترک اولی باشد و افضل خواهد بود والله اعلم و بود آستین پیراهن

شریف آنحضرت صلی الله علیه وسلم تا بند دست و درازتر از ین [illegible] [illegible] حرکت و

بطش و کوتاه تر ازین نگاه نمیدارد دست را از حر و برد و در همه انواع آنحضرت [illegible] وی صلی الله

علیه وسلم معانی و حکم است که واقعست بر طبق عدالت و مناسب و همچنین بود دامن قمیص و ردا

و ازار وی صلی الله علیه وسلم تا انصاف ساقین و میگذشت از شتالنگ و گویا انصاف بلفظ

جمع اشارتست باآنکه حقیقت نصف که وسط حقیقی است شرط نبود و طبرانی از ابن عمر آورده

که گفت دید مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که اسبال کرده ام ازار خود را پس گفت آنحضرت شاید

ابن عمر هر چیزی که لمس کند زمین را از ثیاب در آتش دوزخ است و در حدیث بخاری آمده ازرق

... هر از نشانک است ازار ... است و این حکم برای مردانست و زنان را جایزست اسبال

و تطویل و چون ام سلمه رضی الله عنها این را عرض کرد که پس چه کار کنند زنان یا رسول الله فرمود

ارخای کنند یکشبر گفت اکنون برهنه میشود پایهای ایشان فرمود ارخا کنند یک ذراع و زیاده

نکنند بران و این است حکم ازار و ذیل قمیص ایشان و ظاهر آنست که بر زمین کشیدن نیز

مر زنان را جایز باشد و باید دانست که اسبال مخصوص بازار نیست بلکه شامل است قمیص را و ردا

و عمامه را نیز و در حدیث ابن عمر آمده و تصریح بدان واقع شده که گفت آنحضرت صلی الله

علیه وسلم اسبال در ازار و قمیص و عمامه است هر که بکشد از ان چیزی بطریق رعونت و تکبر

الحدیث ولیکن اکثر در احادیث ازار واقع شده بجهة کثرت وجود اسبال در ان و بلفظ ثوب مطلق

نیز واقع شده ولیکن وجود معنی جر در عمامه خفا دارد و مراد بآن اطالت عذبه است از حد محدود

و تطویل اکمام چنانکه معتاد اهل حجاز شده است نیز داخل این حکم است و صاحب نهایت از ابن

قیم نقل میکند که گفته است این آستینهای فراخ دراز مانند اخراج دعایم ... که حادث شده

و نپوشیده است آنرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و نه هیچ یکی از اصحاب رضی الله عنهم مخالف

سنت است ... جفا است و از بعضی دیگر از علما نقل کرده که گفت پوشیده

بروی بصیرت ... آستینهای دراز که درین زمانها متعارف شده در روی اسراف و صنف

مال است که نهی عنه است لیکن حادث شده است مر مردم را اصطلاحی و گشته است مر هر

قومی را شعاری که شناخته میشوند بدان و هرچه از ان بطریق خیلاست شک نیست در حرمت

اتفاق آنچه بطریق عادتست تحریم نیست دران مادام که بجر ذیل نکشد که ممنوعست در ثوب و نعل
مکروه است قاضی عیاض کراهت هرچه زیاده باشد بر عادت و بر آنچه معتادست در لباس از طول
سعت اشهی و درین اقوال که از علما نقل کرده شد تصریح بحرمت و کراهت این طول و سعت
ولیکن در ادراج لفظ عادت و معتاد و تقیید بان اشارت کونه بجواز و کما از آن میکنند و آنچه بعضی کار
حرمین شریفین زادهما الله تعظیما و تشریفا شنیده شده است که میگویند این طریق لباس عرف
و شعار ما شده است اگر نکنیم شناخته می شویم و عزت ما فوت می شود اما سخن دران است
که چرا این عرف و شعار را ساخته اند که خلاف سنت است والله اعلم و بر هر تقدیر هرچه واقع شده
از حرمت و کراهت از اسبال و تطویل در ازار و جز آن مقید بقصد خیلا و تکبر و تزیین است و اگر
باین قصد نباشد چنانکه دفع برد و عارضه دیگر داخل این حکم نبود در حدیث آمده است که ابوبکر صدیق
رضی الله عنه عادت و وضع چنین نشسته بود که ازارش فرو می هشت و در صورت اجمال
می نشست چون از آن نهی واقع شد بحضرت عرض کرد که حال ازار من چنین است چکار کنم فرمود
آنحضرت تو از آنها نیستی که در نشان تو خیلا داشته باشد و باید دانست که ازار که در احادیث
مذکور است یعنی تهبند است و اما ازار که در عرف عجم است و عرب آنرا سراویل میگویند اختلاف
کرده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم آنرا پوشیده است [illegible] پس بعضی علما جزم کرده اند که نپوشیده
و ابویعلی موصلی در مسند خود بسند ضعیف از ابوهریره آورده که گفت آمدم من بازار را روزی
همراه آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس نشست آنحضرت بدکان بزاز [illegible] سراویل بچهار درهم
و بود مر اهل سوق را وزانی که وزن میکرد دراهم پس گفت مراد را رسول الله صلی الله علیه وسلم
بکش و چرب برکش پس گفت وزان اینکلمه نشنیده ام من از هیچ یکی گفت ابوهریره و آن
بس تو می شناسی تو پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم پس گذاشت میزان را و جهید بسوی دست رسول

خدا صلی الله علیه و سلم میخواهد که ببوسد دست آنرا پس کشید رسول خدا دست خود را از وی و گفت

ای فلان این را اعاجم بملوک خود میکنند من ملک نیستم نیستم من مگر مردی از شما و گرفت آنحضرت

صلی الله علیه و سلم سراویل را گفت ابوهریره خواستم که من بردارم گفت آنحضرت خداوند متاع اولیتر است ب

برداشتن متاع خود مگر آنکه ضعیف باشد که عاجز آید از برداشتن آن پس یاری دهد او را برادر

مسلمان گفت ابوهریره گفتم یا رسول الله خریدی سراویل را تا بپوشی آنرا گفت نعم میپوشم

در سفر و حضر و شب و روز زیرا که بدرستی من مامورم بستر و نمی بینم چیزی را ساترتر از وی روایت

کرده این حدیث را بسیاری از محدثان بسند ضعیف ولیکن خریدن آنحضرت آنرا رسیده

و در سنن هدی که ظاهر آنست که خریدن برای پوشیدن بود و روایت کرده شده است که

پوشید آنحضرت سراویل را و می پوشیدند صحابه در زمان وی و باذن وی والله اعلم و بود

محبوبترین ثیاب نزد آنحضرت صلی الله علیه و سلم قمیص اگرچه ازار و ردا هم بسیار میپوشید اما بود

پیراهن را دوستتر میداشت و از انس آمده که گفت بود پیراهن رسول خدا از پنبه کوتاه دامان و کوتاه آستین

و بود قمیص را تکمها و تحقیق علماء محدثین و متعارف تمامه دیار عرب آنست که قمیص آنحضرت را

جیب بود بر صدر شریف و سنت در قمیص اینست و آنچه متعارف اهل دیار ماوراءالنهر و هندوستان است

که دو تکمه کنند بر هر دو طرف گریبان در عرف عرب متعارف زنان است و تکمهای مردان در

بر سینه است و درین دیار اصطلاح بر عکس اصطلاح آنجاست [illegible] یاد دارم که روزی در

حرم شریف [illegible] از تاجران هند که تکمهای پیراهن او بر روش اهل هند بوشته بود دیدم که

یکی از علماء عرب پیش ما میگردد و می آید و میرود و بجانب آن تاجر هندی نگاه میکند عرض کرده

شد سیدنا چه می بیند و چه میگوید گفت این مرد شرم ندارد که لباس زنان پوشیده در حرم خدا آمده است

و روایت است از معاویه بن قره از پدرش که گفت آمدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم در رهطی

تا بیعت کنم آنحضرت را و بود تکمه‌های پیراهن او گشاده پس درآوردم دست خود را در جیب قمیص
آنحضرت پس مساس کردم خاتم نبوت را و در الترمذی سیوطی میگوید که این حدیث دلالت میکند
بر آنکه قمیص آنحضرت را جیب بود که از آنجا دست درآورد و توهم کرده کسی که جیب نزد وی علم سنت اسلاف
آن منتهی می‌بود و طول ردای آنحضرت صلی الله علیه و سلم چنانکه در شرح سفر السعادة مرقوم است چهار
ذراع و شبر و عرض آن دو ذراع و شبر و از ابن عمر آمده که گفت درآمدم بر رسول خدا صلی الله علیه و سلم
و بر وی ازاری بود که تقعقع میکرد و آمده است که آنحضرت ارخا میکرد ازار را از پیش و بر میداشت
و بلند میکرد از پس و از ابن عباس آمده که گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه و سلم که ازار می بست
زیر ناف خود و پیدا میبود ناف وی و دیدم عمر رضی الله عنه که ازار می بست بر فوق سره
از ابو برده بن ابو موسی اشعری که گفت بیرون آورد بسوی ما عایشه رضی الله عنها ردا
و ازار درشت مرقع و گفت قبض کرده شده است روح پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم درین دو جامه
با این صفت و گفت اسما بنت ابی بکر بود جبه آنحضرت صلی الله علیه و سلم نزد عایشه که چون وفات
کرد گرفتم آنرا من و میشوئیم آنرا برای بیماران برای طلب شفا و پوشیده است آنحضرت
صلی الله علیه و سلم جبه رومیه تنگ آستین را تا آنکه در وقت وضو دستهای مبارک از آستین
برآورد و جبه برکتفین و پشت افکند پس دستها بشست و این در حالت سفر بود و در سفر جامه
تنگ میپوشید و روایت کرده است انس بن مالک که آنحضرت صلی الله علیه و سلم دوست میداشت
و میپوشید حبره را بکسر حاء مهمله و فتح موحده نوعی است از برد که در وی سرخی [illegible] جابر بن سمره
آمده که گفت دیدم من پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم در شب ماهتاب که [illegible] حمرا بود پس
نظر میکردم گاهی بسوی قمر و گاهی بسوی آنحضرت پس بود آنحضرت نزد من احسن از قمر صلی الله
علیه و سلم و از براء بن عازب آمده که گفت ندیدم من هیچ یکی را در ردای حمرا احسن در حله

فی الصراح جنبیدن و تقعقع آواز سلاح

حمرا از رسول خدا و در روایتی ندیدم من ذی لمه در حله حمرا احسن از رسول خدا و لمه بکسر لام موی رسنده
سر موی سر و دون جمه بضم جیم و تشدید میم که المام میکند و فرود می آید تا دوش و تحقیق آن در بیان
حلیه شریف گذشته است و از جابر آمده که گفت بود رسول خدا که میپوشید برد احمر خود را
در عیدین و جمعه و حله نام جفت جامه است رداء و ازار و حله نمی باشد مگر از دو جامه یا جامه که آستر داشته باشد
و احمر آنکه بخطهای سرخ بافته اند چنانکه درین دیار ما الایچه میباشد و این از برود یمنیه است مشهور
اسم بجهه نسج خطوط سرخ در وی نیست مراد بدان سرخ صرف که منهی عنه است لبس آن در
صحیح مسلم از ابن عمر آمده است که گفت دید آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر من دو جامه معصفر گفت این
لباس کفار است پس مپوشش آنرا و از عبدالله بن عمرو بن العاص آمده که گفت در آمدم بر پیغمبر
صلی الله علیه و سلم و بود بر من جامه معصفر گفت از کجا یافته تو این را گفتم ساخته است آنرا برای من
اهلیه من گفت بسوز آنرا و اشتباه شد بعضی مردم را از حدیث جابر که لبس احمر جایز باشد این
خطا است مراد با حمر اینجا همانست که خطوط احمر دارد و همچنین اخضر که در حدیث ابی رمثه واقع شده است
که دیدم آنحضرت را صلی الله علیه و سلم که بود بر وی دو برد اخضر و در حدیث ابن ابی یعلی از پدرش
آمده که گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه و سلم که طواف میکرد مضطبع ببرد اخضر مراد برد است
که در روی خطهای سبز است اگرچه در بعضی محل بر سبز صرف نیز احتمال دارد اما متعارف در دیار عرب همان
معنی است و همچنین اصفر هم یعنی آنکه خطهای زرد دارد و بعضی مردم حله نیز یعنی جامه ابریشمی فهمیده
آن نیز خطاست بلکه مراد آنست که مذکور شد و صاحب مواهب از نووی نقل کرده است که گفت
اختلاف کرده اند علما در ثیاب معصفر پس اباحه کرده است آنرا جمعی از علما و از صحابه و تابعین
و من بعدهم و گفته است که با این قایل است شافعی و ابو حنیفه و مالک لیکن گفته است مالک لبس غیر
معصفر افضلست و در روایتی تجویز کرده است لبس آن در بیوت و سراها و مکروه داشته است

اضطباع [illegible]

در قافز

که پوشیده است قناع را واما قول او که نقل کرده نشده است از هیچ یکی از صحابه که پوشیده است
آنرا این نیز مردود است بحدیثی که روایت کرده است آنرا حاکم در مستدرک بر شرط شیخین از قره بن
کعب که گفت شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم که یاد کرد فتنه را و نزدیک نمود آنرا پس
گذشت مردی متقنع در ثوبی پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم که این مرد در آنروز بر هدی
خواهد بود پس بشتافتم من تا ببینم که آن مرد کیست ناگاه عثمان بن عفان بود و سعید بن منصور
در سنن خود از ابی العلا آورده که گفت دیدم حسن بن علی را رضی الله عنهما که نماز میکرد و متقنع
بود در بعض سنن خود و ابن سعد از سلیمان بن المغیره آورده که دیدم حسن را رضی الله عنه که میپوشید طیلسان را
و در روایتی دیگر آمده که دیدم بر حسن طیلسان اندقی و آنچه ذکر کرده است ابن قیم از قصه یهود حافظ
ابن حجر گفته که استدلال بان در وقتی صحیح است که طیالسه از شعار یهود باشد و تحقیق بر طرف
گشت درین ازمنه پس داخل شد در عموم مباح و شیخ عز الدین بن عبد السلام گفت که
که از شعار قومی از اهل ضلال شده باشد ترک آن از اخلال مروت است و بحماقت و گفته اند
که انکار انس بجهت الوان طیالسه بود که زرد بود کذا کله فی المواهب اللدنیه و از کبار مشایخ
و صلحا مسعود است که تلبس میکردند و فی بهجة الاسرار و کان الشیخ عبد القادر یتطیلس و غالبا انکار
ابن قیم آنرا و مبالغه در آن بجهت آنست که آن فعل حضرت شیخ بود زیرا که ابن جوزی و اتباع او
اطیب
بانکار این جناب گرفتار بودند تا به آمد مهم والله اعلم و چون بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم
وانظف ناس [illegible] نشان آن در بدن شریف وی صلی الله علیه وسلم که چرکین نمیگشت جامه
وی [illegible] نمی افتاد در جامه او شپش و نمی نشست بر بدن و جامه وی صلی الله علیه وسلم
کذا جاء فی الاحادیث ولیکن مشکل میشود این بحدیثی که روایت کرده است احمد در مسند و ترمذی در
شمایل از عایشه رضی الله عنها در وقتی که پرسیده شد چه کار میکرد آنحضرت چون در خانه بود

سعد بن

می‌بود گفت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یفلی ثوبه ویحلب شاته ویخصف نعله بود آنحضرت
صلی الله علیه وسلم که می‌جست از جامهٔ مبارکش را و می‌دوشید شاة خود را و می‌دوخت نعل خود را
و گفته اند که شاید که شپش در ثوب شریف وی از کسی دیگر می افتاده باشد بی آنکه از بدن شریف وی
پیدا شود و ممکن است که گفته شود که اطلاق فلی اینجا مجاز است از تفحص مثل خس و خاشاک و بعضی چیزهای
صغیر که می افتاده باشد که این در صورت فلی است یعنی در جامهٔ خود نگاه میکرد و می‌جست آنرا مانند
میکردن شاید آنکه مردم شپش میگویند و در ذهن ایشان همین معنی می‌رسید و قرار میابد والله
اعلم و در مواهب باین عبارت می آرد که شپش ایذا نمیکرد اورا تعظیماً و تکریماً له صلی الله علیه وسلم و این
عبارت بظاهر نفی ایذاء شپش میکند نه وجود آنرا و تواند که کنایت از نفی ملزوم بنفی لازم بود
و از جمله لباس آنحضرت خاتم بود که می‌پوشید آنرا در صحیحین از ابن عمر رضی الله عنهما آمده که رسول خدا
گرفت خاتمی را از نقره و می‌بود آن خاتم در دست مبارک وی و بعد از وی بود در دست ابوبکر
و بعد از وی در دست عمر و بعد از وی در دست عثمان رضی الله عنهم تا آنکه افتاد در بئر اریس بفتح
همزه و کسر را و سکون تحتانیه نام چاهی است در جانب مسجد قبا و در حدیث ترمذی آمده است
که افتاد در بئر اریس از دست معیقیب بضم میم و فتح عین مهمله و سکون تحتانیه و کسر قاف و سکون
تحتانیه در آخر آن موحده نام خادم عثمان است و صحابی است رضی الله عنه و آمده است که سه روز جستند
خاتم را در آن چاه جستند و آبها کشیدند و پاک کردند و نیافتند و گفته اند که در آن خاتم گویا سری
بود که انتظام کارخانه ملک و ملت بدان بود چنانکه در خاتم سلیمان علیه السلام که بگم شدن آن
تفرقه و فتور بملک ایشان راه یافت چنانکه مشهور است و بعد از گم شدن خاتم شریف رسول الله صلی الله
علیه وسلم نیز تفرقها و فتنها بظهور آمد که ابتدا آن قتل عثمان رضی الله عنه بود و فتنه و هرج و مرج تا روز
قیامت فرو ننشست و هم در صحیحین از انس آمده که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم می‌پوشید خاتم فضه

نم بلس وی

در محافل و اسواق و جمعی گفته اند که مکروه است کراهت تنزیهی و حمل کرده اند نهی را برین زیرا که ثابت

شده است که آنحضرت پوشیده حله حمرا و جواب ازان معلوم شد و بعضی حمل کرده اند نهی

را بر محرم بحج یا عمره و این تکلف است و نیست دلیل بر تخصیص و در مذهب حنفیه نیز قول صحیح آنست

که مکروه است کراهت تحریمی و معلوم است که این نماز با کراهت در شرح قسم حنفی که یکی از ائمه حنفیه محققین

ایشان است درین باب تحقیق کرده است که کراهت لبس احمر از جهة لون است معصفر باشد یا غیر

معصفر و صاحب مواهب گفته که بیهقی اتفاق کرده است مسئله را در معرفت سنن و گفته

نهی کرده است شافعی مرد را از مزعفر یعنی جامه مصبوغ بزعفران و اباحت کرده معصفر را و گفته است

شافعی که رخصت کردم در لبس معصفر مگر از جهة آنکه نیافتم هیچ یکی را که حکایت کند از پیغمبر صلی الله

علیه وسلم نهی ازان مگر آنچه گفت علی رضی الله عنه که آنحضرت نهی کرد مرا و نمیگویم نهی کرد شما را

و میگوید بیهقی که بتحقیق آمده است احادیث که دلالت دارند بر نهی علی العموم و ذکر کرد بیهقی حدیث

مسلم را که هذا من لباس الکفار و احادیث دیگر را بعد گفت اگر میرسید شافعی را این احادیث

هر آینه قائل میشد بآن ان شاء الله و بعد ذکر کرد بیهقی باسناد خود آنچه بصحت رسیده است از شافعی که گفت وقتی

که بصحت رسد حدیث بر خلاف قول من عمل کنید بحدیث و ترک دهید قول مرا و گفت بیهقی

نهی است کرد شافعی سنت را در مزعفر و گفت آنچه نهی کنیم مرد را بهرحال از زعفران است و امر میکنیم او را

که تزعفر کرده باشد بشوید آنرا و مواهب است در معصفر اولی بود انتهی پس معلوم شد که جامه معصفر

و مزعفر هر دو منهی عنه است و در حدیث صحیح آمده است که آنحضرت نهی کرد از آنکه تزعفر کند لیکن

مشکل آنست که از ابن عمر آمده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم رنگ کرده است جامه را بزعفران و در حدیث

دیگر آمده است که رنگ میکرد جامهای خود را بزعفران پیراهن خود را و رداء خود را و عمامه خود را

روایها الدیباجی و ترد ابوداود بآن لفظ آمده که رنگ میکرد بورس و زعفران جامهای خود را تا آنکه

رنگ میکرد عمامه را نیز و همچنین روایت کرده است از حدیث زید بن اسلم و ام سلمه و ابن عمر
ولیکن گفته اند که این احادیث معارض نمی شوند احادیث نهی را یا منسوخ شده والله اعلم و آنحضرت صلی الله
علیه و سلم دوست میداشت جامه سفید را و میپوشید آنرا و می گفت احسن ثیاب شما جامه سفید است
باید که بپوشند آنرا زنده های شما و کفن کنید دران مرده های خود را و گاهی گلیم سیاه نیز میپوشید از
عایشه آمده که گفت بیرون آمد آنحضرت در بامدادی و بود بروی مرط مومّی سیاه مرط بکسر میم و سکون
را کسا از خز یا صوف ازار ساخته میشود بوی و در ذکر عمامه گذشت که دخل النبی صلی الله علیه و سلم
مکه یوم الفتح و علیه عمامة سوداء و لبس اسود مستحب است و مذهب حنفی نیز همین است و جامه پشمینه
نیز پوشیده و اما تطلس که عبارتست از پوشیدن سر بچادر و مانند آن و انداختن طرفین آن بر کتفین
پس گفته است ابن قیم جوزیه که آن مکروه است منقول نیست از آنحضرت صلی الله علیه و سلم و اصحاب
وی رضی الله عنهم بلکه در حدیث مسلم آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و سلم ذکر کرد دجال را و فرمود
بیرون می آید با وی هفتاد هزار از یهود اصفهان که بر ایشان طیالسه است و دید انس رضی الله
عنه جماعه را که بر ایشان طیالسه است پس گفت چه عجب مشابه اند ایشان یهود خیبر و در حدیث
ابی داود و حاکم آمده است که من تشبه بقوم فهو منهم و در حدیث ترمذی آمده لیس منا من تشبه
بغیرنا و آنکه در حدیث هجرت آمده است که آنحضرت بخانه ابو بکر آمده در نیمروز متقنع از جهة ضرورت
اختفا کرد که نشناسد کسی او را نه آنکه تقنع عادت آنحضرت بود انتهی و این سخن از ابن قیم
خطاست که گفته است که نقل کرده نشده است از آنحضرت مگر بجهة ضرورت بودن نه عادت زیرا که
در حدیث سهل بن سعد ساعدی آمده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بسیار میکرد قناع رواه
البیهقی فی شعب الایمان و نیز روایت کرد بیهقی در شعب و ابن سعد در طبقات از حدیث
انس بلفظ یکثر التقنع پس این حدیث و جز آن رد میکند قول ابن قیم را که نقل کرده نشده است از آنحضرت

که نگین وی حبشی بود و در معنی حبشی اقوال است و بعضی گویند که از سنگ سیاه بود و بعضی گویند که حبشی
بود که در حبشه میباشد و کان و در آنجاست و بعضی بر آنند که صانع او حبشی بود و میگردانید آنحضرت نگین
خاتم را بجانب کف و در احادیث متعدده آمده که دید آنحضرت صلی الله علیه وسلم در دست مردی انگشتری خاتم
از حدید فرمود چیست مرا که می بینم با تو حلیه اهل نار پس فرمود مر او را که مساز خاتم را از نقره و زیاده مکن
مثقال و در روایتی تمام مکن او را بیک مثقال و همچنین آمد مردی که بروی خاتم شبه بود بفتح معجمه و سکون
موحده و کسر معجمه نیز میگویند نوعی از نحاس است که آنرا بهندی پیتل گویند ساخته میشود از وی صنم
شبیه کرده شد بآن از جهة مشابهت وی بذهب در رنگ پس فرمود که چه شد مرا که میابم از تو ریح
اصنام پس انداخت آنمرد آن خاتم را و در حدیث ترمذی من صفر بضم صاد و سکون فا و وی یعنی
شبه است و همچنین مکروه است خاتم از رصاص و نحاس و تجویز خاتم حدید بحدیث صحیحین که آنحضرت گفت
واهب نفس را فرمود اطلب ولو خاتما من حدید ضعیف است چه اینجا لبس آن خاتم معلوم نمیشود بلکه مراد
تمثیل قلیل حقیر است و در سنن ابوداود باسناد جید از معیقیب آمده که خاتم آنحضرت صلی الله علیه و
سلم از حدید بود که پیچیده شده بود بروی نقره والله اعلم و اما خاتم ذهب پس در صحیحین از براء بن عازب
و ابی هریره آمده که گفت نهی کرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم از خاتم ذهب و هم در صحیحین از ابن عمر
آمده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم ساخت خاتمی را از ذهب پس ساختند مردم نیز خواتیم از ذهب
پس برآمد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر منبر پس انداخت از دست خاتم را و انداختند مردم نیز و نهی
فرمود از تختم بذهب و همین است مذهب ائمه اربعه و اکثر علما و آنکه از بعضی صحابه آورده اند که خاتم ذهب
داشتند غریب است و بخاری در تاریخ خود نقل کرده که گرفته شد از دست ابی اسید که صحابی بدری بود
در وقت موت وی خاتم از ذهب والله اعلم و در روایتی آمده که چون انداختند مردم خواتیم ذهب را برداشت
یکی از صحابه خاتم خود را از زمین گفتند چرا برمیداری مال را برداشت آنرا گفت برندارم هرگز چیزی را که نهی

بوده آنحضرت از آن درگذرد و داشت آنرا واما خاتم عقیق از انس رضی الله عنه آمده که رسول خدا صلی الله
علیه وسلم فرمود تختم کنید بعقیق و در [illegible] سزاوار است بزینت و در [illegible] آمده است که تختم کنید بعقیق
[illegible] که آن نفی میکند فقر را و در روایت عائشه آمده رضی الله عنها و نه مبارک و در حدیث
فاطمه آمده رضی الله عنها که گفت آنحضرت کسی که تختم کند بعقیق همیشه خیر بیند و احادیث دیگر نیز آمده اما علما
گفته اند که ثابت نشده است از آنحضرت در تختم بعقیق چیزی و از امیر المومنین علی رضی الله عنه مرفوعا
آمده که رسول خدا فرمود صلی الله علیه وسلم تختم بیاقوت اصفر منع میکند طاعون را و اسناد این حدیث
ضعیف است واما فص خاتم در روایت بخاری از انس آمده که خاتم از فضه بود و فص نیز از فضه بود و در
روایت مسلم آمده خاتم از فضه بود و فص حبشی چنانکه گذشت و گفته اند که شاید دو خاتم بوده یکی [illegible]
یکی آنچنان که در وقتی این بود و در وقتی آن واما نقش خاتم در صحیح مسلم از انس آمده که رسول خدا صلی الله
علیه وسلم ساخت خاتمی را از نقره و نقش کرد در وی محمد رسول الله و منع کرد مردم را که نقش کنند بر خواتم
خود این را و در روایت بخاری و مسلم آمده که نقش خاتم سه سطر بود محمد سطری و رسول سطری و الله سطری
و در فتح الباری گفته که ظاهر آنست که کتابت برین ترتیب بود که سطر محمد فوق بود و سطر رسول متوسط بود و لفظ
و بعد از وی الله و گفته واما قول بعض شیوخ که جلاله سطر اعلی بود و محمد تحت و رسول وسط تصریح بآن نیامده
من ندیدم آن در هیچ حدیثی بلکه روایت اسمٰعیل ظاهرش مخالف آنست زیرا که گفته است سطر اول محمد بود
و سطر ثانی رسول و سطر ثالث الله کذا قال صاحب المواهب و اما ختم در راجح و آثار برآنند که در یسار
و در یمین نیز آمده و صاحب مواهب میگوید که جائز است تختم در یمین و یسار و اختلاف کرده اند مردم
که افضل کدام است پس بعضی گفته اند یسار و این نص امام احمد است در روایت صالح [illegible] که تختم
در یسار احب است بسوی من و [illegible] است مذهب مالک که میپوشید در یسار و همچنین احمد و شافعی
ظاهر از مذهب امام ابی حنیفه نیز همین است والله اعلم و در صحیح مسلم از انس آمده که گفت بود خاتم آنحضرت

اسمٰعیلی

درین انگشت و اشارت کرد بخنصر از بد یسری و همچنین در روایت ابی داود از ابن عمر آمده که آن
حضرت تختم در یسار میکرد و ذکر کرده اند بعضی حفاظ که تختم در یسار مروست از عامه صحابه و بعض
ترجیح کرده اند تختم در یمین را و ابن قول ابن عباس و عبد الله بن جعفر است و از آنحضرت نیز تختم
در یمین روایت کرده اند پس بعضی میگویند که شاید گاهی در یمین پوشیده و گاهی در یسار و بعضی
گفته اند تختم در یسار آخر الامرین است یعنی تختم در یمین منسوخ است و حق آنست که در صحت آنها
سخن است ذکره کذا صاحب المواهب و در بعضی روایات آمده که آنحضرت گاهی در خاتم رشته
می بست از برای تذکر چیزی و یاد داشت آن تا فراموش نگردد در پوشیدن دو خاتم یا زیاده
کراهت است خصوصاً که از نقره باشد صاحب مواهب میگوید که از عبارت کراهت ظاهر
میشود که حرام نیست و در اصل در پوشیدن خاتم نیز خلافست کثیری از اهل علم مباح داشته اند
بی کراهت و بعضی مکروه داشته اند اگر قصد زینت کند و بعضی مکروه دارند مگر ذی السلطان
یعنی صاحب سلطنت و خداوند حکم را در حدیث نیز اینچنین آمده است و نیز آنحضرت که خاتم ساخت
بجهت آن ساخت که خواست مناشیر نویسد بملوک و امرای وقت که کسری و قیصر و نجاشی باشند
پس گفته شد مر آنحضرت را که ایشان قبول نمیکنند و نمیخوانند کتابی را مگر مختوم پس ساخت آنحضرت
خاتم را و نقش کرد در وی محمد رسول الله و ابن عبد البر نقل کرده کراهت لبس خواتم را مطلقاً و
ایشان حدیثی می آرند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم خاتم ساخت اما نپوشید و بعضی گویند جبه و روز
پوشید بعد از آن بینداخت و الله اعلم ذکر لبس خف پوشیدن آنحضرت صلی الله علیه وسلم
موزه را و مسح کردن بران بصحت رسیده ترمذی از بریده آورده که نجاشی پیشکش کرد برای آنحضرت
صلی الله علیه وسلم و فرستاد دو موزه سیاه ساده پس پوشید آنحضرت آنها را بس وضو کرد و مسح کرد
بر آنها و از مغیره بن شعبه آورده و جیه فرستاد برای آنحضرت دو موزه پس پوشید آنها را و

نعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم و نعل چیزیرا گویند که بپوشند بآن قدم را اگر پوشیده شود بآن تا نعل

سوزه بیند ... نعل در صحیح بخاری از انس آمده که بود نعل آنحضرت را صلی الله علیه وسلم دو قبال

و قبال بر وزن نعل و آن دوالی است که میباشد درمیان دو انگشت و ترمذی در شمایل از ابن عباس آورده

که ... بود که دو تو بود شراک آنها و از ابوهریره مرفوعا آمده که گفت چون که نعل بپوشد یکی از شما پس باید

ابتدا کند بیمین و چون بکشد ابتدا کند بشمال الحدیث و در حدیث آمده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم

نهی کرد از مشی در نعل واحد و وجهش آنکه این وضع نامطبوعست و احتمال لغزش نیز دارد و بعضی گویند سبب

حدوث بعض امراض میکرد و در روایتی از عایشه آمده که پوشیده است آنحضرت صلی الله علیه و

سلم در خانه خود یک نعل و احتمال دارد که برای گرفتن چیزی برخاسته باشند و راه قریب باشد و در یکجا

یک پای احتمال تلوث باشد پس مساهله کرده و پوشیده همان جانب را و احتمال دارد که برای بیان اصل

جواز باشد خصوصا در این طور صورتی و در مواهب از ابوداود و ترمذی آورده که نهی کرد آنحضرت

از ایستاده پوشیدن نعل و بعضی از علما حدیث تمثال نعل شریف را در تالیف جدا بیان کرده

و فضل و نفع و برکت آن بیان کرده و در مواهب تجربه آن برای دفع وجع بنهادن آن تمثال در موضع

وجع و حصول امان از بغی بغاة و غلبه عداة و حرز از هر شیطان مارد و شر هر حاسد و تیسیر طلق بر

مرأة ذکر کرده و قصاید در مدح آن و بیان فضایل آن انشا نموده اند ... و اما فراش

آنحضرت صلی الله علیه وسلم در صحیحین از عایشه رضی الله ... فراش رسول خدا صلی الله

علیه وسلم که خواب میکرد بر آن چیزی که حشو آن پوست درخت خرما بود ... و ... کرده است

بیهقی از حدیث عایشه که گفت درآمد برمن زنی از انصار پس دید فراش رسول خدا صلی الله علیه و

سلم قطیفه دوته کرده شده پس فرستاد آن زن بسوی من فراشی را که حشو وی پشم بود پس

درآمد برمن رسول خدا صلی الله علیه وسلم پس گفت چیست این ای عایشه گفتم یا رسول الله فلان

قطیفه چادر پرزدار ... بعضی ...

زن انصاریه

زن انصاریه درآمد بر من پس دید فراش مرا پس فرستاد این فراش را گفت بازگردان ای عایشه پس

صفت

بخدا سوگند اگر خواهم من روان میکرد اند با من خدا تعالی کوههای طلا و نقره را [illegible] این [illegible]

من نه [illegible] میکنم بلکه [illegible] بسیار [illegible] محبت مولی خود و طلب رضای وی تعالی احمد در مسند

و ابن حبان در صحیح خود و بیهقی از حدیث ابن عباس آورده اند که درآمد عمر رضی الله عنه بر رسول خدا

صلی الله علیه وسلم و آنحضرت بر حصیر افتاده بود و اثر کرده حصیر در پهلوی مبارک وی صلی الله علیه وسلم

پس گفت یا رسول الله کاشکی بگیری فراشی را نرمتر از این گفت آنحضرت چه کار سکنم من دنیا

نیست قصه و داستان من و داستان دنیا مگر مانند سواری که سیر کرد در روز گرم تابستان پس

ایستاد ساعتی در سایه درختی پس رفت از اسپ و گذاشت آنرا و از ابن مسعود آمده که گفت درآمدم

بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و وی در غرفه ایست گرم گویا که خانه حمام است و خفته است بر حصیری که اثر

کرده است در پهلوی وی پس گریه کردم من پس گفت چه چیز در گریه آورد ترا یا عبدالله گفتم یا رسول الله کسری

و قیصر بر فراشهای خز و حریر و دیباج می خسپند و تو بر حصیر گفت آنحضرت گریه مکن عبدالله ایشانراست دنیا و ما را

آخرت و مضمون این حدیث در حدیث عمر بن الخطاب بتفصیل تر و زیاده تر از این واقع شده و گفته که

بود آنحضرت بر حصیری و نبود بر بدن مبارک وی چیزی از ازار و حصیر اثر کرده بود در پهلوی وی و در گوشه

خانه قبضه از جو بود مانند صاعی و چرمی بدیوار [illegible] آویخته پس ریخت هر دو چشم من اشک گفت

چه چیز در گریه آورد ترا ای پسر خطاب گفتم یا نبی الله چگونه نگریم که کسری و قیصر در ثمار و انهار بر تخت زر و

دیبا [illegible] و تو پیغمبر خدا و برگزیده وی بر حصیر افتاده باین حال فرمود یا ابن الخطاب راضی نیستی تو

باشند مر ایشانرا دنیا و ما را آخرت و در روایتی آمده که [illegible] او برناب بود و در زیر سر

بود از بالش محشو بلیف و آمده که گفت آنحضرت ایشان قومی اند که شتاب داده شده برای ایشان طیبات

ایشان در دنیا و ما قومی ایم که دیر نهاده شد طیبات ما در آخرت و روایت کرده شده است که بود آنحضرت

که اگر نهاده بینند برای وی فراش سخیف بران و اگر نه سخفت بر زمین [illegible]

[illegible] باید دانست که جماع یکی از اسباب حفظ صحت است و محققان

منی واحتباس آن و اسپندامت بران موجب ضعف قوی و سد مجاری آن و باعث حدوث

امراض ردیه است مثل وسواس و جنون و صرع و غیر آن ولیکن بشرط قوت واعتدال مزاج بی افراط

و تکثیر و هر کرا قوت بیشتر و شهوت تیزتر که جماع او را مضر نبود و قوت آنحضرت صلی الله علیه وسلم اتم

و اوفر از قوای سایر ناس ابن سعد از طاوس و مجاهد روایت کرده است که داده شده بود آنحضرت را

قوت چهل مرد در جماع و در روایتی چهل و چند مرد از مردان بهشت و نزد احمد و نسائی و حاکم از حدیث

زید بن ارقم مرفوعاً آمده که یک مرد از اهل جنت را داده میشود قوت صد مرد در اکل و شرب و جماع

و شهوت و از صفوان بن سلیم مرفوعاً آمده که آورد مرا جبرئیل دیگی پخته پس خوردم از ان و یک بار داده

شدم قوت چهل مرد در جماع و در بعضی احادیث آمده است دیگی از هریسه و محدثان حکم بوضع این حدیث

کرده اند چنانکه گذشت و گفته است ابن عباس رضی الله عنه تزوج کنید زیرا که افضل این امت

که بیشتر است از روی نسا [illegible] اشارت میکند بذات شریف آنحضرت صلی الله علیه وسلم یا عام باشد و شیخ

ابن حجر گفته ظاهر آنست که مراد ابن عباس بخیر پیغمبر است صلی الله علیه وسلم و خواص اصحاب او گفت

بنده مسکین ظاهر آنست که مراد تمام امت [illegible] و باتفاق اهل عرف ابتهاج و مباهات و تفاخر و

تمادح و تفاضل میان مردان در قوت جماع امری مقرر است [illegible] انبیا

[illegible] وسلم مباشر این کار بود و زیاده از وظیفه نکاح احرار که اربع [illegible] اصلاح

شده و از [illegible] آنحضرت از عالم تا حلال نشد او را از نسا هرچه خواهد و مجوز

گردانیده شد بسوی وی نسا و فرموده [illegible] عن الطعام والشراب ولا اصبر عنهن و در روایت انس

آمده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود تفضیل داده شده ام من بر مردم بچهار خصلت بسماحت و

شجاعت

شجاعت وکثرت جماع و شدت بطش رواه الطبرانی پس معلوم شد که قوت مباشرت نسا

از کمال انسانیت و خلیل الرحمان ابراهیم صلوات الله وسلامه علیه که ابوالانبیاء و امام الحنفاء است

ساره که اجمل نساء عالمین است زوجهٔ او بود و هاجر سریهٔ او شد واز برای صحبت با جرهر روز

از شام بر براق می آمد از جهه کثرت شغف بوی و قلت صبر از وی بود و نزد داود علیه السلام

نود و نه زن بود پس وصلت شد زن دیگر را تا صد تمام شد و سلیمان بن داود علیهما السلام

طواف میکرد بر نود زن و گویند نهاده شده بود در صلب سلیمان علیه السلام آب صد مرد

و این معجزه وی علیه السلام بود و بود مراو را سیصد زوجه و هزار سریه کذا فی المواهب و این توهم

نکنند افضلیت سلیمان را بر حضرت سیدنا صلی الله علیه وسلم زیراکه مر آنحضرت را فضایلیست که بآن

فضایل در جنب آن محو و متواریست و گرفت آنحضرت از جماع آنچه کفایت بود مراو را در آن و سلیمان

علیه السلام نبی ملک بود و داده شد مراو را ملکی که داده نشد مر کسی را که بعد اوست و این کثرت

نساء مراو را نیز از جملهٔ آن ملک بود و آنحضرت نبوت و عبودیت و فقر اختیار کرد و قوت جماعی

که مر آنحضرت را بود صلی الله علیه وسلم نیز داخل معجزه است که میگشت بر تمامه نساء خود در یک ساعت

و ایشان یازده زن بودند و در روایتی نه زن و توفیق داده شده است بیان این دو روایت

که اول نه بودند بعد از ان یازده شدند با کثرت ... و مواصلت در ان و شدت جوع که سنگ می

بست بر شکم مبارک خود و قوت بدن بحکم عادت تابعست استعمال مقویات را از ماکول

و مشروب و در حق آنحضرت نادر بود یا معدوم و همچنین ... وجال آنحضرت ...

وی و لمعان وجه که در عادت باستعمال اطعمه لذیذه ... حم و فرا ... سهای

این حاصل میشود از معجزات بود و از عالم ظاهر نبود ... انبیا علیهم السلام در ... صلاح

وقت و حکم آن عدیم النکاح و قلیل الازدواج نیز بودند اما در آنها که بکثرت این شئ و مبالغه

بودند بطریق نقص نباید نمود چون نسبت جانب نبوت تعالیا عن ذلک بلکه باعتبار وجود این فضیلت و کمال

افضل و اکمل ... است از دیگران و بعضی از متقشفه زهاد که جهل و رهبانیت در ایشان

ثابت است در حسن اعتقاد و معقولیت این امر در میمانند و آنرا محض از لذات جسدیه

دانند که در انجا اسرار و فواید و منافع چند حست که در غیر آن نیست فعل سید الانبیاء علیه الصلوة

علیه و علیهم در حسن نظافت و وجود کثرت ازواج و جماع دلیل آن کافیست و فواید و منافع نکاح

بسیار است عمده آن وجود تناسل و بقا و دوام نوع انسانی تا مدتی که خدا خواسته است

و قضای حاجت و نیل لذت و ذوق مباشرت و تمتع نعمت و این منفعت است که در جنت

نیز باشد از جهة عدم تناسل و احتقان منی و وجود مضار در وی و از منافع آن غض بصر و دفع

منی با استفراغ از آن و حفظ صحت و دفع مضار که حاصل میگردد از آن چنانکه گذشت و حصول

عفت و کف نفس از وقوع در آفت زن و مرد را از فواید نکاح زیاده تکلیف در قیام بحقوق

نسا و صبر بر ایذا و کج خلقی ایشان است و این فایده در باب آنحضرت صلی الله علیه و سلم اشد و

اتم و اکمل است با تحمل اعبای رسالت و تبلیغ احکام و کثرت عبادت و قیام و ابلاغ و کثرت زیادت مراتب

اجر است پس نکاح در حق آنحضرت عبادتست که متضمن تحصیل اجر جزیلست و در مذهب حنفی مطلق تزوج

افضل از تجرد است و آنحضرت صلی الله علیه و سلم ترغیب کرده است امت را در نکاح و فرموده تزوج

کنید زن زاینده دوست دارنده را زیرا که من مکاثرت خواهم کرد بشما امم دیگر را در قیامت

... از عمر بن الخطاب رضی الله عنه که گفت که من جماع میکنم زنان را با وجود عدم میل بسوی

ایشان ... بر ... خدا تعالی ... از پشت من کسی را که بوی مکاثرت کند محمد صلی الله

علیه و سلم امم دیگر را در روز قیامت ... امر کرد کسی را که استطاعت ندارد نکاح را بصوم که می شکند

قوت باه و ماده آنرا پس ظاهر شد که نکاح اعظم است در اجر و ثواب از صیام زیرا که امر کرد بصیام

مر بضعه را

و در منام بها بودی چنانکه عادت شریف وی بود در نوافل عبادات و در شب گاهی بخواب رفتی و
بعد از آن برخاستی و مسواک کردی و وضو ساختی و نماز گذاردی و باز بخواب رفتی و برخاستی و نماز
کردی و باز بخواب رفتی بکرات چند بار بخفتی و برخاستی و در این صورت نیز درست می آید که هرگز نخفتی
و [illegible] یافتی و هر که خواستی بیدار رفتی و خواب بر پهلوی ایمن کردی و در جانب قبله و رخسار
شریف بر کف دست راست نهادی و در صورت تعریس ایستاده کردی ذراع را و نهادی
سر بر کف دست تا آسان گردد بیداری و برخاستن برای نماز [illegible] بر [illegible] جانب یمین حکمت
گفته اند که مشهور است و آن اینست که قلب معلق است در جانب ایسر پس چون در جانب
ایسر بخسبد دل در آسایش و راحت میباشد پس گران می آید خواب و چون بر شق ایمن بخسبد
دل در قلق میباشد و مستغرق نمیگردد در نوم از جهت قلق قلب و معلق بودن وی و طلب مستقر و
میل وی بدان و کثرت نوم و ثقل وی ادخل است در هضم طعام و گوارائی وی ولیکن نوم بر یمین
اعون است بر قیام لیل و برخاستن برای نماز پس کسانی که طالب صحت بدن و آسایش قلب
صنوبری اند چنانکه اطبا نوم بجانب ایسر میکنند و آنها که طالب صحت قلب معنوی و حیات جمعی اند
چنانکه اتقیا خواب بجانب یمین اختیار کرده اند این گفته مشهور است در میان قوم و صاحب
مواهب میگوید که درین سخن چیزیست بجهت آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم خواب نمیکرد قلب وی
خواه نوم وی بر جانب ایمن باشد یا ایسر و این حکم ثابت است مراد را دائما و تعلیل باین بجهت
[illegible] مگر در حق کسی که خواب کند دل وی پس احسن تعلیل او است بحب تیامن که
عادت شریف وی صلی الله علیه وسلم بوده و فرموده که ان الله یحب التیامن فی کل شیء
الحدیث یا بقصد تعلیم و ارشاد امت است که دل ایشان بخسپد انتهی و میتوان گفت شاید
که بیداری و هشیاری دل در صورت خواب بر دست راست اتم و اقوی باشد بجهت قلق و عدم

مزاحمت طبیعت که مذکور شد چون بدست چپ واقع شود که نوشت کرده مزاحمت طبیعت

جهت غلبت حکم طبیعت در نفس شریف آنحضرت در بعضی اشیا [illegible] پس بیداری

صورت حاصلست و درین صورت [illegible] مقصود نوم [illegible] هر عبارت

ایشان ناظر و حکم ایشان است والله اعلم و حدیث تنام عینای ولا ینام قلبی صحیح روایت

کرده است بخاری از حدیث عایشه رضی الله عنها که گفت با آنحضرت آیا بخواب میروی تو یا

رسول الله پیش [illegible] پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم تنام عینای ولا ینام قلبی و

صاحب مواهب لدنیه میگوید که عدم نوم قلب آنحضرت صلی الله علیه و سلم بسبب آنست که قلب

چون قوی باشد در وی حیات خواب نمیبرد او را وقتی که خواب کند بدن بود این حالت مر پیغمبر را

صلی الله علیه و سلم و هر کسی که زنده گردانیده است حق تعالی او را بمحبت خود و اتباع خود و روزی

کرده است او را نصیبه از آن و نقل کرده است صاحب مواهب از یکی از بزرگان وقت خود

که صاحب معارف و حقایق بود که گفت عینی تنام ولکن قلبی والله لا ینام وکیف ینام عاشق

متعنی مستهام ناظر الی وجه الحبیب شاخص علی الدوام انتهی پوشیده نماند که حصول نصیبه از

حیات قلب و عدم منام قلب که صاحب مواهب آنرا لازم و ثمره و نتیجه حیات قلب دانسته است

مر بعضی اولیا را بمقدار محبت الهی جل جلاله و [illegible] متابعت حبیب وی سخن نخواهد بود اگرچه دعوی اشتراک

اینحال میان آنحضرت و غیر وی [illegible] سلم و ذکر این عبارات و مقال بر باکران می آید

و اگر باشد هم ترتب احکام آن از عدم انتقاض وضو [illegible] آن منتفی خواهد بود که آن از

خصایص آنحضرت است صلی الله علیه و سلم و شنیده شده است که بعضی از جاهل صوفیه در

قریب این زمان دعوی بیداری دل میکردند و از خواب بر میخاستند و نماز میگذاردند بی آنکه وضو

کنند و ادعای فقاهت هم درین مسئله مینمودند که علت مشترکست و مصحح قیاس است و این از جهالت

رسول م

دل اسرد معشوق عاشق را امراح

و نظر قیاس عدم اختصاص حکمت بمخصوص علیه و باللّه التوفیق باید آنکه در حدیث لاینام قلبی

و حدیث نوم آنحضرت صلی اللّه علیه وسلم لیلة التعریس در وادی از نماز صبح تا آنکه برآمد آفتاب

و گرم شد و بیدار نشد آنحضرت مر این هر دو را اشکال آورده اند که چرا طلوع آفتاب چون دل بیدار

بود در نیافت و جواب داده است نووی ازین اشکال دو جواب یکی آنکه قلب ادراک میکند

محسوسات مگر آنها را که متعلق باوست چنانکه حدث و الم و مانند آن نه آنچه متعلق است بعین

و ادراک طلوع و غروب کار چشم است و چشم وی خود نایم است اگرچه قلب یقظان بود اگر کسی بیدار

باشد و چشم بسته بود و فجر طلوع کند در نمی یابد آنرا اگرچه بیدار است دوم آنکه آنحضرت صلی اللّه

علیه وسلم را دو حالت است حالتی است که قلب وی نایم نیست و این اغلب است و حالتی است

که نایم میگردد دل وی و این نادر است و این قصه نوم از صلوة درین حالت بود گفت نووی که

صحیح معتمد جواب اول است و ثانی ضعیف است یعنی مختار آنست که عدم نوم قلب حالت دایمی است

و ثابت بود در جمیع احوال و عبارت حدیث نیز برین واقعست و بعضی هنوز اشکال باقی دانند

و گویند اگرچه ادراک طلوع فجر بعین است که قلب ادراک آن نکند ولیکن میباید که دریابد مرور

وقت طویل را زیراکه از ابتدای طلوع فجر تا گرم شدن آفتاب مدت طویله است که مخفی نمی ماند

مگر بر کسی که مستغرق نوم است و در فتح الباری گفته که این استبعاد مردود است بآنکه

رواست که قلب شریف آنحضرت صلی اللّه علیه وسلم در آن وقت مستغرق بوده باشد بوحی و لازم

نمی آید ازین وصف او بنوم چنانکه در اوقات دیگر از یقظه مستغرق میگشت در حالت القای وحی

و حکمت درین بیان شریعت بود بفعل و حصول اتباع زیراکه آن اوقع است در نفس چنانچه

در وقوع سهو در نماز گفته اند و بودن در حالت صرف یقظه که چشم نیز بیدار بود سهو واقع

میشده باشد درین یقظه که سخن در آنست چرا واقع نشود و لهذا گفته اند صحابه رضی اللّه عنهم که بود آنحضرت

که چون نوم میکرد بیدار نمی ساختیم اورا تا آنکه خود بیدار میشد زیرا که ما نمیدانیم که در چه حالی است کدام

و [illegible] صلی الله علیه وسلم پس نوم وی وصلوة وی و [illegible] از آن [illegible] نوم قلبت بود بلکه

[illegible] نی بحالتی دیگر بود مثل آن بلکه بلند تر از آن تا سنت کرد [illegible] کذا [illegible]

من القاضی ابو بکر بن العربی المالکی و بعضی از متصوفه گفته اند که این استیلائی بود بجهة تعلق آنحضرت بر

و توکل [illegible] عدم نقض [illegible] آن بعد برب متعال و این سخن نیز ضعیف است زیرا که این توکل

[illegible] امتثال امر الهی سبحانه انتقال بتدبیر و بعضی گفته اند که معنی قول آنحضرت

صلی الله علیه وسلم لا ینام قلبی آنست که مخفی نمیماند بر من حالت انتقاض وضو یعنی آنچنان مستغرق

نمی شوم در نوم که در نیابم وجود حدث را گویا که این قایل تخصیص کرد یقظه قلب را با دراک حالت

انتقاض وضو و این بعید است زیرا که قول آنحضرت ینام عینی و لا ینام قلبی جواب است از قول عائشه

که گفت بخواب میروی تو یا رسول الله پیش از آنکه وتر کنی و این کلامی است که تعلق ندارد بانتقاض

طهارت بلکه متعلق است باوتر و تر پس باید که حمل کرده شود یقظه او بر تعلق قلب بوتر کذا قالوا و ظاهر

عبارت حدیث اطلاق حال شریف است بی تقیید بحالتی دون حالتی و در بعضی روایات

آمده است که فرمود من می شنوم آنچه میگویید شما از حکایات پس جواب حق آنست که شیخ

ابن حجر گفته فافهم و بالله التوفیق و آنحضرت صلی الله علیه وسلم نهی میکرد از نوم بر روی افتاده

کردن و در [illegible] آنحضرت گذشت بر مردی که خواب میکند بر روی خود پس

زد او را بپای خود و گفت برخیز و بنشین که این نومه جهنمیه است و صاحب مواهب گفته که ردی ترین

نوم نوم بر پشت است و نوم بر روی از وی ردی تر دانسته که ضرر میکند باستنقاذ بر پشت باز برای

راحت بی نوم انتهی و در احیاء العلوم میگوید که خفتن بر چهار وجه است خفتن بر قفا برای معتبر

که نظر میکنند در آسمان و کواکب و فکر میکنند در آیات آن و خفتن بر یمین برای متعبدان و برخیزندگان

از آن جوهر عبارات و تعبیرات غریب آورده اند و حدیث اول ما خلق الله العقل نزد محققین محدثین

بصحت نرسیده و حدیث اول ما خلق الله القلم نیز گفته اند که مراد بعد العرش والماء است که وارد شده

است و کان عرشه علی الماء و در بعضی احادیث تصریح بدان واقع شده است و آمده که

ما بین تیر از عرش است و آمده است که چون خلق کرده شد قلم گفت بوی پروردگار تعالی بعد

بنویس گفت چه بنویسم گفت بنویس ما کان و ما یکون الی الابد پس معلوم شد که پیش از خلق قلم عالم

کائن بوده است و گفته اند [illegible] عرش و کرسی و ارواح است و خلق نور وی صلی الله علیه وسلم از آن

ثابت است و به یک وجه تواند که مراد از ما کان صفات و احوال آن نور باشد که اول در آن عالم

و از ما یکون آنچه در آخر ظاهر گردد در دنیا و نبوت آنحضرت ثابت بود در آن عالم چنانکه فرمود کنت

نبیا و آدم بین الروح والجسد و در حدیث دیگر آمده انی عبد الله و خاتم النبیین و آدم منجدل فی طینته

و [illegible] بها و آدم بین الماء والطین است اما گفته اند که این لفظ نزد محدثین بصحت نرسیده

اما معنی یکی است و بر هر تقدیر مراد قبل خلق آدم است و اگرچه در علم الهی نبوت تمامه انبیا ثابت

و کائن بود و لیکن نبوت آنحضرت ظاهر و معلوم بود در میان ملائکه و ارواح و نبوت انبیا مستور

و مستور بود بلکه میگویند که روح آنحضرت صلی الله علیه وسلم در آن عالم مربی ارواح انبیا و مفیض

علوم الهیه بود بر ایشان چنانکه در نشاء دنیا مبعوث و مرسل بود بر [illegible] بنی آدم پس وی

صلی الله علیه وسلم نبی مرسل بود در آن عالم بالفعل و در خارج نه در علم الهی فقط و تواند بود که اشارت

نحن السابقون الآخرون باین معنی باشد و بعضی گفته اند در نشاء میثاق نیز برین صفت بود و اگرچه

وجود این نشاء و استخراج ذرایا از ظهر آدم بعد از نفخ روح است در جسد آدم چنانکه اکثر احادیث بر آن

دلالت و لیکن استخراج ذره آنحضرت از ظهر او مقدم است بر استخراج ذرایای دیگر والله اعلم و در اخبار

آمده که چون مخلوق شد نور آنحضرت و بیرون آمد از وی انوار انبیا علیهم السلام امر کرد [illegible] پروردگار

بعد گرای ماه بالا بعض فالحمد لله [illegible]

تعالی که نظر کند بجانب انوار ایشان پس نظر کرد آنحضرت و پوشید انوار ایشان را گفتند ای پروردگار

ما این کیست که پوشید نور وی انوار ما را گفت الله تعالی این نور محمد بن عبد الله است اگر بوی ایمان

آرید بوی شما را انبیا گردانیم گفتند ایمان آوردیم یا رب بوی و به نبوت وی گفت الله [illegible] العزت

جل جلاله گواه شدم بر شما و این است معنی قول حق سبحانه واذ اخذ الله میثاق النبیین لما آتیتکم

من کتاب و حکمة الآیة و ذکر تفسیر این کریمه سابقا در ذکر فضایل نبوت گذشته است [illegible]

آنحضرت صلی الله علیه وسلم ابنی الانبیا و ظاهر کرد در معنی [illegible] که جمیع انبیا تحت لوای وی

باشند صلی الله علیه وسلم معه و همچنین در شب اسرا امامت کرد ایشان را و اگر اتفاق افتادی

مجیء او در زمن آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی صلوات الله علیه و علیهم واجب گشتی بر ایشان

و بر امم ایشان ایمان بوی و نصرت وی و باین گرفته است حق تعالی بر ایشان میثاق و چون

آفریده شد قلم حکم شد او را که بنویسد بر ساق عرش و ابواب بهشت و اوراق آن درختهای بهشت

نام آن لا اله الا الله محمد رسول الله و در روایتی لا اله الا الله محمد رسول الله خاتم الانبیاء

بعد از آن نوشت هر چه کاین است تا روز قیامت چنانکه آمده است جف القلم بما هو کاین

و چون خلق کرده شد آدم حق تعالی او را ابو محمد کنیت نهاد و آورده اند که چون از آدم آن

لغزش واقع شد گفت خداوندا اقاله کن مرا ازین لغزش بحرمت محمد فرمود خدای تعالی که

محمد را از کجا شناختی آدم گفت آن زمان که تو خلق کردی مرا نظر من بر عرش و ابواب بهشت افتاد

در آنجا نوشته دیده ام لا اله الا الله محمد رسول الله دانستم که گرامی ترین خلایق نزد تو او خواهد بود که نام

او را قرین نام خود گردانیدی پس ندا آمد که وی آخر پیغمبران از ذریت تست و نام او در آسمان احمد است

و در زمین محمد اگر او نمیبود پیدا نمیکردم ترا و پیدا نمیکردم آسمان و زمین را و ترا بطفیل او آفریدم

و در حدیث سلمان در فضل آنحضرت آمده که جبرئیل فرود آمد نزد آنحضرت و گفت یا محمد پروردگار تو

میگوید

میگوید که اگر من ابراهیم را خلیل رقم زدم ترا حبیب رقم پیدا نکردمی هیچ آفریده را گرامی تر از خود
از تو پیدا نکردمی دنیا و اهل دنیا را مگر برای آنکه بشناسانم ایشان را کرامت ترا و منزلت و مرتبت
ترا نزد من و اگر تو نبودی پیدا نکردمی دنیا را پس نهاده شد نور محمد در پیشانی آدم و در روایتی
در پشت وی پدید درخشید از پیشانی وی پس از آن سرایت کرد در تمام اعضای وی و تعلیم
حق ببرکت این نور او را اسمای جمیع مخلوقات و امر کرد ملایکه را بسجده وی و اینجا دو قول است
که جمعی گویند مراد بملایکه درین آیه که قوله سبحانه و تعالی فقال ربک للملائکه ابلیس و لشکر اوست
که در زمین بودند و مامور بسجود ایشانند و ایشان میگویند که چون خداوند تعالی آسمان و زمین
و ملایکه و جن را آفرید ملایکه را ساکن آسمانها و جنیان را ساکن زمین گردانید پس جن مدتی در زمین
بعبادت مولی مشغول بودند بعد از آن بغی و ظلم بنیاد نهادند الله تعالی لشکری را از ملایکه برای
اهلاک [illegible] ایشان از آسمان بزمین فرستاد که ایشان را جن میگفتند باعتبار استتار ایشان
از اعین یا بجهه آنکه خازنان جنان بودند و این جماعه ابلیس را ازین قسم ملایکه میدانند و کان
من الجن که در قرآن مجید واقع است بمعنی این است و ابلیس منسوب و مرشد و اعلم این طایفه ملایکه
بود پس جنیان را که زمین در تصرف ایشان بود بیرون کردند و در کوهها و جزایر دریا گریختند
و این قسم ملایکه که نام ایشان جن بود در زمین قرار گرفتند حق تعالی تمام ملک روی زمین
و آسمان دنیا و خازنی بهشت با ابلیس داد و گاهی عبادت در زمین میکرد و گاهی در آسمان
و گاهی در بهشت پس حقتعالی امر کرد این قسم ملایکه را که رئیس ایشان ابلیس بود پس همه سجده
کردند مگر وی کذا نقل فی روضة الاحباب من کتب التفاسیر و التواریخ و قول صحیح آنست که
مخاطب و مامور تمامه ملایکه آسمانها و زمین بودند و این قول موافق ظاهر نظم قرآن است
مواهب لدنیه از امام جعفر صادق سلام الله علیه و علی آبائه الکرام و اولاده العظام نقل میکنند

فرمود نخستین کسی که سجده کرد آدم را جبرئیل بود پس میکائیل پس اسرافیل پس عزرائیل پس ملائکهٔ مقرّبین

دیگر فرمود فسجد الملائکة کلهم اجمعون و چون آدم را در بهشت درآوردند القی از جنس خواب بر وی افتاد

که باعث آسایش گردد و راه خواطر و ذکر حق بسته کرد و در روی شهود صنع الهی که صنع حق تعالی است

خوابی برو نهاد در آن خواب از استخوان ضلع یسری حوا آفرید و وی را حوا از آن جهت گفتند که

مخلوق از حی شده و چون دید آدم حوا را دراز کرد دست خود را بسوی وی خطاب شد که مالک آنیت

ای آدم تا نکاح کنی او را رسید مهرش او را گفت مهر او چیست گفت زود فرستی بر محمد صلوات ده بار در

روایتی بیست بار آمده پس ترویج کرد حضرت عزت آدم را با حوا و خطبه خواند و گواه شد خود

پس حسد برد ابلیس بر آدم و در وسوسه اش انداخت و گندم برآورد او را از بهشت القصه تمامه او چون

آدم بزمین آمد از کرده خود پشیمان شد و بانواع مشقت دنیوی مبتلا شد و چنین آمده است که

آدم چون بزمین آمد سیصد سال سر خود در پیش افکنده بود و به شرمندگی بسوی آسمان بالا ندی

نگریست و میگریست و میگویند ابتدا اشکهای او مسعودی گفته که اگر اشکهای تمام اهل زمین را جمع شوند

و دموع آدم بیشتر از آن باشد و در اخبار آمده که بر ویانید خدا تعالی از دموع آدم عود و درخت طیب

و صندل و انواع طیب و گریست حوا و رویانید از اشک وی قرنفل و افادی بعد از آن از حضرت

حق ملهم شد کلماتی که گفتن آن سبب قبول توبهٔ او شد اکثر مفسران برآنند که آن کلمات این است

ربنا ظلمنا انفسنا و ان لم تغفر لنا و ترحمنا لنکونن من الخاسرین و دیگر کلمات استغفار که

مذکور است در کتب تفاسیر و سیر و بعضی مفسران تلقی کلمات را بتوسل و استشفاع بسید رسل صلی الله

علیه و سلم تفسیر کرده اند و این قول مقابل و منافی آن اقوال دیگر نیست توبه و استغفار کرد با

تشفع آنحضرت صلی الله علیه و سلم و روایت کرده شده است که چون بیرون آمد آدم علیه السلام

از بهشت نوشته دید بر ساق عرش و بر هر موضع از بهشت اسم محمد صلی الله علیه و سلم مقرون با اسم خدا

پس گفت

پس گفت یارب این محمد کیست گفت پروردگار تعالی این ولد تست که اگر وی نبودی پیدا
نکردمی ترا گفت آدم یارب بحرمت این ولد رحم کن برین والد پس ندا آمد که یا آدم اگر شفاعت
کردمی تو بوی تمامه اهل سموات و ارض را قبول میکردم شفاعت ترا و پوشیده نماند که
آدم و حوا را در جنت و وسوسه ابلیس و برآمدن آدم از جنت و از بهشت [illegible]
کثیره و چون مقصود [illegible] حروف مقصور است بر ذکر فضایل سید البشر و آنچه از اوایل قصه
بر مطلب است اکتفا [illegible] و تعیین دیگر انبیای دیگر بر همین معنی انفصال افتاد اگرچه آن خبر از
[illegible] و انتساب آنجناب بآنجناب بذکر شریف خواهد بود [illegible] اینکه عادت الهی تعالی
و تقدس بران جاری بود که حوا در هر ولادت دو فرزند پسر و دختر توام میزایید الا شیث که جد
حضرت خاتم الانبیاء است صلی الله علیه و سلم تنها بوجود آمد تا نور نبوی مشترک نباشد میان
وی و غیر وی [illegible] وفات آدم شیث را وصیت کرد که نهد این نور را مگر در پیشانی
و شیث نیز وصیت کرد پسر خود را که انوش نام داشت باین و همیشه جاری بود این وصیت
کرده میشد این نور از قرنی بقرنی تا رسانید حق تعالی این نور را بعبد المطلب و ولد وی عبدالله
و پاک گردانید وی تعالی این نسب شریف را از سفاح جاهلیت یعنی زنا که متعارف بود در
جاهلیت تا آنکه بعضی سفر ساختند زنان خود را نزدیک شرفا تا حامل شوند از ایشان وگاهی
چنان بودی که زنا میکرد زنی با مردی مدت مدید پس تزوج میکرد با وی چنانکه بیهقی از
خود از ابن عباس آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم نزایید مرا از سفاح جاهلیت چیز
نزایید مرا مگر نکاح اسلام و از علی بن ابی طالب آمده که آنحضرت فرمود صلی الله علیه و سلم بیرون
آمدم از نکاح و بیرون نیامده ام از سفاح از گاه آدم تا آنکه زایید مرا مادر و پدر من نرسید بمن از سفاح
اهل جاهلیت چیزی و در حدیث دیگر آمده که فرمود همیشه بود خدا تعالی که نقل میکرد مرا از اصلاب

بار حام طاهره مصفا و مهذب و منشعب نشد دو شعبه که آنکه بود من در بهتر زین دو شعبه و گفت
ابن عباس در تفسیر قول وی سبحانه و تقلبک فی الساجدین یعنی من نبی الی نبی و احتیه تا تخرجه
صلی الله علیه وسلم که تقلب میکرد در اصلاب انبیا تا آنکه بزایید او را مادر وی و عن
انس رضی الله عنه که خواند آنحضرت لقد جاءکم رسول من انفسکم بفتح فا و گفت من انفسکم
از روی نسب و صهر و حسب و نیست در پدران من از گاه آدم سفاح و همه نکاح است و ابونعیم در
دلایل ذکر کرده از عایشه اندر ... از جبرئیل که گفت گشتم مشارق و مغارب زمین
هیچ مردی را فاضلتر از محمد ندیدم پسران هیچ مردی را فاضلتر از بنی هاشم و در صحیح بخاری از ابو هریره
آورده که گفت گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم برانگیخته شده ام من از خیر قرون بنی آدم قرن
بعد از قرن تا پیدا شدم از قرنی که در وی هستم و در صحیح مسلم آمده که گفت آنحضرت بدرستی
برگزید خدا تعالی کنانه را از اولاد اسمعیل و برگزید قریش را از کنانه و برگزید از قریش بنی هاشم
و برگزید مرا از بنی هاشم و در حدیث دیگر آمده که خدا تعالی برگزید خلق خود را پس برگزید میان ایشان
بنی آدم را پس برگزید میان بنی آدم را پس برگزید میان بنی آدم عرب را پس برگزید مرا از عرب آگاه
باشید هر که دوست میدارد عرب را پس بدوستی من دوست میدارد ایشانرا و کسی که دشمن دارد
عرب را پس بدشمنی من دشمن میدارد ایشانرا اما نسب شریف وی صلی الله علیه وسلم چنانکه در
مواهب لدنیه ذکر کرده محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بفتح میم بن قصی بضم
قاف و فتح صاد و تشدید یا بن کلاب بکسر کاف بن مره بضم میم و تشدید را بن کعب بفتح کاف
و سکون عین بن لوی بضم لام و فتح همزه و تشدید یا بن غالب بن فهر بکسر فا و سکون ها بن مالک
بن النضر بفتح نون و سکون ضاد معجمه بن کنانه بکسر کاف و بنونین بن خزیمه بخا معجمه و زای
بر لفظ تصغیر بن مدرکه بضم میم و سکون دال مهمله و کسر را بن الیاس بکسر همزه بر قول بعضی

بن مالک

بفتح الف

بفتح آن نزد بعضی از ارباب صدر جا و همزه برای وصل ست و صاحب مواهب گفته که این قول

اصح است بن مضر بضم میم و فتح ضاد معجمه بن نزار بکسر نون و بزای بن معد بضم میم و فتح عین

مهمله و بعضی بفتح میم و سکون عین تصحیح کرده اند بن عدنان بفتح عین و سکون دال تا

اینجا متفق علیه است نسب شریف میان ارباب سیر و اصحاب علم انساب و فوق آن معلوم

و صحیح نیست باتفاق بران که آنحضرت از اولاد اسمعیلست و ابراهیم و نوح و ادریس

و شیث علیهم السلام و اجداد او یند صلوات الله علیه و علیهم و سلامه و در روایت است از ابن

عباس که گفت چون آنحضرت صلی الله علیه و سلم ذکر نسب شریف خود تجاوز میکرد از عدنان

میکرد

عدنان پس از آن توقف میکرد و میگفت کذب النسابون اینچنین روایت کرده

در مسند الفردوس و لیکن سهیلی گفته که اصح آنست که این قول ابن مسعود است و بود وی رضی الله

عنه در وقتی که خوانده اند این آیت را که الم یاتکم نبؤا الذین من قبلکم قوم نوح و عاد و ثمود و الذین

من بعدهم لا یعلمهم الا الله و میگفت کذب النسابون یعنی ایشان دعوی علم انساب میکنند

و حق تعالی نفی کرده است علم آنرا از بندگان و از عمر رضی الله عنه روایت کرده اند که می گفت ما انتساب

میکنیم تا عدنان و نمیدانیم ما فوق آن و عروه بن الزبیر گفته که نیافتیم ما هیچ یکی را که بشناسد

بعد از معد بن عدنان و از عدنان تا اسمعیل تا آدم اختلاف بسیار است و بعضی میان عدنان تا

اسمعیل سی تن ذکر کرده اند که معروف نیست اشخاص و اسماء ایشان و بعضی کم و بعضی بیش

و پرسیده شد امام مالک از حال شخصی که رفع میکرد نسب خود را تا آدم پس ناخوش آمد او را

و گفت که خبر داده است او بدان و همچنین روایت کرده شده است از وی در رفع نسب انبیا

علیهم السلام پس باید که توقف کنیم از مافوق عدنان از جهت وجود تخلیط و اختلاف و تغیر الفاظ

با قلت وجود فایده در ان و لهذا وحی کرده نشد بر آنحضرت نیز صلی الله علیه و سلم و در حاجت است

روضة الاحباب ما فوق عدنان تا آدم از انتخاب انساب ابن جوزی قریب بسی تن ذکر کرد
و چون اعتماد نیست بران و مخالف است با قوال علما ذکر نکردیم ما آنرا والله اعلم اکنون احوال
بعضی ازان اشخاص که مشهور و معلوم و متفق علیه اند ذکر کنیم اما عبد المطلب نام او شیبه است
تسمیه وی باین جهة آنست که در وقت ولادت در سر وی موهای سفید بود و شیبة الحمد هم گویند
بجهة کثرت افعال جمیله وی که حمد و ثنا میکردند مردم او را بران و بعضی نام وی عامر گفته اند
و صاحب مواهب گفته که این قول ابن قتیبه است و مجد شیرازی تصحیح وی کرده و کنیت
وی ابو الحارث است باسم اکبر اولاد او که حارث نام داشت و اما وجه تسمیه بعبد المطلب در وی
وجوه گفته اند مشهور آنست که پدر وی هاشم یک وقتی بمدینه رفته بود و در آنجا تزوج کرده و
از وی پسری حاصل شده و چون مطلب که برادر هاشم بود بمدینه رفت پسر را دید حسن الصورت
و حسن الشمایل گفت این پسر از ما مینماید و بما میماند از کیست گفتند از هاشم بن عبد مناف است
پس مطلب او را برداشت و بر شتر خود ردیف ساخت و چون جامهای چرکین داشت و هیئت
شکسته مردم میپرسیدند که این کیست میگفت این عبد منست ازینجهة او را عبد المطلب
خواندند و بعضی گفته اند که چون هاشم از عالم میرفت وصیت کرد مطلب که در باب این
عبد خود را که در یثرب است نگاه کرد از پسرش که در مدینه بود ازینجهة او را عبد المطلب گفتند
و بعضی گفته اند که او طفل بود که پدرش وفات یافت و عم وی مطلب او را تربیت کرد و در عادت
عرب بود که هرکه یتیمی را تربیت میکرد آن یتیم را عبد وی میگفتند کذا ذکر فی روضة الاحباب و در
این عادت سخنست چه چندین کس تربیت یتیمان میکردند و این عادت مستمره است در عرب
اما آن یتیمان را عبد آنها نمیگویند و نعم اینجا همچنین واقع شده و لفظ دستور و قاعده و کلیت را
میطلبد و چون مطلب وفات کرد ریاست اهل مکه بعبد المطلب قرار یافت و منصب حجابت

خانه کعبه و سقایت برای وی مفوض شد و اهل مکه تمام مطیع و منقاد وی شدند و او را تعظیم
و احترام مینمودند و بود عبدالمطلب که فایح میشد از وی رایحه مشک اذفر و نور رسول الله در روی او تابنده
بود و در غزوه [illegible] چون ایشان را حادثه پیش می آمد بجبل ثبیر بفتح مثلثه و کسر موحده و سکون تحتانیه
که نام جبلی است بمکه میبردند و برا او بحضرت عزت وسیله میساختند و در ایام قحط باران بوی
استسقا میکردند و ببرکت نور محمدی که در جبین حال وی میتافت مهم ایشان بکفایت میرسید
و از کعب احبار آمده که چون نور آنحضرت بعبدالمطلب رسید این فضل دریافت روزی در
حجر بکسر حا و سکون جیم که نام موضعیست از کعبه خواب کرده بود پس بیدار شد مکحول مدهون که
پوشیده است حله بها و جمال و جلال را متحیر ماند که این از کجاست و که کرده است اینحال
را بوی پس گرفت او را پدر او و برد نزد کاهنان قریش و خبر داد ایشان را از این حال پس
خبر دادند کاهنان که پروردگار آسمانها اذن کرده است مر این غلام را که تزویج کند گویا
این حال را تعبیر کردند بحالت تزویج یا خبر دادند از غیب که کاهنان ادعای آن میکردند پس
تزویج کرد او را پدر وی بزنی که نام وی قبله بود و زائید از وی حارث که اکبر اولاد عبدالمطلب است
پس بمرد قبله و تزویج کرد بعد از وی زنی دیگر را که نام او هند بنت عمرو است و چون قدوم کرد ابرهه
ملک یمن از جانب اصحمه نجاشی و آورد فیل سعید عظیم را برای هدم بیت الله الحرام و رسید عبدالمطلب
را این خبر گفت ای گروه قریش نترسید این بیت را پروردگاریست که نگاه میدارد آن را و حافظ
این بیت هستیم ملکه ما در حفظ این بیتیم پس آمد ابرهه و راند شتران و گوسفندان قریش را و بود
مر عبدالمطلب را چهار صد ناقه پس سوار شد عبدالمطلب تا [illegible] برآمد به جبل ثبیر پس گردید
دایره نور رسول خدا بر جبین عبدالمطلب مانند هلال و [illegible] شعاع آن بر بیت حرام مانند
چراغ که روشن گردد و چون نظر کرد عبدالمطلب بسوی آن نور گفت ای گروه قریش برگردید بتحقیق کفایت

پدر عبدالمطلب هاشم است و [illegible] روایت
[illegible] که عبدالمطلب [illegible]
[illegible]
اطلاق [illegible] شایع و ذایع

کرده شده بیکار این مهم را بخدا سوگند که سنگ گردد این نور از من مگر عبا باشد مظفر شد پس برگشتند و فرستاد

و متفرق شدند فرستاده بود ابرهه مرد برا تا هر بیت دهد حبیش را و چون درآمد در مکه نظر

کرد در روی عبد المطلب افتاد بر زمین و بیهوش گشت و آواز کرد مثل آنکه گاو ذبح کرده

شود و چون بهوش آمد سجده کرد عبد المطلب را و گفت گواهی میدهم که تو سید قریشی حقا

و در روایه است که چون حاضر شد عبد المطلب ابرهه فیل سفیدی که آورده بود برای هدم بیت

بحضور طلب کرد چون فیل نظر کرد بر روی عبد المطلب سجده کرد فیل و نبود عادت آن فیل

که سجده کند ملک ابرهه را چنانکه سجده میکنند فیلان دیگر و گویا گردانید خدا تعالی فیل را و گفت

سلام بر نوری که در پشت تست ای عبد المطلب و برنخاست این فیل هرچند زدند در سر وی

پس برگشتند جانب یمن پس فرستاد حق تعالی طیرا ابابیل را از دریا با هر یک سه سنگریزه یکی

در منقار و دو در پاها مقدار عدس پس نمیرسید این سنگریزه بهیچ کی مگر آنکه می افتاد بر زمین

و رسید ابرهه را در جسد وی دردی که افتادند انگشتان او پاره پاره و روان شد از وی زرداب

و ریم و خون و شکافت دل وی نعوذ بالله من غضب الله و این قصه از معجزات آنحضرت است صلی الله

علیه و سلم که پیش از نبوت ظاهر شده و این قسم از معجزات را ارهاصات گویند که بمعنی تأسیس

و بنیاد نهادن است و سایه کردن ابر برآنحضرت نیز پیش از بعثت بود و معجزات آنحضرت

صلی الله علیه و سلم سه قسم است قسمی که پیش از نبوت ظهور یافته و قسمی در زمان نبوت

و قسمی دیگر بعد از نبوت که کرامات اولیاء امت است و عجب از صاحب مواهب که بحث کرده

که حجاج خراب کرد کعبه را و چیزی از آن حادثه نشد و جواب داده که ارهاص پیش از ظهور نبوت

بود از برای تأسیس امر آن [illegible] نبوت ظاهر شد و ثابت و مستحکم گشت مر [illegible] حاجت

نیست بارهاص چه هدم حجاج نه بقصد تخریب کعبه واقع شد بلکه بسبب تعصب مر دشمنان عبد الله بن الزبیر

که بمعنی مجلس است از بنجا است و نام قصی بعضی گفته اند زید و بعضی گفته اند یزید و اما کلاب

با مصدر است بمعنی مکالبت بمعنی منازعت و مخاصمت کالبت العدو مکالبة نازعته

و خاصمته یا بمعنی جمع کلب است و مراد معنی کثرت است چنانکه تسمیه میکنند بسا اعرابی

پرسیده شد که شما چرا نام میکنید پسران خود را بنامهای بد مثل کلب و ذیب و غلامان خود را

بنامهای نیک مانند مرزوق و رباح گفت نام میکنیم پسران را برای اعدا و یوم عروبه او عروبه بفتح

مهمله نام روز جمعه است جمع میکرد قریش را درین روز و خطبه میخواند بر ایشان و تذکیر میکرد

ایشان را ببعث پیغمبر آخر الزمان و آگاه میکرد ایشان را که وی از اولاد من است و امر میکرد

ایشان را باتباع وی و ایمان آوردن بوی و انشاد میکرد ابیاتی که از الجمله این بیت است

یا لیتنی شاهد فحواء دعوته اذا قریش تبغی الحق خذلانا اما لوی بن غالب تصغیر لأی

و لأی بمعنی شدت و سختی در عیش آید و اما فهر جمعی از اهل سیر و تواریخ بر آنند که قریش لقب اوست

و بوی نسبت میکنند قریش را و هر که فرزند فهر نیست آنرا قریشی نگویند بلکه کنانی گویند و اکثر

بر آنند که قریش لقب نضر بن کنانه است و اولاد او را قریشی گویند و قریش نیز گویند و در تسمیه

بقریش وجوه متعدده گفته اند مشهور آنست که قریش نام دابه ایست که بزرگست میخورد دابهای دریا را

و نمیخورد او را هیچ و عالی و غالب می آید بر همه دواب دریا و غالب نمی آید هیچ دابه بروی

و در صراح از بعضی شعرای متقدمین ابیات مستشهد بمعنی انشاد کرده و بعضی گویند که ایشان

جمع شدند در حرم بعد از آنکه متفرق شده بودند و تقرش جمع شدن و گرد آمدن است وجه

آنکه ایشان اهل تجارت و کسب بودند و قرش بمعنی کسب کردن و جمع آوردن و بعضی گویند

چون مردم بحج می آمدند ایشان تفتیش حال فقرا مینمودند و ایشان را یاری میدادند و تقریش

بمعنی تفتیش است فی الصراح تقریش برانگیختن و اقراش سعی کردن [illegible] و اما در که نام

و غلامان را برای خود و نام کلاب حکیم است
بعضی گفته اند عروه و اما مره بن
ال کعب است ایجاد جمع کرد

ابیات

او عامر یا عمرو

او عامر با عمرو بود زبان جهه او را مدرکه گفتند که روزی در عقب خرگوشی دوید و دریافت آنرا و یا گرفت پدرش او را مدرکه لقب کرد و بآن مشهور گشت و بعضی گویند که آن وی را مدرکه گفتند که هر عز و شرف که آبا و اجداد او داشته وی آنها جمع کرد و دریافت و بر سر تقدیر تا یکه در زن باشد کلمه هست از جهه مبالغه باشد کذا فی روضة الاحباب و احتمال دارد که برای نقل از وصفیه باشد والله اعلم و اما الیاس اول کسی هست که هدی فرستاد بسوی بیت حرام و در قاموس گفته وی اول کسی هست که رسید او را یاس بمرکه بمعنی سل و آورده اند که وی از صلب خود آواز تلبیه پیغمبر می شنید صلی الله علیه وسلم بحج و اما مضر وی اول کسی هست که نهاد حدا را برای ابل و بود خوش آواز ترین مردم و در زمان ... دربرین اسلام بود بر ملت ابراهیم و اما نزار از نذر بمعنی قلیل میگویند که چون زاییده شد وی و نظر کرد پدر وی بنور محمد که میان دو چشم وی بود خوشحال شد خوشحال شدن سخته و طعام کرد مساکین را و گفت اینهمه اندکست در حق این مولود پس تسمیه کرده شد نزار از جهه این و کنیت او ابو ربیعه هست و اما معد بن عدنان گویند نازاد و پسر بود عد بن عدنان و معد بن عدنان که از اجداد آنحضرت است و از عدنان نسب شریف بالا میرود بروایات صحیحه اهل انساب را در آن اختلافست چنانکه معلوم شد و حکمت الهی اقتضای وحی نیز نکرده و آنحضرت تر نخواست آنرا ... چون کشایش داد حق تعالی عبد المطلب را از شر ابرهه و رجوع کرد ابرهه خایب و خاسر خواب میکرد عبد المطلب روزی در حجر ناگاه خوابی دید عظیم و بیدار شد ترسان و لرزان ... پس آمد قصه این خواب را بر کاهنان قریش پس گفتند او را کاهنان اگر راست اوفتد این خواب تو هر آئینه بیرون می آید از پشت تو کسی که ایمان آرند بوی اهل آسمان و زمین و بد امیکرد ... مردم علامتی آشکارا پس تزوج کرد عبد المطلب فاطمه را بار دار شد فاطمه بعبد الله ذبیح و ... رسول الله صلی الله علیه وسلم و تسمیه عبد الله بذبیح مشهور و مسطور است و سبب آن

حفر عبد المطلب چاه زمزم راست بعد از انباشته شدن آن و اگر نه بودی قصهٔ حفر و حدوث
او نیز ذکر کنیم اولی و اتم باشد چون ابراهیم خلیل الصلوات الرحمان علیه و علی نبینا
و علیهم اسمعیل متولد شد نور محمدی از پیشانی وی می‌تافت ساره که زوجهٔ ابراهیم بود رشک برد
و طبیعت وی تحمل آن نداشت که اسمعیل را دیدار او را به بیند بجهت آنکه ویرا فرزند نبود و طمع آن
داشت که او را پسری شود که مستودع آن نور باشد تا منجر شد بآنکه ساره خواست که ابراهیم
هاجر و اسمعیل را بردارد و بجائی برد که در آنجا عمارت و زراعت و آب و آبادانی نبود و ایشان را
تنها بگذارد و ابراهیم مامور بود بخاطر جوئی ساره پس هاجر و اسمعیل را برداشت و بزمینی برد که
اکنون حرم مکه است و ایشان را نزد تلی که خانهٔ کعبه دران موضع بنا شد گذاشت و انبانی
از خرما و مشکی آب پیش هاجر و اسمعیل نهاد و ایشان را بخدا سپرد و خود مامور بود بدان پس
هاجر ازان خرما و آب میخورد و شیر میداد چون خرما و آب تمام شد و تشنگی برایشان غلبه کرد تا
بحدی که اسمعیل از تشنگی بر خاک میغلطید هاجر بحکم اضطرار برخاست و برکوه صفا رفت و لحظهٔ بایستاد
تا کسی بفریاد او برسد و آبی بیاورد و پس ازان فرود آمد و بجانب کوه مروه رفت و برآمد و لحظهٔ
بران بایستاد و بدین طریق هفت نوبت سعی کرد و هر نوبتی پیش اسمعیل می آمد و نگاهی میکرد
تا در نوبت اخیر او را بر شرف هلاک یافت و درین نوبت چون بمروه برآمد آوازی شنید گوش
بران آواز داشت و گفت آواز ترا شنیدم مرا فریاد رس و آن جبرئیل بود که پیش اسمعیل در موضع
زمزم ایستاده است پس جبرئیل بپاشنهٔ پای خود بر زمین زد و زمین را بشکافت و چشمه پیدا
شد پس هاجر ترسید ازانکه آب نماند گرد آن چشمه را حوضی ساخت تا آب در آنجا جمع شود و
اصل چاه زمزم آن موضع بود که هاجر دران آب گرد آورد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم رحمت کناد
خدا تعالی مادر اسمعیل را اگر میگذاشت زمزم را و گرد نمیکرد چشمه آب میبود روان بر زمین و ترجم بار

بزبان عرب بجهة ضعف رای کنند دلالت بران که نمی بایست کرد پس آب اسمعیل از آن
جا می آشامیدند هم تشنگی را دفع میکرد و هم گرسنگی را و این از خواص آب زمزم است که بجای شراب
و طعام هر دو بس اند چنانکه شیر و طعم این آب نیز بطعم شیر تشبیه میاند ها جره و اسمعیل چند گاه برین حال
بودند تا قوم جرهم از ولایت یمن بران موضع رسیدند و بواسطه آب آنجا منزل گزیدند و اسمعیل میان
ایشان نشو و نما یافت تا چون بحد بلوغ رسید با قبیله جرهم وصلت کرد و فرزندان
پیدا شدند و ابراهیم علیه السلام گاه گاه باجازت ساره بر براق سوار از شام بتعهد ایشان می آمد
چنانکه بجانب [illegible] ساره میکرد و بمکه می آمد وقت قیلوله باز بساره میرسید تا زمانی که از رب
حق مامور شد که خانه کعبه [illegible] پس بمعاونت اسمعیل در موضع تل سرخ که در اول امر هاجره را
در آنجا که نشسته بود خانه کعبه بنا کرد و پیش از ابراهیم بدین موضع برای آدم حق تعالی خانه از
بهشت فرستاده بود از یاقوت که دو در داشت از زمرد سبز یکی شرقی و دیگر غربی و خطاب با آدم
کرد طواف کن گرد آن خانه و بروایتی حق تعالی خطاب فرموده با آدم که در زمین حرم خانه بساز
و گرد آن طواف کن چنانکه ملایکه را میدیدی که طواف میکنند در آسمان گرد عرش پس آدم
از هند هر سال بطواف آنجا می آمد از ابن عباس منقولست که آدم چهل حج پیاده گذارد و در
طوفان نوح آن خانه را باسمان هفتم رفع کردند الی آخر ما جاء من القصص فی هذا الباب
مقصود درینجا ذکر حال زمزم بود و سبب انباشته شدن زمزم و پیدا شدن وی در زمان عبد
المطلب و چه نزاده آنرا [illegible] بسبب آن تسمیه عبد الله را بذبیح آورده اند که تا اسمعیل علیه السلام در
حیات بود ولایت خانه کعبه تعلق باو داشت و بعد از وی نابت که از اولاد وی بود قایم
مقام او گشت [illegible] میان ایشان و قوم جرهم منازعت در [illegible] افتاده بملاحظه
نسبت مصاهرت که [illegible] جهل علیه السلام داشتند بمصالحت انجامید تا فرزندان اسمعیل [illegible] شدند

از مکه بیرون رفتند و در اطراف و اکناف عرب ساکن گشتند و حکومت مکه بر

مدتی برین حال گذشت قوم جرهم که حاکم ایشان عمرو بن حارث نام داشت بنیاد ظلم

نهادند و تعظیم و رعایت حرمت را بسر نجا نیاوردند و هدیها که مردم بجهت خانه کعبه می آوردند و بمصرف برای

خود بر میداشتند قبایل عرب که در نواحی بودند در مقام اهلاک و استیصال ایشان بایستادند

بنی جرهم را طاقت مقاومت نماند و رو بگریز نهادند و بجانب یمن رفتند و ابن عمرو بن حارث

بباعث حسد حجر الاسود را از رکن خانه برکند و صورت دو آهو بره طلا مزین بجواهر که اسفندیار

فارسی بهدیه کعبه فرستاده بود و آنرا غزال الکعبه خواندندی با سلاح چند که در خانه کعبه بود در چاه غزالی

زمزم پنهان کرد و بینباشت و با زمین هموار ساخت و نشان آن طمس و محو کرده و از شئامت ظلم

و فسقی که در حرم مکه کردند حق تعالی زحمتی که عرب آنرا عدسه گویند بر ایشان برگماشت بعضی هلاک

شدند و بعضی از آنجا بیرون رفتند از آنگاه باز اولاد اسمعیل در مکه اند و چاه زمزم از آن وقت تا

منطمس و ناپیدا بود چون نوبت حکومت و ریاست اهل مکه بعبد المطلب رسید و اراده الهی

متعلق باظهار زمزم گشته پس در خواب عبد المطلب در آوردند که زمزم را پیدا باید کرد و محل آن

بود که کجاست پس باشارات و علامات آنرا دریافت و خواست که آنرا حفر کند قریش از آن

مانع آمدند و سفهای ایشان مبادی ایذا کردند و در موضع زمزم دو بت بود که نام آنها اساف و اورام

نایله بود قریش نخواستند که میان بتان چاهی بکنند عبد المطلب بیک پسر خود که در آن

زمان داشت و حارث نام او بود بر قریش غالب آمد و بحفر زمزم مشغول شد چون مقداری

از زمین بکندند سنگها و نشانها ظاهر شدن گرفت و آن اسلحه و دو آهو بره که پنهان کرده

بودند پیدا شدند پس حفر زمزم تمام شد و آب پیدا شد و آنرا تفاخر عبد المطلب بیفزود

و نذر کرد که چون حق تعالی او را ده پسر دهد و همه بحد بلوغ رسند و ان همی شوند یکی از ایشان را

قربانی کنم چون حق تعالی ده پسر بوی داد و همه بحد بلوغ رسیدند شبی نزد کعبه معظمه بخواب رفته

بود در خواب می بیند گویا گوینده میگوید وفا کن بنذر خود یا عبد المطلب از برای پروردگار

این خانه پس بیدار شد ترسان و لرزان و چون بر نفس مسامحه بدان نمود آمد و ذبح کرد گوسپندی

و اطعام کرد آنرا برای فقرا و مساکین پس بخواب رفت دید که میگویند قربان کن بزرگتر

ازین پس قربان کرد گاوی را باز بخواب رفت دید که میگویند قربان کن بزرگتر ازین پس قربان

کرد شتر را پس باز بخواب رفت و دید که امر میکنند به بزرگتر ازان پرسید بزرگتر ازین کدام است

گفتند یکی از پسران که نذر کرده ذبح وی پس سخت غمناک شد و جمع کرد اولاد او را گفت

با ایشان صورت [illegible] گفتند ما همه بدست تست اگر همه ما را ذبح کنی راضیم

عبد المطلب از اطاعت پسران شاد گشت و گفت قرعه بیندازید چون قرعه بینداختند

بنام عبد الله برآمد و بود وی احب اولاد نزد پدر بجهت تابش نور محمدی از جبین وی و بودن

وی حسن جمال و کمال و شجاع و پهلوان و تیرانداز پس گرفت عبد المطلب دست عبد الله

و گرفت کارد و آورد او را نزد اساف و نائله که دو صنم بودند نزدیک تا قربان کرده شود نزد ایشان

و چون قوم قریش برین حال واقف شدند مانع آمدند و نگذاشتند عبد المطلب را که این کار

بکند خصوصا اخوال او از مخزوم و او را دلالت کردند بزنی کاهنه که در حجاز بود و بعقل دوراست

از کاهنان دیگر ممتاز بود و آنوقت جنیان هنوز از صعود بر آسمان و استراق سمع ممنوع

نشده بودند گفتند پیش آن کاهنه باید رفت و قصه بروی عرض باید کرد تا چه فرماید پس رفتند

بروی آن زن گفت امروز بروید و فردا بیائید تا ببینم که قرین من جن درین قصه چه اشارت

میکند روز دیگر چون پیش کاهنه رفتند پرسید که دیت مرد نزد شما چند است گفتند ده

شتر گفت ده شتر را در مقابل آن پسر دارید و میان وی و شتران قرعه بیندازید اگر قرعه بنام

شتران برآید بجای وی قربان کنند و اگر بنام پسر برآید ده شتر دیگر بیفزایند و همچنین قرعه
بنیدازند تا زمانی که قرعه بنام شتران برآید آنزمان بدانند که پروردگار تعالی راضی شده که آن
شتران فدای اوست و صاحبش خلاص یافت عبدالمطلب بر قریش بکرد بازگشتند پس
بقربانگاه که حضور اساف و نائله بود آوردند و ده شتر مقابل عبدالله داشتند و قرعه انداختند
تا شتر بصد رسید آنزمان قرعه بر شتر افتاد و هنوز دل عبدالمطلب قرار نمییافت تا اگر
بر شتران می افتاد پس عبدالمطلب را اطمینان حاصل شد حمد خدا بقدیم ... و عبدالله
ذبح خلاص شد پس ذبح کرد صد شتر و خاص و عام و وحوش و طیور را ... دیت مرد
در میان عرب صد شتر گشت بعد از آن که ده بود ... شتر ... امر
داشت و از نیجه آنحضرت فرمود صلی الله علیه و سلم انا ابن الذبیحین و مراد بدو ذبیح عبدالله و اسمعیل
داشت و صاحب مواهب گفته که زمخشری این را در کشاف روایت کرده و نزد حاکم در مستدرک
از معویه بن ابی سفیان آمده که گفت بودیم ما نزد رسول خدا صلی الله علیه و سلم پس آمد اعرابی
و شکایت کرد از ... تنگی سال و هلاک مال و ضیاع عیال و گفت عطا کن من از آنچه غنیمت
داده است ترا پروردگار تو یا ابن الذبیحین پس تبسم کرد آنحضرت و انکار نکرد بروی
قول مشهور میان جمهور آنست که ذبیح نام اسمعیل علیه السلام است و بعضی علما برآنند که نام اسحق
علیه السلام و اگر این قول صحیح باشد تاویل ابن الذبیحین آن باشد که اطلاق اب بر عم آمده است
چنانکه در قول وی سبحانه در اخبار از بنی یعقوب واقعست او قال لبنیه ما تعبدون من بعدی
قالوا نعبد الهک و اله ابائک ابراهیم و اسمعیل و اسحق اسمعیل را اب خود خوانده اند و حال آنکه
علیه السلام عم ایشانست همچنین ذبیح برین قول اسحق است و آنحضرت صلی الله علیه و سلم
ابن او گفتند که عم اوست و ابن قیم در ترجیح قول اول گفته که شک نیست که ذبیح در مکه بود و لهذا

نیست روز نحر در مکه گرد میشود چنانکه سعی بین الصفا والمروه ورمی جمرات در مکه

رفتند که نشان اسمعیل ولم وی اقامت ذکر اسد واگر ذبح بشام میبود قرابین نحر نیز

در شام میبود و نیز در قرآن مجید ذبیح را حلیم خوانده وحلیم تر نبود از کسی که تسلیم کرد نفس خود را برای

ذبح از جهه طاعت پروردگار و اسحق را علیم گفت و نیز عادت بران جاریست که مولود

اول ... میباشد و چون خلق گرفت تعلب خلیل بدان وتقاضا کرد غیرت محبت قطع

... ذبیح وهی و ولادت اسمعیل مقدم است بر ولادت اسحق واین توجیهات

و ترجیهات ... است ... غلبه ظن میکند چه جای قطع ویقین وصاحب مواهب

حکایتی ... که عمر بن عبد العزیز پرسید مردی را از علماء یهود که اسلام آورده بود که

یکی از دو پسر ابراهیم امر کرده شد بذبح وی پس گفت آن یهودی والله یا امیر المومنین

یهود میدانند که وی اسمعیل است ولیکن ایشان حسد میکنند شما را ای معشر عرب که پدر شما

افضل باشد که ذکر کرده است آنرا حق تعالی وانکار میکنند آنرا ومیگویند که وی اسحق است

انتهی و شیخ جلال الدین سیوطی در رسایل خود می آرد که قول بآنکه ذبیح اسحق است از تحریفات

اهل کتاب است انتهی ... لکن این قول در کلام بعضی از علماء مشایخ مذکور و مسطور است واسد

اعلم ... و چون آوازه حسن وجمال عبد الله اشتهار داشت وابن قضیه ذبح وفدا سبب

زیادت اشتهار گشت زنان قریش عاشق جمال وطالب وصال وی گشتند و بر سر راه وی

آمده ... ایستادند و او را بجانب خود میخواندند و حق سبحانه او را در پرده عفت وعصمت محفوظ

میداشت ... اهل کتاب در یافت بعضی علامات آنکه وجود پیغمبر آخر زمان از صلب عبد الله

خواهد بود دشمن ... میداشتند و او را در مقام اهلاک وی می ایستادند و دایم بقصد هلاک وی

در اطراف مکه می آمدند و آثار غریبه وامور عجیبه مشاهده میکردند و خایب وخاسر میگشتند و ...

عبد الله بعبید رفته بود جماعه کثیر از اهل کتاب که تیغها آهیخته بودند بعزم بنیشام بقصد عبد الله

رسیدند و وهب بن مناف که پدر آمنه والده آنحضرت بود نیز در آن صحرا بود دید که سواران

جمله که با اهل این عالم مشابهتی نداشتند از غیب ظاهر شدند و آن گروه را از عبد الله دفع کردند

وهب بن مناف چون اینحال مشاهده کرد بخانه آمد و با اهل خود گفت که من میخواهم که آمنه را

که دختر او بود بعبد الله بن المطلب بزنی بدهم و جمعی بوسیله بعضی دوستان [illegible] نزد

عبد المطلب سایید و عبد المطلب نیز میخواست که عبد الله را تزویج کند [illegible] دیگری

بشرف نسب و حسب و عفت ممتاز باشد اختیار کند آمنه [illegible] متصف بآن صفات

یافت پس عبد الله را بوی تزویج کرد و آورده اند که عبد الله [illegible] اسد گذشت که

نزد کعبه ایستاده بود که نام رقیقه بصیغه تصغیر بنت نوفل بود و بروایتی قتیله بقاف حیرت

نظر کرد بر روی عبد الله عاشق جمال او شد و گفت صد شتر که نحر کرده شده است از تو

[illegible] دامنگیر عبد الله شد از آن ابا آورد و از وی درگذشت روز

دیگر زنی خثعمیه بود که در [illegible] لطافت مهارتی تمام داشت و متموله بود وی نیز عبد الله را خواست که

بمال فریب دهد همان حرف که آن زن دیگر گفته بود گفت عبد الله [illegible] نخورده بهانه کرد که

بمنزل بروم و رمی جمرات کنم و بیایم و چون بمنزل رفت با آمنه صحبت داشت و نور محمدی از وی

با آمنه انتقال کرد و آمنه به پیغمبر صلی الله علیه وسلم حامله گشت و این در ایام منا بود چنانکه بیامد

وقتی دیگر عبد الله بر آن زن گذشت آن زن در روی عبد الله آن نور نیافت و با وی گفت

بعد از آنکه گذشتی با هیچ زنی صحبت داشتی گفت آری با حلال خود آمنه بنت وهب صحبت

داشتم آن زن خثعمیه گفت مرا با تو کاری نیست نوری در پیشانی تو [illegible] نور خواستم که

آن نور مرا باشد نصیب دیگری شد و در روایتی آمده است که آن زن که عرض کرد نفس خود را

عبد الله خواهر ورقه بنت نوفل بود که پدر عم خدیجه بود و در روایتی زن دیگر تیز آمده که نام لیلی عدویه بود و تواند که از همه این زنان عرض وجود آمده باشند [illegible] ما بکمال استقرار نطفه زکیه مصطفویه و ابداع دره محمدیه در صدف رحم آمنه زنان یا مهم بر قول اصح در اوسط ایام تشریق شب جمعه بود از این جهت امام احمد حنبل رحمة الله علیه لیلة الجمعه را افضل از لیلة القدر داشته که خیرات و برکات و کرامات و سعادات که در ضمن این شب به عالمیان و مومنان مفاض و منزل شده [illegible] هیچ نبی نشده تا روز قیامت بلکه تا ابد و اگر بهمین جهت شب میلاد را افضل از شب قدر دارند نیز می سزد و در [illegible] العلماء رحمهم الله در اخبار آمده که درین شب در ملک و ملکوت ندا دادند در کل عالم را بانوار قدس [illegible] در سازند و [illegible] زمین آسمان در اهتزاز و بهتر آمدند و بخازن بهشت امر شد که در فردوس اعلا بگشاید و عالم را بفوایح روایح معطر کرداند و در جمیع طبقات سموات و بقاع ارض بشارت دادند که نور محمدی امشب در رحم قرار یافت و خود چون نشود که مصدر تمام خیرات و برکات و کرامات و انوار و اسرار و مبداء خلق عالم و اصل اصول نوع بنی آدم قریب بعالم ظهور میرسد و تمامه عوالم را منور و مشرف و مسرور میکرداند [illegible] که [illegible] آن شب تمامی بتان در زمین منکوس افتادند چنانکه شیاطین بولادت وی از صعود بآسمان ممنوع گشته و نماند هیچ تختی از تختهاء ملوک دنیا مگر آنکه سرنگون شد و نماند دران شب هیچ سرائی مگر آنکه روشن گشت و نه هیچ مکانی مگر آنکه درآمد او را نور و نماند هیچ دابه مگر آنکه گویا شد و بشارت دادند وحوش مشرق با وحوش مغرب و بودند قریش در قحط شدید و ضیق عظیم چنانکه درختان همه خشک شدند و چارپایان همه لاغر گشتند پس فرستاد حق تعالی بارانها و سبز و شاداب ساختند درختان را و [illegible] زد ذوق و سرور و نعمت و حضور نام نهادند این سال را سنة الفتح والابتهاج [illegible] آنحضرت شش ماه تمام نه بیش و نه کم در شکم مادر بود و ندید مادر او درد او نه بی ذوقی دل را چنانکه

عادت سنا میباشد در زمان حمل و از آمنه منقولست که گفت واقف نگشتم که من آبستنم و نقلی

بستم چنانکه زنان حامله را میباشد ولیکن اینمقدار بود که حیض منقطع شده بود و از بعضی

وجوه نقل معلوم میشود و جمع کرده است ابو نعیم میان دو روایت که در ابتدا نقل و ثقل داشت

و در و آبستنی از حمل خفت و این هردو حال خلاف معهود و معتاد است کذا فی المواهب و نیز

روایت کرده است ابو نعیم از ابن عباس که یکی از دلالت حمل آمنه برسول الله صلی الله علیه و سلم آن

بود که هر جاروایی که مر قریش را بود نطق کرد در آن شب که گفت حمل کرده شد رسول سوگند

بپروردگار کعبه وی امام تمام دنیاست و چراغ اهل اوست و در روایتی دواب وی مین و اسد

که همه نطق کرد بدین کلمه و گفت آمنه آمد از آینده در میان خواب و تیقظ بودم که گفت

آبستنی گویا میدانم که آبستنی ام پس گفت تو آبستنی بهترین این امت و در روایتی بهتر

انام از آن روز معلوم شد مرا که من آبستنی ام و گفت در هر ماهی از ماههای حمل ندایی شنیدم

از آسمان و زمین که بشارت دهم شمارا که وقت رسید که ظاهر کرده ابو القاسم میمون مبارک

صلی الله علیه و سلم ... اسناد وی ضعیف است و نیز گفت آمنه که محمد در شکم من بود دیدم در واقعه

که نوری از من جدا گشت که عالم بآن نور منور گشت دیدم گوشکهای بصری را و بصری بلفظ تا و

سکون صاد شهریست طرف شام و مثل اینواقعه در حین ولادت نیز نقل کرده اند و آنسرور

فرزند دیگر غیر از پیغمبر صلی الله علیه و سلم آبستن نشد و عبد الله را نیز فرزندی غیر از وی

و محمد بن اسحق گوید که آنحضرت در شکم مادر بود که وفات یافت عبد الله بعضی گویند در مهد بود

بیست و هشت ماهه یا هفت ماهه یا دو ماهه و اینقول اصح اقوالست و وفات عبد الله

مدینه است و بود با قریش در تجارت و چون گذشتند به یثرب تخلف کرد او ایشان نزد

اخوال خود از بنی النجار و اقامت کرد نزد ایشان و چون آمدند اصحاب وی بمکه پرسیدند

عبد المطلب از احوال وی گفت شد و بعض گذاشته ایم سبب فرستادن عبد المطلب حارث را که اکبر اولاد

او بود برای طلب وی پس یافت او را که متوفی شده و دفن کرده شد در دار نابغه و بعضی گفته اند

در ابواء و این موضعیست قریب مدینه و مشهور در مردم این است و مرویست از ابن عباس

که گفت چون وفات یافت عبد الله گفتند ملایکه الهنا و سیدنا یتیم شد محمد پیغمبر تو و حبیب تو

[illegible] خداوند تعالی من او را حافظ و نصیرم و کفیل اویم صلوات و سلام فرستید بر وی

[illegible] مرا و را دعا کنید مرا و را صلوة الله و ملائکته و النبیین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین

علی محمد بن عبد الله بن عبد المطلب و برکاته و سلامه [illegible] سبحان الله چون دیده حمل و [illegible] که

آن که مقدمه ظهور پر نور وجود اوست صلی الله علیه و سلم این خواهد بود حال ولادت که بالفعل

وقت ظهور سعادات [illegible] زمان [illegible] برکات است چه خواهد بود تعالی الله و جل جلاله مدارکه جمهور

اهل سیر و تواریخ بر آنند که تولد آنحضرت صلی الله علیه و سلم در عام الفیل بود بعد از چهل روز یا پنجاه

و پنج روز و این قول اصح اقوال است و مشهور آنست که در ربیع الاول بود و بعضی علما دعوی اتفاق

بر این قول نموده و در دوازدهم ربیع الاول بود و بعضی گفته اند دو شبی که گذشته بودند [illegible]

و بعضی هشت شبی گذشته بود و اختیار بسیاری از علما برین است و نزد بعضی ده [illegible]

آمده و قول اول اشهر و اکثر است و عمل اهل مکه برین است در زیارت کردن ایشان موضع

ولادت شریفه را درین شب و خواندن مولود و آنچه از آداب و اوضاع آنست در شب

دوازدهم کنند و در روز دوشنبه بود و ابتدای وحی و هجرت و رسیدن بمدینه و فتح مکه و وفات

همه روز دوشنبه بود و ولادت در وقت صبح صادق بود و پیش از طلوع آفتاب نزد

طلوع غفر بفتح غین معجمه و سکون فاء و آن سه کوکب صغیرست از منازل قمر در مواهب لدنیه

گفته که مولد پیغمبران همه علیهم السلام همین است و اکثر اخبار در وقت ولادت شریف طلوع فجر

آمده و در شب نیز آمده و همین وقت طلوع فجر را نیز از جمله شب میتوان اعتبار کرد

و در مواهب از شیخ بدر الدین زرکشی نقل کرده که گفت صحیح آنست که ولادت در روز بود و آنکه

نقل نجوم و تساقط کواکب و شهب واقع شده بدان استدلال بر لیل نتوان کرد زیرا که زمان

نبوت و ولادت زمان ظهور خوارق عادتست پس تواند که سقوط نجوم در نهار باشد و اعلم

و بعضی از منجمین و مهره این فن ساعت مولود آنحضرت را اسعد ساعات داشته در روضه

الاحباب آنرا بیان کرده است و حق آنست که آنحضرت صلی الله علیه و سلم زینت زمان

زینت بایه زمان متشرف باو ست چنانکه اماکن و همین است سبب عدم وقوع ولادت

شریف در اشهر مشهوره که اشرف است و برکت چنانکه محرم و رجب و رمضان چنانکه در روایات

غرب آمده است و چنانکه از ایام یوم جمعه افضلست و خلق آدم در وست و در وی ساعتست

که هر دعا که در آن ساعت کنند مستجاب گردد و لیکن کجا میرسد وی بساعتی که ولادت

سید المرسلین درو ست و صاحب مواهب گفته که نگردانید حق سبحانه در روز دوشنبه

که یوم مولد او ست صلی الله علیه و سلم از تکالیف بعبادت چنانکه در روز جمعه که خلق آدم

درو ست از جهة کرامت حبیب خود صلی الله علیه و سلم تخفیف امتان وی بسبب عنایت

بوجود وی و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین انتهی اگرچه صوم درین یوم بملاحظه شرف و کرامت

ولادت در وی مستحب باشد در حدیث آمده است که آنحضرت در روز دوشنبه روزه

میداشت و از سبب آن پرسیده شد فرمود که من متولد شده ام درین روز و نازل شد

بر من وحی درین روز رواه مسلم و روایتست از عبد الله بن عمرو بن العاص که گفت در مر الظهران

که نام موضعیست قرب مکه و مردم آنرا وادی فاطمه گویند راهبی بود از اهل شام که نام او

عیص بود که میگفت که نزدیکست که تولد کند در شما ای اهل مکه مولودی که اطاعت کنند

[...] عرب و مالک گردد ملک عجم را و این زمان ولادت شریف اوست و هر مولودی

[...] بمکه پیدا میشد از احوال او میپرسید و چون شد صبح آن روز که در وی ولادت شریف واقع

شد آمد عبد المطلب نزد آن راهب و خبر داد بولادت آنحضرت گفت عیص این زائیده

شده در شما آن مولودیست که حدیث میکردم من شما را از وی گفت چه نام نهادی او را گفت

محمد گفت والله مشتاق بودم که این اسم در میان شما بود و این مولود را سه خصلت که می

شناسند او را از آن یکی طلوع نجم وی دوش بود دوم ولادت او در روز دوشنبه سوم بنام او

میرسد آنحضرت صلی الله علیه وسلم و از عایشه آمده که گفت بود در مکه یهودی که تجارت

میکرد و چون آمد آن شبی که متولد شد آنحضرت گفت آن یهودی ای گروه قریش آیا

زائیده شد در میان شما امشب مولودی گفتند نمیدانیم گفت زائیده شد پیغمبر این امت

اخیره میان دو کتف وی علامتی است در وی مویهاست مجتمع مانند عرف فرس پس آوردند

یهودی را نزد مادرش و گفت بیرون آر بر من پسر خود را پس برهنه کردند پشت او را دید

یهودی آن علامت را و بیهوش افتاد بر زمین گفت والله رفت نبوت از بنی اسرائیل

روایت کرد الحاکم و ابو نعیم از حسان بن ثابت آورده که گفت بودم من در وقت ولادت آنحضرت

کودک هفت ساله یا هشت ساله و درمی یافتم و درمییابم قصیه را و میشنوم من یهودی را که فریاد

میکند و بامداد قوم خود را پس میگویند آنها چه شده ترا که فریاد میکنی و میخوانی ما را

گفت طلوع کرد نجم احمد که زائیده شد درین شب عثمان بن العاص از مادر خود روایت

میکند که گفت حاضر شدم من ولادت رسول خدا را صلی الله علیه وسلم دیدم من نوری که

خانه وی همه جا نورانی گشت و دیدم نجوم را که نزدیک شدند از زمین تا گمان بردم که می افتند

بر من و خانه تمام پر از نور شد و در احادیث صحیحه مشهوره آمده که گفت آمنه دیدم در شب

وضع نوری را که روشن شد بدان قصور شام و دیدم من آنها را و از جمله مرضعه آنحضرت ام

گفت آمنه که بیرون آمد از فرج من نهایی که روشن شد بآن زمین تا دیدم من قصور شام

و زائیدم من او را نظیف که نبود باوی چرک و این حدیث صریحست ... ولادت او ... طاهر

مقاد بود که سایر زنان می باشند و در حدیث دیگر تیر که در وی آمده فاخذنی المخاض که بمعنی درد

تیر حاضر درانست و عبد الرحمن بن عوف از والده خود که شفا نام دارد روایت میکنند که

گفت هنگامی که ولادت کرد آمنه افتاد مولود در دست من و آواز کرد شنیدم که ...

که میگوید یرحمک الله گفت شفا و روشن گشت ما بین مشرق و مغرب تا دیدم بعض ...

دران نور و در روایتی آمده قصور روم و در روایت قصور شام آمده است که شام ملک آنحضرت

و در کتب سالفه آمده است که محمد رسول الله مولده بمکه و مهاجره بیثرب و ملکه بالشام و لهذا واقع

اسرا بشام تا بیت مقدس و احادیث در فضل شام بسیار آمده و میگوید شفا زمین ولادت

افتاده بعد ازان نوری از جانب راست پیدا شد و میگوید گوینده که کجا بردی او را دیگری در جواب او

میگوید بجانب مغرب ... و در تمام بقاع متبرکه مشرق رسانیدم و از جانب چپ نیز نوری پیدا

و در وی نیز گوینده میگوید کجا بردی او را دیگری میگوید بطرف مشرق بردم و تمام بقاع متبرکه آن

رسانیدم و برابراهیم خلیل عرض کردم او را بر سینه خود ... گرفت ... بطهارت و برکت

و میگوید شفا که همیشه بود این حدیث در دل من تا مبعوث گشت آنحضرت صلی الله علیه وسلم تا

از جمله سباق اسلام گشتم و نیز گفته میکند آمنه و میگوید آمد مرا آینده در منام هنگامی که

گذشته بود از حمل من شش ماه و گفت مرا ای آمنه تو باردار شده بهترین عالمیان و چون

بزائی ... نام ... او را محمد و پنهان دار حال خود را و از ظاهر این حدیث معلوم میشود که تسمیه محمد از

آمنه باشد و در حدیث دیگر آمده که از عبد المطلب است و منافات نیست میان این هر دو

...بخش و گفت آمنه چون گرفت مرا آنچه میگیرد زنانرا از درد وقت ولادت و من تنها ام

در خانه و عبد المطلب در طواف شنیدم آوازی عظیم که ترس گرفت مرا پس دیدم که بازوی مرغی

سپید است که میمالد دل مرا در رفت از من آن ترس و هر دردی که مییافتم از آن پس نگاه می کردم

نزد من شربتی سپید است پس خوردم آنرا و فرو گرفت مرا نوری بلند و دیدم ... خود

زنان بلند قامت را مانند درخت خرما گوییا از بنات عبد مناف اند و تعجب کردم که از کجا

شدند پیدا ایشان پس گفت یکی از ان که من آسیه امراة فرعونم و دیگری گفت من مریم بنت عمرانم

و این زنان دیگر حور عین اند و سخت شد بر من حال و هر ساعت آوازی می شنوم عظیم تر

از آواز پیش در اثنای این حال میبینم دیبای سپید که دراز کشیده اند میان آسمان و زمین و دیدم

مردانرا که ایستاده اند میان آسمان و زمین در دستهای ایشان ابریقهاست از نقره پس دیدم

قطعه از طیر که پیش آمد مرا تا آنکه پوشیدند حجره مرا منقارهای ایشان از زمرد و بازوها از یاقوت

و برداشت خدای تعالی از بصر من پرده را و دیدم مشارق ارض و مغارب آنرا و دیدم سه علم که

یکی بمشرق زده است و دیگر بمغرب و دیگر بربام کعبه و گرفت مرا ... پس زائیدم محمد را پس دیدم

او را در سجده بر داشته هر دو انگشت سبحه را بسوی آسمان مانند متضرع متبهل پس دیدم ابری

سپید را که پوشید او را و غایب گردانید او را از نظر من و می شنوم آوازکننده را که میگوید

بگردانید او را بمشارق ارض و مغارب آن و در آرید در دریاها تا بشناسند اهل آن او را بنام

و نعت و صورت وی و بدانند که نام او ماحی است که محو میکند آثار شرک را و در حدیث دیگر

آمده که آمنه میگوید که چون نهادم آنحضرت را صلی الله علیه و سلم دیدم ابری را که نورانی است

شنیده میشد در وی آواز اسپان و لرزیدن بازوها و سخنان مردم تا پوشید آن ابر او را

و ناپدید شد از من پس شنیدم منادی را که ندا میکند و میگوید بگردانید محمد را در همه زمین

عرض کنید در بر جهانیان از جن و انس و ملایکه و بر طیور و وحوش و بدهید او را خلق آدم
و معرفت شیث و شجاعت نوح و خلت ابراهیم و لسان اسمعیل و رضا [illegible] و فصاحت
صالح و حکمت لوط و بشری یعقوب و شدت موسی و صبر ایوب و طاعت یونس و جهاد یوشع
و صوت داود و حب دانیال و وقار الیاس و عصمت یحیی و زهد عیسی و غوطه دهید در دریای
اخلاق پیغمبران گفت آمنه بعد از آن گشاده شد ابر از من پس پوشیده شد محمد در حریر پاره
پیچیدنی سخت مجلد از آن پاره حریر آب [illegible] خشمه و میگوید گوینده زهی زهی بر کاشته شد
محمد بر تمامه دنیا باقی نماند هیچ خلقی از اهل دنیا مگر آنکه در آید و مطیع گردد در قبضه وی
نظر کردم بروی گویا ماه شب چهارده هم است و میپرید از وی بوی مشک اذفر و سه نفر اند در دست
یکی ابریق است از فضه و در دست دیگری طشت است از زمرد سبز و در دست دیگری حریر سفید پس
برون آورد خاتم که حیران میکرد روی اعتبار ناظران پس شست آنرا هفت بار و مهر کرد
میان کتفهای وی بآن خاتم و پیچید او را در حریر و بر داشت او را و در آورد در بازوهای
ساعتی و بسپرد بمن و [illegible] از عبد المطلب که گفته که من در شب ولادت نزد کعبه بودم
چون نیم شب شد دیدم که کعبه مایل شد بمقام ابراهیم و بسجده رفت و از وی آواز تکبیر
برآمد که الله اکبر الله اکبر رب محمد المصطفی الآن قد طهرنی ربی من انجاس الاصنام و ارجاس
المشرکین و از غیب آواز آمد که بخدای کعبه که برگزید کعبه را آگاه باشید که حق تعالی کعبه را
قبله وی ساخت و مسکن مبارک وی گردانید و بتان که بر اطراف کعبه بودند پاره پاره شدند
و بت بزرگ که آنرا هبل میگفتند بروی افتاده بود و ندا آمد که زاییده شد آمنه محمد و فرود آمد
بروی [illegible] رحمت و بدانکه جمهور اهل سیر برآنند که آن حضرت ختنه کرده و ناف بریده متولد شد
از انس رضی الله عنه مرویست که گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم از جمله عزت و کرامت من

ترود به ... عزوجل آنست که زائیده شدم مختون کرده و ندید هیچکس عورت مرا و این

اشاره است بحکمت تولد بدین وجه وبعضی از علما این نیز گفته اند که تا هیچ مخلوقی در تکمیل خلقت

آنحضرت دخلی نداشته باشد و نیز تا عیبی بوی لاحق نشود وبعضی امتناع از این انکار

نموده و در حدیث طعن کرده اند و حاکم در مستدرک ادعای تواتر کرده و ذهبی گفته

که سخن صحت است متواتر چگونه باشد وبعضی تواتر را حمل بر معنی اشتهار معنوی

لغوی کرده و ابن قیم گفته که این خصایص آنحضرت نیست بلکه اکثر مردم برین هیئت مولود

میشوند وبعضی از اهل سیر آورده اند که جبرئیل وی را ختنه کرده وقتی که شق صدر و تطهیر قلب مبارک

نموده و قولی هست که عبدالمطلب در روز هفتم از ولادت آنحضرت را ختنه کرده مهمانی

ساخت واسمه علم و اختلاف کرده اند علما که ختان سنت است یا واجب اول مذهب ابی حنیفه

و مالک و بعضی شافعیه است و ثانی قول شافعی و بعضی مالکیه است و آیات و کرامات که در ولادت

آنحضرت ظاهر شده زیاده بران است که در حد حصر و احصا درآید و آنچه مذکور شد پاره از آن

و اشهر و اظهر و اعجب آن جنبیدن و لرزیدن ایوان کسری و افتادن چهارده کنگره اوست و

بعضی علما عدد [illegible] الغایات داشته اند [illegible] واقع شد از پادشاهی چهارده تن

از ایشان پس مالک شدند در چهار سال ده کس و مالک شدند بقیه تا زمان خلافت امیر المؤمنین

عثمان کذا فی المواهب و در روضة الاحباب تا زمان عمر بن الخطاب گفته و از آن جمله

خشک شدن دریاچه ساوه و فرو رفتن آب اوست در زمین و روان شدن آب رود خانه که آنرا وادی

سماوه گویند و آتش [illegible] ازان هزار سال منقطع نشده بود و مردن آتشکده فارس [illegible] که تا هزار

سال گرم بود و کسری ازین حال بسیار فزع و خایف شد چند گاه متجلد [illegible] مینمود

و از مردم اخفا نمود و قاضی شهری که آنرا موبدان موبد گویند نیز خواب دیده گفت [illegible]

اسپان عربی را میکشیدند تا از دجله گذر کردند و در بلاد منتشر گشتند موبدان موبد تعبیر چنان نمود

که در بلاد عرب حادثه خواهد شد که بدان ملک عجم منهدم و مغلوب خواهد شد کسری مردم را

برای تحقیق این حال بر کاهنان فرستاد خصوصاً بر سطیح که در علم کهانت از همه ماهرتر بود و حال

وی از عجایب و غرایب بود گویند که ورا مفاصل نبود و قدرت بر قیام و قعود نداشت

وقتی که در غضب شدی بر باد گشتی و نشستی و در اعضای وی هیچ استخوان نبود مگر استخوان

جمجمه و سرهای دست و اصابع وی گویا سطحی بود از گوشت چون میخواستند که وی را بجای

برند می پیچیدند چنانکه جامه را بپیچند و میبردند و گویند که روی او در سینه او بود و او را سر و

گردن نبود و گویند عمر وی قریب ششصد سال بود و چون میخواستند که وی کهانت کند

و اخبار غیب گوید ویرا بجنبانیدند چنانکه مشک دوغ را بجنبانند پس نفس بر وی افتادی

و از مغیبات خبر دادی پس چون کس کسری بر سطیح آمد سطیح در سکرات موت بود سلام کرد

و تحیت کسری رسانید و از وی هیچ جواب نشنید ابیاتی چند بگفت که متضمن سوال کسری و کشف

حال وی بود سطیح چون این ابیات شنید بجنبید و گفت وقتی که پیدا شود تلاوت یعنی

قرآن خواندن و ظاهر گردد صاحب عصا یعنی محمد رسول الله [illegible] شود و در رود خانه سماوه

و فرو رود دریاچه ساوه و بمیرد آتشکده فارس سطیح نباشد و رخت حیات را از سر

دنیا بدر برد سطیح این [illegible] بگفت و بمرد حق تعالی مملکت یزدجرد که آخر ملوک فرس بود بدست

سعد بن ابی وقاص فتح فرمود و وی از لشکر اسلام بگریخت و بعد از آن چند نوبت لشکر

جمع کرد و محاربه نمود و بجانب خراسان رفت و در زمان خلافت عثمان بن عفان [illegible]

در اوایل سی و یکم از هجرت در مرو کشته شد و از انجمله افتادن بتان بر روی بود و نگونسار

شدن [illegible] از قریش را بتی بود که بر سر هر سالی نزد آن بت گرد می آمدند و عید میساختند و شب

ابن حج

در حین که ملتفت نمودند بی از نهاد دیدند که آن بت از محل خود بر روی افتاده است برگرفتند
و بر جای خود نهادند باز دیدند که افتاده باز راست کردند بار سیوم سرنگون افتاد چون این
امر مشاهده کردند بسیار غمگین و ملول گشتند و بر جای خود محکم ساختند و از جوف بت آوازی
شنیدند که گوینده میگفت ان هذا المولود اضاءت بنوره جمیع فجاج الارض بالشرق والغرب
و خرت له الاوثان طرا وارعدت قلوب ملوک الارض من الرعب این واقعه در شب ولادت
آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم شب میلاد محمد چه شبی روشن بود که در مکه تا شام منور
گردید که تا شام چه که مشرق و مغرب نورش همه را گشت محیط و همه جا روشن گردید
همه آفاق ز انوار منور گشته همه اکناف ز اخلاق معطر گردید چون ز گنجینه اعطاء وی
گوهر شد دشمنش سوخته داغ همه اهوال تبر گردید عاقبت بر فلک عز و علا جا بنهاد
هرکه از صدق در نقش خاک بران گردید هرگز از هیچ سموم بند بید خشکی هر گیاهی که از ابر کرمش تر گردید
هرگز از منزل مقصود بجایی نرسید هرکه او از ره دین نبی برگردید الحمد لله که از دین
و دین حقی را همه از دولت آن شاه میسر گردید اول کسی که آنحضرت را صلی الله علیه
وسلم شیر داد ثویبه بود کنیزک ابولهب بضم ثاء و فتح واو و سکون تحتانیه و موحده در آخر ها و این
ثویبه آنست که چون آنحضرت متولد شد بشارت رسانید بابولهب که در خانه عبدالله برادر تو
پسری متولد شد و ابولهب در ازای بشارت کنیزک را آزاد کرد و امر کرد که او را شیر دهد حق تعالی بآن شادی
و سرور که ابولهب بولادت آنحضرت صلی الله علیه وسلم کرد در عذاب وی تخفیف کرد و روز
دوشنبه از وی عذاب بر داشت چنانکه در حدیث آمده است و در اینجا سندیست مر اهل
موالید را که در شب میلاد آنحضرت صلی الله علیه وسلم سرور کنند و بذل اموال نمایند یعنی
ابولهب که کافر بود و قرآن بمذمت وی نازل شد چون بسرور وی بمیلاد آنحضرت و بذل شیر

دیگر ص

جاریه وی بحنه آنحضرت جزا داده شد تا حال مسلمان که مملو است بمحبت و مهر و بذل مال
در طریق وی چه باشد ولیکن باید که از بدعتها که عوام احداث کرده اند از ملاهی و آلات محرم
و منکرات خالی باشد تا موجب حرمان از طریقهٔ اتباع نگردد و در اسلام ثویبه اختلاف است
بعضی محدثین او را از صحابیات شمرده و در کتب آمده است که آنحضرت او را اکرام کردی
بحکم رضاعت و از مدینه برای وی جامه و انعام فرستادی و وفات وی بعد از فتح
خیبر واقع شده در سال هفتم و آنحضرت صلی الله علیه وسلم چون در غزوهٔ فتح مکه تشریف
آورد پرسید که از خویشان وی کسی هست هیچکس نیافتند کذا فی روضة الاحباب و این
ثویبه حمزه بن عبد المطلب را نیز شیر داده است و از ینجه میان آنحضرت و حمزه اخوت رضاعی
ثابت است و آورده اند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم هفت روز شیر آمنه خورد و چند روز
او را ثویبه شیر داد و آنکه مشهور و معروف و مخصوص و ممتاز است بسعادت ارضاع سید المرسلین
صلی الله علیه وسلم حلیمه سعدیه است که چون نام و نسبت خود بحلم و وقار و سعادت موصوف
بود از بنی سعد بن بکر که قبیله مشهور است بعذوبت آب و اعتدال هوا و فصاحت و بلاغت
و آمده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که من افصح شمایم عربم که از قریش ام و شیر
داده شده ام در بنی سعد بن بکر و قصهٔ ارضاع حلیمه و آنچه واقع شده است دران از فضایل
و کرامات و معجزات آنحضرت دران خارج از حد حصر و احصاست مختصری از آن رقم زده
کلک بیان میگردد و در مواهب لدنیه می آرد که ابن اسحق و ابن راهویه و ابو یعلی و طبرانی
و بیهقی و ابو نعیم از حلیمه می آرند که گفت قدوم آوردم بمکه در زمره از بنی سعد بن بکر بطلب
اطفال که رضاعت کنیم ایشان را و دران سال قحط باران بود که قطره از آسمان بزمین نمی
افتاد و ما را ماده خری بود که از لاغری راه نمیتوانست رفت و ماده شتری که یک قطره شیر

نمیداد

بغداد و همراه من بود زوج من بود و حال ما از عسرت بنوعی بود که نه شب خواب بود و نه روز

آرام و [illegible] ما از [illegible] ام تا آنکه رسیدند اطفال برای رضاع گرفتند غیر آنحضرت صلی الله علیه و

سلم که [illegible] اقبال نکردند پس باقی نماند هیچ زنی مگر آنکه گرفت رضیعی

من که نیافتم غیر آنحضرت و گفتم مرزوج خود را والله من خوش ندارم که برگردم از آنکه و

[illegible] هم میروم بسوی همین یتیم و بر میدارم او را برضاع پس رفتم و دیدم او را که پیچیده شده است

[illegible] سفید تر از شیر و فایح میگردد از وی بوی مشک بر روی حریر سبز است خواب

کرده بست بر قفای خود و مر او را غطیط است و غطیط خرخر کردن در خواب عادت آنحضرت بود

که در وقت خواب این آواز از وی می آمد و در کبر سن نیز این آواز از وی در خواب می

آمد و این علامت انفراج و انفتاح مجاری نفس است و محمود است اگر غیر افراط پس نخواستم

که بیدار کنم او را از خواب پس عاشق شدم بر حسن و جمال وی پس نزدیک شدم از وی آهسته

و نهادم دست خود را بر سینه وی تو تبسم کرد و گشاد چشم خود را و نگاه کرد بسوی من پس برون

آمد از چشم وی نوری که متصاعد شد تا آسمان و من [illegible] دیدم آنرا پس بوسه دادم میان

دو چشم وی و برکنار [illegible] نشاندم تا شیر دهم پستان راست در دهان وی در آوردم پس

آشامید شیر آنرا [illegible] که پستان چپ را نیز دهم نگرفت و نخورد ابن عباس گفت که حق

تعالی در ابتدای حال او را الهام عدالت کرد و انصاف نگاه داشت دانست که او را شریک

که پسر حلیمه باشد حلیمه میگوید پس از آن حال آنحضرت این بود که [illegible] برادر رضاعی

نگاه داشتی پس بردم او را بجای باش خود و زوج خود [illegible] نیز عاشق جمال وی شد

و مسجد رفت و رفت بر ماده شتر خود که داشت دید که پر شده [illegible] پستانهای از شیر بعد از آن

که یک قطره شیر در پستانهای وی نبود پس دوشید آنرا و نوشید و نوشیدم من [illegible] سیر شدیم ما

و خواب کردیم شب خوش بخیر و برکت و بعد از آنکه خواب شیر و پا را از گرسنگی و پریشانی و

روج من با حلیمه بشارت باد ترا گرفتن این ذات مبارک را بنی ... حاصل

شده مرا از این ذات مبارک امید میدارم که همیشه این خیر ... باید بود ... حلیمه پس

بشتی چند در مکه ... بود شبی می بینم که نوری گرد وی غاشیه شده و مردی سبز جامه بر بالین

وی ایستاده است پس شوهر را بیدار کردم و گفتم بخیز و ببین شوهر گفت ای حلیمه خاموش

باش و امر خود را پنهان دار که از آن روز باز که این پسر متولد شده احبار یهود ...

گوارا ... و آرام ... ندارند حلیمه گوید پس وداع کردند مردم یکدیگر را و وداع کردم من آمنه را

و سوار شدم دراز گوش خود را و گرفتم محمد را در پیش خود و جست و چالاک شد درازگوش من و بلند

برکشید گردن خود را و برفت چون بکعبه رسید سجده کرد سه سجده و برداشت سر خود را بسوی

آسمان و روان شد و پیشی گرد چارپاهای قوم را و مردم تعجب میکردند از آن و میگفتند زنانی که با من

بودند یا بنت ابی ذویب این همان درازگوش است که تو سوار بودی گاه آمدی با ما و می‌افتاد

و بر میخاست ... و نمیتوانست ... ورا راه رفت پس میگفتم من والله این همان

درازگوش است که خدای تعالی ببرکت این پسر قوی گردانید پس میگفتند والله این را شانی عظیم است

گفت حلیمه پس می شنوم من درازگوش خود را که میگوید آری والله مرا شانی عظیم است مرده

بودم زنده گردانید مرا و لاغر گشتم فربه گردانید مرا عجب از شما ای زنان بنی سعد که در غفلتید آیا

در نمی یابید شما که کیست بر پشت من بر پشت من سید المرسلین و خیر الاولین و الآخرین و حبیب

رب العالمین است گفت حلیمه که در راه از چپ و راست می شنیدم که میگفتند ای حلیمه غنی شدی

و بزرگترین زنان ... شدی و گله‌های گوسفندان که بران میگذشتم گوسفندان پیش می آمدند

و میگفتند ای حلیمه میدانی که رضیع تو محمد رسول پروردگار آسمان و زمین است و بهترین فرزندان آدم است

پس آنحضرت با برادر [illegible] های خویش بیرون رفت و بچرانیدن گوسفندان مشغول

شد چون [illegible] محمد را شنیده دیده می آید و میگرید و فریاد میکند که یا اماه

با اتباه [illegible] ایستاده بودیم ناگاه مردی بسوی او آمد و ویرا از میان ما

ما ربود و بر سر کوه برد و بخوابانید و شکم وی بشگافت دیگر ندانستم که حال وی چه شد پس حلیمه

[illegible] چون بوی رسیدند دیدند که بر کوه نشسته و بطرف آسمان نگاه

میکند چون ما را دید تبسمی کرد سر و چشمش بوسیدیم و گفتیم جان ما فدای تو باد و قصه بحضرت

پس آنحضرت قصه را بازگفت و این قصه در کتب احادیث آمده با اختلاف [illegible] در عبارات

آمده ابو یعلی و ابو نعیم و ابن عساکر از حدیث شداد بن اوس آورده اند که رسول خدا

صلی الله علیه وسلم بوده ام من مسترضع در بنی لیث بن بکر ناگاه بودم روزی در وادی با

همزادان خود از کودکان ناگاه دیدم [illegible] تن را که با ایشان طشتی است از طلا که پر کرده

شده است برف [illegible] در روایتی [illegible] یکی ابریق از نقره و در دست دیگری طشتی از

زمرد سبز پر از برف پس گرفتند مرا از میان یاران [illegible] فرشتگان [illegible] این بجانب محله

خود پس آهنگ کرد یکی از این سه تن پس انداخت مرا بر زمین انداختنی نرم و بشکافت

ما بین مفرق صدر مرا تا منتهای عانه و من میدیدم آنرا و نیافتم از آن هیچ دردی بیرون

بیرون آورد احشاء بطن مرا و بشست آنرا ببرف و نیک بشست [illegible] بجای خود نهاد

پس برخاست مرد دوم و گفت با آن مرد نخستین یکسو شو پس درآورد دست خود را در جوف من

و بیرون آورد قلب مرا و من مینگریستم بسوی او پس بشکافت آنرا و بیرون آورد از وی مضغه

سیاه را و در روایتی نکته سیاه را و بینداخت آنرا و گفت این نصیب شیطانست از تو

[illegible] بانباشت چیزی که در دست خود داشت و در روایتی بچیزی از آن سکینه گرد [illegible] پس برسر آنها

کرد بدست خود جیب مرا راست گویا مسکر و چیز را نا کاه [illegible] بای ملاءِ نور که حیران کرده

و روی دیده بمن مهر کرد بوی دل مرا بس پر شد دل من [illegible]

بود باز بجای خود نهاد دل مرا بس یافتم سردی و خوشی [illegible] درازه

چنین است لفظ مواهب که گفت فوجدت برد ذلک [illegible] فی صدری و در بعض

الاحباب که گفته است خوشی و خنکی آنرا هنوز در عروق و مفاصل جزو میباید [illegible]

در میان [illegible] و در حدیث [illegible] والله اعلم و در روایتی آمده است چون اخت [illegible]

بشم [illegible] دیگری گفت که آب تنگ بیار پس به برد آب دل مرا بشستند و این روایت

مناسب است که با نچه در دعای ماثوره آمده است اللهم اغسل عنی خطایای بماء الثلج والبرد

و فی روایة بالماء والثلج والبرد مقصود شمول انواع مطهرات [illegible] پس دیگری گفت که بر خیزید

شما که کار خود کردید پس کشتند [illegible] [illegible] [illegible] تا منتهای عانه و ملتیم

شد آن شکاف پس بر خیزانیدند مرا [illegible] [illegible] بوسه دادند مرا

و میان دو چشم [illegible] ای دوست اگر بدانی تو که چه خیر خواسته شد برای تو از خیر

روشن شود چشم تو و شاد شوی تو پس بر همین جا گذاشتند [illegible] و در آمدند در آسمان

و من می بینم در ان و در حدیث انس در بیان حلیه شریف آمده است که تا میدیدم بر سینه

آنحضرت صلی الله علیه وسلم نقش و نشان آن التیام را مثل خط دراز باریک و گفته اند که

قلب مخصوص بآنحضرت صلی الله علیه وسلم محل علامت مرحمه بیابانرا که حصه شیطان

از ایشان منتفی است و باید دانست که شق صدر آنحضرت صلی الله علیه وسلم مخصوص بآن

کرد بنی حلیمه بوده نیست بلکه متعدد واقع شده یکی در ینوقت که شش ساله بود و در سال دهم

نیز روایت آمده و در احادیث صحیحه بثبوت پیوسته که در شب معراج نیز واقع شده و بعضی از

در اول فاقا اطلاع ... ذکر کرده اند و ما آنرا در شرح مشکوة و در اوایل این کتاب ذکر

... در سابقا شده است حلیمه گوید بعد از آنکه قضیهٔ شق صدر محمد واقع

شد ... من ... نشستند بهتر آنست که این پسر را بمادر و جد وی بسپاریم پیش

از آنکه وی را آسیبی برسد حلیمه گوید پس وی را برگرفتم و متوجه مکه شدم چون بحوالی مکه رسیدم محمد را

بجایی نشاندم تا قضای حاجتی کنم چون باز آمدم وی را ندیدم و هرچند از وی نشان جستم

نیافتم چون ناامید شدم دست بر سر نهاده گفتم وا ... واولداه ناگاه دیدم که پیری عصایی

بدست نزد من آمد و گفت ایتها السعدیه چه شده است ترا گفتم جزع و فزع می کنم که محمد

بن عبد المطلب که وی را شیر داده بودم او را آورده بودم که وی را بمادرش بسپارم از من

گم شده است گفت که برو تا ترا بکسی دلالت کنم که میداند که وی کجاست و اگر

خواهد تواند که او را بتو رساند گفتم نفسی ... فداک بگو کیست آنکس می گفت بت بزرگ

هبل ... که فرزند تو کجاست ... دیدی و نشنیدی

ولادت وی تا ... رسید ... همه شکسته ... رسیدند و بر زمین ... گرد

وی طواف کرد و قصه را عرض کرد ... هبل بروی افتاد و تمام بتان سرنگون شدند و ...

جوف ایشان برآمد که ... دور شو ... و نام این پسر اینجا مبر که هلاک ما و سایر بتان

و بت پرستان بدست وی خواهد بود و خدای وی را ضایع نگذارد و ... در همه حال نگاهبان

اوست حلیمه گوید پس عبد المطلب آمد چون نظرش بر من افتاد گفت چه شده است ترا ای

حلیمه که جزع ناکت می بینم ... گفتم یا ابا الحارث محمد را می آوردم بخوبتر وجهی چون

بمکه رسیدم او را در جایی نشاندم که قضای حاجتی کنم از من غایب شد و هرچند جستم از وی

هیچ خبر نیافتم پس عبد المطلب بر کوه صفا برآمد و ندا کرد قریش را که یا آل غالب پس سایر قریش

او را اجابت کردند و جمع شدند و گفتند ای سید چه [illegible] [illegible] آنحضرت دوازده

پسر ژن محمد گم شده است پس عبد المطلب و قریش همه سوار [illegible] [illegible] شدند و

صلی الله علیه و سلم و از اعلی مکه تا اسفل جستند نیافتند پس عبد [illegible] بیرون [illegible] رفت و

طواف کرد و مناجات کرد پس [illegible] شنیدند که هاتفی از غیب می‌گوید که ای گروه مردم

مخروشید که محمد را خدایی است که او را فرو نگذارد عبد المطلب گفت ای ندا کننده بگو که

محمد کجاست گفت در وادی تهامه در پای درختی نشسته است عبد المطلب بجانب وادی تهامه

روان شد در راه ورقه بن نوفل پیش آمد وی نیز همراه شد تا رسیدند بوادی تهامه آنحضرت

را دیدند که در پای درخت موز نشسته و ورق آن را می‌کند عبد المطلب گفت تو کیستی ای غلام گفت

انا محمد بن عبد الله بن عبد المطلب گفت روحی فداک [illegible] انا جدک [illegible] پس او را

پیش زین خود نشاند و بمکه آورد و بنشاند [illegible] طعام بسیار [illegible] تصدق [illegible]

[illegible] انواع احسان و انعام [illegible] آورد [illegible] بنی سعد باز گردانیدند [illegible] قصه گم شدن آنحضرت

بعد از آوردن حلیمه او را بمکه [illegible] بعضی مفسران [illegible] ضالا

[illegible] تفسیر می‌کنند بطریقی که گذشت قصه [illegible] آوردن حلیمه آنحضرت

بمکه و در روایتی آمده که حلیمه آنحضرت را بمکه نزد آمنه آورد و از بسیاری خیر و برکت که در قدوم

وی دیده حریص [illegible] برانکه مدتی دیگر پیش وی باشند با آمنه گفت از وبای مکه می‌اندیشیم اگر

بگذاری تا او را بقبیله خویش باز بریم آمنه بآن راضی شد و حلیمه او را باز بقبیله بنی سعد آورد و

دو سال یا سه سال دیگر آنجا بود و شق صدر در این [illegible] واقع شد والله اعلم و بعد از آوردن

حلیمه آنحضرت را بمکه و سپردن وی با آمنه ام ایمن که کنیزک عبد الله بن عبد المطلب بود و بمیراث با آنحضرت

رسیده حضانت و دایگی وی و خدمت آنحضرت میکرد و از مواهب لدنیه معلوم میشود که حضانت ام

بـ[illegible]ت آ[illegible]نه بود و ام ایمن میگوید که هرگز ندیدم که آنحضرت صلی الله علیه

شکایت کردی چون بامداد شدی یک شربت آب زمزم خوردی

بسا [illegible]ی و بسیار بود که طعام چاشت را بروی عرض کردندی [illegible] مرا

[illegible]ت بطعام نشستی [illegible]

[illegible]

[illegible] و چون رسید آنحضرت

صلی الله علیه وسلم چهار سال یا پنج سال یا شش سال یا هفت سال و بعضی دو[illegible]سال گفته اند و

اصح اقوال شش سالست یا هفت سال آمنه آنحضرت را با ام ایمن بمدینه بردند بدیدن اخوال وی

از بنی النجار بمدینه [illegible] آنجا [illegible] بعد از آن بمکه باز گشتند و چون بابوا که موضعیست قریب

بمدینه رسیدند آمنه وفات یافت و همانجا او را دفن کردند و در روایتی آمده است که قبر آمنه

در حجون است [illegible] علی و بعضی گفته اند که [illegible] دفن در ابوا بمکه نقل نموده باشند

و این احتمال خالی از بعدی نیست در مواهب لدنیه [illegible] حدیث ابن عباس آمده که آنحضرت صلی الله

علیه وسلم یاد میکرد اموری که در اقامت بمدینه همراه مادر خود دیده بود و چون نظر بر

میکرد و میگفت درین منزل نزول کرده بود مادر من و میگفت قومی از یهود [illegible] بجا آمدند

میکردند و نظر میکردند بسوی من که این پیغمبر این امت است و این دار هجرت اوست یاد دارم سخن

و ابو نعیم از طریق زهری روایت کرد از اسماء بنت رهم که گفت حاضر شدم آمنه مادر پیغمبر را صلی الله

علیه وسلم در علتی که مرد در آن و محمد [illegible] علیه وسلم کودکی بود پنجساله بر سر او و بعد از موت آمنه

متصدی کفالت و تربیت آنحضرت جد او عبد المطلب شد تا از همه فرزندان دوست تر میداشت او

معزز و مکرم میداشت او را هرگز بی وی سفره طعام نمی انداخت و آنحضرت در جمیع اوقات خلوت

کمی نشاید که باره ... حیله زیادتی مال حاصل شود و صحیح آنست که عدد امینی منحصر است که مال را بوی سپارد

و این همه را جز در حضرت صلی الله علیه وسلم نیافت و خود بحضرت [illegible] التماس نمود

محمد امین [illegible] کنند پس بیک کس التماس آنحضرت فرستاد که اگر بطرف شام بروی و مال [illegible]

[illegible] سودی زیاده از آنچه مردم دیگر را باشد بدارم رسید عالم حضرت [illegible] بار [illegible] قبول نمود

نمود پس خدیجه [illegible] خود را که میسره نام داشت و بعضی از خویشان خود را که [illegible] بود در خدمت

آنحضرت کرده و درین سفر نیز چون به بصری رسیدند در آنجا صومعه نسطورا [illegible] بود آنحضرت

در صومعه

در پای درختی نشسته بود نسطورا چون دید گفت در پای این درخت ننشیند الا کسی که پیغمبر

باشد و نیز آن شجری بار نبود و خشک و چوبهای [illegible] پوسیده شده و برگها فرو ریخته بود چون

نشستن آنحضرت [illegible] در ساعت سبز و میوه دار شد و گرداگرد آن سبز و خرم شد نسطورا از آنحضرت

آمد گفت سوگند میدهم ترا بحق لات و عزی که بگوی که نام تو چیست آنحضرت فرمود [illegible]

[illegible] مکن [illegible] که مرا [illegible] تر باشد بدتر ازین چنانکه [illegible]

[illegible] آنحضرت بروی دکرده و در دست نسطورا صحیفه بود در [illegible] نگاه میکرد

و میگفت بخدایی که [illegible] مبعوث فرستاده که این اوست القصه آنحضرت صلی الله علیه وسلم

متاع خود را در بصری فروخت و دو برابر دیگران سود یافت و اهل قافله نیز برکت صحبت

وی سودها یافتند و چون بمکه تشریف آورد وقت ظهر بود و خدیجه در بالا خانه

با جمعی از زنان نشسته بود دید که دو مرغ بر سر آن سرور سایه کرده اند و در روضة الاحباب

اینچنین گفته و در مواهب گفته که [illegible] دو فرشته بر سر آن سرور صلی الله علیه وسلم

سایه کرده اند و خود ظاهر است که فرشتها بودند متمثل بصورت مرغان [illegible] جای

سایه کردن مرغان است و میسره غلام خدیجه و خبر به خویش [illegible] آنچه از آنحضرت در راه

از خوارق و کرامات مشاهده کرده بودند نیز بخدیجه شرح دادند میل عظیم در دل خدیجه پیدا شد
که با آنحضرت خطبه نماید [illegible] خدیجه زنی بود صاحب عقل کامل و حزم و کفایت و فهم و کیاست
و از جمیع [illegible] نسب بسیار زیاده [illegible] بود و مالی وافر داشت و جمیع اشراف قریش
حریص [illegible] بودند بنکاح وی و خطبه کرده بودند و خدیجه قبول نکرده پس خدیجه [illegible]
نفیسه نزد [illegible] فرستاد تا استعلام نماید که میل بکدخدائی دارد یا نه [illegible] ترغیب کرد
آنحضرت [illegible] بکدخدائی و گفت چه چیز مانع میشود ای محمد ترا از کدخدائی فرمود ساز و سامان
آن ندارم گفت اگر زنی پیدا شود صاحب جمال و مال و شرف و کفایت که مؤنت [illegible]
ترا کفایت کند رغبت مینمائی فرمود [illegible] کی پیدا میشود گفت خدیجه بنت خویلد ترا
[illegible] میخواهد اگر بخواستگاری وی بیائی ویرا در این راغب و راضی گردانم پس [illegible] رفت و گفت
محمد را خواستگاری مینماید وی همت عظیم بر [illegible] بسته و [illegible] پس فرستاد خدیجه [illegible]
[illegible] عم خود عمرو بن اسد تا حاضر [illegible] محمد بدیده و آنحضرت
و بعض اعمام دیگر و ابو بکر [illegible] سادات مضر همه حاضر آمدند و بمنزل خدیجه رفتند [illegible] نکاح کرد
و از کلام مواهب لدنیه معلوم میشود که خویلد پدر خدیجه در وقت نکاح زنده بود و [illegible] نوشته
الاجابه میگوید که صحیح آنست که در آن روز پدر خدیجه در حیات نبود و عم وی که عمرو بن
اسد است بود و الله اعلم و ابو طالب خطبه بلیغ خواند که ترجمه او این است حمد و سپاس
مر آن خدائی را که ما را از فرزندان ابراهیم و زرع اسمعیل گردانید و ما را از اصل معد و عنصر [illegible]
آورد و نگاهبان بیت خود و پیشوایان [illegible] خویش ساخت و خانه را بما ارزانی داشت
که مردم از اطراف و جوانب بقصد زیارت آن خانه می آیند و ما را حرمی عطا فرمود که هر کس
بآنجا پناه برد در امان باشد و ما را بر مردمان حاکم گردانید اما بعد بدرستی که این پسر برادر من که محمد بن

در بعضی نسخه [illegible]

عبدالله است جوانی است که موازنه کرده نشود با او هیچ مردی از قریش الا که او افزون بر آید

مرد اگرچه در مال او قلت است و مال سایه ایست زایل و امریست حایل و محمد کسی است که بتحقیق

خوب می شناسید شما قرابت و خویشی او را با ما و بتحقیق وی خواستگاری کند خدیجه دختر

خویلد را و مهر او بیست شتر مایه از مال من و ... کند بخدا بعد ازین شانی عظیم و خطری

بزرگ خواهد بود و در روضة الاحباب می آرد چون ابوطالب خطبه تمام کرد ورقه بن نوفل

ابن عم خدیجه بود نیز خطبه خواند مضمونش آنکه حمد و سپاس مر خدای را که گردانید ما را همچنانکه

تو ذکر کردی ای ابوطالب و فضیلت داد ما را همچنانکه تو بر شمردی پس ماییم سروران عرب و مهتران ایشان

عرب و شما اهل تمام آن فضلها هستید اهل عشیره هیچ ... نیابت شما نتوانند کرد و هیچ یکی از مردمان

فخر و شرف شما را رد نتواند کرد و بتحقیق رغبت کردیم ما بوصلت و پیوند با شما ای گروه قریش

گواه باشید که من خدیجه بنت خویلد را بزنی بمحمد بن عبدالله دادم بر چهارصد مثقال طلا ابوطالب

گفت ای ورقه دوست میدارم که عم خدیجه عمرو بن اسد نیز با تو درین نکاح شریک باشد پس

عمرو بن اسد هم گفت گواه باشید ای گروه قریش که من خدیجه دختر خویلد را بمحمد بن عبدالله

بزنی دادم پس از طرفین ایجاب و قبول متحقق گشت کذا فی روضة الاحباب و در مواهب

لدنیه از بعضی رواة نقل کرده که مهر خدیجه دوازده اوقیه بود و نش و اوقیه نام چهل درهم است

باین روایت پانصد درهم باشد و نش یعنی نصف اوقیه و در وجه تطبیق این دو روایت

با روایت خطبه ابوطالب آن گفته اند که شاید قیمت بیست شتر در ان زمان پانصد درهم

یا چهارصد مثقال طلا بوده باشد والله اعلم ... الاحباب می آرد که خدیجه کنیزکان خود را فرمود

که دف زدند و رقص کردند و گفت یا محمد عم خود را بگوی تا از شتران تو یکی را نحر کنند و مردم را

طعام دهد و در همان روز زفاف واقع شد و پیغمبر صلی الله علیه و سلم باین وصلت شادمان شد

شاد دارد او را خدا تیولی صدیقا و آنحضرت و ابوطالب [illegible] حاضر بودند و گفت الحمد لله الذی

اذهب عنا الکدر و رفع عنا الهموم و مفسران قول حق سبحانه و وجدک عائلا فاغنی به بیان همین

کرده اند که [illegible] جاه و غنی گردانید ترا بجهت اموال خدیجه و این باعتبار ظاهر است بهمین قصه والا

آنحضرت اغنی والا غنیاست بیک [illegible] در نظر همت وی آنحضرت صلی الله

و در [illegible] سال سی و پنجم قریش خانه کعبه را بجهت وهنی که [illegible] آمدن سیل وارد [illegible]

بود از سر بنا نو کردند مردی بود باقوم نام که از روم آمده بود و در فن بنائی استاد بود او را گفتند

که بنا کند و قریش همه سنگ میکشیدند و آنحضرت نیز در میان ایشان بود و سنگ میکشید

و ایشان ازارهای خود را کشیده بر دوشهای خود نهاده بودند تا از درشتی سنگها آزار

نکشند و کشف عورت در جاهلیت شایع بود و این ملامت در عهد اسلام شد که گشت

و آنحضرت انجنین [illegible] عباس بجهت شفقت او را بدان آورد که بکند آنحضرت [illegible]

که ازار بدارد و بر دوش نهد عورت وی ظاهر شد ناگاه از پای درافتاد و بیهوش شد

چون بهوش آمد گفت ازاری ازاری و او را از عیبه ازار کردند که خمر عورت [illegible] پس

خود را گویند که این اول ندائی بود که از غیب با آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] دیگر آنحضرت

را کسی برهنه ندید و آورده اند که در استوار کردن حجر اسود بجای خود در میان قبایل قریش

نزاع واقع شد هر قبیله مدعی آن شد که این کار او کند و نزدیک بود که قتال انجامد

آخر قرار بران افتاد که هرکه اول از در مسجد حرام درآید او را حکم سازند ناگاه آنحضرت درآمد

گفتند که جاء الامین پس همه حکم او [illegible] آنحضرت ردای اطهر خود را بسط فرمود و حجر

اسود را در میان آن نهاد و فرمود تا از هر قبیله مردی بیاید و گوشه از رداء بگیرد چون بجای

کار آوردند آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن حجر را برداشت و بدست مبارک خود بجای خودش

انزل فیه القرآن بر نزول وحی به سبب انا انزلناه فی لیلة القدر محمول بر دند که بدو وحی در رمضان
باشد چه اول چیز که اکرام کرده حق جل وعلی آنحضرت را صلی الله علیه وسلم بدان نبوت و وحی و نزول
قرآن است وچون فرمود که نزول قرآن در رمضان ثابت کرده که اینده ... در رمضان
باشد و اکثر مفسران بر آنند که مراد ... نزول قرآنست از لوح محفوظ با آسمان دنیا چه مرویست
که قرآن یکبار جمله در رمضان در شب قدر از لوح محفوظ با آسمان دنیا ... و آمده و از آنجا بحسب
مصالح و وقایع بدفعات و نجوم در بیست و سه سال نازل شده و نزول قرآن بحسب وقایع غیر
ترتیب اوست در لوح محفوظ که ... در مصاحف بران ترتیب است بر مثال کتاب فقه
مثلا که مسایل دران مذکور است بر ترتیب خاص ... از آنجا مسایل بر می آرند مقدم و موخر
حسب هر حادثه که وقوع میابد و بدو وحی نزد بعضی در شهر ... است و اقوال غریب است
آمده است که چون وقت ظهور نبوت نزدیک رسید محبوب گردانیده شد بسوی وی صلی الله
علیه وسلم خلوت و گوشه گزینی از خلق پس بخلوت می نشست در کوه حرا بکسر حا مهمله ممدود
و مقصور ... جبل نور گویند و از آنجا ... کعبه روشن میکرد و عبادت میکرد و تحنث
عزلت ... می نشست و اختلاف کرده اند در آنکه عبادت وی دران خلوت بفکر بود
یا بذکر مختار آنست که بذکر بود قلبی و لسانی و عمل میکرد بشریعت ابراهیم یا بهرچه ثابت میشد نزد
وی بشریعتی از شرایع انبیا یا باستحسان عقل و میبرد با خود از خانه توشه را و چون تمام میشد باز میگشت
دل بجانب اهل خانه فرود می آمد از جبل و برمیداشت توشه چند روز را و مشغول میشد و در بعضی
روایات آمده که آنحضرت هر سال یکبار از مکه بیرون آمدی و یکماه در غار حرا بخلوت نشستی
وچون ایام وحی نزدیک رسید التزام کرده اکثار کرد در خلوت و عبادت تا ناگهان در آمد
بر وی وحی و وارد گشت وحی و نازل شد قرآن و خیال نکنند که ظهور نبوت و ورود وحی از مجاهده ...

وعبادت بود زیرا که نبوت محض موهبت وعنایت است وکسب وعمل را بدان مدخلی نیست
تبارک الله ذلک من فضل الله مکتسب ولا بنی علی غیب منهم نعم ولایت کسبی و معنی است کی
وریاضت در آن مدخلی و تاثیری هست که بوی کشف بعضی عوالم و مشاهده بعضی
والهام بعضی معانی حاصل گردد اما نبوت مرتبه خاص و نسبتی مخصوص است کی
که حامل آن روح القدس است که او را جبرئیل امین گویند بمحض اصطفا و اجتباء الهی حاصل
میگردد و چون آمد فرشته او را بوحی گفت مژده باد ترا ای محمد که من جبرئیلم و خدا مرا بسوی
تو فرستاده و تو رسول خدای برین امت بر جن وانس و دعوت کن بقول لا اله الا الله و گفت بخوان
یا محمد آنحضرت گفت من خوانان نیستم اندر ما انا بقارئ یعنی امیم خواندن و نوشتن نیاموخته‌ام
گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس در برگرفت جبرئیل مرا و بفشرد مرا چندانکه رسید جبرئیل
از من طاقت مرا یعنی چندان بفشرد که بطاقت رسیدم و طاقت من طاق شد یا رسید
جبرئیل طاقت خود را و بفشرد چندانکه طاقت برو دی بود لفظ حدیث محتمل هر دو معنی است
و ظاهر در معنی اولست بهمین تصریح کرده اند شراح پس بگذاشت جبرئیل آنحضرت را و گفت بار دیگر
بخوان گفتم من خواننده نیم باز در بر گرفت و بفشرد چندانکه بطاقت رسیدم پس باز گذاشت
جبرئیل آنحضرت را و باز گفت بخوان گفتم من خواننده نیم سوم بار در بر گرفت و بفشرد و گفت اقرأ
باسم ربک الذی خلق خلق الانسان من علق اقرأ و ربک الاکرم الذی علم بالقلم علم الانسان
ما لم یعلم و در روایتی آمده که گفت جبرئیل یا محمد استعاذه کن از شیطان گفت آنحضرت
استعیذ بالله من الشیطان الرجیم و گفت بگو بسم الله الرحمن الرحیم پس گفت اقرأ باسم ربک
الذی خلق الخ یعنی تو بخوان بقوت خود نه بلکه بتایید و تقویت ما که پروردگار و معلم توئیم و من
و این در بر گرفتن و بفشردن تصرفی بود از جبرئیل علیه السلام و در وجود شریف آنحضرت

بدعای انوار [illegible] معنی قبول وی بدعای از شغل بازسوی آن کرده و نیز اشارت
بشغل انتقول که القا کرده بشود بروی چنانکه آمده است انا سنلقی علیک قولا ثقیلا اشارت
بانکه از قبیل تخیل و وساوس نیست چه تخیل و وساوس را تاثیر و تصرف در جسم نمی باشد و
تکرار اینها برای تاکید و تقریر معنا است کذا قیل و در صحاح سنن آمده است قول آنحضرت که
فرمود ما انا بقاری که خواندن ای کلامی را نمیدانم [illegible] دارد بوجه آن فصاحت
و براعت که آنحضرت داشت و امیت که منافات ندارد بکتابت و خواندن از روی مکتوب داد
این یکی از وجوه است [illegible] بوده حدیث حمل بر امیت کرده اند و در روا
آمده است چون جبرئیل گفت اقرأ یا محمد گفت چه خوانم که هرگز نخوانده ام پس جبرئیل
نامه از حریر که بدر و یاقوت منسوج بود بیرون آورد و گفت [illegible] خواندن
و درین نامه خود چیزی نوشته نمی بینم پس جبرئیل او را بنحو وضم کرد و بفشرد الی آخر الکلام و این معنی
مناسب است بامیت بعد از آن جبرئیل پای بر زمین زد و چشمه آب پدید آمد پس وضو ساخت
مضمضه و استنشاق و روی و دست و پا [illegible] سه بار شست و مسح سر یکبار کرد و این
فعل آنحضرت را تعلیم وضو کرد و غالبا تعلیم فعلی خصوصا در امثال این افعال اسهل و ادخل بود از تعلیم
قولی پس آنحضرت نیز وضو کرد پس جبرئیل یک کف آب برداشت و بر روی مبارک آنحضرت افشاند
و پس رفت و دو رکعت نماز بگذارد و آنحضرت بوی مقتدی شد آنگاه جبرئیل گفت که وضو کردن
و نماز گذاردن همچنین است و باین کلام تعلیم قولی نیز واقع شد پس عروج کرد جبرئیل بر آسمان و رجوع
کرد آنحضرت بمکه در حالیکه نمیگذشت بر حجری و مدری و شجری مگر آنکه میگفت السلام علیک یا رسول الله
پس آنحضرت بازگشت و حال آنکه میلرزید قلب وی و بوادر وی و بوادر گوشت پاره ها که میان
دوش و گردن میباشد و آن از وقت ترس و هول میلرزد چنانکه از کارد نزد ذبح مشاهده می افتد

و بر خدیجه در آمد و گفت زمانی زملونی بپوشانید مرا بپوشانید پس بپوشانیدند او را و بر بدن او کلیمی خفته بود و آب سرد تا رفت از وی ترس و بحال خود آمد و گفت حال خود را و گفت ترسیدم من بر نفس خود تا در هلیه نیفتم و گفت خدیجه اندوه مخور و شاد باش که خدا تعالی ترا در هلیه نیفکند و مخزی و مخذول نکرداند و بدرستی که خدا تعالی نیک میداند که تو صله رحم بجای می آری و بار عیال میکشی و کسب میکنی و مهمانداری میکنی و بار میدهی مردم را در نوایب و حوادث حق نه باطل و جای میدهی یتیم را و راست میگوئی و امانت میگذاری و دستگیری میکنی درماندگان نیکوئی کنند با فقیران و غریبان نیکوئی میکنی با خلق و در روایتی آمده که تو خوبروئی و نیکو خلقی و خوش آوازی و خوب کردار و خوش گفتار و عالی همتی و کسی که بدین صفات و این احوال دارد هرگز در بدی نیفتد و روی بلا نمی بیند پس تسلی داد خدیجه آنحضرت را باین مقدمات و این دلالت دارد بر کمال فراست و معرفت خدیجه بحقایق امور و صدق احوال و در روایت دیگر آمده که آمد بر خدیجه و خبر داد از حال خود و بیهوش گشت خدیجه از غایت فرح پس بر د خدیجه آنحضرت را از برای تایید و تقویت حال ورقه بن نوفل که ابن عم خدیجه بود و وی مردی بود که از دین قریش و رسوم جاهلیت بر آمده در دین نصاری در آمده و موحد شده بود و علم انجیل نیکو میدانست و مینوشت از انجیل بزبان عربی اشیا و زبان عبرانی را نیز میدانست و بود شیخ کبیر اعمی پس گفت خدیجه ای ابن عم بشنو از برادرزاده خود که چه میگوید خدیجه آنحضرت را برادرزاده خواند این بر عرف عرب است یکدیگر برادرزاده خوانند و خطاب کنند و میگویند که این ورقه هم نسب عبد بود والد آنحضرت پس گفت ورقه چه بینی تو یا محمد پس گفت آنحضرت آنچه میدید و خبر داد از حال خود پس گفت ورقه این ناموس است که بر موسی نازل میشد بشارت باد ترا ای محمد که تو

آنحضرت را از دور رفته و برای پرسیدن کیفیت حال ایشان رست که متشابه و متفق به استفسار و تشکیکات

در وقت حیرت و اشتباه از علما و اهل بصایر لازمست تا رائی صدق بمقصود نماید و اینجا

مسلک صوفیه و طالبان و سالکان طریق در عرض معاملات و وقایع خود بمشایخ تا تشخیص

حقیقت حال را چنانکه متعارف و معهود است میان این قوم کذا ذکر بعض علماء الصوفیه

اشکالی و اشتباهی که [illegible] ایام عارض میشود آنست که سوق حدیث بخاری چنانکه در مواهب

لدنیه آورده و در روضة الاحباب نیز آورده دران است که آمدن آنحضرت ترسان و لرزان

و گفتن وی بخدیجه که من ترسیدم بر نفس خود و [illegible] نیز [illegible] آنحضرت را با ثبات صفات

حمیده و کمالات رفیعه که صاحب آن [illegible] از خذلان محفوظ میباشد و بردن خدیجه آنحضرت را

در قدوم [illegible] استکشاف حال از ورقه بعد از ظهور نبوت و نزول جبرئیل و ورود وحی مدتی [illegible] از حصول

علم و معرفت به نبوت مر آنحضرت را خواه بخلق علم ضروری در آنحضرت بانکه جبرئیل ملک است نازل شده

از نزد خدا نه جن و شیطان چنانکه حق تعالی خلق میکند در جبرئیل علم ضروری بانکه متکلم با وی خدای

و مرسل وحی بوی دیگر است تعالی شانه نه غیر او چنانکه اکثر برآنند و خواه بنظر و [illegible] بظهور

معجزات بر دست جبرئیل مفید علم چنانکه ظاهر گرد وی بسحانه و معجزات بر دست [illegible] مدتی پیغمبر

تا بدان صدق او را چنانکه بعضی گفته اند و آمده است که آنحضرت بعد از دخول حرا پیش از آن آوازها

می شنید که از هر جانب می آمد یا محمد و یا رسول الله و هیچکس را نمیدید و در روایتی آمده است که

پیش از نزول وحی پانزده سال آواز می شنید و کسی را نمیدید و هفت سال روشنائی میدید

و بآن شاد میبود خواه مراد روشنائی محسوس باشد یا نور علم و یقین که دل را شاد و فراخ و منشرح

میساخت و از هر سنگ و گیاه سلام می شنید و در جامع الاصول و کتاب الوفا آورده که در

ابتدای نبوت سه سال اسرافیل ملازم آنحضرت بود بعد از ان جبرئیل فرود آمد و وحی آورد و صاحب

علم و یقین بود بلکه برای مزید ایقان و اطمینان و وضوح حجت ظهور معجزات که حکم خوارق عادات دارد

و اگر آنرا نظر بحال خدیجه دارند توجیه [illegible] ت دالله و اراده با استدلال بوجه صفات کمال که منافی

طرد و خذلان و ضلال است علم نظری حاصل کرد که طریان وهم و احتمال غیر درشان سید خلق آدم

باشد و اما اثبات احتمال و اشتباه نسبت بحال آنحضرت صلی الله علیه وسلم فی شان و کلام چنانچه

تقریر کردیم اگر آنحضرت [illegible] بعثه واقعه و تسلیه خدیجه وضوحی و عیانی حاصل شد آنچنان خواهد بود

که گاهی [illegible] ظهور بعضی معجزات میفرمود اشهد انی رسول الله با آنکه در اذهان مردم در آنجه

و موجب هیئا برای تصدیق و ایمان کرده نیکو باید شنید همین سخن را و تحصیل کرد مطلب و

نیکو ایستاده در مقام و نظر بابهام [illegible] ت قوم از راه نباید رفت والله ولی الهدایة

من الله الملک العلام [illegible] آنچه مذکور شد معلوم گشت که اول ما نزل من القرآن اقرا باسم

ربک است تا علم الانسان مالم یعلم و امام محیی الدین نووی گفته که همین است صواب که بر آن

جمهور [illegible] است و خلف اند اما آنچه در روایت جابر آمده که اول ما نزل یا ایها المدثر است نووی

گفته که این سخن ضعیف است بلکه باطل و نیست نزول یا ایها المدثر مگر بعد فترة [illegible]

بیاید اما آنچه در حدیث آمده که اول ما نزل فاتحه است چنانکه قول بعضی مفسرین است بیهقی

گفته که این حدیث محفوظ نیست و اگر باشد احتمال دارد که خبر از نزول وی باشد بعد از اقرا و یا

ایها المدثر و بعضی گفته اند که اول ما نزل آیه استعیذ بالله من الشیطان الرجیم است و گفت جبرئیل استعاذه

کن یا محمد پس گفت استعیذ بالله من الشیطان الرجیم گفت بگو بسم الله الرحمن الرحیم بعد از آن

گفت اقرا باسم ربک الذی خلق کذا صاحب المواهب اللدنیه دیگر بدانکه علما ذکر کرده اند

فتور وحی بعد از چند گاه شد [illegible] بعضی گفته اند که مدت فتور سه سال بود و جزم کرده است باین ابن

اسحق و در مواهب لدنیه گفته که امام احمد در تاریخ از شعبی آورده که گفت فرود فرستاده شد

به آنحضرت بنوت بود خاص آنکه وی این از سبین چهل سالگی بود پس قبل از بعثت تواسیل سه سالی
وتعلیم میکرد او را کلمه وچیزی نازل نمی شد قرآن بزبان وی وچون سه سال گذشت قرین شد
به بنوت او جبرئیل پس نازل شد بروی قرآن به بیست سال انتهی و در روضة الاحباب گفته که حق
خود را دران ایام به پیغمبر مینمود [illegible] فاما قرآن بر وی نمی آمد آنحضرت از فترت وحی
بسیار اندوهناک بود [illegible] قصد کرد که خود را از قله کوه بیندازد هر نوبت جبرئیل بر
ظاهر میشد و میگفت یا محمد انک رسول الله حقا و میگفت من دوست تو و برادر ... واقعه است
که آنحضرت دید جبرئیل را در میان آسمان و زمین بر کرسی نشسته دید و از آنجا نیز خوفی و هراسی
را یافت و به خانه آمد و گفت زملونی زملونی چنانکه ... اول در قصه غار حرا گفته بود و پس حق تعالی
وحی فرستاد یا ایها المدثر قم فانذر آنگاه وحی متتابع ومتتالی شد بعضی گفته اند که بنوت آنحضرت
مقدم است بر رسالت وی صلی الله علیه وسلم و در مذهب محدثین در بنوت تبلیغ وانذار شرط نیست
ونزول وحی برای تکمیل نفس کافیست چنانکه سوره اقرأ برای تعلیم وتفهیم وتکمیل وی ... بنوت است
وبعد ازان نازل شد سوره یا ایها المدثر برای تبلیغ وانذار این رسالت است در
بیان آنکه علما وحی را مراتب عدیده ذکر کرده اند اول رؤیای صالحه چنانکه در حدیث عائشه آمده رضی الله
عنها که اول ما بدی به رسول الله صلی الله علیه وسلم الرؤیاء الصالحة وفی روایة الصادقة وکان لا یری
رؤیا الا جاءت مثل فلق الصبح و در بعضی کتب واقع شده که آن در شش ماه بود و در بنوت
مدت بعثت واما ثانی آنچنان بود که القا میکرد آنرا جبرئیل در قلب شریف نبوی علیه الصلوة
والسلام بی آنکه ببیند آنحضرت او را چنانکه فرمود که روح القدس دمید در دلم که هرگز نمیرد نفسی
تا کامل و تمام نگیرد رزق خود را واستیفا نکند الحدیث روایت کرده است این حدیث را حاکم
وتصحیح کرده آنرا ثالث آنکه متمثل میکرد جبرئیل آنحضرت را بصورت مردی وخطاب میکرد او را تا یاد

میکرفت و اگر در صورت دحیه کلبی می آمد که صحابی بود از قبیله بنی کلب خوش روی
در غایت حسن و جمال گویند چون دحیه بتجارت می برآمد زنان محل نفیس نظاره میکردند
اورا و در تحقیق تمثل جبرئیل بصورت دحیه کلاست اهل ظاهر اشکال می آرند که چون تمثل میکرد
جبرئیل در صورت دحیه روح جبرئیل در کجا میبود اگر جسدی بود که مر آنرا ششصد جناحست که
صورت اصلی جبرئیلست بجا می آمد نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم نه روح جبرئیل میبود و
اورا و اگر درین جسد میبود که در صورت دحیه است و از جسد اصلی مفارقت کرده درین جسد
می درآمد پس آیا میمرد جبرئیل بانتقال روح از جسد وی یا خالی میماند آن جسد از روح منتقله وی
میزیست و در مواهب لدنیه از عینی که شارح بخاریست حنفی المذهب گفت در دریست
که نباشد انتقال روح موجب موت پس باقی ماند جسد و نقصان نشد بر دازم ... قت وی
وانتقال روح بجسد ثانی همچو انتقال روح شهدا باشد باجواف طیور خضر و موت اجساد بمفارقت
ارواح ... موجب نیست عقلاً بلکه بعادتی است که جاری گردانیده است حق تعالی در بنی آدم
ولازم نیست که در غیر بنی آدم نیز همچنین باشد بلکه در بنی آدم نیز جایز است عقلاً و ... و در
حق سبحانه این کلام ظاهر یست که بعضی علما گفته اند و نزد اهل تحقیق کیفیت تمثل جبرئیل بصورت
دحیه آنست که صورت علمیه از دحیه در ذهن جبرئیل افتاد و جبرئیل بسبب قدرت کامله و اراده
شامله که وارد افاضه وجود خود بران صورت علمیه بصفاتی که مراد است نموده خود را بصورت
دحیه نمود و آن صورت علمیه را بتلبیس آن بصفات موجود گردانید و جبرئیل در مقام خود ثابت
و کاین است بذات و صفات ملکی که دارد و دحیه در جای خود است بصورتی که داشت و
اینصورت حاصل متمثل نه عین جبرئیلست زیرا که جبرئیل حقیقی دیگر و از و صورتی دیگر و نه غیر
اوست زیرا که همان ذات و صفات جبرئیلست که باینصورت برآمده و متمثل گشته چنانکه

دلیل توحید و مظهر حق سبحانه و تمثل وی بصورت عالم میگویند و بهمین طریق است تمثل روحانیات بصورت
جسمانیات و تمثل ملک بصورت بشر و تمثل بعضی عمل او بیا بصور متعدده مائل و گاهی در غیر صورت
وحی نیز می آید چنانکه در حدیث جبرئیل در بیان اسلام و ایمان و احسان آمده بر اینکه می آمد مثل صلصله
الجرس یعنی آواز درای که مفهوم نمی شد از آن کلمات و معانی مر غیر آنحضرت را و بود این قسم از وحی
سخت ترین انواع آن بر آنحضرت تا آنکه سخت جبین مبارک وی از عرق در روز سخت سرد و گاهی
می نشست بر زمین شتری که سوار می بود از ثقل وحی و آمد یکباری همچنین و آنحضرت در ران
زید بن ثابت بود پس گران شد ران زید تا نزدیک بود که بشکند در روایت کرده است طبرانی
از زید بن ثابت گفت مینوشتم من وحی برای رسول خدا صلی الله علیه و سلم و بود چون نزول میکرد
بر وی وحی میگرفت آنحضرت را سختی و میریخت عرق سخت مثل دانها از نقره و بودم روزی و
آنحضرت خفته بود بر ران من پس گرانی افتاد بر من تا نزدیک بود که بشکند پای من و چنان شد
که گفتم را نمی توانم رفت بر پای خود هرگز و چون نازل شد بر وی سوره مائده نزدیک بود که
بشکند بازوی ناقه وی صلی الله علیه و سلم و نقل در مطلق وحی نیز آمده که چون نزول میکرد بر وی
وحی کرب میکشید بجهة آن و تغیر میافت رنگ روی تابان او مانند رنگ خاکستر و فرو می
افتاد سر مبارک وی و اصحاب نیز سرها نگون می افتاد و چون گشاده میشد بر میداشت سر را
و محققان گفته اند که در افاضه و استفاضه مناسبت شرط است پس گاهی ملکیت جبرئیل بر
آنحضرت غلبه میکرد و او را از خود میبرد و بعالم خود میبرد و گاهی بشریت آنحضرت بر جبرئیل
غالب می آمد و او را بصورت بشر میساخت و این در صورت وعد و بشارت میبود و اول
در صورت وعید و نذارت خاص آنحضرت بود که میدید گاهی فرشته را بر صورت اصلی او
که مر او را ششصد بازو بود پس وحی میرسانید آنچه خدا میخواست چنانچه در سوره النجم مذکور است

مذکور است وگفته اند که این دوبار بود و الله اعلم سادس آنچه وحی کرد الله تعالی بروی در حالی که فوق سموات بود و وحی کرده شده بروی صلوات خمس و غیر آن سابع کلام کردن حضرت رب العزة جل جلاله بوساطت ملک چنانکه تکلم کرد موسی را علیه السلام ثامن کلام کردن حق سبحانه با وی آشکارا بی حجاب و ظاهر آنست که وحی فوق سموات ازین قبیل است و صاحب مواهب گفته که این بمذهب کسی است که گوید دید آنحضرت پروردگار خود را در شب معراج و این مسئله خلافیه است والله اعلم وگاهی دید آنحضرت پروردگار تعالی و تقدس را در منام و تکلم کرد با وی چنانکه آمده است که دیدم پروردگار تعالی را در احسن صورت پس نهاد هر دو دست خود را در کتف من و یافتم سردی انامل او را در سینه و پرسید از من فیم یختصم الملاء الاعلی الحدیث بطوله و آنحضرت را که حاصل نشید علم بدان و صایب بود نیز از اقسام وحی داشته اند و صاحب خمیس میگوید که اتفاق کرده اند بران که چون اجتهاد میکرد آنحضرت صواب میکرد قطعا و معصوم بود از خطا در اجتهاد وی و مشهور در کتب اصول آنست که مقرر داشته نمیشد بر خطا و تنبیه کرده میشد بران چنانکه در قصه اساری بدر مذکور است و صاحب مواهب لدنیه از حلیمی گفته که وحی کرده میشد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بر چهل و شش نوع و ذکر کرده آنرا و در فتح الباری گفته که غالب آن باعتبار اختلاف احوال حامل وحی است و مجموع دخلست در آنچه ذکر کرده شد والله اعلم و بعضی از علما گفته اند که فرود آمد جبرئیل بر محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم بیست و چهار هزار بار و بر آدم دوازده بار و بر ادریس چهار بار و بر نوح پنجاه بار و بر ابراهیم چهل و دو بار و بر موسی چهار صد بار و بر عیسی ده بار کذا نقل صاحب المواهب والله اعلم و گفته اند که اول چیزی که واجب شد از عبادات بعد از ایمان و توحید دو رکعت نماز بود که تعلیم کرد جبرئیل آنحضرت را و بگذارد با وی و مقاتل گفته است که نماز اول فرض وی دو رکعت بود در غداة و دو رکعت

در معنی بحکم قول حق تعالی وسبح بحمد ربک بالعشی والابکار و در فتح الباری گفته که بود آنحضرت که نماز میکرد از
پیش از قضیه اسرا و همچنین اصحاب وی ولیکن اختلاف کرده شده است که آیا چیزی از صلوة
خمس فرض بود و بعضی نه از صلوة چیزی پس بعضی گفته اند که فرض بود نماز پیش از طلوع آفتاب
و پیش از غروب وی و حجت برین قول حق تعالی است وسبح بحمد ربک قبل طلوع الشمس وقبل غروبها
انتهی و نووی گفته که اول آنچه واجب شد بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم انذار و دعوت بود به توحید
پس از آن فرض کرد حق تعالی قیام لیل را چنانکه در اول سوره مزمل مذکور است پس نسخ کرد آن را
در آخر این سوره پس نسخ کرد همه را بایجاب صلوة خمس لیلة الاسراء ... اختلاف کرده اند
در اول کسی که ایمان آورد برسول خدا و تصدیق کرد او را کیست جمهور بر آنند که اول من آمن علی
الاطلاق ام المؤمنین خدیجه است که چون آمد آنحضرت صلی الله علیه وسلم از حرا و خبر داد او را
از نزول وحی ایمان آورد و تصدیق کرد و استدلال کرد بر صدق نبی و اتباع نمود بعد از وی
اول و اسبق ابوبکر صدیق است و برین است ابن عباس و حسان بن ثابت ... بنت
ابی بکر و نخعی و غیرهم از تابعین و جماعه از صحابه و تابعین و غیر ایشان از علما و بعضی گفته اند
اول ایمان آورد علی بن ابی طالب که در کنار تربیت آنحضرت بود و وی کرم الله وجهه در آن
اوان صبی بود چه نرسیده بود بحد بلوغ و لهذا فرموده است سبقتکم الی الاسلام طرا صبیا
ما بلغت اوان حلمی و عمر شریف وی در آن زمان ده ساله بود چنانکه حکایت کرده است طبری
و ابو عمرو بن عبد البر گفته است که از آنکسانی که رفته اند بآنکه اول من اسلم علی است سلمان و ابو ذر
و مقداد و خباب و جابر و ابو سعید خدری و زید بن ارقم و همین است قول ابن شهاب و
قتاده و غیرهم و بعضی گفته اند اول من اسلم ورقه بن نوفل است و گفته است شیخ ابن الصلاح
که اورع و احوط آنست که گفته شود که از رجال احرار ابوبکر است و از صبیان و احداث علی و از

ش خدیجه و از سوال زید بن حارثه و از عبید بلال و اسد اعلم وابن عبد البر ادعا کرده است اتفاق
بر آنکه اول من اسلم علی است ولیکن خود بعد پنهان داشت اسلام را از خوف ابو طالب و ابو بکر
اسلام آورد و اظهار کرد اسلام خود را و تایید میکند این را آنچه روایت کرده است حسن از علی رضی
اسد عنه که گفت سبقت کرد مرا ابو بکر بچهار چیز که من نیافتم آنرا سبقت کرد مرا با فشا اسلام و قدم
هجرت و مصاحبت در غار و اقامت صلوة و اظهار آن و من در شعب بودم اخفا میکردم آنرا
بعد ازان اسلام آورد بعد از زید بن حارثه عثمان بن عفان و زبیر بن العوام و عبد الرحمن
بن عوف و سعد بن ابی وقاص و طلحه بن عبید اسد بدعوت ابی بکر صدیق مر ایشان را باسلام
بعد ازان اسلام آورد ابو عبیده عامر بن عبد اسد بن الجراح و ابو سلمه بن عبد اسد بن عبد الاسد
بعد از ... و ارقم مخزومی و عثمان بن مظعون و عبد اسد بن مسعود و سعید بن ... فاطمه بنت
الخطاب و ابن سعد گفته که اول زنی که ایمان آورد بعد خدیجه ام الفضل زوجه عباس و اسما
ابی بکر ... اسد عنه و عنهم اجمعین ... تا سه سال حال بر همین منوال بود و مامور بود آنحضرت صلی اسد
علیه وسلم باخفای این امر و صبر بران پس آنحضرت بخفیه دعوت میکرد تا نازل شد این آیه کریمه
فاصدع بما تومر و اعرض عن المشرکین یعنی اظهار کن آنچه مامور کرده شدی بدان و آشکارا
کن دعوت را و بگردان روی خود را از مشرکان مجاهد گفت مراد جهر بقرآن است و اصل صدع
ابانت و تمیز است و مراد اظهار حجت و فرق میان حق و باطل است پس آنحضرت کمر اجتهاد
در امر دعوت محکم بربست و قریش بآنحضرت متعرض نمی شدند تا آنکه آنحضرت متعرض شد
آلهه ایشان را و حکم کرد که بتان و عبادت کنندگان ایشان در نار خواهند بود و بعض ... خشمناک
شدند و ایستادند در مقام آزار و اضرار آنحضرت و اتفاق کردند بر مخالفت و عداوت
وی صلی اسد علیه وسلم مگر کسی که در کار وی میشد حفظ و عصمت الهی و توفیق هدایت باسلام و

این در سال چهارم بود و بعد حمایت کرد او را عم وی ابوطالب و منع کرد قریش را از ایذای وی
و چون دیدند میان وی و ایشان بعض عداوت شده بود دیگر اتفاق افتاد قوم و قطع کردند
میان خود و اتفاق کردند و نوشتند که هر که مسلمان شود از ایشان عذاب کنند و در قصه اندازند
و او را از دین وی منع کردن حق تعالی ایشان را از رسول خود بعد وی ابوطالب و بنی هاشم غیر ابولهب و
بنو المطلب نیز همه بحکم عصبیت و قرابت طینی در بقعه حمایت و رعایت آنحضرت درآمدند و بود آنحضرت
روزی نزد ابوطالب دعوت میکرد او را باسلام پس مجتمع شدند قریش و آمدند برابوطالب قاصد
ایذا و آزار پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ما سپارد آنحضرت را با ایشان گفت ابوطالب اگر میل کند
ناقه بعیر بچه خود می سپارم او را بشما و ابیاتی چند گفت در خطاب آنحضرت که مضمون آن این است
بخدا سوگند که هرگز نتوانند رسید ایشان بسوی تو و آزار کرد پس اظهار کن امر خود را هیچ بر تو نیست
و خوشی و شاد باش و خنک باد چشم تو و دعوت کردی مرا و گفتی که تو ناصح و خیرخواه منی و بتحقیق
راست گفتی و هستی تو در آنجا امین و اظهار کردی دینی را که البته دینی است از بهترین ادیان خلق
اگر نبود ملامت مردم قریش دشنام ایشان مرا آینه می یافتی مرا کشاده دل و قبول کننده
و ظاهر کننده مر این دین را و بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم که طواف میکرد بر مردم و میگشت
گرد ایشان و دعوت میکرد و میگفت ای مردمان خدای تعالی امر میکند شما را که عبادت کنید او را
و هیچ شریک نگردانید بوی چیزی را و ابولهب در پس آنحضرت میگفت ای مردمان این امر میکند شما را
که ترک کنید دین پدران خود را نزدیک وی نیایید و بعضی از کفار قریش آنحضرت را ساحر میگفتند
و بعضی شاعر و بعضی منسوب بکهانت میداشتند و بعضی مجنون میگفتند آورده اند که قریش میان
خود اتفاق کردند که چون موسم حج درآید قبایل عرب از اکناف و اطراف خواهند آمد و چون
آوازه این مرد بشنوند لاجرم به پیش وی خواهند رفت و سخن وی بشنوند بوی بگروند شما آواز

ابو بکر اتقتلون رجلا ان یقول ربی الله وقد جاءکم بالبینات من ربکم و این قول مومن ال فرعون
که میگفت فرعونیان را در حق موسی علیه السلام و در صحیح البخاری از ابن عمر می آرد که گفت در اثنای
آنکه ما نشسته ایم با رسول خدا در صحن کعبه ناگاه روی آورد عقبة بن ابی معیط بضم میم و فتح عین
مهمله و سکون تحتانیه و طاء مهمله در او لعنة الله علیه پس پیچید جامه خود را در گردن مبارک
آنحضرت و کشید خفه کرد آنرا خفه کردن سخت پس آمد ابوبکر و گرفت دوش آن بدبخت را
و دفع کرد او را از آنحضرت گفت اتقتلون رجلا ان یقول ربی الله و گفته اند علما که ابوبکر افضل
از مومن ال فرعون است زیرا که وی اقتصار کرد بنصرت لسانی و ابوبکر اظهار کرد نصرت زبان و دست و
قول و فعل و میگویند که امیر المومنین علی قایل شده درین باب بافضلیت ابوبکر رضی الله عنهما و خصه
عجب درین باب آنست که در صحیح البخاری می آرد که بود آنحضرت که نماز میکرد روزی نزد کعبه و جمعی
قریش در مجالس خود بودند ناگاه گفت یکی از ایشان آیا نمی نگرید بسوی این مرائی گفت کدام یکی از
شما باشد که برود به شتری که ذبح کرده شده است در فلان قبیله و بیارد شکنبه آنرا و سرگین و خون آن
مشیمه را پس بگذارد آنرا تا سجده رود و بنهد آنرا درمیان دو شانه وی پس برخاست بدبخت ترین
قوم که عقبة بن ابی معیط بود و آورد شکنبه را و بنهاد آنرا درمیان دو شانه آنحضرت حین سجده
پس ثابت ماند آنحضرت و سر برنداشت از سجده و ایشان بخندیدند چنانکه بر بالای یکدیگر می افتادند
تا آمد فاطمه زهرا رضی الله عنها و دور انداخت آن شکنبه را از پشت شریف و دشنام کرد این
بدبختان را پس چون تمام کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم نماز را دعا کرد بر ایشان و گفت اللهم
علیک بقریش پس از آن بخصوص نیز چندی از ایشان که ابوجهل و اشقیای دیگر باشند دعا
کرد و همه ایشان هلاک شدند روز بدر و انداخته شدند در چاه لعنت چنانکه در باب انفرادات
بیاید صبر بسیار کرد آنحضرت و درگذرانید لیکن چون از حد درگذشت و بی ادبی بنماز کردند و وقت

در رسید داد در کاه و حکم برفت رسید آنچه رسید نمود با بد من غضب الحلیم و علم حق کرده سوا ن
کنند لیکن چون امر حد شد رسوا کنند و سخن کرده اند علما درین صحبت با ب فقاهت که
ثابت ماند آنحضرت صلی الله علیه وسلم در نماز با وجود رسیدن نجاست پس بعضی [illegible] گفته اند
که عروض نجاست و اصابت آن در اثنا نماز منع نمیکند صحت آن را و بعضی گفته اند که شکلینه
دلیل نیست بر نجس بودن آن و امام نووی گفته که آنحضرت ندانست که چه چیز نهاده شده بر پشت وی پس
مستمر شد با ب در سجود بجهت وجود طهارت سابق که داشت و وارد میشود برین کلام که پس چرا
اعاده نکرد بعد از علم و لذا اند اگر نماز نفل بود و ظاهر همین است اعاده لازم نیست و اگر فرض بود
شاید که اعاده کرده باشد و درین سخن است که اگر اعاده کرده بودی نقل کرده شدی و همان [illegible] نقل
کرده نشده است و نیز تقریر آنحضرت بر نماز فاسد بعید است والله اعلم [illegible] و آنچه آنکه کفار
ایذای آنحضرت صلی الله علیه وسلم بانواع دست میکردند فقرا صحابه و ضعفای ایشان را نیز
تعذیب میشمودند تا باز دارند ایشان را از دین اسلام و میپوشانیدند ایشان را زرهای آهن و
می افکندند در آفتاب و می انداختند در گردن بلال رسن و می سپردند بدست کودکان و میکردند
شعاب مکه و بازی میکردند بوی و میکشیدند او را تا آنکه پیدا شد اثر زخم ریسمان
در گردن وی و امیة بن خلف جمحی که مولای او بود او را بطحای مکه بردی و در ریگ گرم برهنه بخوابانیدی
و سنگ آفتاب گرم شده را بر سینه و شکم او نهادی خام میکردند او را در درون پوست [illegible]
و می انداختند در آفتاب و میگفتند بگو بها و میگفت وی رضی الله عنه احد احد پس خوار شد بر بلال
نفس وی در هیچ کرد تلخی عذاب با شیرینی ایمان روزی عذاب میکردند او را همچنین در رسید ابوبکر
بر سر وی و بخرید او را و آزاد کرد پس گفت آنحضرت چرا شریک نکردانیدی مرا در خریدن بلال
با ابابکر گفت یا رسول الله او را همان زمان آزاد کردم و عمار بن یاسر و پدر و مادر او را انواع تعذیب میکردند

روزی ایشان را از القاب در ریگ گرم انداخته عذاب میکنند و موعود صبر یا آل یاسر فان موعدکم

الجنة و ابو جهل لعین نشسته در فرج سمیه ام عمار زد و بکشت و پدر او را نیز کشتند و اول کسیکه

در دین اسلام کشته شدند ایشان بودند رضی الله تعالی عنهم اجمعین و آورده اند که بعضی

از قریش نزد یهود رفتند و احوال آنحضرت و علامات نبوت وی پرسیدند یهود گفتند که از وی

او را از سه چیز اگر جواب داد وی نبی مرسل است و الا مردی مفتون است بپرسید از آن جوانان

که در زمان سابق در طلب خدا رفته اند مراد اصحاب کهف را داشتند و بپرسید از شخصی

که گشت کرد ربع مسکون را یعنی ذو القرنین و بپرسید از روح که حقیقت آن چیست پس گفت

فردا باید جواب آن را بگویم و ان شاء الله نگفت پس دیرنگ شد وحی و نازل گشت قول وی تعالی

ولا تقولن لشیء انی فاعل ذلک غدا الا ان یشاء الله پس نازل گشت قرآن بذکر قصه اصحاب

کهف و ذی القرنین پس بخواند آنحضرت بر ایشان هر دو قصه را و باز ایستاد از بیان حقیقت

روح و اختلاف کرده اند که مراد روح انسانی است یا جبرئیل یا صنفی از ملایکه که نگهبان ایشانند

باشند روز قیامت که در قول وی تعالی یوم یقوم الروح والملایکة صفا مراد داشته اند و گفته اند

که راجح آنست که مراد روح انسانیست پس بعضی گفته اند که مشهور میان مردم [illegible] همین قول است

که مراد بقول وی سبحانه قل الروح من امر ربی آن است که پروردگار تعالی مستاثر و منفرد

بعلم روح و غیر وی تعالی را معرفت حقیقت آن راه نیست و حق آنست که در آیه دلیلی نیست برآنکه

حق تعالی مطلع نگردانیده است حبیب خود را صلی الله علیه وسلم بر ماهیت روح بلکه احتمال دارد

که مطلع گردانیده باشد و امر نکرد او را که مطلع گرداند این قوم را بر آن و بعضی از علما در علم ساعت

نیز مثل این معنی گفته اند والله اعلم و اشارت میکنند باین معنی قول حق سبحانه ما اوتیتم من العلم الا قلیلا

که خطاب با آن قوم است که سوال کردند یعنی شما قابل آن نیستید که فهم این حقیقت کنید مانند آن

کنند پس علامت نبوت ندانیدن و خبر دادن از آن بود تا درست شیعی و آگاه بودن از آن

و لهذا گفته شده بود اگر جواب گویند فافهم گفت بنده مسکین خصصه اللہ بنور العلم و الیقین و چگونه

جرأت کند مومن عارف که نفی علم حقیقت روح از حضرت سید المرسلین و امام العارفین صلی اللہ

علیه و سلم شده و داده است او را حق سبحانه علم ذات و صفات خود و فتح کرده بروی قفل همین

علوم اولین و آخرین و جاوشانی چه باشد که در جنب حقیقت جامعه وی قطره ایست از دریا

... ازینجا و باسه الیومستی ... و چون جور و جفای کفار بی هنجار تیره روزگار برصحابه

سید ابرار از حد گذشت اذن کرد رسول خدا صلی اللہ علیه و سلم ایشان را هجرت کردن بسوی

حبشه که ... امن و امان ... رست ... و آن دیار از عرب کوتاه بود و این در ماه رجب ...

در سینه خمس از نبوت پس یازده مرد و بقولی دوازده و چهار زن و بقولی پنج پنهانی از مکه بدر رفتند

و بعضی مردان با اهل و بعضی بی اهل تا کنار دریا پیاده رفتند و از آنجا کشتی نشستند و بطرف

حبشه روان شدند پس رسیدند بحبشه و در جوار نجاشی از شرار اشرار نجات یافتند و نجاشی

پادشاه حبشه را گویند و نام این نجاشی اصحمه بود و نخستین کسی که با اهل برآمد عثمان بن عفان

بود با زن خود رقیه بنت رسول اللہ صلی اللہ علیه و سلم برآمد و چون خبر سلامت ایشان دیر رسید

تا کسی بحال آنسرور راه یافت پس زنی پیدا شد و خبر آورد و گفت دیدم عثمان را که زوجه خود را

بر حماری سوار کرده میرفت پس گفت آنحضرت صلی اللہ علیه و سلم بدرستی عثمان اول کسی است که

هجرت کرد با زوجه خود بعد از لوط پیغمبر علیه السلام و چون صحابه بحبشه رسیدند در جوار نجاشی

ایمن نشستند و بعد از مدتی شنیدند خبر کاذب که بوقوع صلح میان آنحضرت و میان مشرکان

شیوع یافت از حبشه بیرون آمدند چون بنواحی مکه رسیدند معلوم کردند که آن صلح اعتباری

نداشت و کفار همچنان در صدد ایذای مسلمانان اند هر یکی از مهاجران در جوار کسی بمکه درآمده بعد از

چندگاه باذن آنحضرت باز بجانب حبشه روان شدند و درین نوبت جمعی کثیر از مسلمانان بجانب
حبشه برآمدند و تا آنحضرت در مکه بود از مسلمانان هر که از کفار ایذا میدید بحبشه هجرت میکرد چون
کفار [illegible] این جماعه را در حبشه معلوم کردند عمرو بن العاص را با جمعی با هدایا و تحف
نزد نجاشی فرستادند تا ایشان را رد کنند بسوی قوم و چون ایشان بمجلس نجاشی رسیدند سجده
کردند و تحفها گذرانیدند و خوش آمد گفتند پس آورد نجاشی ازان و گفت لایق نباشد
که قومی در بلاد من نزول کرده و پناه بمن آورده باشند ایشان را بدشمنان ایشان سپارم فرمود
مسلمانان را بیارید تا سخن ایشان بشنود و بیان دین و ملت خود نمایند پس مسلمانان بمجلس نجاشی درآمدند
سلام کردند و سجده تحیت چنانکه رسم حبشه بود نکردند حاضران [illegible] گفتند چرا سجده نکردید
جعفر ابن ابی طالب که از مهاجران حبشه بود گفت ما سجده نکنیم غیر از پروردگار خود را پیغمبر
ما ما را چنین گفته است پس بیان دین مسلمانی و احکام اسلام بانکه وجوه داشت ابلاغ آن کرد
و نجاشی را از کلام جعفر هیبتی در دل افتاد و گفت ازان کلام که بر وی نازل شده چیزی بخوانید
جعفر اوایل سوره مریم را بخواند نجاشی و هر که با وی بود از اساقفه همه بگریستند و گفتند بخدا
که این کلام و کلامی که بر موسی نازل شده از یک مشکوة بیرون آمده اند و گفت نجاشی من گواهی
میدهم که محمد رسول خداست و اوست که عیسی بن مریم بشارت داده است بآمدن بعد
پس هدایای قریش را بایشان رد کرده ایشان را خایب و خاسر از مجلس بیرون آوردند
در اثنای بیان مجملا ذکر یافت که جمعی از مهاجران حبشه بشنیدن خبر وقوع صلح میان آنحضرت
صلی الله علیه وسلم و کفار قریش از حبشه بمکه قدوم آوردند و باز برگشتند تفصیلش آنست
که آنحضرت صلی الله علیه وسلم روزی در مقام تبلیغ و انذار آمده سوره والنجم را بر مشرکان
خواند چون بدین آیه رسید افرایتم اللات والعزی و مناة الثالثة الاخری شیطان در میان

مجال یافت ... کوش مشرکان شنیدند تلک الغرانیق العلی وان شفاعتهن لترتجی و چون آنحضرت سوره تمام کرد و سجده رفت مسلمانان نیز بسجده رفتند مشرکان نیز موافقت کردند و سجده را
در مسجد الحرام هیچ کافر نماند الا که بسجده رفت مگر امیة بن خلف جمحی بقول مشهور که مشتی خاک
بر روی شوم خود زد و گفت حسبی این بس مشرکان شاد گشتند و گفتند محمد آلهه ما را یاد کرد و مدح
نمود و برای ایشان اثبات شفاعت کرد و ما نیز همین قدر اعتقاد داریم و ایشان را خالق
و رازق رحیم و ممیت میدانیم و چون محمد در این امر با ما شریک شد ما با وی صلح کردیم و دست
ایذای وی و یاران وی بداریم این خبر در اطراف منتشر شد و شیطان آنرا فاش گردانید
چون بمهاجران حبشه رسید ایشان بظن صدق این خبر بوطن عود نمودند و چون وقوع این امر
سبب حزن و ملال خاطر حضرت گشت صلی الله علیه وسلم حق تعالی از برای تسلیه خاطر حبیب
خود این آیه فرود فرستاد و ما ارسلنا من قبلک من رسول ولا نبی الا اذا تمنی القی الشیطان
فی امنیته فینسخ الله ما یلقی الشیطان ثم یحکم الله آیاته والله علیم حکیم چون این آیه بسمع کافران
رسید گفتند محمد پشیمان گشت از آنچه یاد کرده بود از منزلت آلهه ما نزد خدا ما نیز از آن صلح برهم
زدیم باز بر سر ایذای مسلمانان آمدند و مهاجران حبشه برگشتند چنانچه مذکور شد ولیکن سخن در صحت
وقوع این حادثه است و تحقیق تکلم کرده است قاضی عیاض رحمة الله علیه در شفا برین قصه
سست گردانیده است اصل آن را بر وجه شافی و وافی و امام فخر الدین در تفسیر خود گفته که این قصه
باطل است و از وضع زنادقه است و بعضی گفته اند که از مفتریات ابن زبعری است و چگونه جایز
باشد که بر زبان حق ترجمان صاحب و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی مدح اصنام جاری
گردد و محالست که زیاده کند آنحضرت در قرآن چیزی که نیست از قرآن عمدا و نه سهوا و قیح که بابد
آنچیز مغایر مر چیزی را که آورده است آنرا از توحید و حال آنکه وی معصوم است و بیهقی گفته است که این

قصهٔ غرانیق ثابت است از جهت نقل و روایت و تکلم کرده است در روات آن که همه مطعونند و روایت آنست
بخاری در صحیح خود که آنحضرت خواند سورهٔ والنجم را و سجده کردند با وی مسلمانان و مشرکان و انس و جن و نیست
در وی حدیث غرانیق و روایت کرده اند این را ارباب صحاح بطرق کثیره و نیست در آن حدیث غرانیق
و شک نیست که هر که تجویز کند بر حضرت رسالت تعظیم اوثان کافر گردد پس ائمهٔ تفسیر بطریق عقل
و نقل که این قصه موضوع و باطلست و گفته اند که این از وضع زنادقه است و نیست اصلی مر او را
انتهی و همچنین گفته اند جمهور علمای محدثین و لیکن جمعی کثیر از ایشان مثل ابو حاتم و طبری و ابن المنذر
و ابن اسحق و موسی بن عقبه و ابو معشر و غیرهم بطرقی که همه آن ضعیفه و واهی و منقطع و مرسل
و مضطرب اند بغیر صحیح اند روایت کرده اند و مجموع با قطع نظر از صحت ظاهر میکرد که آنرا فی الجمله
اصلی هست و بر تقدیر ثبوت چاره نیست از توجیه و تاویل و احسن آن آنست که ظاهر ما از این محذور است
که ذکر کرده شد بر آید و محققین سلوک کرده اند در توجیهات و در تاویلات مسالک بعیده که موجب
تشفی و تسلی است پس بعضی گفته اند که جاری شد این کلمه بر زبان آنحضرت صلی الله علیه و سلم
در حالتی که عارض شد مر او را سنه بی آنکه شعور باشد مر او را و چون مستشعر شد بآن و دانست از
محکم گردانید حق تعالی آیات خود را حکایت کرده است این را طبری از قتاده و رد کرده است
قاضی عیاض این سخن را زیرا که جایز نیست ولایت شیطان بر وی صلی الله علیه و سلم
و بعضی گفته اند که شیطان ملجا و مضطر گردانید آنحضرت را و صادر شد از وی بی اختیار و این
سخن فاسدتر و نامعقول تر از اوست لقوله تعالی ان عبادی لیس لک علیهم سلطان و اگر شیطان
را قوت و قدرت بران باشد هیچ احدی را قوت بر طاعت نباشد و بعضی گفته اند که مشرکان
چون ذکر میکردند آلهه خود را وصف میکردند ایشان را بآن پس متعلق شد آن اوصاف بذهن شریف آنحضرت
و ماند در حافظهٔ وی صلی الله علیه و سلم پس جاری شد بر زبان شریف وی سهوا و رد کرده است

این را قاضی ی سزاوار است. بر دو بعضی گفته اند که چون رسید آنحضرت در قراءة بقول وتعالی

ومناة الثالثة الاخری ربسیدند شرکان که بار د آنحضرت زیاد. برین اذدم آلهه ایشان

پس مبادرت کردند بسوی انکار وخلط کردند. ا در تلاوت آنحضرت صلی الله علیه وسلم

چنانکه عادت ایشان بود در لغو بقرآن ونسبت کرده شد این بسوی شیطان از جهة

بودن او حامل و باعث بران یا. ا شیطان جنس شیاطین است که شامل شیاطین انس است

و بعضی گفته اند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم ترتیل میکرد در قراءة و توقف و سکته میکرد

بر رؤس آیات پس مترصد شیطان در سکته از سکتات و نطق کرد بآن کلمات محاکی

انشا. نغمه آنحضرت صلی الله علیه وسلم بحیثیتی که شنیدند آنرا کسی که نزدیک بود بسوی وی پس

گمان برد از اقوال آنحضرت واشاعت کرد آنرا و گفته است صاحب مواهب لدنیه که این

احسن وجوه است و استحسان کرده است آنرا قاضی ابن العربی که از اعاظم علمای مالکیه است

و گفته است که خبر داد خدای تعالی درین آیه که سنت الله جاری شده است در رسل و انبیا

وی تعالی که چون گویند قولی زیاده کند شیطان در وی از پیش خود کلمه را وانیست

در آنکه شیطان زیاده کرد در قول آنحضرت نه آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم تکلم کرد بدان

گفت صاحب مواهب تحقیق سبقت کرده است باین قول طبری با جلالت قدر وی

وسعت علم وی وشدت ساعد وی در نظر پس تصویب کرده است این انتهی اگر گفته

شود این توجیهات وتاویلات به تقدیر فرض ثبوت این قصه است اما اگر قصه موضوع

باشد و باطل معنی این آیه چیست و مراد بالقای شیطان چه و نسخ آن و احکام آیات

کدام است جوابش آنکه تمنی بر تقدیر ثبوت قصه بمعنی قراءة است وامنیت بمعنی قراءت

آمده است و بر تقدیر وضع و بطلان قصه از تمنی است بمعنی آرزو داشتن و هوای نفس و

شهوت آن ماند تقیید بن و میل و اشتغال بجانب دنیا نمودن و خواطر نوعی از وسوسه و
سهو پنهان داشتن و در باطن راه یافتن و این جایز است بر انبیا علیهم السلام لیکن اصرار و استمرار
بران و قول وی صلی الله علیه وسلم انه لیغان علی قلبی و انی لاستغفر الله محمول بران است و کارهای
ناشی میکرد و از غایت حرص بر ایمان قوم و تمنی نزول خیری که قریب کرد اند از [illegible] ایمان
و موجب تالیف و تالیف ایشان گردد و نرم گرداند دلهای ایشان را و تعبیر از ان بالقای شیطان
کرد و چون عصمت ثابت است باطل میگرداند این القا را و پاک میگرداند ساحت نفس و کمال
را بارشاد و تنبیه بخیری که زایل میکند آنرا و ثابت ماند سهم آیاتی را که داعی است باستغراق
در امر آخرت چنانکه فرمود و یحکم الله آیاته و [illegible] تمتها است که بهروی گشتی اند
این حاصل کلام بیضاوی است و این قصه را نیز نقل کرده و رد نموده است و در آخر گفته که این
آیه دلالت میکند بر جواز سهو بر انبیا و تطرق وسوسه با ایشان صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین
والله اعلم و آورده اند که ابو بکر صدیق رضی الله عنه هجرت کرد بسوی حبشه آیا در هجرت
ثانی بالفعل تصریحی در کلام قوم باین معنا هم گفته اند مردم از شهرها که ابو بکر بیرون رود چگونه
در وی میتوان بود پس باز گردانیدند ابو بکر را و ظاهر آنست که در ثانی باشد والله اعلم
و از روضة الاحباب معلوم میشود که این سال سیزدهم بود پیش از هجرت بمدینه بعد از بیعت عقبه
ثانیه و چون هجرت کرد وی رضی الله عنه به برک الغماد رسید که نام موضعی است رجوع کرد بمکه
در جوار سید قبیله قاره مالک بن الدغنه بفتح دال مهمله و کسر غین معجمه و تخفیف نون و بضم
دال و غین و تشدید نون نیز گویند پس جای داد این مرد ابو بکر را و گرفت اورا در پناه خود از شر
قریش پس عبادت کرد صدیق رضی الله عنه پروردگار خود را در دار خود و بنا کرد در صحن سرا
مسجدی و نماز میگذارد در وی و قرآن میخواند و گریه میکرد و بود وی رضی الله عنه نرم دل بسیار

کرده بکنند نزد قرأة قرآن که مالک نبود خشم خود را پس کردی می آمدند نساء مشرکان و اولاد و غلام
و خوردن ایشان و می شنیدند قرآن او و تعجب میکردند و این فضیلت خاصه ابو بکر صدیق رضی الله
عنه بود که هیچکسی از صحابه دران شرکت نبود آخر ان امور وقتی که اسلام مخفی بود علانیه
مسجد ساخت و قرآن میخواند و عبادت میکرد پس ترسیدند صنادید قریش از مشرکان و گفتند
مر ابن دغنه را ما میترسیم که مفتون گردانند بوی نساء ما و ابناء ما را باز دار او را ازین کار ازو دست
دارد که عبادت کند پروردگار خود را در درون خانه و اگر ابا بکند که آشکارا کند نقض کن
عهدی که با وی کردی و او را در جوار خود گرفته [illegible] عهد ترا بشکنیم و چون شنیدند ابو بکر
حکایت را گفت با ابن دغنه رد کردم به او جوار ترا و راضی شدم بجوار خدا رضی الله عنه رواه البخاری
و [illegible] و در سال ششم اسلام آورد عم رسول الله و برادر رضاعی وی صلی الله علیه وسلم حمزه
بن عبد المطلب و بود غیرتناک تر جوانی در قریش و سخت تر از روی شکیمه پس غالب و قوی
شدند رسول خدا با سلام وی بر قریش آورده اند که روزی ابو جهل لعین آنحضرت را ایذا بسیار
کرده بود و دشنام داده خبر حمزه رسید و وی از شکار آمده بود و طواف میکرد پس با تمام
این خبر مغضب درآمد از همانجا نزد ابو جهل رفت و کمان بر دوش حمزه بود آنرا بر سر
ابو جهل زد و سرانجام او را بشکست و گفت تو محمد را دشنام میدهی و ایذا میدهی و حال آنکه من
بر دین اویم و ازانجا نزد حضرت رفت و ایمان آورد و بعضی میگویند که اسلام حمزه در سال
پنجم بود و الله اعلم و اسلام آورد عمر بن الخطاب بعد از حمزه بن عبد المطلب به سه روز و آنحضرت
دعا کرده بود اللهم اعز الاسلام بعمرو بن هشام او بعمر بن الخطاب خداوندا قوی و غالب گردان
دین اسلام را با بی جهل که نام او عمرو بن هشام یا بعمر بن الخطاب و این دو تن اشد و اقوی بودند
در قوم و چون ابو جهل از آنها بود که ختم الله علی قلوبهم و سواء علیهم ءانذرتهم ام لم تنذرهم لا یؤمنون

اجابت دعا هویدا بود او را ندانست در حق عمر که بعضی جوابها که حقیقت آن در نتوان یافت و
موقوف بر وقت بود مستجاب شد و مشهور آنست که عدد مسلمانان در آن روز سی و نه رسیده
بود و بعمر بن الخطاب عدد اربعین تمام شد و در وقت زیارت که در مدینه مطهره بروی رضی الله عنه
سلام میدهند میگویند السلام علیک یا من کمل الله به الاربعین و در مواهب لدنیه میگوید که چهل و
چند مرد و یازده زن بودند و عجب که تا این مدت اسلام وی رضی الله عنه تاخیر یافت و بقیه
با آنکه بسیار مقدم بود و مقارن زمان اسلام ابوبکر رضی الله عنه مگر حکمت در آن اظهار
قوت دین بود باسلام وی و وجه عدد اربعین که در کمال اثری عظیم دارد والله اعلم و هرگز
دعوت کفار از عمر ایذائی و جفائی و ناسزائی نسبت با آنحضرت صلی الله علیه وسلم و اصحاب رضی الله
عنهم واقع نشده و در نقل سبب اسلام وی بالفاظ مختلفه و عبارات متعدده حکایت آمده
و میتواند که همه واقع و صحیح باشند و از رواة هر که هر چه وقوف یافته روایت کرده باشد
والله اعلم و در مواهب لدنیه گفته است که روایت کرده شده است از عمر رضی الله عنه
گفت رسید مرا اسلام خواهر من و خواهر وی در تحت سعید بن زید بن عمرو بن نفیل بود که از عشره
مبشره است و در آخر حدیث بشارت عشره مذکوره است گفت پس آمدم بر خواهر و گفتم ای
دشمن نفس خود بتحقیق رسیده است مرا که تو صابئی شده و صابی آنرا گویند که میل کرده باشد
از دینی بدینی و عرب زمین مسلمانی را که دین آبا را گذاشته بدین اسلام میل کرده بودی صابی
میگفتند پس زدم من او را پس روان شد از وی خون و چون دید خون را گریست خواهر من و

میگوید

گفت هر چه میخواهی بکن بتحقیق من اسلام آورده ام پس گفت در آمدم در درون خانه در حالتی که
خشمناکم ناگاه می بینم کتابی را در گوشه خانه که نوشته شده است در وی بسم الله الرحمن
الرحیم و چون خواندم الرحمن الرحیم را رسیدم و لرزیدم و انداختم صحیفه را از دست باز کردم

نظر در وی ... دیدم که نوشته اند سبح لله ما فی السموات والارض وهو العزیز الحکیم له ملک السموات
والارض یحیی ویمیت وهو علی کل شیء قدیر هو الاول والآخر والظاهر والباطن وهو بکل
شیء علیم تا رسیدم قول و تعالی آمنوا بالله ورسوله پس گفتم اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان
محمدا رسول الله پس بیرون آمدند قوم بنی مسلمانان که تکبیر می آوردند بجهة استبشار و خوشحالی
بانچه شنیدند ازین کلمه شهادت پس آمدم نزد رسول خدا صلی الله علیه وسلم در خانه که
که بود مراد دار ارقم است که آنحضرت چند که در آنجا مختفی بود پس در آمدم بر آنحضرت و حالانکه
گرفته اند دو مرد هر دو بازوی مرا چون نزدیک شدم آنحضرت فرمود بگذارید او را پس مرا گذاشتند
پس نشستم میان دو دست آنحضرت پس گرفت آنحضرت مجمع ثیاب مرا و کشید مرا سوی
خود و گفت اسلام آر ای ابن خطاب خداوندا هدایت کن دل او را گفتم اشهد ان لا اله الا الله
و انک رسول الله پس تکبیر آوردند مسلمانان تکبیری بلند که شنیده شد در طرق مکه و بود
مردی که اسلام می آورد اخفا میکرد و الآن علانیه شد پس بیرون آمدم رفتم بر مردی که عادت
وی بود که پنهان نمیداشت اسرار را پس گفتم من که صابی شدم پس بلند برداشت آواز
خود را و گفت آگاه باشید صابی شد ابن الخطاب پس همیشه بودند مردم که میزدند مرا
میزدم من ایشان را پس گفت مرا خال من مراد ابو جهل است که خال عمر بن الخطاب بود
چیست این شور و غوغا گفتند ابن الخطاب است که در دین اسلام در آمده است پس ایستاد
بر حجر و اشارت کرد باهل مکه و گفت آگاه باشید بتحقیق امان دادم من ابن اخت خود را پس
دور شدند مردم از من اینچنین آمده است درین روایت و در روایت دیگر آمده است که شد تنها کرد
و جنگها کردان شقی بعمر بن الخطاب تا بر ... روز بون شد و گفت عمر رضی الله عنه پس همیشه
بودم من که جنگ میکردم و میزدم مردم را و میزدند ایشان مرا تا قوی گردانید خدا تعالی دین اسلام

والحمد لله و در روایتی آمده که چون عمر بخانهٔ خواهر و داماد رسید آواز قرائت ایشان
بگوش وی رسید ایشان سورهٔ طه میخواندند و آنرا در صحیفه نوشته بود عمر گفت
این صحیفه چیست بمن ده خواهرش گفت تو نجس و مشرکی و این کتابی است
که در صفت وی آمده است لا یمسه الا المطهرون پس عمر غسل کرد و از اول سورهٔ طه تا آنجا
خواند که وان تجهر بالقول فانه یعلم السر واخفی الله لا اله الا هو له الاسماء الحسنی پس عمر دیگر
شد و گفت چه نیکو کلامیست این کلام و خداوندی که صفت او این است سزاوار است
که نپرستید غیر او را اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله انگاه گفت پیغمبر کجا
تا نزد وی بروم پس بخدمت آنحضرت آمد شمشیر حمایل کرده یاران که آنجا بودند آنحضرت فرمود
تا در را بگشایند پس سید عالم صلی الله علیه وسلم پیش آمده مرد و بازوی عمر را و بند دوالی کمر
او را بگرفت و بفشرد و گفت ای عمر اگر بصلح آمده دست از تو باز دارم و اگر بجنگ آمده
از روزگار تو بر آرم چون عمر این سخن از حضرت شنید از هیبت بند بندش بلرزید و شمشیر
از دستش بیفتاد و سر در پیش افگند و گفت اشهد ان لا اله الا الله و انک رسول الله
از شادی تکبیر گفت و یاران نیز از شادی تکبیر بر آوردند چنانکه غلغلهٔ تکبیر بسامع مجمع قریش
رسید انگاه عمر گفت یا رسول الله کافران لات و عزی را آشکارا پرستند و تو دین حق را
داری پس آنحضرت با ابابکر و حمزه و علی بجانب خانهٔ کعبه روان شدند عمر آنجا عصا بالضرب و حرز
از نواحی خانهٔ کعبه دور گردانید و رسول الله صلی الله علیه وسلم در خانهٔ کعبه در آمد و دو رکعت نماز
با اصحاب بگذارد کذا ذکر فی روضة الاحباب مع اختصار و گویند این آیهٔ کریمه یا ایها النبی
حسبک الله و من اتبعک من المؤمنین درینوقت نازل شده است و روایت کرده شده است
از ابن عباس که چون اسلام آورد عمر بن الخطاب گفت جبرئیل پیغمبر را صلی الله علیه وسلم یا محمد

بجهت استبشار نمودند اهل آسمان باسلام عمر رواه ابن ماجه ... چون
دیدند قریش عزت و قوت اسلام را باسلام حمزه و عمر و هجرت صحابه بحبشه و فشو اسلام در قبائل
عرب آتش حسد و عداوت ایشان بلند شد و در مقام قتل و اهلاک آنحضرت ایستادند و لیکن چون
در حمایت و کفالت ابوطالب بود نتوانستند اظهار تعرض و تطاول کرد و پیش ابوطالب
آمدند و گفتند برادرزاده خود را با ما بسپار یا جنگ را آماده باش یا بگو او را که از سب
و دشنام آلهه ما باز ایستد ابوطالب آنحضرت را طلبید و گفت قوم تو آمده بودند و چنین
گفتند اکنون تو بر نفس خود و بر من ببخشای که جنگ با ایشان طاقت من و تو نیست سید عالم صلی الله علیه
وسلم گفت ای عم اگر جبال را ... که من حمایت تو این کار بگذارم حامی من پروردگار من است
امر کرده است باین کار تا این مهم باتمام رسد دست ازین کار برنمیدارم و از پا نمی نشینم اگر
مرا تقویت کنی و با من موافقت نمائی سعادت تست والا عون الهی و تائید آسمانی مرا بس است
این بگفت و از مجلس برخاست ابوطالب را از سخنان آنحضرت رقت و همی پیدا آمد گفت تو بکار
خود مشغول باش برب کعبه که تا من زنده باشم نتوانند که بر تو دست یابند و شعری در این باب گفت
که مضمونش این است بخدا سوگند هرگز نتوانند بسوی تو دید بجمیع خود تا من زیر خاک دفن کرده
نشوم آشکارا کن و ظاهر کن تو کار خود را و هیچ اندیشه مکن و خوش باش و خنک باد چشم تو
بدان پس ابوطالب بنو هاشم را جمع کرد و بنو المطلب نیز با ایشان اتفاق کردند و همه
بحکم عصبیت اگرچه کافر بودند بعادت جاهلیت در شعب خود آنحضرت را درآوردند الا ابولهب
اگرچه از بنی هاشم بود نه درآمد و موافقت نکرد و سایر قریش درمیان خود اتفاق نمودند
و عهد بستند که با بنی هاشم و بنی المطلب مناکحت و مبایعت و مخالطت و مصاحبت و
مکالمت ننمایند و قطع رحم نمودند و نگذارند که در آن شعب هیچ چیز نفع گیرند و اهل سوق

آنحضرت ص
کفالت بحث

و عم ابسه و کار من ص

بدان داشتند که هیچ خبر بدیشان نفروشند و گاهی که در موسم حج بیرون می آمدند
و از مردم اطراف چیزی میخریدند از آن نیز منع میکردند و خود بهای گران خرید اسی میکردند
و درین باب عهدنامه نوشته و محضر کرده در خانه کعبه بیاویختند که صلح نشود میان
ایشان مگر بر قتل محمد صلی الله علیه وسلم و گویند آنکه نوشت این نامه را دست او شل شد
لنعم ماقال من قال شعر یار کو دوست شود جمله جهان دشمن باش غم آنکس که نوشت همه روی
بشکر خبر یریدون ان یطفئوا نور الله بافواههم والله متم نوره ولو کره الکافرون و این واقعه در
هلال محرم بود سال هفتم از نبوت و سه سال بدین منوال گذشت و در آن ضیق و عسرت از حد
گذشت جماعه از قریش که قرابت قریبه با بنی هاشم و بنی المطلب داشتند شفقت ورقت
در منکر حال ایشان شد حق تعالی در دل ایشان انداخت که نقض آن عهد کنند و آن صحیفه
قاطعه ظالمه را پاره پاره کنند و بعد از وقوع نزاع و خصومت میان قریش اتفاق بر آن
افتاد که آن صحیفه را حاضر ساختند ابوطالب گفت محمد مرا اخبار کرده که حق تعالی ارضه را
برین صحیفه برگماشته تا عبارت ظلم و جور و قطیعت را از آن خورده و نام خدا و رسول را
گذاشته اگر وی درین اخبار کاذب برآید با وی هرچه خواهید بکنید و اگر صادق باشد
همین بس که از مضمون این صحیفه درگذرید پس صحیفه را گشادند همچنان بود که پیغمبر صلی
علیه وسلم فرموده بود قریش شرمنده شدند و سرها در پیش افکندند با وجود آن ابوجهل
و متابعان او لجاج کردند که نقض عهدنامه نکنند ابوطالب با یاران خود در میان استار
کعبه در آمد و دعا کرد اللهم انصرنا علی من ظلمنا و قطع ارحامنا و استحل ما یحرم علینا و
بازگشتند و آن جماعه که در نقض عهدنامه سعی داشتند غالب آمدند و سلاح پوشیدند
و بشعب در آمدند و بنوهاشم و بنو مطلب را بیرون آوردند تا در منازل خویش قرار گرفتند

و مخالفان هیچ نتوانستند گفت این صورت در سالی که هم واقع شد و هم درین سال میان فارس و
روم جنگ واقع شد و غلبه بر فارس را شد و چون این خبر بمکه رسید کفار قریش شادی
کردند و به مسلمانان گفتند غالب آمدند امروز برادران ما بر برادران شما و فردا باشد که ما نیز
غالب آییم بر شما و مراد برادران خود فارس را داشتند باعتبار آنکه اهل ملت و کتاب نیستند
و برادران مسلمانان روم را اراده نمودند که اهل کتاب بر ملت نصرانیت اند مسلمانان
ازین سخن ملول گشتند پس حق تعالی این آیه فرستاد الم غلبت الروم فی ادنی الارض و هم من بعد
غلبهم سیغلبون فی بضع سنین خبر داده که سبحانه که اگرچه امسال مغلوب گشتند روم بر دست
فارس اما انجام آنست که غالب آیند در چند سال بر ایشان پس ابوبکر صدیق باعتماد خبر الهی
تعالی گفت مر قریش را خنک نگرداند خدا تعالی چشمان شما را یعنی شاد نگرداند شما را بخدا
سوگند هر آینه غالب میگرداند حق تعالی روم را بر فارس بعد از چند سال پس ابی بن خلف
تکذیب ابوبکر کرد و مراهنه بست با وی که تا سه سال اگر رومیان بر فارسیان غلبه یابند
ده شتر جوان بدو دهم و الا تو دهی پس ابوبکر صدیق نزد آنحضرت آمد و قصه عرض کرد آنحضرت
فرمود برو و در شتر بیفزای و در مدت نیز زیاده کن زیرا که بضع نام عدد است از
سه تا ده و چون حق تعالی مبهم گفت و تعیین نکرد احتیاط در آن است که تعیین سه نکنند تا مبادا
غلبه روم در مدت سه سال حاصل نشود پس رفت ابوبکر و مدت را نه سال قرار داد و شتر را بصد
و از یکدیگر ضمان گرفتند پس در روز بدر یا در حدیبیه خبر رسید که رومیان بر فارسیان
ظفر یافتند و در روایت روز حدیبیه اظهر مینماید بجهت آنکه از زمان نزول آیه که سال [illegible]
از بعثت است تا صلح حدیبیه که در سال ششم از هجرت است نه سال درست میشود
پس ابابکر رضی الله عنه شتر از ابی یا از ضامن وی بستد کذا فی روضة الاحباب و بیضاوی

ازدرم

که اندوهناک کرفت وابی در غزوه احد بجهنم رفته بود و آورده اند که چون ابوبکر رضی الله عنه

شتر مراهنت را نزد آنحضرت آورد حکم کرد که تصدق کن این شتر را زیرا که غالباً امر بتصدق بنا

شکر از حصول این نعمت بود الحجه شبهه که در ربا از مراهنت است و بعضی از علما گفته اند

قصه مراهنه ابی بکر صحابت بابی بیش از تحریم قمار بود و نزد امام ابو حنیفه و امام محمد عقود

فاسده مانند عقد ربا و غیره جایز است در دار حرب میان مسلمانان و کفار قید بر این

درین آیه دو قرات است یکی غُلبت بصیغه مجهول و سیَغلبون بلفظ معلوم و مبنی بر این

آنچه تقریر کرده شده قرات دیگر غَلَبت بصیغه معلوم و سیُغلبون بلفظ مجهول و مبنای این

قرات بر آنست که روم بعد از غلبه ایشان بر فارس مغلوب شدند بدست مسلمانان بود

سنه تاسعه از نزول این آیه غزا کردند مسلمانان و فتح کردند بعضی بلاد ایشان را و اضافت

غلبهم بر قرات اول از قبیل اضافت مصدر است بسوی مفعول و بر قرأة ثانی بسوی فاعل

و حاصل و همدرین سال یعنی درسال دهم ابوطالب وفات یافت و در مواهب لدنیه گفته

گذشت چهل و نه سال و هشت ماه و یازده روز مر عم رسول الله صلی الله علیه وسلم ابوطالب

گفته در نصف از شوال از سنه عاشره و بعضی گفته پیش از هجرت بسه سال و بود عمروی هشتاد و

سال و در روایت کرده شده است که بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم ای گفت مر او را نزد موت

ای عم بگو لا اله الا الله کلمه که فرود آرم مر ترا باین کلمه شفاعت روز قیامت پس جواب داد ابوطالب

مر رسول خدا را صلی الله علیه وسلم گفت ای برادرزاده من اگر نمیبود ترس عار قریش که بگویند که من

گفتم این کلمه از جهت ترس و بیصبری از موت هر آینه میگفتم آنرا و روشن ساختمی چشم ترا بگفتن آن

و در روضه الاحباب گفته است که اگر نه خوف آن داشتمی که ترا سرزنش نمایند بعد از من و گویند

عم تو ترسید از موت و آورده اند که ابوطالب ابیات خواند که مضمونش این است که تو

راست گفتی تو و هستی تو در آن امین
ظاهر کردی نیز دینی را که تحقیق

دعوت کردی مرا و دانستم من که ناصح و خیرخواه منی و هر آینه بتحقیق دانستم من که آن دین بهترین
دینهای خلق است اگر نه ترس ملامت و عذر از دشنام مردم بودی هر آینه می‌یافتی تو مرا
جوانمرد و قبول کننده و ظاهر کننده آنرا پس فریاد برآوردند قریش که از ملت پدر و اشیاخ
خود عبد المطلب و هاشم و عبد مناف برمیگردی گفت لا ابو طالب بر ملت اشیاخ خود میرود
و آمده است که ابوطالب بنی عبد المطلب را در وقت موت خود طلبید و گفت همیشه بر خیر و
نیکوئی خواهید بود اگر سخن محمد را بشنوید و اتباع امر وی کنید و اعانت و امداد نمائید و نصرت
دهید او را تا فلاح و رشد یابید و در مواهب لدنیه از هشام بن السایب آورده که گفت چون
حاضر شد ابوطالب را وفات جمع کرد بسوی خود وجوه قریش و اکابر ایشان را پس وصیت کرد
مر ایشان را و گفت ای معشر قریش شما برگزیده‌های خدائید از میان خلق وی و من وصیت میکنم
شما را بمحمد خیر را زیرا که وی امین است در قریش و صدیق است در عرب و وی جامع است مر همه خیرها را
و وصیت میکنم بدان و بتحقیق آمده است امری که قبول کرده است آنرا دلها و انکار کرده است
زبانها از جهة ترس ملامت و بخدا سوگند گویا من بینم بسوی فقرا و درویشان عرب و بادیه نشینان
وی و اطراف و ضعیفان و مسکینان از مردم که اجابت میکنند دعوت او را و تصدیق میکنند کلمه او را
و بزرگ میدارند امر او را پس گشتند رؤس قریش و اکابر ایشان نگونسار و گشت سراهای ایشان
خراب و گشتند ضعیفان ایشان ارباب و گشتند عظیمترین ایشان بروی محتاج‌ترین ایشان بسوی
وی و گشتند دورترین ایشان از وی بانصیب‌تر و بهره‌مندتر تر دوی بتحقیق خالص گردانیدند او را
عرب دوستی خود را و صاف گردانیدند برای وی دل خود را و دادند او را طاعت و انقیاد خود را
ای معشر قریش باشید مر او را دوستان و مر گروه او را حمایت کنندگان بخدا سوگند سلوک نکند
هیچ یکی راه متابعت او را مگر رشد یابد و کار او بسامان گردد و نگیرد هیچ یکی سیرت او را مگر آنکه

آورده است

نیکبخت شود و اگر هست مر نفس مرا مدتی و اجل مرا تاخیری هر آینه باز دارم آفات از وی و دفع کنم

از وی حوادث را این بگفت و از عالم رفت و با جمله اعانت و امداد و حمایت و رعایت وی

و ثنای ابوطالب آنحضرت را و اعلاء شان و رفع مکان وی صلی الله علیه و سلم در اشعار وی

بسیار است و با وجود آن میگویند که وی ایمان نیاورد و مسلمان از عالم نرفت جواب میگویند

اقرار کرد بزبان و تصدیق کرد بدل اما اذعان و قبول و اطاعت از وی بوجود نیامد و معتبر نیست

و اقرار است مقارن از عان و قبول و انقیاد و تسلیم چنانکه در کتب کلامیه تحقیق یافته است و در

اخبار ایمان وی ثبوت نیافته جز آنچه در روایت ابن اسحق آمده که وی اسلام آورد نزدیک

موت و گفته که چون قریب شد موت وی نظر کرد عباس بسوی وی و دید که می جنبانند لبهای خود را

پس گوش نهاد عباس بسوی وی و گفت آنحضرت را یا ابن اخی والله بتحقیق گفت برادر من کلمه را که امر

کردی تو او را بدان کلمه و در روایتی این نیز آمده که آنحضرت گفت من نشنیدم و آنکه در حدیث صحیح

اثبات کرده است برای ابوطالب کفر را که گفت وی در آخر کلام وی علی ملة عبد المطلب و

نگفت لا اله الا الله و گفت رسول خدا والله هر آینه استغفار میکنم برای تو تا آنکه نهی کرده نشوم از آن

پس نازل شد این آیه ما کان للنبی و الذین آمنوا ان یستغفروا للمشرکین و لو کانوا اولی قربی و نیز آمده

که نازل شده است در ابوطالب انک لا تهدی من احببت و لکن الله یهدی من یشاء و نیز در صحیح

از عباس آمده که گفت رسول خدا را صلی الله علیه و سلم که ابوطالب بود که حمایت میکرد و نصرت

میداد ترا و غضب میکرد از جهت تو آیا هیچ نفع میکند مر او را فرمود نعم یافتم او را در درکات

و غمرات نار پس بیرون آوردم او را در ضحضاح نار که میرسد تا شتالنگ او را و میجوشد از وی دماغ

وی و در روایتی این زیادت آمده است که سیلان میکند دماغ او بسوی پاشنه او و نیز آمده است که

فرمود آنحضرت آسانترین مردم در عذاب روز قیامت ابوطالب است مر او را دو نعل از آتش

که سیه شد از آن دماغ وی و این بنابر آنست که آمده است که نعلهای تنگ کفار سبب تخفیف
عذابست و در روضة الاحباب نیز اخبار موت ابی طالب بکفر آورده و نیز آورده که گفت
امیر المؤمنین علی رضی الله عنه آمدم نزد آنحضرت گفتم ان عمک الشیخ الضال قد مات آنحضرت در
گریه شد و گفت برو و غسل ده و تجهیز و تکفین وی کن گفتم یا رسول الله انه مات مشرکا فرمود برو
بپوش او را در زمین و این نیز گفت غفر الله له ورحمه و نیز آورده که سید عالم صلی الله علیه وسلم
همراه جنازه ابوطالب میرفت و می گفت ای عم من صله رحم بجا آوردی و در حق من تقصیر نکردی
خدا تعالی ترا جزای خیر دهاد و بالجمله قصه ابوطالب خالی از غرابت نیست و عجب آنچه آورده است که
چون قریش مزاحمت و مخاصمت کردند گفت ابوطالب میمیرم بر ملت عبد المطلب و هاشم و عبد
مناف و فرمود آنحضرت عبد المطلب و قوم وی همه در آتش اند و متاخران اثبات کرده اند که
آبا و اجداد آنحضرت پاک و مصفا بودند از دنس شرک و کفر بار هم از آن بنا شد که درین مسئله توقف
کنند و صرفه نگاه دارند والله اعلم و بعد از فوت ابوطالب سه روز یا پنج روز وفات یافت ام
المؤمنین خدیجه رضی الله عنها و بود مدت اقامت وی با آنحضرت بیست و پنج سال و آنحضرت این
سال را عام الحزن خواند و از غایت حزن از خانه که حکم بیت الحزن داشت کم بیرون آمدی و کفار بنای
جور و جفا بیشتر از بیشتر نهادند و بعد از موت خدیجه رضی الله عنها تزوج کرد آنحضرت سوده و عائشه
را و سوده بنت زمعه قرشیه عامریه ثیب بود و عائشه بکر شش ساله و زفاف عائشه بعد از
هجرت واقع شده و باقی احوال در ذکر ازواج بیاید انشاء الله تعالی بعد از این چند گاه ابو لهب
که عم آنحضرت بود بحکم عصبیت رسم حمایت نسبت به بندگان آنحضرت در میان آورد و چون شنید
که آنحضرت میگوید که جای عبد المطلب و قوم او در دوزخ است بیزار شد و دست حمایت از وی باز داشت
و با کفار در ایذا و اضرار شریک گشت چنانکه آنحضرت در مکه تنها بود و بعزم دعوت قبیله بکر

بن وایل

بن وایل برآمد و چون آنجا رسید دعوت کرد جای نداد و از آنجا هم پیاده قطعان رفت
اول جای داد و آخر پشیمان گشتند از آنجا بجانب طایف ثقیف متوجه شد زید بن
حارث درین سفر ملازم او بود و یکماه در ثقیف بود دعوت میکرد اجابت نکردند غلامان
و بچه دان خود را بگماشتند تا آزار میکردند آنحضرت را و فریاد میکردند و دشنام میدادند
و عقب آنحضرت میرفتند و سنگ می انداختند و پایهای مبارک او را خونین میساختند
و در روایتی آمده که چون سنگها او را از پای می انداخت و می افتاد بر زمین و می نشست پس
میگرفتند هر دو بازوی او را و بر پای می ایستانیدند و چون میرفت باز سنگ می انداختند و خنده میکردند
و زید بن حارث خود را سپر وی میساخت تا شکسته شد سر وی اشعه زد را عیار وار دیوار
سنگ باران می آید بلای دردمندان از در و دیواری آید از پنجا معلوم میکرد که طریق حق
و منصب نبوت چه دشوار شدید است البلاء علی قدر الولاء الانبیاء اشد بلاء ثم الامثل فالامثل
و در صحیح البخاری و مسلم از حدیث عایشه آمده که پرسید وی رضی الله عنها از آنحضرت که آمد بر تو
روزی سخت تر از روز احد گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم بتحقیق رسید از قوم تو بر ما
بلاها و شدتها و بود سخت ترین آنچه رسید از ایشان روز عقبه وقتی که عرض کردم نفس خود را
بر ابن عبد یالیل بن عبد کلال و دعوت کردم او را پس اجابت نکرد مرا بآنچه خواستم از وی پس
روان شدم و حالانکه مهموم و مغموم و بخودم پس بخود نیامدم مگر در قرن الثعالب پس برداشتم
سر خود را ناگهان ابر پاره ایست که سایه کرده است مرا پس نگاه کردم ناگهان در وی جبرئیل است
پس ندا کرد مرا و گفت بدرستی حق بتحقیق شنید قول قوم ترا یعنی اهل مکه را و آنچه رد کردند بر تو
و جواب دادند ترا و بتحقیق فرستاده شده است بسوی تو ملک الجبال را یعنی فرشته که کوهها حواله
اوست تا امر کنی او را بهر چه خواهی تو پس ندا کرد مرا ملک الجبال و سلام کرد بر من و گفت یا محمد

او عرضه نفس ایاه

بدرستی خدا تعالی شنید قول قوم ترا و من ملک الجبال و کوهها عالم جلال من است و حق

فرستاده است مرا پروردگار تو بسوی تو تا امر کنی مرا بهرچه خواهی اگر خواهی که بهم زنم بر ایشان

اخشبین را که نام دو کوه است که مکه در میان این آباد است و بشکنم و هلاک کرد انم ایشانرا

گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم نمیخواهم بلکه امید دارم که بیرون آرد خدا تعالی و پیدا کند از

اصلاب ایشان کسی را که عبادت کند خدا را و شریک نکرداند بوی چیزی را این حدیث نیز

از اکابر اهل طایف بود از ثقیف و قرن الثعالب نام موضعی ست که میقات اهل نجد است و

او را قرن المنازل گویند و صاحب مواهب گفته که اقامت آنحضرت در طایف ده روز بود

ندر روضة الاحباب گفته بروایتی یکماه بود والله اعلم [illegible] و چون اجابت نکردند آنحضرت را

اهل طایف برگشت بسوی مکه با وحشتی که عارض وقت شده بود و در سر راه بباغی رسید که

از آن عتبه و شیبه بود چون اثر پریشانی در سیمای حال آنحضرت مشاهده کردند رگ رحم

ایشان در جنبش درآمد خوشه از انگور بدست غلامی نصرانی که نام وی عداس بود نزد آنحضرت

فرستادند و چون نهاد آنحضرت دست در خوشه که بخورد گفت بسم الله پس نگاه کرد عداس بروی آنحضرت

و گفت والله نشنیده ام این کلام را از اهل این بلده پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعداس

که از کدام بلده تو و چیست دین تو گفت من نصرانی ام از نینوی گفت آنحضرت صلی الله علیه و

سلم از قریه مرد صالح یونس بن متی گفت عداس تو چه میدانی یونس را و از کجا می شناسی

او را گفت آنحضرت او برادر من است و پیغمبر است مانند من گفت عداس نام تو چیست گفت

عداس نام من محمد است گفت دیر است که من نام تو و وصف تو در انجیل دیده ام و نعت ترا از

توریت دانسته که ترا خدا تعالی باهل مکه بفرستد و ایشان انقیاد تو نکنند و از میان خود

اخراج نمایند و عاقبت نصرت ترا باشد و دین تو همه روی زمین را بگیرد پس بوسه داد عداس

مرو دوست آنحضرت را دو مرد و پای او را و مسلمان شد و یکی از دعاها که آنحضرت صلی الله علیه وسلم

در حال ضعف و ناتوانی و انکسار بال خواند که ضعیفان و درماندگان را بهمه کار است از آن

تلقین و تعلیم نموده این دعاست اللهم إني أشكو إليك ضعف قوتي وقلة حيلتي وهواني

على المخلوقين أنت أرحم الراحمين وأنت رب المستضعفين حتى إلى من تكلني إلى عدو بعيد

يتجهمني أو ملكته أمري إن لم يكن بك علي غضب فلا أبالي ولكن عافيتك أوسع لي أعوذ بنور وجهك

الذي أشرقت له الظلمات وصلح عليه أمر الدنيا والآخرة أن ينزل بي غضبك أو يحل علي سخطك

لك العتبى حتى ترضى ولا حول ولا قوة إلا بك و در روایتی آمده که چون مرد ابوطالب رفت آنحضرت

صلی الله علیه وسلم پیاده بسوی طایف و دعوت کرد اهل طایف را باسلام بجز اجابت نکردند

او را و مهموم و محزون آمده بزیر سایه درختی نشست و گذارد دو رکعت را و گفت اللهم إني أشكو

إليك إلى آخره این دعا در کتب احادیث و سیر مذکور است و ترجمه آنست که در روضة الاحباب

آورده ای خدای سزای پرستش من شکایت و ناله میکنم بدرگاه تو از ضعف قوت و قلت

حیلت خود و از مذلت و خواری خویش نزد مردم ارحم الراحمین تویی و تو پروردگار هر ضعیف و مسکینی و پروردگار

منی مرا بکه میگذاری بدشمن دوری که چون مرا بیند روی خود را ترش کند و او را مالک امر من کرده اگر

غضب تو بر من واقع نیست مرا باکی نیست و لیکن عافیت تو اوسع است پناه میگیرم بنور وجه تو آن

نور که روشن کننده تاریکیهاست و باصلاح آورنده کار آخرت و دنیاست از آنکه سخط و غضب

تو بر من نازل شود ترا میرسد عتاب تا زمانی که راضی شوی ولا حول ولا قوة إلا بك نیست حول و قوة

مگر بتو و چون رسید آنحضرت ببطن نخله که نام موضعی است بر مسافت یکشب از مکه همانجا توقف

نمود تا شب در آمد و چون قیام نمود برای نماز شب هفت نفر و بروایتی نه نفر از جن نصیبین که اسم مدینه است

از شام استماع نمودند آواز قرآن خواندن آنحضرت را صلی الله علیه وسلم که در نماز میخواند که کریمه

یتجهمنی: بتقدیم الجیم علی الهاء ای تلقاه بالشدة والوجه الکریه

واذ صرفنا الیک نفرا من الجن یستمعون القرآن اشارت بآنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم
از نماز فارغ شد آن جماعت خود را بآنحضرت ظاهر ساختند ایشان را بایمان دعوت فرمود ایمان
آوردند و بامر آنحضرت بسوی قوم باز گشتند چون بقوم خود مراجعت کردند گفتند یا قومنا انا سمعنا
کتابا انزل من بعد موسی الآیة کذا فی روضة الاحباب و در مواهب لدنیه از ابن مسعود و ابن عباس
خبری می آرد که تقاضا میکند که این چند نفر از جن قرآن شنیدند اما حاضر نیامدند بآنحضرت
نشد بحضور ایشان درین مرة درین بار همین قرآن شنیدن بود و بس بعد رجوع کردند بسوی قوم
خود بعد از ان قدوم آوردند اقوام و افواج از جن قومی بعد از قومی و فوجی بعد از فوجی و ایمان
آوردند و جماعه حاضر نیامده نادیده مسلمان شدند و آورده اند که درختی از درختان حرم مکه نزد آنحضرت
بسخن درآمده خبر داد یا رسول الله جنیان بملاقات تو می آیند و در حجون و این نام جائی است
در اعلای مکه نزول کرده اند آنحضرت صلی الله علیه وسلم باستقبال ایشان از مکه برآمد و ابن مسعود را
با خود همراه گرفت و بجانب حجون متوجه گشت و چون بشعب حجون رسید بانگشت مبارک
خود دایره بر زمین کشید و ابن مسعود را گفت قدم ازین دایره بیرون منهی تا آمدن من بتو
انگاه آنحضرت بنماز مشغول شد و سوره کریمه طه در نماز خواند و بروایتی دوازده هزار و بقولی شش هزار
از جنیان بملازمت آمدند و آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد از فراغ از نماز دعوت کرد جمله مسلمان
شدند و آمده که جنیان گواه طلبیدند بر نبوت آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس درختی که در آن وادی
بود آمد و نزد آنحضرت بایستاد و گفت گواهی میدهم که تو رسول خدائی و آمده است که آنحضرت
فرمود که جنیان از من زاد طلبیدند از جهة خود و از جهة چاروایهای خود پس آنحضرت مقرر فرمود
که زاد ایشان استخوان باشد و سرگین زاد دواب ایشان و فرمود با ایشان هیچ استخوان نباشد
که ذکر کنند بران نام خدا مگر آنکه پیدا شود بر آن گوشت و افزون از آنچه باید و هیچ سرگین نباشد مگر آنکه

متکون

شکون نمودن رانی و آنها برای دواب ایشان و از نجاست که نهی واقع شده است از آن استنجا
با استخوان و سرگین و چون آنحضرت مراجعت فرمود از طایف بمکه نزدیک رسید تا اهل مکه
بشنیدن اخبار اهل طایف و ثقیف که گذشته بود سفاهت نورزند و
بدستور ثقیفیان عمل نکنند پس آنحضرت بقبایل قریش برای طلب جوار و امان کس فرستاد
بعضی قبول نکرد الا المطعم بن عدی که چون پیغام آنسرور باو رسید اجابت نمود پس بمکه در
آمد و استلام حجر اسود نمود و طواف خانهٔ کعبه را زادها الله تعظیما و تشریفا بجای آورد و دو رکعت
نماز گذارد صلی الله علیه وسلم ...
... دانکه آنحضرت
بعد از کثرت شرایع و احکام و شدت جهل و عداوت قریش با فرجام همیشه چشم انتظار در راه
الهی داشت که سببی پیدا آرد و قومی را برکار دارد که مؤید و ناصر دین اسلام و معارض و مصادم اعدای
دین باشند باین نیت در مجامع و مواسم که قبایل عرب در آنجا جمع میشدند حاضر آمدی و جلوه
گر شدی و اظهار دین و تبلیغ رسالت نمودی تا سعادت قبول و توفیق نصرت در کار کدام از
ایشان کنند قبایل عرب همه در ادراک این سعادت و دریافت این دولت متوقف
و متردد میبودند و میگفتند قوم مرد از همه بوی نزدیکتراند و باحوال وی داناتر تا ایشان
در ربقهٔ طاعت وی نه در آیند دیگری را اصلاح وقت جز در توقف نزد نباشد هم در اثنای
اینحال بعضی از قبیلهٔ بنی عبدالاشهل بقصد تحالف و تعاهد قریش از مدینه بمکه آمده بودند پیغمبر
خدا صلی الله علیه وسلم ایشانرا باسلام دعوت کرد جوانی از ایشان که نام او ایاس بن معاذ
بود گفت ای قوم بیعت کنید باین مرد بخدا سوگند که عهد با این مرد بهتر است از آن حلفی و عهدی که با قریش
بندید و این کار مهم تر است از آن مردی پیر که رئیس قوم بود از ادراک این سعادت مانع آمد

وگفت به بینید که چه میشود دیگران نیز از ترس وی سکوت ورزیدند تمام مخالفت قریش و هم
بیعت اسلام در توقف داشته بمدینه عود نمودند و ایاس بن معاذ رخت حیات بدار آخرت
برد قولی بر آنست که مسلمان رفت بعد از آن ارادت حضرت مسبب الاسباب جل جلاله تعلق
بآن گرفت که از مدینه جماعه از خزرج در موسم حج آمده بودند آنحضرت صلی الله علیه وسلم پیش ایشان
آمده فرمود پروردگار عالمیان مرا برسالت بخلق فرستاده است و قوم من مرا از تبلیغ اوامر الهی و
احکام دین مانع می آیند اگر شما ایمان آرید و نصرت دین نمائید بسعادت دنیا و آخرت برسید
ایشان با استماع این کلام سید انام علیه الصلوة والسلام بجانب یکدیگر دیدند و گفتند که این
همان پیغمبر آخر الزمانست که یهود با آن خبر میدادند و میترسانیدند ما را که امروز و فرداست که
آفتاب رسالت نبی آخر الزمان طلوع نماید و ما در سایه حمایت او شما را هلاک گردانیم ای قوم
آگاه باشید و مبادرت نمائید و ایمان بوی آرید تا بسعادت دنیا و آخرت رسید و یهود
را از شما دست قدرت کوتاه باشند پس تا دریافت سعادت بیعت اسلام و قبول عهد نصرت
سید انام علیه الصلوة والسلام بمدینه عود نمودند و این را بیعت عقبة الاولی گویند که در مرتبه
اولی نزدیک عقبه که در جبل مناست واقع شد و جمرة العقبه نیز که واقع شده است با همینست
والآن درین مکان مسجدی بنا یافته است که حضور آن و استحضار قضیه این بیعت نوری
و ایمان تازه بدلهای غریبان مشتاق می درآید و باعث بر دعا و تضرع و ابتهال میگردد
و اصحاب عقبه اولی بقول اصح شش نفر اند و اسعد بن زراره و جابر بن عبد الله از ایشان اند چون
اینجماعه بمدینه رفتند ذکر آنحضرت صلی الله علیه وسلم در مدینه فاش گشت و بیوت و مجالس
مدینه بذکر شریف وی معطر و منور گشت و دعوت اسلام شایع شد و این در سال یازدهم نبوت بود و در
موسم آینده دوازده نفر از اوس و خزرج با شش نفر مذکور و بقولی پنج نفر که عباده بن الصامت و عویم

[illegible]

بن ساعده از ایشان شد آمده نزدیک بهمان عقبه بشرف بیعت اسلام مشرف شدند و ذکوان
بن قیس زرقی از جماعه مردی بود که رحلت کرد بسوی آنحضرت و ساکن شد با وی در مکه و با
آمد بمدینه همراه وی صلی الله علیه وسلم و او را مهاجر انصاری گویند و آنحضرت بالتماس این جماعت
مصعب بن عمیر را با ایشان همراه کرد تا تعلیم قرآن و فقه دین کند و با ایشان اقامت
جمعه نماید و همدرین سال اقامت جمعه در مدینه واقع شد و مصعب بن عمیر مساعدت این
قوم با ظهار دعوت اسلام و افشاء شرایع احکام مشغول شدند تا روزی در بستانی از بنی عبد الاشهل
بر جمعی از ایشان تلاوت قرآن و ذکر احادیث رسول صلی الله علیه وسلم میکرد خبر بسعد بن
معاذ که از اکابر قوم و ابن خالهٔ اسعد بن زراره بود رسید سعد بن معاذ بشنیدن این خبر
نیزه در دست کرده دران بستان سرای بیامد و بایستاد و تشدد و تکبر که رسم رؤساء کفار
میباشد نمود و گفت چرا باید که این غریب طرید که بخود از راه میبرد بر در سرای ما بیاید و با
و سخنان که هرگز کسی نشنیده است بگوید اگر بعد ازین گرد این موضع گردد سزای خود یابد
سلسلهٔ انتظام و التیام جماعتی که صورت یافته بود بگفت او برهم خورد روز دیگر مصعب بن
عمیر با اسعد بن زراره قریب بهمان موضع بدعوت اسلام و تلاوت قرآن باز آمدند باز
خبر بسعد معاذ رسانیدند امروز اگرچه با انکار پیش آمد اما نه بآن مرتبه از شدت و حدت
دیروز داشت اسعد بن زراره چون او را قدری نرم دید پیش آمد و گفت یا ابن خالتی اول
بشنو که اینمرد چه میگوید اگر بد میگوید و براه ضلالت میرود تو بهتر ازان خبری بار
راه بهتر ازان نما و اگر نیک میگوید و براه هدایت است چرا بد او میگوئی و وجود او
غنیمت نمی شماری گفت چه میگوید بگو مصعب بن عمیر این سوره برخواند بسم الله الرحمن
الرحیم حم والکتاب المبین انا جعلناه قرآنا عربیا لعلکم تعقلون و انه فی ام الکتاب لدینا لعلی حکیم

انتضرب عنکم الذکر صفحا ان کنتم قوما مسرفین وکم ارسلنا من نبی فی الاولین سعد بن معاذ بشنیدن این کلمات عظیم البرکات از جا بدر آمد و متغیر شد اگرچه فی الحال اظهار شهادت نکرد ولیکن نور ایمان در روی جاری گردید تا بقوم خود آورد و تمامه بنی عبد الاشهل را بخواند و اسلام آورد و ایشان را نیز مسلمان ساخت الحمد لله علی ذلک و مصعب بن عمیر رضی الله عنه تعلیم احکام و شرایع که فرموده بودند بجناب رسالت با جمعی کثیر از انصار مصحوب قافله حجاج که اکثر ایشان بودند جمعی کثیر قریب پانصد و بروایتی سیصد نفر از اوس و خزرج در موسم حج بمکه معظمه رسیدند و سعادت ملاقات سید کائنات دریافتند و جمعی ایشان بقولی هفتاد مرد و بروایتی هفتاد و سه مرد و دو زن وعده اجتماع با مصطفی در اوسط لیالی تشریق که مذکوره دادند چون شب میعاد در رسید بعد از گذشتن دو ثلث شب از میان مشرکان قوم که همراه بودند بطریق خفیه برآمدند و در شیب جبل که قریب عقبه است جمع شده منتظر طلوع جمال سید المرسلین صلی الله علیه وسلم نشستند آنحضرت نیز با عم خود عباس بن عبد المطلب که هنوز بشرف اسلام مشرف نشده بود ولیکن بجهت شفقت و اهتمام بحال آنحضرت در موضع مذکور بیامد و ابوبکر نیز از قوم آمده نشسته بود و این قوم را بشرف بیعت اسلام مشرف گردانید عباس گفت ای قوم میدانید که محمد در میان ما در چه درجه از شرف و عزت است هر چند او را منع کردیم سخن ما نشنید و از اجتماع و اتفاق شما باز نیامد اکنون اگر عزیمت وفای شما مصمم و محقق است و عهد شما مستحکم و مؤکد و شما بنفس خود اعتماد دارید که با وی وفا خواهید کرد بآنچه وعده میکنید فهو المراد والا هم در حال بگوئید تا بعد پشیمان نشوید و ما را در مقام عداوت و انتقام خود نیارید گفتند شنیدیم و دانستیم یا عباس آنچه تو گفتی یا رسول الله توجه سخن بفرمای هر عهدیکه برای خود و برای پروردگار خود میگیری از ما بگیر حضرت سید کائنات علیه افضل الصلوة آیتی چند از قرآن بخواند

وصیت فرمود که عهد خدا این است که عبادت او کنید و هیچ چیز را با وی شریک نگردانید و
عهد من اینست که در عهد تبلیغ رسالت نصرت و اعانت من کنید و هرکه ازین امر مانع آید با وی جهاد
و قتال با وی از باب همت کنید و فرمود بیعت کنید با من بر آنکه هرچه گویم بشنوید و متابعت
و فرمانبردار باشید در حالت نشاط و حال کسل و انفاق کنید اموال خود را در راه خدا در حال
فراخی و تنگی و بجا آرید امر معروف و نهی منکر و بگویید سخن حق را و نترسید هیچ ملامت کننده را
و دیگر آنکه مرا یاری دهید و چون نزد شما آیم مرا نگاه دارید از آنچه نفسها و فرزندان و اهل
خود را نگاه میدارید گفتند یا رسول الله تو میدانی که ما با جهود کار و مناسبت تمام است نیکو
میان ما و یهود روابط و سوابق حلف و عهد و مناسبت اکنون آن همه قطع میکنیم اگر چنان نشود
که چون خدای تعالی ترا نصرت و غلبه دهد باز گردی بقوم خود و ما را تنها گذاری آنحضرت تبسم فرمود
و گفت چنین نخواهد بود من از شما و شما از من جان با جان و تن با تن حیات من با شما بود و ممات
من نیز با شما و قبر من در شما و منزل من با شما جنگ کنم با کسی که جنگ کند با شما و صلح کنم با کسی که صلح
کند با شما و گفتند یا رسول الله اگر ما هم در راه محبت تو کشته شویم و جان ما فدای تو شود
جزای آن چیست فرمود جزای آن جنات تجری من تحتها الانهار گفتند ربح البیع یا رسول الله
یا رسول الله ابسط یدک فقد بایعناک و نزول کریمه ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم
و اموالهم بان لهم الجنة درینجاست این را عقبه کبری گویند و بعضی ارباب سیر این را عقبه ثانیه
نامیده اند و بمقتضای کلام قوم مناسبت تسمیه اوست بعقبه ثالثه و این در سنه سیزدهم بعثت
در ذی الحجه بیش از هجرت به سه ماه و بعد از وی قضیه وقوع هجرت یافت و آنچه پیش از وی بیعت
در سنه یازدهم بود چنانکه گذشت بعد از آن آنحضرت از میان ایشان دوازده نفر اختیار
کرد که ایشان از نقبا و رؤسای ایشان گردانید تا مراقب و محافظ احوال ایشان باشند و این

با یاران فرموده بین بوده اند از هجرت شما از زمین نخلستان که میان دو کوه بود یعنی مدینه

کذا فی روضة الاحباب هنوز تعیین وقت و میعاد خروج آنحضرت در توقف بود و لیکن

بعضی اصحاب را بجانب مدینه رخصت فرموده اند بعد از مرور اکثر اصحاب کرام متوجه مدینه

گشتند مثل عمر بن الخطاب با برادرش زید بن الخطاب و عیاش بن ربیعه در هجرت سوا

انصاریه کبار حمزه بن عبد المطلب و عبد الرحمن بن عوف و طلحه بن عبید الله و عثمان بن

عفان و زید بن حارثه و عمار بن یاسر و عبد الله بن مسعود و بلال و غیرهم رضوان الله علیهم اجمعین

و در معارج النبوة میگوید که اکثر صحابه پنهان و پوشیده رفتند الا عمر

شمشیر در میان بسته و کمان بدست گرفته و تیرها بر داشته روی بکعبه نهاد و حال آنکه

قریش در خانه کعبه نشسته اند عمر در آمد و طواف کعبه هفت بار بآرام و قرار بجا آورد

در مقام ابراهیم دو رکعت نماز بتعدیل ارکان و اطمینان بگذارد بگفت ناخوش باد

روزگار این طایفه که سنگ پاره را خدای خود پندارند و فرمود هر که میخواهد که پسر خود را یتیم گرداند

و زوجه خویش را بیوه سازد گویا در عقب من بیاید مجلس را مجال حرکت نبود و هیچ احدی

در عقب او نرفت و از صحابه غیر ابی بکر صدیق و علی مرتضی رضی الله عنهما در مکه با آنحضرت

صلی الله علیه وسلم نماند کذا قالوا و ما نا که مراد آنست که اعیان صحابه و اکابر و مشاهیر ایشان

غیر از علی مرتضی و صدیق با وی کسی نماند و الا در روایات آمده است که بعد از برآمدن آنسرور

مشرکان مکه ضعفاء صحابه را که با آنحضرت نتوانستند برآمد آزار میکردند و بانواع عقوبات

گرفتار میساختند و قرآن مجید نیز بدان ناطق است که مستضعفین میگفتند ربنا اخرجنا

من هذه القریة الظالم اهلها الآیة و آمده است که ابو بکر رضی الله عنه نیز خواست تهیه اسباب

سفر مدینه کند آنحضرت فرمود صبر کن که امید دارم مرا نیز اذن دهند بهجرة و همراه باشیم

و در روایتی آمده که آنحضرت فرمود شتابی مکن که امیدوارم که بگرداند خدا بجانب مرا درین سفر
مصاحبی پس در طمع افتاد ابوبکر که آن مصاحب منم [illegible] مشرکان بار [illegible] ترقی
و کمال و اسباب انتظام [illegible] احوال حس کردند و از اتفاق اهل [illegible] صحابه به هجرت
استدلال کردند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیز خواهد برآمد روی بشورت و عناد
اقتضای مهم و فساد آوردند و سرکرده ایشان دران زمان ابوجهل لعین بود [illegible] بعضی بر سر
منبر [illegible] شدند و ابلیس لعین نیز قرین حال ایشان شد و بصورت پیری نجدی آمده در مجلس
[illegible] پس بعضی مصلحت در اخراج و تغریب آنحضرت دیدند و بعضی در حبس و بستن
و بعضی در قتل و هلاک چنانکه آیه کریمه و اذ یمکر بک الذین کفروا لیثبتوک او یقتلوک او یخرجوک
و یمکرون و یمکر الله والله خیر الماکرین از خبث حال این اشقیا خبر میدهد و ابوجهل گفت
از هر قبیله باید آورد تا یکبارگی شمشیرها بر محمد زنند و بنی هاشم را طلب قصاص ازین جماعت
متفرقه متعذر باشد هر چند این همه رایهای راسخ [illegible] اشتند همین رای ابوجهل را مختار
داشتند پس آنحضرت بعد از مشاهده این حال قصد هجرت کرد که سنت انبیاست سلام الله
علیهم اجمعین و از ابن عباس مرویست که اذن آنحضرت در اختیار هجرت این آیه بود و قل رب
ادخلنی مدخل صدق و اخرجنی مخرج صدق واجعل لی من لدنک سلطانا نصیرا و در روایات
آمده است که جبرئیل آمد و فرمان آورد که ان الله یامرک بالهجرة و آورده اند که ابوبکر صدیق
خوابی دید که تعبیر کرده [illegible] رضی الله عنه کامل بود در علم تعبیر خواب بوقوع هجرت آنحضرت
و صحابه بجانب مدینه و وفات یافتن و مدفون شدن وی در مدینه و آن خواب در روضة
الاحباب مذکور است و چون آنحضرت خواست که وقت صباح بهجرت برآید علی مرتضی را فرمود
که شب در محل خوابگاه آنسرور بخواب رود تا مشرکان در مقام اشتباه و التباس درآمده از حقیقت

بلاک از هر دو جانب است اما آنکه ابو بکر بدین سخنهای قریش با وجود غایت جبن شدت و
ایشان در پی افتد و همیشه با ایشان دست و گریبان میکرده و ملاحظه نمیکند اصعب است و
علم پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم از درون خانه مبارک برد ایجدبه بر آمد پس گفت حق تعالی
بصارت زائد وی و ندید هیچ یکی از ایشان او را برگرفت کفی از خاک و انداخت آنرا
... ایشان و افتاد آن خاک بر سر هر یکی از آنها و بخواند اول سوره یس از ...
و در روایتی آیه و اذا قرات القرآن جعلنا بینک و بین الذین لا یومنون بالآخرة حجابا مستورا
... از پیش ... و در روایت ... ابی حاتم که تصحیح کرده ... آمده که ...
هیچ یکی از آنها از آن خاک مگر آنکه کشته شد روز بدر و آورده اند که چون آنحضرت ... ابو جهل ...
بطریق استهزا گفت این محمد است میگوید اگر شما تابع دین من شوید ملک عرب و عجم از آن
شما باشد و بهشت برین ماوای شما گردد و اگر متابعت من نمیکنید در دنیا بر دست من کشته
و در آخرت بهاویه و دوزخ ... میروید آنحضرت فرمود آری همچنین میگویم و همچنین خواهد شد و تو یکی از آن
دوزخیان خواهی بود که خبر داده ام ... کفی از خاک برگرفت و بینداخت ... هم درین اثنا
شخصی ... جماعه کفار بکوشه آمد که اینجا چه ایستاده اید و انتظار که دارید گفتند منتظر
صباحیم تا محمد را بکشیم گفت وای بر شما این نه محمد بود که از پیش شما بر آمد ابو جهل و کافران
خاک بدست بر سر کردند وقت صباح چون علی ابن ابی طالب را دیدند گفتند صاحب تو کجا رفت
گفت الله اعلم بحال ... و آمده است که آنحضرت در وقت بر آمدن از مکه معظمه بر حزوره
... حرم شریف مستقبل بیت الله ایستاد و بقصد خطاب مکه گفت و الله تحقیق
تو محبوبترین زمین خدائی نزد من ... اگر نه آن بودی که اهل تو بیرون آوردند مرا از تو بیرون نمی آمدم
... بیست که تفضیل کنند مکه را بر مدینه و جمعی دیگر قایل اند تفضیل مدینه

برگوید باکه حق سبحانه صحیب خود را ازینجا برآورده بجا بیرد و مقیم گرداند و مسجد از خلوص [illegible] تواز

و چهره صفات ساخت و این مختلف است در میان علما که در جذب القلوب الی دیار المحبوب که تاریخ مدینه

مطهره است بتفصیل ذکر کرده ایم و دلایل جانبین آورده بتفصیل مدینه را هر که را حج ساخته شده است

فلنعد ثم پس آمد آنحضرت صلی الله علیه وسلم نزد ابوبکر صدیق و در روایت عایشه رضی الله عنها

آمده در اثنای آنکه نشسته ایم در خانه ابوبکر نیمروز گرم آمد رسول الله متقنع در ساعتی که هرگز

دران ساعت نمی آمد گفت ابوبکر مادر و پدرم فدای وی باد نیاورده است او را درین ساعت

مگر امری عظیم پس استیذان کرد آنحضرت و گفت بیرون کن هر که نزد تست در خا[illegible] ابوبکر

نیست یا رسول الله هیچ کس در خانه مگر اهل تو پس خبر داد آنحضرت ابوبکر را بامر هجرت ابوبکر گفت

یا رسول الله ابوبکر نیز در خدمت باشد گفت نعم و در روضة الاحباب آورده که گفت عایشه

دیدم ابوبکر را که از شادی بگریه افتاد و تا آن زمان گمان من نبود که کسی از فرح گریه می آید

[illegible] که محل عایشه بگریه شادی [illegible] حال بود که عایشه [illegible] دریافت والا غم و اندوه

مهاجرت دیار و افتادن بار محنت و مشقت بر حضرت سید ابرار نیز در میان بود و [illegible] تمام

و ابوبکر را دو شتر بود که بچهار صد درم و در روایتی بهشتصد درم خریده و [illegible] علف

داده فربه ساخته نگاه داشته بود هر دو را پیش آورد تا یکی را آنحضرت قبول فرماید فرمود قبول

کردم ولیکن بشرط ابتیاع پس بقیمت [illegible] آن ناقه را از ابوبکر صدیق بخرید و مانا که حکمت در خریدن

ناقه از ابوبکر صدیق با وجود نهایت صدق و وداد و غایت اتحاد و سابقه انفاق ابوبکر اموال

کثیره را بر آنحضرت آن بود که نخواست که [illegible] راه خدا استمداد و استعانت از کسی جوید چنانکه صیغه

اشارت آیت لا یشرک بعبادة ربه احدا دران ناظر است نام این ناقه بقول صحیح قصوا بود

و بقول جدعا بعد از آن شخصی را از بنی دیل که نام او عبدالله بن اریقط بود [illegible] بیعانه

که بود قمیص بود پاره میساخت و سوراخ را بآن منسد میکرد یک سوراخ ماند که جامه بان وفا نکرد
پاشنه پای خود را بآن محکم گردانید پس گفت یا رسول الله درآی حضرت درآمد و سر در زانوی
ابوبکر نهاده بخواب رفت و مارها گزیدن ابوبکر را میگرفتند دم نمیزد و نمی جنبید تا آنحضرت بیدار
کرد ولیکن اشکها از رخسار او روان شده بر روی شریف آنحضرت افتاد و بیدار ساخت و
فرمود یا ابابکر لا تحزن ان الله معنا پس حق سبحانه سکینه انزال فرموده آرامی در دل او پیدا آورد
بعد از ان هوام ضرری بوی نتوانستند رسانید و روایت کرده است که گفت ابوبکر نظر کردم
بسوی پایهای رسول خدا که بچکید از ان خون بیشتر گریه کردم و دانستم که آنحضرت را
محنت و جفا ندارد و اهل معرفت گفته اند که چون قوم موسی گفتند که در یافت فرعون ما را
گفت موسی علیه السلام کلا ان معی ربی سیهدین و چون ابابکر شکایت از حال قریش کرد فرمود
سید صلی الله علیه وسلم لا تحزن ان الله معنا پس واقع شد نظر موسی علیه السلام
بر نفس خود بنظر شهود کرد ربوبیت حق را پس گشت شهود وی موافق آنچه گفته است
ما رأیت شیئا الا رأیت الله بعده و واقع شد نظر سید صلی الله علیه وسلم از وی ربوبیت حق
بر نفس خود موافق ما رأیت شیئا الا و رأیت الله قبله و این شهود اتم و اکمل است و
لهذا از صوفی عرفا نقل کرده است که گفته اند لکن در قول موسی علیه السلام مرا بنی اسرائیل را
ان معی ربی و در قول پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم مرا بر یار ان الله معنا پس موسی مخصوص کرد است
شهود معیت را بخود و متعدی نشد از وی باتباع او و بنی ما نعدی کرد از وی نور شهود تصدیق
و مدد کرد ابابکر را بنور خود پس شهود کرد معیت او سرایت کرد از وی برابی بکر و نازل گشت
سکینه و الا ثابت نمی ماند ابوبکر تحت اعباء این تجلی شهود و نیز فرقست میان شهود معیت
در قصه موسی و معیت الوهیت در قصه پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم انتهی نقله نور الله

رسول صلی الله علیه وسلم بر عرش اعلا برای اراءت آیات کبری بردند و یک شب این پیشکش از خوف

کفار بر طریقه حشرات زمین در غار مستتر شدند و متصل همین خیال الهام کردند که در شهود مسیح تفاوت

نبود همان شهود که در آنجا بود اینجا نیز بود بی تفاوت اگر تفاوت بود در کشف صفات بود

شهود ذات یکی است که گهی بطارم اعلی نشینم گهی بر پشت پای خود نه بینم والله اعلم

شب … دار و اسرار نبوت کرده شد و روزی که بعد از مرور ایام تخلیل یار غار …

سید انام علیه افضل الصلوة والسلام آنجا از اول روز تا آخر آن دعا و سلام گذرانید …

… شب در غار بسر بردند شبگاه شب … عبدالله بن ابی بکر … او را …

بدر فکلی اخبر گرفته بودند و وعده کرده بود که … شتر بر در غار بیارد آمد و شتر را حاضر کرد

و عامر بن فهیره مولی ابی بکر نیز آمد آنحضرت بر شتری که نام او جدعا بود سوار شده ابوبکر …

خود ساخت و عبدالله و عامر بر شتری دیگر سوار شدند و راه سواحل پیش گرفتند آن روز و

شب آن روز رفتند و روز دیگر چون آفتاب گرم شد ابوبکر برای مقیل آنحضرت جایی جست که

سایه … سنگی دید که سایه دارد جای هموار ساخت و پوستین همراه داشت بیفکند

آنحضرت بر آن تکیه کرد و بخواب رفت و در آن صحرا چوپانی را دید که گوسفند میچرانید

شیر طلبید چوپان قدحی از شیر مملو ساخت پس آب … تا خنک گردد و عادت عرب است

که چون شیر تازه باشد و گرمی دارد آب در روی … و بنوشند پس شیر پیش حضرت آورد

که از خواب بیدار شده بود شیر بیاشامید و سوار شد و کوچ کرد اینجا میگویند که چون روا باشد که

ابوبکر رضی الله عنه از راعی شیر گرفت بی علم و اذن صاحبش جواب میگویند که در میان عرب

عادت … جماعت خود را اذن میگیرند که اگر راهگذری پیش آید و شیری طلبد میداده

باشید … راعی شناسای ابوبکر بود و می شناخت پس گرفت شیر با اعتماد دلالت رضا و

کمعه زمان عمر بن الخطاب رضی الله عنه قحطی عظیم شد و خلق بسیار هلاک شدند و سپید شد دار القحط

و شام و بود در زمین شاه مقیره و قلیل و کثیر بعد از آن آمد ابو معبد شوهر ام معبد اکثم بن ابی الجون

که میراند شاهای لاغر را که میل میکردند بر زمین از نهایت لاغری و بود در سیمای آنها مغزی

دید در خانه ظروف مملو از شیر گفت از کجاست ای ام معبد این شیر و نبود در خانه شیاه شیرده

... های شیردار در چراگاه دور گفت ام معبد لا والله گذشت بما مردی مبارک که

و حال وی چنین و چنین است خوش روی و خوش خوی پس بیان کرد اوصاف و اخلاق و شکل

و شمایل و ذکر کرد حلیه شریف آنحضرت را بزبانی فصیح و بیانی صحیح پس گفت ابو معبد والله بنا بشند

این مگر صاحب قریش که وی را میگویند و در گرفته است نام و آوازه وی عالمی را و اگر حاضر میبودم

من التماس میکردم صحبت او را و اختیار میکردم خدمت او را و امید دارم که برسم بوی من نیز ... بیابی

آورده اند که بعد هجرت کرد ام معبد و زوج او و اسلام آوردند و تاریخ که میکشند نزول آنحضرت را

در منزل ایشان صلی الله علیه و سلم و بعد از برآمدن آنحضرت صلی الله علیه و سلم بحند روز شنیدند

ها تفی با آواز بلند میخواند جزی الله رب الناس خیر جزائه رفیقین حلا خیمتی ام معبد

هما نزلا بالبر ثم ترحلا فقد فاز من امسی رفیق محمد با ابیات دیگر در مذمت قریش تا ...

قصه شاه ام معبد و دوشیدن آنحضرت آن را و ابیات دیگر که حسان بن ثابت در جواب ابیات ها تف

گفته مشتمل بر نعت آنحضرت و مدح ابو بکر و شرح ... عادت وی و جمله این ابیات در روضة الاحباب

مذکورند و مثل این واقعه ام معبد با راعی که شتر او شیر نداشت و آنحضرت او را بدوشید و شیر

بسیار پیدا شد نیز مذکور ... دیگر از آن وقایع که در راه هجرت واقع شده واقعه سراقه بن مالک

بن جعشم بضم جیم و سکون عین مهمله و ضم شین معجمه و آنچنان است که قریش ندا در داده بودند

در مردم که هر که محمد را و صاحب او را بکشد یا اسیر کند و بیارد صد شتر برای وی باشد پس کسی ...

سراقه فرستادند که این کار بکنند پس سراقه میگوید که بر اسپ خود سوار شدم و بتاختم تا نزدیک
بایشان رسیدم اسپ من بسر درآمد و من بزمین افتادم باز سوار شدم و چراندم تا چنان نزدیک
شدم که آواز قراءت رسول صلی الله علیه وسلم می‌شنیدم ناگاه هر دو دست اسپ من تا زانو
بزمین فرو رفت و از پشت زین بر روی زمین جستم و اسپ را زجر کردم که برخیزد نمی‌توانست
که دستها از زمین برآرد تا چنان شد که میان ما و ایشان مقدار یک نیزه یا دو نیزه ماند دستش
آنحضرت بجانب من نگاه کرد و گفت اللهم اکفنا شره بما شئت فی الحال هر چهار دست و پای
اسپ من [illegible] رفته [illegible] گفتم یا محمد دعا کن تا اسپ من خلاص شود و مرا با
شما هیچ کار نیست و شرط کردم که هر کس که عقب شما بیاید باز گردانم حضرت فرمود اللهم ان
کان صادقا فاطلق فرسه در زمان قوایم اسپ من از زمین برآمد پس عرض زاد و متاع کردم
بر ایشان قبول ننمودند و گفتند ما را هیچ حاجتی نیست و از تو هیچ نمیخواهیم مگر همین که امر ما را
مخفی داری و هنوز وقت اعلام [illegible] سراقه در نرسیده چون آنحضرت مکه را فتح نمود با جمعی
از قوم خود آمده مسلمان شد و آورده‌اند که چون سراقه نزدیک رسید ابوبکر گریه کرد و گفت
یا رسول الله اینک طالب ما در رسید فرمود لا تحزن ان الله معنا و در روایتی آمده که آنحضرت دعا
خواند پس در زمین رفت قوایم فرس سراقه و طلب کرد امان را و گفت سراقه پس دانستم که غالب
خواهد شد امر رسول الله صلی الله علیه وسلم و عرض کردم بر ایشان متاعی و قبول نکردند آن را
ابو بریده اسلمی [illegible] خطابی آورده است که چون سرور انبیا صلی الله علیه وسلم متوجه
مدینه مشرفه شد و قرب نواحی آن رسید ابو بریده [illegible] نفر از قوم خود باشارت کفار
قریش که در گرفتن آنحضرت صلی الله علیه وسلم کرده [illegible] بودند وعده صد شتر و وجه انعام آن
قرار داده بقصد گرفتن سید رسل صلوات الله وسلامه علیه [illegible] آمد آنحضرت فرمود

و چه کسی و چه نام داری گفت نام من بریده است آنحضرت بطریق تفاؤل که عادت شریف

بران جاری بود از مادهٔ اشتقاق آن که برودت است و سهلی است از سلامت و سکون

و جمعیت با ابو بکر فرمود قد برد امرنا و صلح یعنی خوش و خنکی شد کار ما که افزودی جمعیت

دارد باز فرمود از کدام قبیله گفت از بنی اسلم فرمود سلمنا یعنی بسلامت فرمود از کدام بنی

اسلم گفت بنی سهم فرمود اصبت سهمک یافتی تو سهم خود را یعنی نصیب و حصه خود را از اسلام

پس بریده از آنحضرت پرسید تو چه کسی فرمود منم محمد بن عبد الله رسول الله بریده چون شنید

نام آن سرور ایمان آورد و گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و جماعه که با وی

بودند نیز بشرف اسلام مشرف شدند بریده عرض کرد یا رسول الله باید که در وقت در آمدن

مدینه لوائی با تو باشد پس بریده عمامهٔ خود را از سر باز کرده به نیزه بر بست و پیش پیش سید انبیا

صلی الله علیه و سلم روان شد التماس کرد که یا رسول الله منزل کدام سعادتمندی را بشرف

خود مشرف خواهی گردانید یعنی زهی سعادت اگر بمنزل بندهٔ خود فرود آئی فرمود ناقه

من مامور است هر جا که نشیند منزل من همان باشد تا کجا برند شعر رشته در گردنم افکنده

دوست میبرد هر جا که خاطر خواه اوست بخود ره نیست در کوی تو مشتاقان بیدل را

خم زلف بقلاب محبت میکشد ما را و بعضی از اصحاب کامل نصاب آنحضرت بتجارت بطرف شام

رفته بودند بر دل ایشان درین منزل موافق بوصال سید المرسلین صلی الله علیه و سلم

افتاد جامه های سفید برای آنحضرت و برای ابو بکر صدیق هدیه نمودند محبت چون انصار

شعار بر آمدن سید ابرار صلی الله علیه و سلم شنیده بودند هر بامداد بر بلندیهای مدینه آمده

منتظر طلوع آفتاب جمال با کمال حضرت می ایستادند و چون آفتاب گرم میشد بخانها بر میگشتند

روزی بر حکم عادت بعد از امتداد انتظار بخانه باز آمده بودند که ناگاه یکی از یهود در منظرهٔ معهود

ایستاده منتظر بودند کوکبهٔ قدوم با عظمت افتاد و دریافت که آنحضرت است که قدوم می‌آرد و قبیلهٔ بنی عمرو
که نزدیک قبا می‌بودند آمده‌اند و او انبیک بقصد منصور شما رسید مسلمانان سلاحهای خود را برهنه
استقبال جلال آنسرور برآمدند و با او در ملاقات کردند و مبارکباد گفتند و شادیها نمودند
و جوانان و کودکان و زنان و مردان و خورد و بزرگ می‌گفتند جاء رسول الله جاء نبی الله
حبوش نیز بشادی که داشتند نیزه بازی میکردند و دل فرح و سرور میدادند و آورده‌اند که جماعتی از
دختران بنی النجار رسیدنا دعای قدوم رسید از دف زنان برآمدند و میگفتند نحن جوار من
بنی النجار یا حبذا محمد من جار و شیار نوالنجار نسبت قرابتی هم از جانب مادر آنحضرت
ثابتست پس فرمود آنحضرت آیا دوست میدارید شما مرا ای قبایل انصار گفتند بلی یا رسول الله
فرمود والله من نیز شما را دوست میدارم و مخدرات قبایل انصار بر سر کوچها و بر در سراها
و بر بامها برآمده میخواندند طلع البدر علینا من ثنیات الوداع وجب الشکر علینا ما دعا لله
داع و در بعضی روایات این زیاده آمده ایها المبعوث فینا بالامر المطاع و مرویست از
انس که گفت من در آن زمان پسری بودم هشت نه ساله یاد دارم روزی که آنحضرت مدینه
منوره درآمد در و دیوار از نور طلعت او روشن شد همچنانکه آفتاب طلوع کند و آن روز که ارتحال
عالم پوشیده شد همه جا تیره و تاریک گشت بعینه چنانکه آفتاب بنشیند و وصول آنحضرت
مطهره روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول یا سیزدهم و اختلاف محمولست بر رویت هلال
و دوازدهم صحیحتر است ذهبی در کتاب سیر [illegible] گفته و اقوال دیگر هست که از اتفاق
دور است و برآمدن از مکه در بیست و هفتم از صفر بود و خروج از غار اول ربیع الاول و اتفاق
میان علما سیر که روز درآمدن در مدینه دوشنبه بود از ربیع الاول ولیکن اختلاف
در آنست که چندم ماه بود و از فضایل روز مبارک دوشنبه است که ولادت سرور انبیا

صلی الله علیه وسلم و ابتدای بعثت وی و هجرت و قدوم مدینه و وفات مبارک و قبض روح مطهر وی

روز دوشنبه بود کذا قالوا و بهمین سبب سر ابتدای کتابت تاریخ هم در روز وصول

بمدینه بود با رسول خدا صلی الله علیه وسلم و لیکن مشهور در مردم آن است که ابتدای

تاریخ و کتابت آن در زمان عدالت نشان عمر بن الخطاب بود از شهر محرم باتفاق صحابه

و لایت مآب علی بن ابی طالب و اول وصول و نزول آنحضرت صلی الله علیه وسلم در منازل

بنی عمرو بن عوف بود که مسجد قبا در آنجا بنا یافته است و هم در اینجا علی مرتضی رسید

بتفاوت سه روز از مکه در رسید [illegible]

میگویند که وی رضی الله عنه پیاده راه میرفت و پاهای مبارک وی از پیاده رفتن آبله کرده

بود حضرت دست مبارک خویش بران مالیده در زمان صحت یافت انتهی و این مثل آن است

که در غزوه خیبر چشم وی رضی الله عنه درد میکرد آنحضرت لعاب مبارک خود مالید در حال

شفا یافت و هرگز درد چشم ندید و آورده اند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد از نزول

سر فرو افکنده در سایه درختی نشسته بود و صمت و سکوت بروی غالب بود و ابو بکر

بملاقات و دریافت مردم مشغول و از دحام مردمان که خلایق بسیار بود و بعضی از انصار

که می آمدند و آنحضرت را ندیده بودند ابو بکر را پنداشتند که همراه اوست و سلام بوی میکردند

و قاعده تحیت بجای می آوردند و چون آفتاب رسید و سایه گم شد ابو بکر رضی الله عنه

برخاست و ردای خود را گرفته بر سر آنحضرت ایستاد و رفع اشتباه مردم کرد و صاحب

میگوید که ظاهر اینکلام آنست که آنحضرت را آفتاب میرسید و سایه کردن ابر و فرشته

مبارک وی صلی الله علیه وسلم پیش از بعثت بود چنانکه در مجلس تصریح کرده اند و چند

هم در مقام اقامت فرمود بقولی چهارده روز و بقولی بیست و دو روز و بقولی چهار روز

دوشنبه و سه‌شنبه و چهارشنبه و پنجشنبه و قول اول صحیح‌تر است و روز جمعه وقت ارتفاع نهار آمد
در طریق در بطن وادی بنی سالم بن عوف که الآن مسجد صغیر بنا کرده‌اند نماز جمعه بگذارد و خطبه بلیغ در انشا
دادار خوانده قلوب اهل ایمان را به انوار ساطعه منور ساخت پس سوار شد و بعد از نماز جمعه به راحله خود بسوی
مدینه با سکینه شد قبایل انصار در پیاده و سوار اجتماع نموده در رکاب کرامت مآب آنحضرت
صلی الله علیه و سلم روان شدند و بنی عمرو بن عوف که ساکنان منازل قبا بودند بعذرخواهی پیش
آمدند و عرض نمودند که مبادا گرد ملال بدامان عز و جلال حضرت سید المرسلین از [illegible] نشسته
باشد [illegible] تعالی [illegible] از این موضع شده فرموده من مأمورم بقریه که اکالة القری است
و اکالة القری و اکالة البلدان از اسماء مدینه مطهره است یعنی محل تسلط او بر جمیع امصار و غلبه
امر او در جمیع اقطار و بعضی علما این معنی را به غلبه فضل و عظمت آن حمل کرده یعنی فضایل در جنب
عظمت فضل او مضمحل و متلاشیست و ام القری نام مکه معظمه است باعتبار عراقت و اصالت او نسبت
بسایر بلدان و امومت و اصالت اقتضای محو و اضمحلال نکند و بعد از برآمدن آنحضرت و توجه
آوردن هر یک از قبایل انصار و عده توقع و انتظار براه امید دوخته سر راه آنحضرت را گرفته پیش
باز آمدند و التماس ورود و نزول بمنزل خود و اظهار نعمت و ثروت و رسوخ عهد مودت و
یاری و وثوق وعده خدمتکاری و جانسپاری مینمودند و آنحضرت صلی الله علیه و سلم همه را دعای خیر
کرده میفرمود این ناقه من مأمور است هرجا که نشیند منزل و قرارگاه من همانجا خواهد بود بعد از آن
جانب راست های طریق گرفته متوجه طیبه مطیبه شده منتظر میبود ناقه میبود تا کجا نشیند تا بموضعی
رسید که مسجد منیف نبویست ناقه بی اختیار آنجا نشست و آنحضرت را هم بر پشت حالتی که مخصوص
زمان ورود وحی میبود درگرفت پس ناقه از آن موضعی که نشسته بود برخاست و قدمی چند از آن
پیشتر رفت و برگردید و باز بهمان اول نشست گویا باین رفتن و آمدن تجدید بنای مسجد نمود خواست که

واقع شده وارابی ایوب انصاری اقرب منازل بمسجد بود یا موضع ابوایوب بخانه جون

شب ناقه خبر برداشته و بنظر شریف آنحضرت در آورده و در حال اراده

جانب آنحضرت نیز با خود باشند چنانکه از روایتی که در روضة الاحباب آورده ظاهر میشود

منزل خود برد آنحضرت فرمود المرء مع رحله یعنی منزل هر کسی آنجاست که اسباب اشیا

در آنجاست پس هم منزل ابوایوب بسعادت نزول شریف مشرف گردید ذلک فضل الله

یؤتیه من یشاء شعر مبارک منزلی کان خانه را ماهی چنین باشد همایون کشوری کان عرصه را

شاهی چنین باشد و این جزوی آن حکایات جواری بنی النجار وغیره را در اینجا آورده

سیاق کلام روضة الاحباب وغیره چنان معلوم میشود که سابقتر ازین است و بر حسب تقدیر

وقوع آن در قدوم این بلده مکرمه است از ابوایوب می آرند که گفت چون سرور انبیا صلی الله

علیه وسلم بمنزل من شرف نزول ارزانی داشت آنحضرت پایان خانه را اختیار کرد و من

و والده و فرزندان من در بالا خانه ماندیم عرضداشت کردم یا رسول الله مادر و پدر من فدای

تو باد و من در سکونت بالا خانه بسیار حرج و کلفت میکشم که سرور انبیا در زیر باشند و ما بر بالا

خانه نشینیم یا رسول الله تو بالا خانه اختیار کن تا ما بزیر آییم فرمود پایان خانه اصلح

وانسب است که جماعه با ما اند و طوایف مردم بملازمت ما می آیند تو و اهل تو در خانه بالا باشید

و در روایتی آمده است که همیشه ابوایوب بتضرع التماس مینمود تا آنسرور بالا خانه برآمد و

اهل او در پایان افتادند و مدت اقامت آنحضرت صلی الله علیه وسلم در منزل ابوایوب

باصح روایات هفت ماه بود و در روایات کم و بیش واقع شده قسم سوم در ذکر

سنوات هجرت که از ابتدای آن تا بعد هر سال و وفات سکینه کائنات وقوع یافته

و چون سنوات مذکوره ده است ذکر وقایع هر سنه سالی جداگانه خواهد بود

[illegible] باشد چه اگر باتفاق اقامت آنحضرت صلی الله علیه وسلم در مدینه
ده سال بود و علماء سیر وقایع ده سال را در هر سالی که وقوع یافته جدا جدا ذکر کرده اند و در بعضی
جاها اختلافی نیز آمده که در کدام سنه واقع شده بود و ذکر وقایع یک سنه نیز در کتب قوم
در سنه دیگری واقع شده و در مواهب لدنیه ذکر لفظ سنوات متعدد شده و در معارج النبوة
هر سال واقعه اول و دوم و سیوم و چهارم مثلا گفته اگرچه مراد از اسم عدد این لفظ بیان
حال و مرتبه او می باشد پس باید که وقوع همین ترتیب ملحوظ باشد اما ظاهر آنست که مقصود مجرد
عدد هست و در کتب دیگر با این ترتیب نیز مذکور شده اند والله اعلم و ما در ترتیب سنوات
بیان وقایع راه موافقت روضة الاحباب که کتاب مشهور و متداول است رسیم [illegible]